

تحریر فانیذیری قرآن



محفوظ
بمقام نزل الشکر والرحمة

محمد هادی معرفت

مترجم: علی نصیری

تحریف ناپذیری قرآن



محمد هادی معرفت

مترجم: علی نصیری

سرشناسنامه
 عنوان قراردادی : صیانه القرآن من التحریف فارسی.
 عنوان و پدیدآور : تحریف ناپذیری قرآن / محمد هادی معرفت؛
 مترجم علی نصیری
 مشخصات نشر : قم : تمهید، ۱۳۸۸
 مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۹-۱۵-۹
 یادداشت : فیپا
 موضوع : قرآن -- تحریف.
 شناسنامه افزوده : نصیری، علی، ۱۳۵۸ - مترجم
 رده بندی کنگره : م ۶ص / ۹۰۴۱ / ۲۱۳۸۸ / BP۸۹
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
 شماره کتابخانه ملی : ۱۶۷۲۶۰۰



مؤسسه فرهنگی «تمهید»
 قم - همراه ۰۹۱۲۱۵۳۱۹۵۵

تحریف ناپذیری قرآن

علامه آیت الله محمد هادی معرفت رحمته الله

مترجم : حجة الاسلام و المسلمین، دکتر علی نصیری

۱۳۹۱



تحریف ناپذیری قرآن

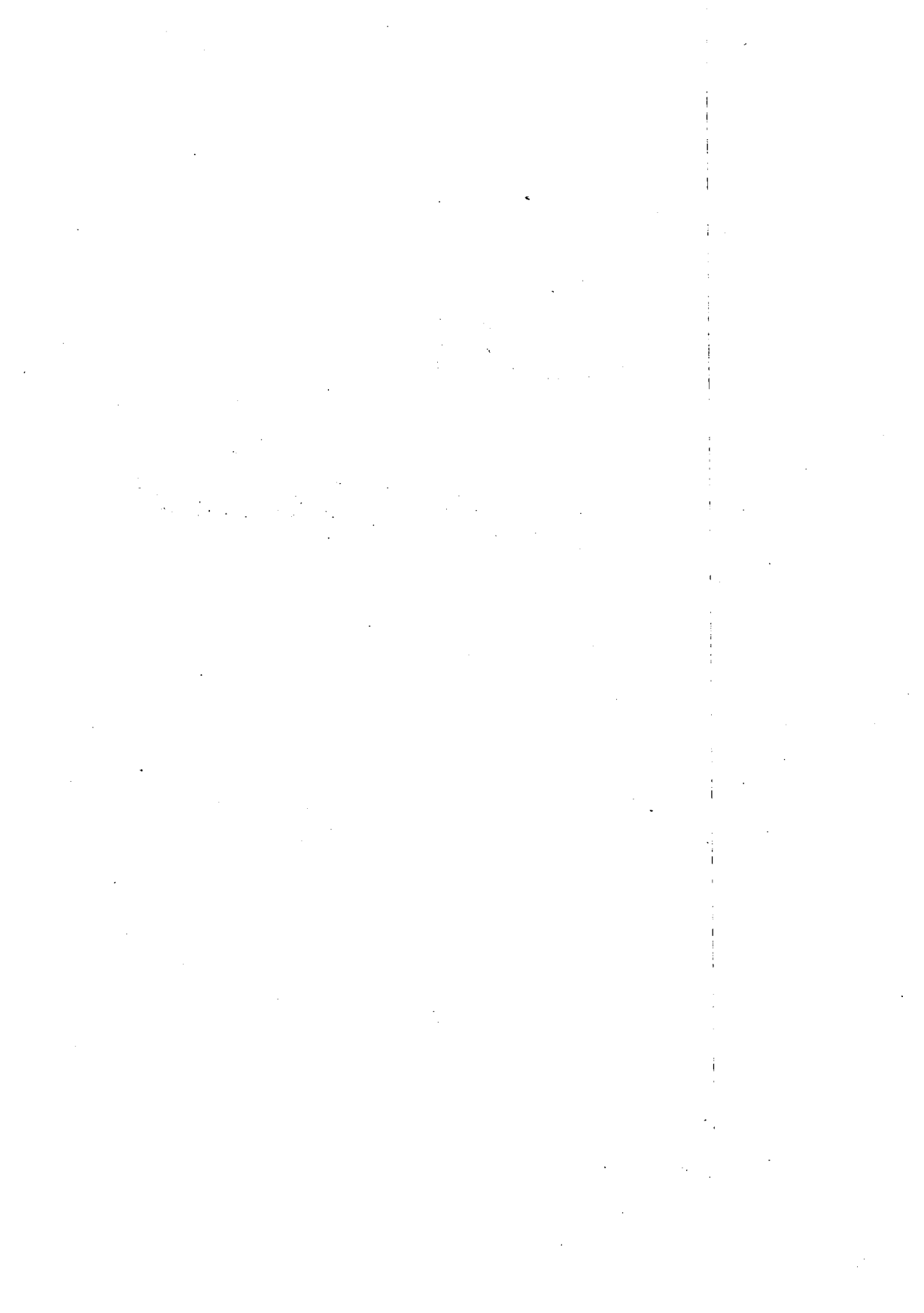
ISBN : 978-600-5079-15-9

مرکز پخش : قم ، پاساژ قدس ، انتشارات ذوی القربی ۳۷۷۴۴۶۶۳ ۰۲۵ ، همراه : ۰۹۱۲۱۵۱۷۷۴۸
 شماره حساب سیبیا (بانک ملی) : ۰۱۰۰۷۴۲۳۵۸۰۰۳ (به نام سید یعقوب موسوی)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۹-۱۵-۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين



فهرست مطالب

مقدمه مؤلف	۹
مقدمه مترجم	۱۱
پیشگفتار	۲۵
فصل اول: تحریف در لغت و اصطلاح	۳۱
تحریف در لغت	۳۱
تحریف در اصطلاح	۳۵
قرآن و واژه تحریف	۳۹
پندار نسخ تلاوت	۴۱
مسأله انساء (به فراموشی انداختن)	۵۲
فصل دوم: خلاصه دلایل بطلان شبهه تحریف	۵۵
۱. گواهی تاریخ	۵۵
۲. ضرورت تواتر قرآن	۵۷
۳. جنبه اعجاز	۵۹
۴. آیه حفظ	۶۲
۵. نفی باطل از قرآن	۶۹
۶. عرضه روایات بر قرآن	۷۱
۷. نصوص اهل بیت	۷۳
فصل سوم: تصریحات بزرگان شیعه	۷۹
۱. شیخ صدوق	۸۰
۲. شیخ مفید	۸۱
۳. سید مرتضی	۸۲

۴.	شیخ طوسی.....	۸۳
۵.	مرحوم طبرسی.....	۸۴
۶.	علامه حلی.....	۸۴
۷.	محقق اردبیلی.....	۸۵
۸.	شیخ جعفر کاشف الغطاء.....	۸۵
۹.	شیخ محمد حسین کاشف الغطاء.....	۸۸
۱۰.	شیخ بهایی.....	۸۹
۱۱.	فیض کاشانی.....	۸۹
۱۲.	شیخ حرّ عاملی.....	۹۱
۱۳.	محقق تبریزی.....	۹۱
۱۴.	حجت بلاغی.....	۹۲
۱۵.	محقق بغدادی.....	۹۴
۱۶.	محقق کرکی.....	۹۴
۱۷.	سید شرف الدین عاملی.....	۹۵
۱۸.	سید محسن امین.....	۹۶
۱۹.	مرحوم علامه امینی.....	۹۷
۲۰.	علامه طباطبایی.....	۹۸
۲۱.	امام خمینی.....	۹۹
۲۲.	آیت الله خویی.....	۱۰۱

فصل چهارم: گواهی صاحب نظران اهل سنت به پیراستگی شیعه از قول به تحریف .. ۱۰۳

۱.	ابوالحسن اشعری.....	۱۰۴
۲.	رحمة الله هندی.....	۱۰۶
۳.	دکتر محمد عبدالله درّاز.....	۱۰۷
۴.	استاد شیخ محمد محمد مدنی.....	۱۰۸
	گزاره گویی خاور شناسان.....	۱۱۷
	گرداندن گفتار بزرگان.....	۱۲۴
	نقل حدیث نمی تواند نشانگر عقیده ناقل آن باشد.....	۱۲۸
	نسبتی ناروا به مرحوم کلینی.....	۱۳۰
	در کافی جایی برای شبهه نیست.....	۱۳۱

فصل پنجم: روش اخباریان تندرو در سده‌های اخیر	۱۳۳
سادگی فاجعه‌آمیز	۱۳۶
غوغایی که کتاب فصل الخطاب برپا کرد	۱۳۹
عقب‌نشینی یا در لفافه سخن گفتن	۱۴۲
فصل ششم: تحریف در کتب عهدین	۱۴۵
مقصود از وقوع تحریف در کتب عهدین چیست؟	۱۴۵
تحریف در بشارت‌های تورات و انجیل	۱۴۸
تحریف با واژگون کردن لهجه	۱۵۲
تحریف در سه گانه پرستی	۱۵۳
نگاهی گذرا به تاریخ عهدین	۱۵۶
عهد قدیم	۱۵۷
تورات منسوب به موسی	۱۵۹
آیا پس از این دوره به تورات واقعی دست یافتند؟	۱۶۰
پایان کار کتاب شریعت یهود	۱۶۲
فاجعه بخت نصر	۱۶۳
آیا تورات مجدداً پدیدار شد؟	۱۶۵
عزرا محتویات تورات را از کجا گرد آورد؟	۱۶۶
حادثه امپراطور انطوخیوس	۱۶۷
سلسله اسناد تورات بریده شده است	۱۶۸
داستان اناجیل اربعه	۱۶۹
سرانجام انجیلی که بر مسیح نازل شد	۱۷۱
بررسی مسأله تشابه رخدادها در گذشته و حال	۱۷۳
فصل هفتم: تحریف نزد فرقه حشویه عامه	۱۷۹
۱. آیه رجم	۱۸۱
۲. آیه رغبت	۱۸۳
۳. آیه جهاد	۱۸۳
۴. آیه فراش	۱۸۴
۵. قرآن ۱۰۲۷۰۰۰ حرف است	۱۸۵

۶. بسیاری از آیات قرآن حذف شده است ۱۸۵
۷. قرآن با شهادت حاملان آن در روز یمامه، از بین رفته است ۱۸۶
۸. زیادی موجود در مصحف عایشه ۱۸۶
۹. آیه رضعات را حیوان خانگی خورده است ۱۸۷
۱۰. دو آیه از سوره بیّنه ۱۸۸
۱۱. دو آیه که در مصحف نگاشته نشد ۱۹۰
۱۲. سوره‌ای که همسنگ برائت یا شبیه مسبّحات است ۱۹۰
۱۳. سوره احزاب از سوره بقره طولانی‌تر بوده است ۱۹۱
۱۴. دو دعای قنوت ۱۹۳
۱۵. از سوره برائت فقط یک چهارم آن باقی مانده است ۱۹۴
۱۶. جابجایی یک کلمه ۱۹۵
۱۷. افزایش یک کلمه ۱۹۵
۱۸. افزایش یک حرف ۱۹۶
۱۹. جابجایی حرف ۱۹۷
۲۰. تغییر در ساختار کلمه ۱۹۷
۲۱. خطا در اجتهاد ۱۹۸
۲۲. اجتهاد در مقابل نص ۱۹۹
۲۳. گمان نادرست ۲۰۰
۲۴. چهار حرف در قرآن به خطا آمده است ۲۰۱
۲۵. سوره ساختگی ولایت ۲۰۹
۲۶. فاجعه کتاب الفرقان ۲۱۴

- فصل هشتم: تحریف نزد فرقه اخباریان ۲۱۷
- پندارهای نویسندگان فصل الخطاب ۲۲۸
- مهمترین دلیل قول به تحریف ۲۳۹
- کتابهای غیر معتبر مورد استناد محدث نوری ۲۴۰
- هفت دسته روایات مورد استناد محدث نوری ۲۵۴

- منابع و مآخذ ۲۹۹

مقدمه مؤلف

دفاع از کرامت قرآن از اساسی ترین وظایف دینی هر فرد مسلمان به ویژه داعیان اسلام و سنگرداران حریم مقدس شریعت است. از دیر زمان دشمنان اسلام، قرآن را هدف گرفته و به هر وسیله ممکن در هتک حریم مقدس آن کوشیده اند. از جمله وسایلی که در این زمینه به کار می رود، القای شبهه تحریف این کتاب عزیز است، که دشمنان زیرک از بیرون و دوستان نابخرد از درون، دست در دست هم نهاده دوشادوش هم در این راستا قدم بر می دارند. غافل از آنکه قرآن عظیم در کنف حمایت قدرت مطلقه الهی قرار دارد و از هرگزندی در امان است. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱.

از روز نخست، شبهه تحریف از طرف دشمنان دانا و دوستان نادان مطرح بوده و همواره دستاویز فریب خوردگان قرار گرفته و آثاری از گذشتگان در کتاب های حدیثی که منشأ این شبهه است ثبت و ضبط گردیده است، که از نظر محققان فاقد اعتبار است. گرچه برخی از روی جهل آنرا دستاویز قرار داده و در قرون اخیر

نوشته‌هایی در این زمینه تلفیق کرده‌اند؛ و امروزه آن نوشته‌های فاقد ارزش، وسیله کوبیدن اسلام و شکستن و کاستن از کرامت قرآن به دست دشمنان ضربه خورده از اسلام گردیده است.

در مقابل، عده‌ای از نویسندگان متعهد، بر خود واجب و لازم دانسته که در مقام دفاع برآیند و از حریم کرامت قرآن حراست نمایند. نگارنده خواسته است در این مبارزه مقدس سهمی داشته باشد، لذا با کوشش و جدیت فراوان، کتابی به نام *صيانة القرآن من التحريف* نگاشته، و در شیوه دفاع و حتی نام آن از استاد گرانقدر خود مرحوم آیت الله العظمی خویی - طاب ثراه - پیروی و از نور هدایت او اقتباس کرده است.

این کتاب تا حدودی مورد قبول فضلا و دانش پژوهان قرار گرفت و جای خود را در حوزه‌های علمی باز نمود. از جمله مورد توجه برخی فضلاء صاحب قلم قرار گرفت و آنان در صدد ترجمه آن به فارسی برآمدند که یکی از شایسته‌ترین آنان دانش‌پژوه توانا حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی نصیری است که از ستاره‌های درخشان حوزه علمیه مشهد مقدس رضوی است. تلاش مداوم ایشان در این راه قابل تقدیر است. ایشان ترجمه‌ای شیوا و رسا به حوزه‌های علمی عرضه داشت که جای ستایش دارد.

امیدوارم این طلعه دفاع مقدس وی از دین و قرآن، سرآغاز رشته‌ای از مبادرت‌های پی‌درپی ایشان قرارگیرد، و در آینده نزدیک، موقعیت و جایگاه علمی و جهادی خود را فروزانتر سازد. وفقه الله تعالی لمرضاته. انه تعالی خیر موفق و معین. آمین رب العالمین.

مشهد مقدس - محمد هادی معرفت

۱ / رجب الأصَبّ / ۱۴۱۸.

۱۳۷۶ / ۸ / ۱۱.

مقدمه مترجم

مفهوم تحریف و انواع آن

تحریف که در لغت به معنای کژ کردن و تبدیل و تغییر دادن کلام از وضع و طرز و حالت اصلی^۱ آمده است کنشی ارادی و آگاهانه است که از طرف باطل‌کیشان برای مقابله با حق‌مداران به دو گونه انجام می‌پذیرد:

۱. تحریف در ساختار گفتار (تحریف لفظی)؛ که خود بر سه نوع است:

الف) تحریف به کاستی؛ به این معنا که بخشی از کلام که معنای مطلوب صاحب گفتار به آن بسته است حذف گردد. حذف بشارت‌های پیامبران پیشین نسبت به ظهور پیامبر اسلام ﷺ که در تورات و انجیل انجام یافته، از این قبیل است.

ب) تحریف به افزونی؛ به این معنا که واژه یا ترکیبی از واژگان برگفتار افزوده شود به گونه‌ای که گفتار از بستر بایسته خود منحرف گردد. ادعای افزوده شدن مطالبی

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۰۳۷.

ناروا از قبیل نسبت‌های گناهان کبیره به پیامبران، در کتب عهدین از جمله نمونه‌های این نوع تحریف است.

ج) تغییر دادن ساختار واژگان به گونه‌ای که واژه معنایی غیر از آنچه صاحب گفتار قصد کرده است، به دست دهد. تغییر واژه پیرکلو طوس به پیراکلی طوس^۱ از این قبیل می‌باشد.

۲. تحریف در محتوای گفتار (تحریف معنوی)؛ مقصود این است که محرّف بی آنکه در ساختار گفتار دخل و تصرفی نماید، معنای آنرا به سویی که مطلوب خود اوست متمایل سازد و از معنایی که صاحب گفتار دنبال کرده است، منحرف سازد. تحریفی که معاویه در سخن مشهور پیامبر اکرم ﷺ خطاب به عمار یاسر «تقتلک الفئة الباغية» انجام داد و لشکر امیر مؤمنان علیه السلام را مصداق فئة باغیه معرفی کرد، از قبیل تحریف معنوی است.

دانستنی است که می‌توان جعل و وضع را از قبیل تحریف لفظی و تفسیر به رأی را از نوع تحریف معنوی قلمداد کرد.

تحریف به معنای گفته شده، شیوه متداول و شناخته شده‌ای است که همواره مورد استفاده جبهه باطل علیه جبهه حق بوده است و از اینرو پیشینه‌ای دراز دارد. به استناد آیات قرآن کریم، یهود تنها امتی است که در طول تاریخ پیدایش خود بیشترین لغزش را در زمینه تحریف کلام الهی مرتکب شده است. کژاندازی یهود در زمینه تحریف آیین الهی و تحریف گفتار حق در مقابله با مسلمانان، در قرآن نشان داده شده است.

۱. «پیرکلو طوس» به معنای ستوده است که با واژه احمد و محمد برابر می‌باشد، در حالی که «پیراکلی طوس» به معنای تسلی دهنده است؛ از آنجا که واژه نخست در متن اصلی انجیل، بشارت دهنده ظهور پیامبر اسلام ﷺ است، تحریف‌گران مسیحی آنرا به واژه دوم تغییر داده‌اند. برای توضیح بیشتر ر.ک: فصل تحریف در کتب عهدین در همین کتاب.

تحریف در متون وحی اسلامی

تحریف در کتاب و سنت به عنوان متون وحی آیین اسلام، به دو گونه لفظی و معنوی مقصود است.

آنچه در سنت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، بیشتر مربوط به تحریف لفظی بوده است؛ رسول اکرم ﷺ خود در حجة الوداع ضمن هشدار نسبت به تحریف لفظی، پیش بینی نمود. آنجا که فرمود: «قد كثرت عليّ الكذابة و ستكثروا، فمن كذب عليّ متعمداً فليتبوء مقعده من النار»^۱ پیش از این بر من فراوان دروغ بسته‌اند و پس از این نیز فراوان دروغ خواهند بست، هر کس که از روی عمد بر من دروغ بدهد، جایگاه خود را در آتش فراهم سازد».

به گواهی تاریخ کار جعل و وضع حدیث پیامبر ﷺ به حدی رسید که به عنوان نمونه، هنگامی که ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری تصمیم به جمع‌آوری حدیث گرفت، خود را با انبوهی از روایات مجعول مواجه دید. خود او می‌گوید که روایات صحیح خود را که بیش از هفت هزار روایت است از میان ششصد هزار روایت برگزید. با وجود این، برخی از دانشوران اهل سنت بر ضعیف و سست بودن شماری از روایات صحیح بخاری گواهی داده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ برای مقابله با تحریف لفظی سنت، دو راه در پیش روی امت اسلامی نهاد:

۱. مراجعه به قرآن به عنوان معیار بازشناختن احادیث سره از ناسره.

۲. مراجعه به اهل بیت علیهم السلام به عنوان حاملان اصلی سنت و قرآن.

اما آنچه درباره قرآن به عنوان نخستین و در عین حال مهمترین منبع دین‌شناسی اتفاق افتاده است، تحریف معنوی می‌باشد که در روایات از آن به «تفسیریه رأی» یاد شده است. روایاتی که از نظر برخی محدثان در حد تواتر است و رایج‌ترین مضمون آن چنین است: «من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار»^۲ هر کس قرآن

۲. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۱۶.

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۰.

را به رأی خود تفسیر نماید جایگاه خود را در آتش فراهم سازد». تفسیر به رأی به این معناست که شخص یا اشخاصی به قصد دستیابی به اهدافی شوم محتوای متن وحی را به سوی آن اهداف متمایل سازند، این معنا همان است که در تحریف معنوی مظمح نظر است.

پیدایش فرق و مذاهب مختلف در میان صفوف مسلمانان که همگی نظرگاه خود را به نحوی مستند به قرآن می‌دانند حکایت از تحریف معنوی دارد. جالب این است که در روایات رسیده از پیامبر ﷺ درباره قرآن، هرگز به تحریف از نوع اول یعنی تحریف لفظی - در قالب‌های جعل و وضع - اشاره نشده است.

در روایتی که از امام باقر علیه السلام درباره تحریف قرآن رسیده است، بر تحریف معنوی آن تصریح شده است. آنجا که می‌فرماید: «وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حروفوا حدوده...»^۱ اینان بدین‌گونه قرآن را به دور افکندند که حروف (الفاظ) آنرا پاس داشتند اما حدود آنرا تحریف نمودند.

مسلمانان درباره وقوع تحریف معنوی در قرآن اختلافی ندارند. آنچه در میان ایشان اختلاف برانگیز شده، تحریف لفظی است. با این حال، همگان می‌دانند که تحریف لفظی - از نوع تحریف به افزودن - در قرآن راه نیافته است؛ زیرا چنین ادعایی مستلزم آمدن گفتاری همسان با قرآن و فروپاشی هم‌آوردطلبی و در نتیجه بطلان اعجاز قرآن است، در این صورت بنیاد اسلام فرو خواهد ریخت؛ بنابراین محل نزاع، تحریف لفظی از نوع کاستن در قرآن است.

ابتدا باید دانست که ادعای وقوع این نوع از تحریف در قرآن، از میان هر دو فرقه عظیم اسلامی - سنی و شیعه - مدافع یا مدافعی دارد.

زیرا اگر ادعای تحریف به معنای یادکرد روایاتی دال بر تحریف، در جوامع روایی باشد، نیک می‌دانیم که این دسته از روایات، در کتب روایی اهل سنت به مراتب بیشتر از کتب روایی شیعه منعکس شده است؛ و اگر به معنای ارائه نظرگاهی

توسط اندیشمندی باشد، باز می‌دانیم که اگر در شیعه محدث نوری دست به تألیف کتاب *فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الارباب* زده است، در میان اهل سنت نیز ابن الخطیب محمد محمد عبداللطیف از دانشمندان معروف مصر با نگارش کتاب *الفرقان* بر این نظرگاه پای فشرده است.

از اینرو نسبت دادن ادعای تحریف به شیعه، نسبتی است ظالمانه که تنها به منظور ایجاد شکاف بین پیروان مذاهب اسلامی از سوی دشمنان دین دنبال می‌گردد.

عوامل پیدایش دیدگاه تحریف

به نظر می‌رسد سه عامل بنیادی در گزینش نظریه تحریف از سوی برخی نویسندگان نقش‌آفرین بوده است که عبارتند از: ۱- وجود روایات تحریف؛ ۲- ابهام در تاریخ گرد آوری قرآن؛ ۳- کمرنگی طرح مسأله امامت در قرآن. در اینجا به بررسی گذرای این عوامل می‌پردازیم:

۱. **وجود روایات تحریف؛** باید اذعان کنیم که شمار روایاتی که از آنها وقوع کاستی در قرآن استفاده می‌شود، در جوامع روایی فریقین قابل توجه است، اما با این حال، نظیر بسیاری دیگر از مباحث عرصه دین‌شناسی، وجود روایات نباید معیار گرایش به یک نظرگاه باشد؛ زیرا هر باریک‌اندیشی پس از بررسی لغوی و محتوایی این روایات، به زودی به این نتیجه رهنمون می‌گردد که افزون بر ضعف و سستی سند، تعارض شدید با یکدیگر و عدم دلالت بسیاری از آنها بر مدعا، با آیات روشن قرآن مبنی بر مصونیت آن از هرگونه دخل و تصرف و کاستی ناسازگار است و به حکم اصل «عرضه روایات به قرآن و مردود بودن آنها در صورت مخالفت با قرآن»، باید به دور انداخته شود؛ به همین جهت است که جز مدعیانی اندک و انگشت‌شمار، قاطبه مسلمانان و دانشوران نامی هرگز فریفته این دست از روایات نشده‌اند.

۲. ابهام در تاریخ گردآوری قرآن؛ به دلیل وجود روایات متعارض و گفتارهای گوناگون که از صحابه و تابعان در چگونگی ضبط و نگارش قرآن بر جای مانده، دو نکته اساسی در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است:

۱. با توجه به محدودیت شمار باسوادان در عصر نزول قرآن و نیز سادگی و محدودیت ابزار نگارش، آیا همه قرآن - هر چند در قالب ابزار پراکنده - در عصر پیامبر ﷺ نگاشته شده یا آنکه تنها به حفظ قرآن در سینه‌ها اکتفا شده است؟

۲. آیا قرآن به شکل امروزی (اصطلاحاً بین الدفتین و با ترتیب کنونی)، در عصر پیامبر ﷺ گردآوری شده یا آنکه پس از رحلت ایشان و طبق برخی روایات، طی چند مرحله با کوشش و نظارت صحابه چنین سرانجامی یافته است؟

در پاسخ به این دو سؤال مهم تلاشهای قابل تقدیری از سوی صاحب‌نظران علوم قرآنی تاکنون انجام یافته و نظرگاه‌های مختلفی ارائه شده است؛ ولی به نظر می‌رسد که رهیافت به پاسخ قطعی، به کندوکاوی همه جانبه به‌ویژه در تاریخ صدر اسلام نیاز دارد. پیداست که وجود چنین ابهاماتی در تاریخ نگارش و گردآوری قرآن برای برخی ساده‌دلان زمینه را برای گرایش به شبهه تحریف فراهم می‌سازد؛ در حالی که با وجود چنین ابهامی، این سه نکته از مسلمات تاریخ است:

۱. پیامبر اکرم ﷺ در حفظ و ضبط قرآن و تشویق و ترغیب پیوسته اصحاب به فراگیری و بازخوانی متن آن، اهتمام ویژه‌ای داشته است؛ چنانکه روایات رسیده درباره حضرت امیر علیؓ، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ابی بن کعب و... گواه این مدعاست.

۲. نگارش آیات قرآن به محض فرود آمدن توسط کاتبان وحی، افزون بر حفظ آن در سینه‌ها، نیز از مسلمات تاریخ است. وجود شمار قابل توجهی از کاتبان وحی و نگارش قرآن بر روی کاغذ، پوست حیوانات، سنگ صاف، چوب و... حکایت از این امر دارد. محدودیت و سادگی ابزار نگارش، نمی‌تواند مانع قابل قبولی برای نگارش باشد، باری ممکن است به علت پراکندگی متون نگارش شده، جمع‌آوری

آن در یکجا دشوار بوده باشد. چنانکه وجود مصاحف متعدد از بزرگان صحابه که تمام آیات قرآن - مطابق با مصحف موجود و بدون هیچ کم و کاست - در آن انعکاس یافته، فرد را به این نکته رهنمون می‌گردد.

۳. صحابه در حفظ و نگارش قرآن که از عشق و شیفتگی غیر قابل وصف ایشان نسبت به آیات دلکش و روح‌افزای قرآن حکایت دارد، اهتمام قابل تحسینی داشته‌اند. به گونه‌ای که به گواهی تاریخ صدها نفر در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همزمان با رحلت ایشان قرآن را از بر داشتند. شهادت شماری از ایشان در جنگ یمامه گواه این امر است.

به نظر می‌رسد با وجود این نکات روشن و مسلم درباره تاریخ نگارش و ضبط قرآن، شبهه‌ای برای رهیافت کاستی در آن باقی نمی‌ماند.

۳. کمرنگی طرح مسأله امامت در قرآن؛ برخی با توجه به این نکته که امامت رکن بنیادین اسلام است عقیده داشته‌اند که این مسأله می‌بایست با صراحت و پیدایی بیشتری در قرآن منعکس می‌شد؛ به عنوان مثال، می‌بایست نام حضرت امیر علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام به صراحت بازگو می‌شد تا شبهه‌ای برای کسی باقی نماند. اینان چون در مراجعه به قرآن انتظارشان برآورده نشده و احساس کرده‌اند مسأله امامت با صبغه کمی در قرآن منعکس شده است، ناخواسته به وقوع کاستی در قرآن گرایش پیدا نموده‌اند. در حالی که به عکس پندار ایشان، قرآن کریم در طرح مسأله امامت با تبیین کبری و صفای آن، چیزی را فروگذار نکرده است. آیاتی نظیر «إِنَّ اللَّهَ أَضْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۱ درباره طالوت و «أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَتِيظٌ عَلِيمٌ»^۲ درباره حضرت یوسف علیه السلام و «إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَزْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»^۳ درباره حضرت موسی علیه السلام و آیه «أَقْمِنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا

۲. یوسف ۱۲: ۵۵.

۱. بقره ۲: ۲۴۷.

۳. قصص ۲۸: ۲۶.

يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ قَمَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱ با تأکید بر ضرورت برخورداری زمامدار و پیشوا از لیاقت‌ها و شایستگی‌های برتر که در سه محور: علم، تعهد و توانمندی، خلاصه می‌شود، ملاک‌های گزینش رهبر را - به صورت کبرای قیاس - بیان کرده است.

چنانکه با آیاتی نظیر «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۲ و «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۳ که به گواهی تاریخ و صدها دانشور منصف مسلمان درباره ابلاغ امامت حضرت امیر علیه السلام است، با تأکید بر صغرای قیاس، بر شایستگی منحصر به فرد حضرت امیر علیه السلام برای احراز مقام امامت تأکید کرده است. با این حال باید دانست که قرآن با توجه به اصل تمحیص و ارائه برهان تا حدّ بازیافت بیمار دلان از پاک‌دلان، از صراحت بیشتر اجتناب می‌نماید؛ این امر غیر از ده‌ها آیه‌ای است که به اذعان همه دانشوران مسلمان در شأن و تمجید حضرت امیر علیه السلام فرود آمده است.

وهابیت و نسبت تحریف قرآن به شیعه

با توجه به صراحت و آشکاری دیدگاه اندیشمندان شیعه درباره پیراستگی قرآن از هرگونه تحریف، دانشوران منصف اهل سنت با اذعان به مبرّا بودن دامن شیعه از نسبت تحریف، هم‌صدا با شیعه بر پیراستگی قرآن تأکید کرده‌اند. ایشان به خوبی دریافته‌اند که جمع‌آوری احادیث در کتب روایی یا نگارش کتاب از یک نفر، همانگونه که برای اهل سنت باعث نسبت تحریف نمی‌گردد، درباره شیعه نیز مجوز چنین نسبتی نمی‌گردد.

آنچه که در دوران ما به تهمت‌های ناروا علیه شیعه دامن زده است، پیدایش

۱. مائده ۵: ۵۵.

۲. یونس ۱۰: ۳۵.

۳. مائده ۵: ۶۷.

فرقه‌ای است به نام «وهابیت» با پیشینه‌ای کمتر از یک سده که با طرح سلسله عقایدی ویژه، از جمله حرمت زیارت قبور، ممنوعیت شفاعت خواهی و... به مخالفت با دیدگاه تمام مسلمانان برخاسته‌اند، نوک پیکان حمله این فرقه گمراه که بیشتر از طرف استکبار جهانی حمایت می‌شود به سوی عقاید حقّه شیعه است. اینان برای دستیابی به هدف شوم خود به رغم آنکه از آراء صدها اندیشمند شیعه از عصر مرحوم مفید تا دوره چهره‌های علمی معاصر همچون امام خمینی رحمه‌الله و آیت‌الله خویی رحمه‌الله مبنی بر نفی صریح تحریف قرآن آگاهند با انتشار کتاب فصل الخطاب نگاشته محدث نوری و انتساب آن به تمام شیعه، در صدد مشوّه ساختن چهره این مذهب در نگاه مسلمانان جهان می‌باشند.

تلاش دانشوران شیعه در دفاع از پیراستگی قرآن از تحریف

دانشوران شیعه به هدف حفظ و حراست از کیان قرآن و نیز مقابله با احتمال نسبت تحریف به شیعه، از روز نخست با شیوه‌های گوناگون با ابراز نظرگاه‌های آشکار خود، از عقیده «پیراستگی قرآن از تحریف» دفاع کرده‌اند.

برخی در لابه‌لای کتاب‌های خود در پاسخ به سؤالات، یا به قصد یادکرد عقاید شیعه، یا در مقدمه تفاسیر، به تبیین دیدگاه شیعه در این زمینه پرداخته‌اند و پاره‌ای نیز با اختصاص نگاشته‌های مستقل در این راه گام برداشته‌اند. در اینجا مناسب است برخی از نگاشته‌های دانشوران شیعه را به صورت گذرا یاد کنیم.

نگاهی گذرا به برخی از نگاشته‌های دانشوران شیعه در رد شبهه تحریف

۱. التحقيق فی نفی الحریف عن القرآن الشریف، نگاشته سیدعلی میلانی، در این کتاب پس از گزارش دیدگاه‌های دانشوران شیعه در زمینه نفی تحریف، به دلایل مدعیان آن پرداخته و نسبت‌های ناروا به دانشمندان شیعه را به نقد کشیده و آنگاه به نقد و بررسی روایات تحریف پرداخته است.

۲. البرهان فی عدم تحریف القرآن، نگاشته میرزا مهدی بروجردی؛ در این کتاب نیز افزون بر مناقشه با ادله قائلان به تحریف، با یاد کرد نظرگاه‌های اندیشمندان شیعه، بر پیراستگی دامن این مذهب از نسبت تحریف، تأکید شده است. استاد معرفت (حفظه الله) در موارد مختلفی از کتاب خود از این کتاب نام برده است. برای نمونه ر.ک: صفحات ۳۸ و ۵۲ از کتاب صيانة القرآن من التحريف.

۳. فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب، نگاشته استاد حسن حسن‌زاده آملی. همانگونه که از نام کتاب هویدا است، ایشان این کتاب را در رد کتاب محدث نوری نگاشته‌اند. ایشان در این کتاب، با تأکید بر این نکته که قرآن به شکل امروزی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تدوین یافته است، دلایل مدعیان تحریف را به نقد کشیده‌اند. این کتاب توسط عبدالعلی محمدی شاهرودی به فارسی ترجمه شده و با عنوان قرآن هرگز تحریف نشده چاپ شده است.

۴. اكدویة التحريف بين الشيعة والسنة، نگاشته رسول جعفریان، در این کتاب پس از بیان معنای تحریف و دلایل رد شبهه تحریف، به چگونگی آن بین اهل سنت و شیعه پرداخته و با یاد کرد مسأله مصاحف، مصحف حضرت امیر علیه السلام و فاطمه علیها السلام مورد بررسی قرار گرفته است.

این کتاب توسط محمود شریفی ترجمه شده و با عنوان افسانه تحریف قرآن چاپ شده است.

۵. افسانه تحریف قرآن، نگاشته سیداحمد مهدوی (فخر کرمانی)، مؤلف چنانکه خود در مقدمه آورده کتاب خود را با استفاده از فصل صيانة القرآن من التحريف که در کتاب البيان آیت الله خویی رحمه الله آمده و نیز جلد دوازدهم تفسیر المیزان علامه طباطبایی به رشته تحریر در آورده است. در این کتاب ضمن بررسی تاریخ تدوین قرآن با تأکید بر باقی بودن اوصاف قرآن در مصحف کنونی، دلایل مدعیان تحریف مورد نقد قرار گرفته است.

گذشته از کتاب‌های مذکور و کتاب‌های دیگر از این دست که به طور مستقل به موضوع عدم تحریف قرآن پرداخته‌اند، بسیاری از بزرگان شیعه در لابلای کتاب‌های خود به بررسی این مسأله پرداخته‌اند. به عنوان مثال شیخ محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر خود بانام *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن* و آیت‌الله خویی در مقدمه کتاب *ارزشمند البیان فی تفسیر القرآن* و علامه طباطبایی در تفسیر *گرنسنگ المیزان* و... ضمن مباحثی مبسوط، راه یافتن هرگونه تحریف و تبدیل را در قرآن رد نموده و با تکیه بر دلایل عقلی و نقلی شبهات مدعیان تحریف را پاسخ داده‌اند. خدایشان پاداش خیر دهد.

نگاهی به کتاب *صیانة القرآن من التحریف*

استاد محقق آیت‌الله معرفت که با صرف سالیان دراز به تحقیق و پژوهش در زمینه علوم معارف قرآنی پرداخته و دوره کتاب *گرنسنگ التمهید فی علوم القرآن* گواه صدق ژرفا و گستره تحقیقات ایشان است، با عنایت به ضرورت نگارش یک اثر جامع در شرایط کنونی برای حراست از حریم قرآن و نیز دفاع از پیراستگی دامن شیعه از تهمت تحریف، کتاب حاضر را نگاشته‌اند. در این کتاب:

۱. دلایل رد شبهه تحریف به طور کامل مورد ارزیابی قرار گرفته است.
۲. ضمن یادکرد نظرگاه‌های شمار قابل توجهی از دانشوران تشیع بر موضع صریح ایشان بر رد شبهه تحریف تأکید شده است.
۳. با عرضه دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان اهل سنت، مبنی بر پیراستگی دامن شیعه از شبهه تحریف بر جدایی صف امثال وهابیت از صف مسلمانان پای فشرده است.

۴. با ارائه نمونه‌هایی از روایات دال بر تحریف که در کتب روایی معتبر اهل سنت آمده و نیز معرفی کتاب *الفرقان فی تحریف القرآن* نگاشته

ابن الخطیب بر این نکته تأکید شده که یادکرد روایات در کتب روایی شیعه و نیز نگارش کتاب *فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب* نگاشته محدث نوری، تهمت تحریف را متوجه مذهب شیعه نمی‌سازد.

۵. با یادکرد دلایل مدعیان تحریف، به نقد و بررسی علمی و محققانه آنان پرداخته است.

به علت ویژگی‌های گفته شده است که مترجم با همهٔ ارج‌گزاری به سایر نگاشته‌ها در این خصوص، این کتاب را در زمینه رد شبهه تحریف جامع‌تر می‌شناسد.

ترجمه حاضر

مترجم این اثر گرانسنگ افتخار دارد که سالیانی چند از خرمن دانش استاد فرزانه حضرت آیت‌الله معرفت (حفظه الله) خوشه‌چینی کرده است. در یکی از این سال‌ها که حضرت ایشان مبحث پیراستگی قرآن از تحریف را بر اساس کتاب خود با عنوان *صيانة القرآن من التحريف* افزوده می‌نمودند، فکر ترجمه این کتاب بر خاطرم گذشت؛ این اندیشه زمانی تقویت شد که توسط برخی از دوستان مبلغ اطلاع یافتم که تبلیغات مسموم و گستردهٔ وهابیت علیه شیعه در برخی از کشورهای همجوار فارسی زبان بر محور انتساب شیعه به پذیرش تحریف در قرآن استوار است. تمهید زمینه لازم برای استفاده هموطنان دانش‌دوست از محتوای این کتاب، دومین انگیزه اقدام به ترجمه این کتاب بود. بدین ترتیب پیش از طرح این اندیشه در محضر استاد، بخشی از کتاب را ترجمه و به ایشان ارائه کردم. ایشان با استقبال از سبک ترجمه، مترجم را به تکمیل کار تشویق شایان نمودند. افزون بر راهنمایی‌های مؤثر و راهگشا، تمام ترجمه را مورد مطالعه قرار داده و مطالبی بر آن افزودند. مترجم ضمن اعتراف به بضاعت مزاجهٔ خود، امید وار است ترجمه‌ای قابل

قبول از کتاب استاد ارجمند خود برای ارباب فضیلت و کمال ارائه نموده باشد. تذکر این نکته را لازم می‌بینم که در ترجمه آیات قرآن عموماً از ترجمه استاد فولادوند بهره جسته‌ام.

در پایان از استاد ارجمندم که افتخار ترجمه این کتاب را نصیب اینجانب کردند و از جناب آقای علی نوری خاتونبانی که زحمت ویراستاری آنرا متقبل شدند و نیز کلیه کسانی که زمینه انتشار این ترجمه را فراهم کردند سپاسگزاری می‌نمایم و امیدوارم چنانکه متن اصلی این کتاب با استواری تمام، متضمن دفاع از حریم مقدس قرآن کریم و پیراستگی دامن تشیع از تهمت تحریف قرآن است، ترجمه آن نیز در حد خود در توسعه و تعمیم این برکات، اقدامی مؤثر و مرضی خداوند باشد.

ولله الحمد

مشهد مقدس - آبان ماه ۱۳۷۶

پیشگفتار

نسبت تحریف به قرآن نسبت ظالمانه‌ای است که نص صریح وحی از آن بیزار است؛ زیرا بقا و سلامت آن در همه زمان‌ها تضمین شده است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱ همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و ما نگاهبان آن خواهیم بود»^۲.

تحریف قرآن نسبتی است کورکورانه و در عین حال کهنه و فرسوده که به زمان اختلاف صاحبان مصحف‌های نخستین باز می‌گردد. زمانی که رقابت تنگاتنگ برای نگارش متن و تهجی و قرائت قرآن در جریان بوده و هر دسته‌ای هجاء و قرائت خود را درست انگاشته و آنچه را نزد دیگران بوده باطل می‌شمرده است، این جریان ادامه داشت تا آنکه در دوره عثمان، مصحف‌ها به دست عده‌ای که شایستگی انجام این مهم را نداشتند یکدست شد و اختلافاتی در رسم الخط قرآن رخ نمود و

همانگونه که در التمهید^۱ بیان کرده ایم، اختلاف در نسخه های مصاحف در قیاس با مصحف امّ [=اصل و مرجع] که در مدینه نگهداری می شد پدیدار گشت. در کنار این اختلاف، برخی از صحابه و تابعان نسخه های مصاحف و هجاء قرائات را به باد انتقاد گرفتند. در این میان بیشترین انتقادها از آن ابن مسعود، عایشه و ابن عباس و جمعی دیگر از همدستان ایشان - از صحابه و تابعان - بود. روایت ها و حکایت هایی از آن مشاجره های لفظی باقی ماند که «حشویه»^۲ ولع و اشتیاق زیادی نسبت به نقل و ضبط و نگارش آنها در مهمترین منابع روایی خود از خود نشان دادند و بدین ترتیب مشکل وجود تحریف در متن قرآن را ایجاد کردند. آنچه بیشتر به این غوغا دامن می زد و باعث نشر چنین اباطیلی می شد، نغمه های کفرآمیزی بود که صاحبان اندیشه های خام جاهلی می نواختند تا بدین طرق شوکت اسلام را درهم شکنند و از کرامت و پیراستگی قرآن بکاهند هر چند به لطف الهی هرگز آرزوی باطلشان به حقیقت نپیوست. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^۳ خوارزمی^۴ می گوید: «نه به دفن و نابودی یک حدیث از احادیث پیامبر موفق شدند و نه به تحریف یک آیه از آیات الهی دست یافتند»^۵ با این حال پاره ای از

۱. رک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، جلد اول.

۲. حشو در لغت به معنای چیزهایی از پنبه و پشم و غیر آن است که لحاف و بالش و تشک را با آن پر می کنند. حشویه در اسلام لقب تحقیرآمیزی است که بعضی از علمای کلام اسلام مانند علمای معتزله به اصحاب حدیث دادند؛ زیرا اصحاب حدیث غالباً قائل به تجسم و تشبیه خداوند بودند. دیگر آنکه حشویه را از آن جهت به این لقب خواندند که احادیث روایت شده از رسول خدا را که اصل و اساس درستی ندارند بدون تحقیق در کلام خود وارد کنند. رک: محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۵۸ و ۱۵۹. (مترجم).

۳. «می خواهند فروغ الهی را با دهانشان خاموش سازند خدای فروغ خود را کمال بخشد هر چند کافران را ناپسند آید». صف ۶۱: ۸.

۴. ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی، در اصل از آمل مازندران بوده است، او مدعی بود که ابوجعفر ابن جریر طبری صاحب تاریخ و تفسیر، دایی اوست و در این باره چنین سروده است: «ولادت من در آمل است و پسران جریر دایی های من هستند و مرد آینه دایی خود است. من از روی میراثبری رافضی هستم در حالی که دیگران از روی کلاله رافضی هستند». معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۷.

۵. محمد خوارزمی، رسائل، ص ۱۱۷.

محققان در صدد برآمدند که با راه‌های فنی، مشکل این روایات را حل کنند؛ اما چون به صحت و درستی سند آنها و صراحت دلالتشان به وقوع تحریف در قرآن مستلزم شدند تلاششان ثمری نداد و سرانجام، به تراشیدن مسأله «نسخ التلاوه» ناگزیر شدند در حالی که نادرستی این نوع نسخ، بر اساس قواعد علم اصول مبرهن گشته است، پس چاره‌ای نیست؛ یا باید این روایات را با همه پیامدهایش به گردن گرفت و طبق آن فتوا داد؛ همانگونه که گروهی به گمان اینکه اسانید آن صحیح است چنین کردند، یا اینکه وقتی قابلیت تأویل را ندارند آنها را به کلی دور انداخت. به این دلیل، ابن حزم اندلسی با آنکه فقیه با بصیرتی است، «رجم» را مستند به قرآن می‌داند و در این باره به روایتی استناد می‌کند که آنرا از ابی‌بن‌کعب چنین نقل کرده است: «گفت: [سوره احزاب را چند آیه می‌انگارید؟ بدو گفتند: هفتاد و سه یا چهار آیه؛ گفت چگونه چنین است در حالی که این سوره با سوره بقره همسنگ، بلکه بزرگتر بوده است و در آن آیه رجم بدین مضمون موجود بوده است: «إذا زنى الشيخ أو الشیخة فارجموهما البتة نکالاً من الله والله عزیز حکیم؛ هرگاه پیرمرد یا پیرزنی به فساد دامن آلود او را سنگسار کنید که کیفر خداوند بر آنان است، همانا خداوند عزیز و حکیم است». ابن حزم می‌گوید: «سند این روایت چون آفتاب روشن است و از اینرو قابل تردید نیست. - آنگاه می‌افزاید: - هرچند این آیه از جمله آیاتی است که عبارت آن نسخ شده است؛ حکم آن باقی است».^۱ در فصل‌های آتی درباره برهان نادرست ابن حزم سخن به میان خواهیم آورد.^۲

هم او در مسأله تعیین مقدار شیر خوردن که موجب محرمیت می‌شود چنین می‌گوید: «کسانی که مدعی‌اند به کمتر از پنج بار شیر خوردن محرمیت رضاعی

۱. المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۲. گفتنی است که او اول کسی است که شیعه را متهم به قول تحریف کرده و به ستم و دروغ ایشان را دشنام داده در حالی که با پذیرش این رأی خود به این ناسزاگویی‌ها سزاوارتر است. ردک: الفصل فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۱۸۲.

تحقق نمی‌یابد به روایتی از ام‌المؤمنین عایشه از طریق حمّاد و عبدالرحمان از عروه استناد جسته‌اند که گفته است: در قرآن نخست چنین نازل شد: «أن لا یحرم إلاّ عشر رضعات؛ محرمیت نمی‌آورد مگر ده بار شیر دادن؛ اما پس از آن چنین نازل شد: «خمس معلومات؛ پنج بار شیر دادن معلوم [محرمیت می‌آورد]». در عبارت عبدالرحمان چنین آمده است: از جمله آیاتی که نازل شد و سپس نسخ گردید، آیه «لا یحرم من الرضاع إلاّ عشر رضعات» بود که به دنبال آن «خمس معلومات» نازل گشت، عایشه می‌افزاید: «تا پیامبر زنده بود این آیات قرآن تلاوت می‌شد».

ابن حزم گوید: «این دو روایت از جهت صحت و جلالت و وثاقت راویان آن در عالی‌ترین درجه قرار دارد لذا کسی را نشاید که از آنها دست شوید». سپس اشکالی به این مضمون را مطرح می‌کند که چگونه ممکن است چیزی از قرآن پس از رحلت پیامبر ساقط شده باشد؟ این کار، در پیشگاه قرآن جرم بزرگی است. آنگاه خود در مقام پاسخ برآمده، چنین عذر می‌تراشد که آنچه از آن ساقط شده، نوشتارش در مصاحف بود اما حکم آن همچنان باقی ماند؛ دقیقاً مثل آیه رجم.^۱ پر واضح است اینگونه عذرتراشی قابل پذیرش نیست.

اینگونه روایت‌ها و برداشت‌ها موجب گردید تا برخی از پیشینیان امثال محیی‌الدین ابن عربی فریفته آن گردند و به تحریف قرآن نظر دهند.

شیخ محیی‌الدین ابن عربی (م ۶۳۸) در کتاب فتوحات مکیه به تحریف قرآن نظر داده است و در قرآنی که عثمان فراهم آورد، کاستی قائل شده و چنین گفته است: «برخی از اهل مکاشفه چنین پندارند که از مصحف عثمان بسیاری از آیات منسوخه ساقط گردیده است؛ - همچنین گفته است: - اگر پیامبر خود متصدی جمع و تألیف قرآن گردیده بود و اینگونه آیات را اسقاط می‌فرمود، سخنی نبود و آنرا به

طور کامل [و] برای همیشه می‌پذیرفتیم. - نیز چنین گفته است: - اگر برخی کوتاه‌اندیشان نبودند و [اگر به منزله] نهادن حکمت در غیر محل مناسب نبود، هرآینه آنچه را که از مصحف عثمانی ساقط گردیده است بیان می‌کردم. آری، در محتوای کنونی مصحف عثمانی تردید نیست».

شعرانی می‌گوید: «ولی در کتاب فتوحات مصریه گفته است که اجماع امت بر این مصحف است و می‌گویند چیزی از آن ساقط نگردیده است».^۱

با کمال تأسف برخی از متأخران نیز همچون نویسنده کتاب الفرقان به اینگونه روایات فریفته شدند. او کتاب خود را با قصه‌هایی از همین روایات و حکایت‌های پیشین آراست و غوغای گوش‌خراشی را در دیار مصر آغاز کرد. ان شاء الله در همین کتاب متعرض آن خواهیم شد،^۲ اما در مقابل، فقهای امامیه بر این اوهام مشحون از خرافات خط بطلان کشیدند و بهایی - هر چند اندک - برای آنها قائل نشدند و هرگز در فقه و فتوا دادن بدان تکیه نکردند.^۳

تصمیم ما در گذشته بر آن بود که گفتار خود را پیرامون پندار کهن تحریف که در عالم اعتبار از هیچ ارزشی برخوردار نیست بازگیریم و در این خصوص سخن نگوئیم و این مسأله را به عقل که به پوچی اینگونه اباطیل حکم می‌کند وانهم خرافاتی که قداست و پاکی قرآن کریم از آن بیزار است. «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۴ به راستی قرآن کتابی است بلندمرتبه که باطل از هیچ سویی - نه از پیش و نه از پس - به آن راه ندارد و آن از جانب خداوند حکیم و ستوده فرو فرستاده شده است»، اما وقتی به پاره‌ای از

۱. ر.ک: عبد الوهاب شعرانی، البواقیت والجواهر، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. فصل هفتم، شماره ۲۶.

۳. در بین فقهای امامیه در گذشته و حال، هرگز کسی را نمی‌یابید که به ظاهر اینگونه روایات پوج و بی‌اساس

۴. فصلت ۴۱: ۴۱ و ۴۲.

فریفته شده باشد.

نوشتارها^۱ برخوردارم که با متوجه ساختن تهمت‌های ناروا به مهمترین طائفه مسلمین یعنی شیعه امامیه و با نسبت دادن تحریف قرآن به ایشان - با آنکه دامن شیعه از چنین نسبت‌هایی پاک و پیراسته است -^۲ برای برهم زدن وحدت مسلمین می‌کوشید، بر خود وظیفه دانستم با دو هدف به رد چنین خطای فاحشی برخیزم: اولاً برای دفاع از قداست و پیراستگی قرآن کریم؛ ثانیاً برای رسوا ساختن چنین تهمت‌های ناروایی که به یک امت بزرگ اسلامی متوجه شده است؛ امتی که همواره در پاسبانی از حریم اسلام کوشیده و در طول تاریخ با تمام وجود در مقابل دشمنان آن ایستادگی کرده است.

این هدفی است که به دنبال آنم؛ خداوند از نیات همگان آگاه و نیکو یآوری است.

۱. در این اواخر رهزین از هند (احسان الهی ظهیر) در تلاش برای تفرقه انداختن میان مسلمانان، تهمت‌هایی ناروا را که بی‌تردید در جهت منافع استعمارگران ضدّ دین است متوجه شیعه امامیه ساخته است، خداوند هم قبل از آنکه به عذاب آخرت معذّبش سازد، در همین دنیا در حادثه انفجار مهیبی به آتش قهر سوزاند.

۲. به‌زودی گفتار اشعری خواهد آمد که دامن شیعه امامیه (یعنی فائلان به عدل وامامت) را از تهمت قول به تحریف چه به فزونی و چه به کاستی و چه به تبدیل مبری دانسته است. مقالات الاسلامیین: ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰.

تحریف در لغت و اصطلاح

تحریف در لغت

تحریف شیء به معنای کشاندن و کنار زدن و جابجا کردن آن از جایگاه خود به سویی دیگر است، که از «حرف الشیء» به معنای کنار و گوشه آن اخذ شده است. خداوند می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبِطُ اللَّهَ عَلَى حَرَفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ»^۱ و از میان مردم کسی است که خدا را بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد، پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی بدو رسد روی برتابد».

زمخشری - در تفسیر این آیه - می گوید: «یعنی اینان خود را در کناره دین جای دهند نه در وسط و قلب آن؛ و این مثل است که بازگو می کند اینان در دینشان

همواره با نگرانی و اضطراب به سر می‌برند نه در سکون و آرامش؛ مثل کسی که در کناره لشکر جای می‌گزیند تا اگر بوی فیروزی و غنیمت به مشامش خورد آرام گیرد و سکون یابد و در غیر این صورت بگریزد.^۱ تحریف کلام بدین معناست که آنرا در غیر از معنای خود تفسیر کنند؛ به عبارت دیگر در معنایی که در آن ظهور ندارد - مستند به دلیلی نباشد - تأویل کنند، گویا چنین می‌نماید که دلالت ذاتی کلام بستری طبیعی دارد که در آن بر اساس طبع اولیه و همگون با قانون وضع شده ره می‌پوید؛ جز آنکه تحریف کننده با در دست گرفتن زمام کلام آنرا از جاده اصلی منحرف ساخته در جایی کنار بستر اصیل قرار می‌دهد.

روشن است که تحریف به این معنا، خارج ساختن کلام از محور خود و تصرف در محتوای آن است و به این دلیل به منزله تغییر معنای کلام است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۲ کلمات را از جاهای خود بر می‌گردانند؛ یعنی آنرا به وجهی که کلام هیچ دلالت وضعی بر آن ندارد تفسیر می‌کنند؛ گویا معنای موضوع^۳ کلام همان جایگاه حقیقی و بایسته آن است؛ لذا اگر به غیر آن جایگاه جهت داده شود، از محل اصلی خود دور افتاده است و این جز تحریف کلام نیست.

در کتاب لسان العرب چنین آمده است: «تحریف گفتار از جایگاه خود، به معنای تغییر آن است و تحریف قرآن بدین معناست که مفهوم حرف یا کلمه را به معنایی که شبیه معنای حقیقی آن است تغییر دهند. همانگونه که یهود معانی تورات را به نظایر آن تغییر می‌داد؛ به این علت خداوند کارشان را چنین توصیف کرد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۳ کلمات را از جاهای خود بر می‌گردانند».

مقصود از جمله «وهی قریبة الشبه» که در این عبارت آمده این است: معنای کلام

۲. نساء ۴: ۴۶ و مائده ۵: ۱۳.

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. نساء ۴: ۴۶ و مائده ۵: ۱۳.

فصل اول - تحریف در لغت و اصطلاح / ۳۳

را به مفهومی که از حیث شباهت نزدیک به معنای حقیقی و اصلی است جایجا نمایند؛ این تعبیر دقیقاً با معنای «حرف» که مفاد آن کنار شیء - و در مقام وهم، نزدیک به آن است - منطبق می باشد.

راغب نیز کلامی نظیر این دارد. او می گوید: «تحریف کلام به این است که گفتاری را - با آنکه قابل حمل بر دو وجه است - بر یک وجه آن حمل نمایی؛ به عبارت دیگر تحریف در جایی است که کلام بر حسب ماده خود دارای دو احتمال باشد و شما مراد از آنرا در یکی از آن دو حمل نمایی؛ هر چند مخالف اراده گوینده آن باشد».

طبرسی در تفسیر آیه شریفه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» چنین می گوید: «یعنی ایشان آنرا بر خلاف آنچه نازل شده است تفسیر می نمایند و نشانه های نبی اکرم ﷺ را تغییر می دهند. پس تحریف به دو گونه انجام یافته است؛ یکی به سوء تأویل و دوم به تغییر و تبدیل؛ نظیر آن، سخن خداوند است که می فرماید: «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۱ و می گویند آن از جانب خداست، در صورتی که از جانب خدا نیست»^۲.

شعرانی می گوید: «مراد از مواضع در آیه شریفه، معانی و مقاصد آیات است؛ مقصود این است که ایشان الفاظ را بر معانی ظاهری آن حمل نمی کنند بلکه آنرا بر جوهی که بسیار دور می نماید تأویل می کنند»^۳.

به همین معناست آیه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»^۴ به این هدف که کلمه را از جایگاه اصلی خود که بایسته است در آنجا قرار گیرد کنار می زنند.

زمخشری می گوید: «معنای آیه چنین است که کلمه جایگاهی دارد که شایسته است در آن تحقق یابد؛ لذا [محرّفان] آنرا به مثابه شخص غریبی که از دیار خود دور

۲. آل عمران ۳: ۷۸.

۴. مائده ۵: ۴۱.

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۷۳.

۳. در حاشیه مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۵.

افتاده است، از موضع خود کنار زده، جدا سازند.^۱

به همین معنا از امام باقر (ع) نقل شده است: «از موارد دور افکندن کتاب [توسط یهود] آن بود که حروف آنرا پاس می داشتند اما حدود [و معانی] آنرا دگرگون می ساختند؛ کار ایشان نقل عبارات آن بود نه مراعات معانی آن، [باری] حال نادانان چنین است که پاسداری از نقل و روایت ایشان را خوش آید اما بی عنایتی به معانی آن، اندیشوران را اندوهگین سازد».^۲

مقصود امام (ع) این است که ایشان از ظاهر الفاظ و عبارات پاسبانی می کنند اما معانی آیات آنرا به کزی تأویل می کنند و از اینرو عمل نکردن به مفاد واقعی کتاب خدا دور افکندن آن تلقی می گردد. آن حضرت در روایت دیگری می فرمایند: «بعضی از قاریان قرآن حروف آنرا پاس می دارند اما با بی توجهی به قرآن، حدود [و معانی] آنرا ضایع می سازند و با آن مانند قرح معامله می کنند؛ خدا اینگونه حاملان قرآن را افزون نگرداند».^۳

قرح - به فتح قاف و دال - ظرف دهانه گشادی است که معمولاً مسافر همراه دارد و آنرا پس از تناول طعام یا آشامیدن آب با آن، در آخر ااث خود می نهد یا به پشت خود می آویزد. در حدیث است که مرا چون قرح سواره قرار ندهید؛ یعنی یاد مرا به تأخیر نیندازید. کنایه از عدم اهتمام و توجه به چیزی است، چه اینکه حالت قرح چنین است که پس از رفع نیاز فرد، بر پشت افکنده می شود.

پس فرمایش امام که فرمود: «با آن چون قرح معامله می کنند» کنایه از عدم توجه به قرآن است؛ به این معنا که قرآن در زندگی انسان نقش نخست را ایفا نکند بلکه در گیر و دار زندگی، آخرین نقش را بازی کند، در نتیجه وقتی فرد از ضروریات زندگی فارغ آمد و چیزی را که خود را با آن مشغول سازد نیافت به سوی قرآن روی می آورد

۱. الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۳، شماره ۱۶.

۳. فیض کاشانی، الشافی (خلاصه وافی)، ج ۲، ص ۲۴.

تا با آن در زندگی روزمره خود تنوعی ایجاد کند. در نظر چنین کسی قرآن مقصود بالعرض است نه مقصود بالذات.

تحریف در اصطلاح

تحریف در اصطلاح به هفت معنا به این شرح آمده است:

۱. تحریف مفاد کلام (تحریف معنوی)؛ یعنی گفتار، به غیر وجه [و طریق] آن تفسیر گردد و مدلول لفظ به معنایی که به دلالت وضعی یا برحسب قرائن متداول در آن ظهور ندارد، تأویل گردد. به همین علت است که اینگونه تأویل مردود است و در لسان شریعت مقدس، از آن نهی و تحت عنوان تفسیر به رأی، یاد شده است.

پیامبر ﷺ می فرماید: «هرکس قرآن را به رأی [و دیدگاه شخصی] خود تفسیر کند جایگاه خود را در آتش فراهم می نماید».^۱

«تفسیر به رأی» آن است که کسی از روی تعمد دیدگاه شخصی خود را در تفسیر قرآن دخالت دهد؛ که طبرسی - پیشتر - از آن به سوء تأویل - که به معنای لغوی تفسیر به رأی نزدیک است - تعبیر کرده بود. قرآن تحریف را - چنانکه خواهد آمد - فقط به همین معنا (تحریف معنوی) به کار برده است.

۲. تحریف موضعی؛ بدین معنا که ثبت آیه یا سوره بر خلاف ترتیب نزول آن باشد، این امر در آیات، بسیار کم است اما - همانگونه که در جلد اول التمهید شرح داده ایم - ثبت سوره ها در ساختار قرآن، بر خلاف ترتیب نزول آن بوده است.

۳. تحریف در قرائت قرآن؛ یعنی کلمه ای بر خلاف قرائت متداول بین عموم مسلمانان تلاوت گردد، نمونه آن اکثر اجتهداتی است که قاریان برای به کرسی نشاندن قرائتی که هیچ پیشینه ای در صدر اسلام نداشته و ساخته و پرداخته خود

آنان است، به کار می‌گیرند؛ کاری که از نظر ما جایز نیست؛ زیرا قرآن همانگونه که در حدیث شریف آمده است واحد بوده و از نزد خدای واحد و یگانه نازل شده است.^۱ از این مطلب، در جلد دوم التمهید یاد کرده‌ایم.^۲

۴. تحریف در نحوه ادای کلمات؛ مثل لهجه‌های قبایل عرب که به هنگام تکلم در نحوه حرکات و ادای یک حرف یا کلمه با هم اختلاف داشتند. این اختلاف مادامی که بنای اصلی کلمه فرو نپاشد و معنایش دگرگون نگردد، رواست و ما حدیث أَخْرَفُ سبعة را - بر فرض صحت سند - بر معنای اختلاف لهجه‌های عرب در نحوه ادای کلمات و حروف حمل می‌کنیم. حتی اگر لهجه‌ای عربی نباشد، مشمول این حدیث است؛ چه اینکه بر اساس مفاد حدیثی دیگر «فرشتگان آنرا با شکل و شمایل عربی بالا می‌برند»^۳ اما اگر اختلاف لهجه موجب لحن یعنی خطا شد و با قواعد عربی سازگار نبود مجاز نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ»^۴ قرآن عربی، بی هیچ کژی و ما به حکم: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بَعَرَبِيَّتِهِ»^۵ قرآن را با عربیتش فراگیرید» مأمور شده‌ایم که آنرا به گونه عربی صحیح و درست تلاوت کنیم. در این باره در جلد دوم التمهید به تفصیل، سخن گفته‌ایم.

همچنین اگر تحریف در لهجه موجب تغییر در معنای کلمه گردد از نظر ما جایز نیست؛ مخصوصاً اگر از روی عمد و برای نیل به مقصد پلیدی انجام پذیرد، همانگونه که یهود به هنگام تلفظ «راعنا» برحسب آنچه که حسین بن علی مغربی یاد کرده است،^۶ عین را به طرف بالا حرکت می‌داد تا معنای آن به «شَرِّینا» تو شریر ما هستی» تغییر یابد، و قرآن در سوره بقره (آیه ۱۰۲) از آن یاد کرده است؛ همچنین در سوره نساء چنین آمده است: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰، شماره ۱۲. ۲. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۹۸-۴۲. مترجم.

۳. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۶، شماره ۴. ۴. زمر ۳۹: ۲۸.

۵. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۵، باب ۳۰، شماره ۱.

۶. ر.ک: بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۳.

سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لَيْتَا بِالسَّيِّئِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ؛^۱ برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود بر می‌گردانند، و با پیچاندن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عربی به عربی] می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزاء می‌گویند:] «راعنا» [که در عربی یعنی: به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] با پیچیدن زبان و از روی طعنه بر دین».

بلاغی در تفسیر لَيْتَا می‌گوید: «واژه را به گونه‌ای تحریف‌آمیز و به خطا ادا می‌کنند».

۵. تحریف به تبدیل کلمه؛ به این معنا که کلمه‌ای مترادف یا غیر مترادف جای کلمه‌ای دیگر بنشیند. کاری که ابن مسعود آنرا مجاز می‌شمرد؛ زیرا در نظر او اگر معنا که مقصود واقعی متکلم است محفوظ بماند، جابجا شدن لفظ ممنوع نخواهد بود. او مدعی بود که اگر به جای علیم، حکیم گفته شود یا در جای آیه عذاب، آیه رحمت گذاشته شود خطا نخواهد بود. می‌گوید: «من قرائت قاریان مختلف را شنیدم و آنها را نزدیک به هم یافتم؛ پس شما قرآن را همانگونه که فرا گرفتید تلاوت کنید؛ نظیر هلمّ و تعال که می‌توانند در جای یکدیگر به کار روند».

ما سابقاً بیان کردیم که چنین کاری در متن وحی جایز نیست؛ زیرا اعجاز قرآن - همانگونه که بر معنای آن استوار است - بر لفظ قرآن نیز مبتنی است.^۲

۶. تحریف به زیادت (فزونی)؛ به ابن مسعود و برخی دیگر از صحابه نسبت می‌دهند که ایشان جهت روشن ساختن و رفع ابهام از لفظ آیه، چیزی را به متن قرآن می‌افزودند. البته ایشان آن اضافات را جزو قرآن نمی‌دانستند. چنین کاری اگر موجب اشتباه نشود و شرط مذکور رعایت گردد مانعی ندارد. نظیر آن، زیادت‌هایی

است که برای تفسیر آیه در پاره‌ای از روایات منقول از ائمه اطهار علیهم‌السلام مشاهده می‌گردد.

به نظر نمی‌رسد کسی مدعی باشد فزونی در متن قرآن موجود انجام گرفته باشد جز عجارده (پیروان عبدالکریم بن عجرد از رهبران خوارج) که سوره یوسف را جزو قرآن نمی‌دانند، زیرا می‌پندارند این سوره داستان عشق است و سزاوار نیست جزو وحی انگاشته شود،^۱ ایشان گفتارهای بی‌اساس دیگری نیز دارند.^۲

از جمله اشتباه‌های ابن مسعود آن بود که می‌پنداشت معوذتان (سوره‌های فلق و ناس) جزو سوره‌های قرآن نیستند؛ بدین جهت می‌گفت: «آنچه از قرآن نیست به آن نیفزایید» و خود این دو سوره را از مصحف پاک می‌کرد.^۳

۷. تحریف به کاستی؛ که خود بر دو قسم است: یا کاستی در قرائت صورت گرفته باشد؛ چنانکه از ابن مسعود روایت شده است که چنین قرائت می‌کرد: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَ... الذِّكْرِ وَالْآثِنِ» با اسقاط «مَخْلَقَ»^۴ و اعمش هم «حم سق» را با اسقاط «ع» می‌خواند. گفته شده که قرائت ابن عباس هم چنین بود.^۵ یا در متن فعلی قرآن حذفی صورت گرفته باشد؛ بدین معنا که چیزی از قرآن اعم از یک حرف یا یک کلمه یا جمله‌ای کامل و یا آیه یا سوره‌ای افتاده باشد.

پیرامون هر یک از این موارد روایاتی در کتب روایی معتبر مثل صحاح سته و غیر آن وارد شده است که سابقاً بدان اشارت رفت^۶ و تفصیل آن خواهد آمد. اینگونه تحریف که مدار بحث درباره تحریف قرآن است از نظر ما کاملاً مردود

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۸، اما این نسبت نزد ابوالحسن اشعری ثابت نشده است. او می‌گوید: «از آنان حکایت شده هر چند برای ما ثابت نشده که: سوره یوسف از قرآن نیست». رک مقالات الاسلامیین،

۲. همان.

ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. لیل ۹۲: ۳-۱. رک: فتح الباری، شرح بخاری، ج ۸، ص ۵۷۱.

۴. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۱ و ج ۵، ص ۳۵. ۵. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱.

۶. در جلد اول التمهید.

می‌باشد. این مشکل با تغییر عبارت و به کار گرفتن اصطلاح منسوخ التلاوة یا منسی التلاوة - چنانکه بعضی از بزرگان اهل سنت بدان ملتزم شدند - حل نمی‌گردد؛ زیرا آن موضوع، نوعی پیچیدگی در تعبیر است و آشکار است که تغییر عنوان، واقعیت معنوی را دگرگون نمی‌سازد. این سخن، اکنون مدار بحث ما در این زمینه است.

خلاصه گفتار ما در این باره این است: روایاتی که با اسناد عامه درباره منسوخ التلاوة ... رسیده است از دو حال خارج نیست؛ یا ساخته و پرداخته ملحدان و وضاعانی است که به دروغ و بافتن احادیث جعلی شهرت دارند؛ یا تأویلی صحیح را برمی‌تابد؛ به گونه‌ای که هیچگونه ارتباطی با تحریف پیدا نمی‌کند. در غیر این صورت باید گفت: اکثر اینگونه روایات - چنانکه شرح آن خواهد آمد - حاصل پندارها و خرافه‌های گذشتگان بوده و اعتباری ندارد.

قرآن و واژه تحریف

قرآن واژه تحریف را فقط در همان معنای لغویش - یعنی - دستبرد در معنای کلمه و تفسیر آن به وجه ناصحیح - که از آن به سوء تأویل یا تفسیر به رأی یاد شده است به کار برده است. تحریف بدین معنا، همان تحریف معنوی است.

پیش از این، درباره آیه شریفه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۱ سخن گفته‌ایم. «عَنْ مَوَاضِعِهِ» در این آیه بدین معناست: بعد از آنکه کلام در معنای حقیقی‌اش - که در آن ظهور دارد - به کار بسته شد یا به رهنمون قراین متداول در معنای مستعمل‌فیه استعمال شد، پیام آن - از روی خیانت در ادای امانت - است؛ دچار تحریف گردد، همانگونه که در عبارت «مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»^۲ به این معنا تصریح شده است؛ چه اینکه

تحریف آن است که لفظ را از معنای حقیقی اش منحرف سازند.

در سوره بقره چنین آمده است: «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا»^۱ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند، سپس آنرا بعد از فهمیدنش تحریف می کردند؛ یعنی بعد از آنکه دانستند معنای حقیقی - که مراد الهی است - برخلاف مصالح ایشان است، آنرا به نفع مقاصد خود تحریف نمودند. از همینجاست که طبرسی و پیش از او شیخ طوسی از اینگونه تحریف، به سوء تأویل تعبیر کرده اند. مرحوم شیخ در تبیان می گوید: «تحریف، دوگونه است: سوء تأویل و نیز تغییر و تبدیل»^۲؛ یعنی لهجه کلام به گونه ای که معنا به واسطه آن دگرگون شود تغییر یابد؛ چنانکه در آیه ۷۸ سوره آل عمران آمده است.

شیخ محمد عبده می گوید: «از جمله معانی تحریف، تأویل گفتار است؛ به این معنا که آنرا بر غیر از معنای موضوع^۳ له حمل نمایند. آنچه از معنای تحریف متبادر است همین معناست؛ زیرا دستاویز آنان در انکار پیامبر ﷺ و انکار نبوت ایشان همین معنا بوده است؛ از اینرو بشارت نبوت ایشان را همچنان تأویل می کنند»^۴. مقصود عبده این است: آنچه از واژه تحریف در این آیات به ذهن می رسد، تحریف معنایی است و آنچه به ایشان جرأت داد تا بشارت ها را تأویل کنند و بدین طریق راه انکار نبوت پیامبر ﷺ بر ایشان هموار شود، تحریف معنوی بوده است.

زمخشری در تفسیر آیه شریفه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۵ می گوید: «کلام را از جایگاه [بایسته] خود منحرف می سازند»^۶؛ زیرا لفظ اگر بر طبق ظاهر یا بر حسب قرائن تفسیر نگردد از جایگاه خود کنار زده می شود.

خلاصه آنکه: تحریف عهدین (عهد عتیق و عهد جدید) - که در قرآن به آن اشاره

۲. التبیان، ج ۳، ص ۴۷۰.

۴. نساء ۴: ۴۶ و مائده ۵: ۱۳.

۱. بقره ۲: ۷۵.

۳. المنار، ج ۵، ص ۱۴۰.

۵. الکشاف، ج ۱، ص ۶۳۳.

شده است - یا به سوء تأویل بوده است؛ بدین معنا که بر خلاف حقیقت - بدون آنکه در واژه کتاب دست ببرند - در آنها تصرف می کردند؛ یا اینکه افزون بر آن تلفظ واژگان کتاب را - به هنگام تکلم - تغییر می دادند. چنانکه خداوند می فرماید: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱ و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده ای] می پیچانند، تا آن [بر بافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می گویند: آن از جانب خداست. در صورتی که از جانب خدا نیست، و بر خدا دروغ می بندند، با اینکه خودشان هم می دانند؛ زیرا اگر لفظی بر خلاف واژگان نخستین خود تلفظ گردد، واژه دیگری محسوب می شود نه آن واژه نخستین؛ و اهل کتاب به منظور کتمان حقیقت و پنهان نمودن بشارت های ظهور پیامبر اسلام ﷺ به تحریف معنوی می پرداختند. اما تحریف به معنای زیادی یا نقصان یا تبدیل کلمات به کلمات دیگر، که معنای اصطلاحی تحریف بوده است، - همانگونه که ملاحظه شد - در قرآن به کار نرفته است.

پندار نسخ تلاوت

نسخ تلاوت پنداری است که در سخن های بسیاری از اهل حدیث و جمعی از اصولیان اهل سنت آمده است. ایشان در تلاشند که بدین وسیله روایاتی را که به نظرشان صحیح آمده و بر از دست رفتن بسیاری از آیات قرآن حکایت دارد حل نمایند؛ از اینرو با استفاده از یک اسلوب ساختگی می گویند: تلاوت این دسته از آیات، نسخ شده است اما حکمشان تا ابد باقی است. مثل آیه «رَضَعَاتُ دِهَانٍ»

آیه «سنگسار پیرمرد و پیرزن» و آیه «لا یملاً جوف ابن آدم إلا التراب»، و بسیاری دیگر از این دست آیات که معتقدند از جمله آیات قرآن بوده و در زمان پیامبر ﷺ تلاوت می شده است اما بعدها برداشته شده و از سینه ها محو شده است؛ با این حال، همواره عمل به حکم آن واجب است.

ایشان با این روش عجیب می کوشند احادیثی را که به نظرشان صحیح آمده است توجیه نمایند،^۱ اما اندیشوران محقق شیعی بر روی تمام اینگونه روایات که با صریح قرآن به مخالفت برخاسته است، خط بطلان کشیده اند و سند هیچیک از آنها را صحیح نمی انگارند، زیرا منزلت قرآن - کتاب استوار و پیراسته الهی - بالاتر از آن است که احتمال تحریف در آن راه یابد.

باری، ادعای نسخ تلاوت، اشتباه است؛ اما توجیه این اشتباه خود اشتباهی دیگر بلکه بدتر از اشتباه اول است، که متأسفانه برخی از دانشمندان (اندیشوران) اهل سنت مرتکب آن شده اند.

پیشوای محقق و اصولی بنام، محمد بن احمد سرخسی یکی از این افراد است که با آنکه به شدت مسأله وقوع نسخ بعد از وفات پیامبر ﷺ را انکار می کند، مسأله نسخ تلاوت را با این توجیه که امکان دارد قبل از وفات پیامبر ﷺ واقع شده، - اما از نظر صحابه نخستین مخفی مانده باشد - پذیرفته است. او می گوید: «اما بیان نسخ تلاوت با یاقی ماندن حکم - بر اساس سخن عالمان ما - چنین است: روزه کفار قسم سه روز پی در پی است؛ بر اساس قرائت ابن مسعود که می خواند: فصیام ثلاثة ایام متتابعات. این قرائت تا زمان ابو حنیفه مشهور بوده است اما با روایات متواتر - همانگونه که قرآن با آن ثابت شده - نقل نشده است. از طرفی در عدالت و وثاقت

۱. قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳) تلاش گسترده ای کرده است تا از موضع گیری های پاره ای از گذشتگان دفاع نماید؛ زیرا گفته شده است که ایشان مدعی اند بخشی از آیات قرآن که در عصر پیامبر خوانده می شده - نظیر آیه رجم و جز آن - از آن کاسته شده است. او می کوشد اثبات کند که این آیات - در صورت صحت نسبت - از قبیل منسوخ التلاوه است والا چنین نسبتی محال و باطل است... ر.ک: نکت الانتصار، ص ۱۰۸-۹۵.

ابن مسعود هم شکی نیست؛ پس راهی نمی ماند جز آنکه بگویم قرآن با قرائت ابن مسعود تلاوت می شده؛ آنگاه در زمان حیات پیامبر ﷺ نسخ شده است؛ بدین گونه که خداوند آنرا از قلب ها محو کرده اما در قلب ابن مسعود باقی مانده است تا با نقل او حکم آن باقی بماند، زیرا خبر واحد، عمل به آنرا ایجاب می کند و قرائت ابن مسعود از روایتش کمتر نیست (پس اگر روایت او - هر چند جز واحد باشد - واجب العمل است، قرائت او هم واجب الاتباع است). بنابراین بقای این حکم پس از نسخ تلاوت بدین طریق بوده است.^۱

تکلف آشکار و توجیه دور از واقع در این گفتار آشکار است:

اولاً همه آنچه سرخسی برای اثبات مدعای خود آورده تیر به تاریکی افکندن است؛ چون برگواه یا دلیل قاطعی استوار نیست. از این رو این توجیه، تلاش کورکورانه ای است که در مقابل امر واقع شده - که صحت آن به گمانشان حتمی است - انجام می گیرد و مانند آن است که پس از واقعه به فکر علاج افتاده باشند. ثانیاً هرگاه شهرت قرائتی به دوره متأخر برسد، نظیر دیگر قرائت های مشهور در اصطلاح اهل سنت حجت است و لازم نیست به تواتر از پیامبر ﷺ ثابت شده باشد، و همانگونه که قبلاً گفتیم قرائت های معروف، نه از دوره رسالت متواتر است و نه از صاحبانشان. افزون بر این، قرآن موجود خود با قرائت مشهور متواتر مطابق است. با این بیان تناقض کلام سرخسی روشن می گردد.

ثالثاً همانگونه که یادآور شدیم، اضافاتی که در کلام پیشینیان خصوصاً ابن مسعود آمده است بی آنکه آنرا از متن به حساب آورند، اضافاتی است برای تفسیر آیه و چه بسا از دیدگاه برخی فقیهان، به عنوان فهم یک صحابی بزرگ تلقی می گردد نه به عنوان نقل او؛ چنانکه سرخسی پنداشته است.

رابعاً خداوند می‌فرماید: «مَا تَنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»^۱ هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می‌آوریم».

در جایی که ناسخ نباشد نسخی نیست؛ همچنان که در غیر احکام - همانگونه که در بحث از شرایط نسخ بیان کردیم -^۲ نسخ وجود ندارد، بر این اساس از سرخسی می‌پرسیم [در اینجا ناسخ، کدام است؟ و چگونه لفظ آیه نسخ می‌شود اما حکمش همواره باقی می‌ماند؟ در این صورت، نسخ لفظ چه سودی دارد در حالی که لفظ، سند حکم است و مادامی که حکم باقی است، می‌بایست لفظ هم ماندگار باشد؟ و این اشکال عمده‌ای است که بر این پندار وارد است، (توضیح بیشتر این اشکال خواهد آمد).

ابن حزم اندلسی بعد از آنکه می‌پذیرد آیه رجم در ضمن آیات دیگر سوره احزاب - که همسنگ با سوره بقره یا طولانی‌تر از آن بود - بوده و ساقط شده است؛ بدین معنا که لفظ آن نسخ شده اما حکمش باقی است، می‌گوید: «بعضی پنداشته‌اند آیه رجم به دلیل دیگری - غیر از جهت نسخ - ساقط شده است؛ دلیل ایشان روایتی از عایشه است که می‌گوید: آیه‌های رجم و رضاع پس از نزول بر صحیفه‌ای نوشته شده، در زیر تخت من جای داشت و چون پیامبر ﷺ وفات یافت، ما به مراسم تدفین ایشان مشغول بودیم؛ در این هنگام بود که مرغی خانگی به درون آمد و صحیفه را در کام فرو برد».

آنگاه می‌افزاید: «این حدیث صحیح است و چنان نیست که ایشان پنداشته‌اند؛ زیرا آیه رجم پس از نزول، شناخته شده و در سینه‌ها محفوظ بود و پیامبر ﷺ به آن عمل می‌کرد؛ با این حال نویسندگان قرآن آنرا در مصاحف ننگاشتند و لفظ آنرا در

قرآن ثبت نمودند، عمر بن خطاب نیز از پیامبر ﷺ خواست تا آنرا برایش بنویسد اما جوابی نگرفت.

پس نسخ لفظ آن صحیح است و صحیفه‌ای که این آیه در آن نگاشته شده بود - همانگونه که عایشه بیان کرد - توسط مرغ خانگی خورده شد؛ پس کسی به آن نیاز نداشته است. - در ادامه می‌گوید: - اگر پیامبر ﷺ مأمور بود آیاتی را که از بین رفته ابلاغ نماید چنین می‌کرد و با تبلیغ ایشان محفوظ می‌ماند و وفات پیامبر ﷺ صدمه‌ای به آنها نمی‌زد چنانکه وفات ایشان به ابلاغ بقیه آیات نیز ضرری وارد نکرد و اگر پیامبر ﷺ (آیه‌ای را) تبلیغ نکرده بود و یا اگر تبلیغ کرده بود خود او و بقیه مردم به فراموشی افتادند یا آنکه آنرا از یاد نبردند بلکه پیامبر ﷺ نسبت به کتابت آن در قرآن فرمان نداده بود - در هر صورت - این آیه یقیناً از طرف خداوند نسخ شده است و جایز نیست به قرآن اضافه گردد»^۱.

این تمام کوششی است که عامه برای توجیه منسوخ التلاوة بودن برخی آیات به کار بسته‌اند؛ با این حال آثار ضعف و سستی به وضوح در آن نمودار است؛ زیرا اولاً بی‌شک سنگسار کردن حکمی است که در شریعت ثابت شده و پیامبر ﷺ به آن فرمان داده است و فقیهان در گذشته و حال بر آن اجماع دارند. اما اینکه بر اساس حکم سنگسار، آیه‌ای از قرآن نازل شده باشد توهمی است که عمر مرتکب شده است و علی‌رغم اصرار او - به شرحی که خواهد آمد - هیچ‌یک از صحابه در این رأی با او موافقت نکرده است.

زید بن ثابت در گزارش خود چنین می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إذا زنی السَّيْخُ و السَّيْخَةُ فارجموهما البتَّة؛ هرگاه پیرمرد و پیرزنی مرتکب زنا شوند البته سنگسارشان کنید» و مراد از شیخ و شیخه، ثیب و ثیبه، کنایه از مرد زن‌دار و زن

شوهردار است (یعنی محصن). این حدیثی است که زید از پیامبر ﷺ شنیده بود؛ بدون آنکه مدعی باشد از قرآن است؛ اما عمر می‌پنداشته است وحی قرآنی است؛ او می‌گوید: «وقتی این آیه نازل شد نزد پیامبر ﷺ آمدم و درخواست نمودم دستور کتابت آنرا صادر کنند؛ اما پیامبر جوابی نداد». راوی حدیث می‌گوید: «گویا پیامبر ﷺ از کتابت آن کراهت داشته است».^۱ به نظر می‌رسد پیامبر ﷺ با شنیدن پیشنهاد عمر در شگفت شد؛ زیرا این پیشنهاد یا از عدم تأمل بایسته او درباره قرآن بود یا نشان می‌داد که او از تمیز دادن قرآن از روایت عاجز است، بدین جهت پیامبر برای توبیخ او خاموشی گزید.

بدتر از خطای عمر فهم ابن حزم از این حادثه است؛ او کراهت پیامبر ﷺ را چنین توجیه کرده که ایشان به ثبت این جمله در مصحف ناخوشنود بوده‌اند در حالی که اگر رجم، یک حکم قرآنی ثابت شده در شریعت بود چرا نمی‌بایست در مصحف ثبت گردد؟ نکته‌ای که ابن حزم تظاهر به غفلت از آن نموده است.

ثانیاً: همانگونه که پیش از این گذشت نسخ در غیر احکام معنا ندارد تا برسد به اینکه هیچ فایده‌ای نیز بر چنین نسخ غیر معقولی مترتب نباشد؛ زیرا چه حکمتی می‌تواند بر نسخ آیه یا باقی ماندن حکم آن - آن هم بدون مدرک - مترتب باشد؟ جز اینکه تنگ حوصلگی ایشان را وا داشته است تا چنین دعاوی‌ای بتراشند؛ زیرا صاحبان این پندار، وقوع چنین نسخی (نسخ التلاوة) را به گمان صحت روایات مربوط دلیل بر امکان آن گرفته‌اند؛^۲ و با چنین شیوه غیر متعارفی تلاش کرده‌اند مشکل آنرا حل نمایند. در حالی که قواعد فن حدیث اقتضا داشت که امثال اینگونه روایات دور افکنده شود؛ زیرا از یک طرف کرامت قرآن را زیر سؤال می‌برد و از طرف دیگر با این ضرورت که تمام آیات قرآن می‌بایست با خبر متواتر ثابت گردد نه

۲. رک: زرقانی، مناهل العرفان، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۱. همان، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

خبر واحد، منافات دارد. همانگونه که در مثل آمده است: «تَبَّتْ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ». یکی از نویسندگان معاصر^۱ با التفات به سخافت این پندار دور از واقع، آنرا به نحوی بایسته نقد نموده است. او می گوید: «گروهی از علما این نوع نسخ را رد کرده و وقوع آنرا در قرآن منکر شده اند، زیرا این کار عیب است و شایسته شارع حکیم نیست زیرا کاری لغو و بدون فایده معقول است و با حکمت خداوند حکیم منافات دارد. - همو می افزاید: - حق این است که این نوع از نسخ اگرچه عقلاً ممکن است در قرآن واقع نشده است؛ چون اینگونه روایات، روایات آحاد است و قرآن کریم با روایات آحاد - منزلت گوینده آن هرچه می خواهد باشد - ثابت نمی گردد بلکه همانگونه که تمام علمای گذشته و حال متفق القول اند، تواتر در ثبوت قرآن اجتناب ناپذیر است. از طرفی، اگر آنچه می گویند صحیح باشد می بایست بین تمام صحابه مشهور می گشت و در سینه بسیاری محفوظ می ماند و در مصاحف ایشان نوشته می شد. در حالی که چیزی - جز از راویان این احادیث - به دست ما نرسیده است؛ بنابراین نمی توان به این مطلب که این آیات یاد شده در عصر پیامبر ﷺ نگاشته شده و در مصاحف نویسندگان وحی ثبت بوده اما بعدها نسخ شده است و همانگونه که بعضی از صحابه نقل کرده اند از مصحف محو شده و با این حال حکم آن برای عمل باقی مانده است، قطع پیدا کرد.

افزون بر این تنها راه اثبات حکم نص (متن حکم) است؛ لذا با زوال نص، حکم هم منتفی خواهد شد و به نظر نمی آید حکمتی بر منتفی شدن حکم به تنهایی مترتب گردد؛ زیرا با وجود دوام حکم و نسخ نشدن آن، نسخ تلاوت آن چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ - همچنین می گوید: - شاید مقصود عمر بن الخطاب از عبارت «آنرا در کتاب خدا می خواندیم» کتبی بوده است که او و دیگران از حفظ داشتند و او

از باب مبالغه در تشبیه بین احکامی که پیامبر ﷺ می فرموده و آیات قرآن، از آن به کتاب الهی یاد کرده است؛ زیرا اطاعت از روایات صحیح و قرآن کریم واجب است. از طرفی، برخی از صحابه برای سهولت حفظ، احادیث را می نوشتند تا آنکه پیامبر ﷺ جز صحیفه علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) از کتابت غیر قرآن نهی فرمود. در این جا می توان چنین نتیجه گرفت: این آیه که عمر مدعی آن است، احکامی بوده که او با واژگان خود پیامبر ﷺ از حفظ داشته است و تعبیر از آن به آیه ای از قرآن از باب مجاز است، هر چند خود عمر آنرا به عنوان حقیقت به کار بسته است نه مجاز...»^۱

عبارت اخیر استاد عریض خالی از ظرافت نیست، زیرا با گوشه و کنایه، اشاره می کند که چگونه امر به این بزرگی برای عمر مشتبه شده و او نتوانسته است بین زیبایی کلام پیامبر ﷺ با شیرینی کلام الهی فرق گذارد و هر یک را به جای دیگری بینگارد و به جای آنکه کلام پیامبر ﷺ را شبیه کلام خدا بداند و آنرا مجاز و از باب استعاره بداند اشتباه خود را نمودار ساخت و آنرا حقیقت پنداشت. این توهم آشکاری است که او مرتکب شده است؛ به ویژه آنکه تا پایان عمر خود بر این دیدگاه پافشاری کرده است.

ابن حزم نیز در آخر به اشتباه خود - در دفاع از نسخ تلاوت - پی برد و کوشید این اشتباه را به گونه ای دیگر وانمود نماید. او می گوید: «شاید مراد از «آیه» در گفتار عمر حکم شرعی باشد به این اعتبار که قرآن پیامبر ﷺ را چنین توصیف کرده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۲ و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن به جز وحیی که وحی می شود نیست» و مراد عمر آیه ای از متن وحی قرآنی نبوده است». هم او در کتاب الاحکام چنین می گوید: «عده ای مدعی اند آیه رجم و آیه

۱. شیخ علی حسن عریض (بازرس وعظ در الازهر)، فتح المنان فی نسخ القرآن، ص ۲۲۴-۲۲۶.

۲. نجم ۵۳: ۳-۴.

رضعات از قرآن نیست. ما هم از پذیرش این عقیده ابایی نداریم، چنانکه قطع نداریم که اینها قرآنی بوده که در نمازها تلاوت می شده است؛ لیکن ما معتقدیم: اینها وحی بوده و مانند وحی از جانب خداوند بر پیامبرش نازل شده است، پس آنچه تلاوت شد در مصاحف نوشته و در نمازها خوانده شد؛ و اما بقیه وحی مثل سخنان دیگر آن حضرت که تنها وحی بوده است، نقل شد و در سینه ها محفوظ ماند و بدان عمل شد.^۱

ابن حزم در باب رضاع از کتاب *المحلی* چنین می گوید: «راوی می گوید: پیامبر ﷺ وفات یافت در حالی که این آیات در ضمن آیات دیگر قرآن تلاوت می شد. این کلام مردود و در پیشگاه قرآن جرم است و جایز نیست کسی بپذیرد که چیزی از قرآن پس از فوت پیامبر ﷺ ساقط شده باشد.

در جواب ایشان می گوئیم: چنین نیست که شما گمان کرده اید؛ بلکه معنای سخن راوی چنین است: اینها از جمله چیزهایی بوده است که با قرآن خوانده می شد و از جمله آنها چیزهایی بوده که در مصاحف ثبت نشده است.^۲ مقصودش این است: اینگونه آیات وحی بوده است نظیر قرآن اما از چیزهایی که در مصحف نوشته می شد به حساب نمی آمد. به هر حال، ابن حزم از پذیرش مسأله جواز نسخ تلاوت در قرآن بدون نسخ حکم، دست کشیده است؛ زیرا چاره ای جز رجوع نداشته است.

در اینجا گفتار صریح برخی از محققان را که نسخ تلاوت را مردود دانسته اند ذکر می کنیم:

ابن الخطیب می گوید: «از شگفت ترین عجایب این ادعاست که تلاوت بعضی از آیات قرآن نسخ شده اما حکم آنها باقی مانده است. این سخن را به هیچ وجه

۱. به نقل استاد عریض در فتح المنان، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

۲. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۶.

عاقلی بر زبان جاری نمی‌کند؛ زیرا نسخ احکام برخی از آیات با بقای تلاوت آنها، امری معقول و قابل قبول است؛ چون برخی از احکام نه به صورت دفعی بلکه به تدریج نازل شده است؛ اما نسخ تلاوت برخی از آیات با ماندگار ماندن حکم آنها امری است که هر انسانی که برای خود شخصیت قائل است و قدر عقل، این موهبت الهی را می‌شناسد، آنرا نمی‌پذیرد؛ زیرا باقی ماندن حکم با نسخ تلاوت آیه چه حکمتی می‌تواند داشته باشد؟^۱

صدرالشریعه در کتابش التوضیح می‌گوید: «پاره‌ای از علما وجود آیات منسوخ التلاوه را مردود می‌شمارند؛ زیرا نسخ حکم است و حکم نیازمند نص. بنابراین بین حکم و نص تفکیک نیست».

در کتاب اللمع در اصول فقه، نگاشته ابواسحاق شیرازی چنین آمده است: «گروهی از علما معتقدند که جایز نیست حکم باقی بماند اما تلاوت آن نسخ گردد؛ زیرا حکم تابع تلاوت است و جایز نیست اصل منتفی شود اما تابع و فرع آن باقی باشد».

شیخ محمد خضری در کتاب تاریخ التشریع الاسلامی می‌گوید: «جایز نیست تلاوت نسخ گردد اما حکم باقی بماند؛ چنانکه پاره‌ای از معتزله منکر آن شده‌اند اما جمهور علما با استناد به اخبار آحاد اجازه آنرا داده‌اند؛ در حالی که خبر واحد نمی‌تواند دلیل بر وقوع چنین نسخی باشد و معنای اینکه خداوند تلاوت آیه‌ای را که برای افاده یک حکم نازل کرده است بردارد با آنکه حکمش همچنان تداوم دارد، برای من قابل فهم نیست؛ زیرا مقصود از قرآن افاده حکم و اثبات اعجاز آن در قالب نظم آن است. بنابراین چه مصلحتی دارد که آیه‌ای - با آنکه حکمش باقی مانده است - برداشته شود. این امر نامفهوم است و به نظر می‌رسد هیچ دلیلی برای چنین

۱. محمد محمد عبداللطیف معروف به ابن خطیب، الفرقان، ۱۵۷ - ۱۵۶.

ادعایی وجود نداشته باشد».

دکتر مصطفی زید در کتاب *النسخ في القرآن الكريم* می‌گوید: «از این جاست که «منسوخ التلاوة باقی الحکم» را صرف فرض می‌انگاریم - بی آنکه در هیچ حادثه‌ای اتفاق افتاده باشد - و بدین جهت آنرا مردود دانسته، معتقدیم غیر معقول و ناپذیرفتنی است».

دکتر محمد سعاد می‌گوید: «نمی‌توانیم قانع شویم که وجود منسوخ التلاوة باقی الحکم صحیح باشد؛ زیرا وصف قرآنی بودن قرآن، تنها با دلیل قطعی - برای یک نص - ثابت می‌گردد و نسخ وارد بر دلیل قطعی، خود باید قطعی و ثابت شده باشد؛ پس به ناچار برای اینکه ثابت گردد نصوص یاد شده از قرآن نسخ شده است، می‌بایست دو دلیل قطعی اقامه گردد که یکی از آنها بر این حقیقت دلالت کند که نصّ ادعا شده قرآن است و دیگری دلالت کند که این نصّ قرآنی نسخ و برداشته شده است؛ در حالی که هیچ یک از این دو دلیل برای هیچ یک از این نصوص ثابت نشده است؛ پس نمی‌توان پذیرفت که نصوص مورد ادعا از جمله قرآنی باشد که نسخ شده است. تنها چیزی که در این مسأله اختلافی - از نظر ما - درست می‌نماید، ثبوت نسخ در حکم است نه نسخ در تلاوت».

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «ادعای اینکه از سخن پیشین ثبوت نسخ تلاوت لازم می‌آید و در نتیجه جایز است که نسخ گردد اما حکمش باقی بماند - مثل آیه شیخ و شیخه - بی مورد است؛ زیرا بقای حکم با منسوخ شدن لفظ آیه، محتاج دلیل است والا بهتر است بگوییم نسخ لفظ باعث برداشتن حکم آن می‌گردد».

استاد عریض از بعضی چنین نقل می‌کند: «حق این است که اینگونه نسخ جایز نیست؛ زیرا روایاتی که بدانها تکیه نموده‌اند نمی‌تواند دلیل مدعیان باشد و دو آیه «رجم و رضاع» فقط با یک تکلف می‌تواند مجوز پذیرش وجود چنین نسخی باشد؛ زیرا چنین نسخی نه معقول است و نه منطقی و مفهوم نسخ و شرایطی که

علما برای تحقق آن بر شمرده‌اند به‌طور کامل در این نوع از نسخ وجود ندارد. افزون بر این، چنین سخنی راه را برای طعنه زدن دشمنان اسلام - آنان که در کمینند تا بر آن ضربه زنند و پی جوی فرصتند تا آنرا نابود سازند و مردم را در حقانیت آن به گمان اندازند - در کتاب الهی باز می‌گذارد. شگفت آنکه در روایات از عمر چنین آمده است: اگر بیم نداشتم که بگویند عمر در کتاب الهی افزوده است، آنرا در مصحف می‌نگاشتم. خود این کلام دلالت دارد بر اینکه لفظ آیه موجود بوده و نسخ نشده است؛ با این حال چگونه گفته می‌شود که لفظش نسخ شده اما حکمش باقی مانده است، در حالی که این نص طبق ادعای آنان نگاشته شده و محفوظ بوده است و اگر آن آیه از قرآن بود و عمر آنرا مسلم می‌دانست، هر آینه آنرا بدون تردید و واهمه در قرآن ثبت می‌کرد.

استاد عریض پس از نقل این عبارات می‌گوید: «گرایش من به این دیدگاه است؛ چون درست‌تر است. نتیجه آنکه «منسوخ التلاوة باقی الحکم» در قرآن موجود نیست و حق آن است که چنین چیزی جایز نیست».^۱

مسأله إنساء (به فراموشی انداختن)

پندار دیگری در این زمینه وجود دارد که در تکلف و ساختگی بودن، شبیه مسأله نسخ تلاوت است. می‌گویند: پاره‌ای از آیات از دل‌ها فراموش شد به گونه‌ای که یادی از آنها در دل‌ها و ذهن‌ها نمانده است. این مسأله، مانند مسأله نسخ تلاوت است - که پیش از این درباره آن سخن گفتیم - و آنان بدین وسیله می‌کوشند روایاتی را که در پندار ایشان صحیح نموده شده و بر ضایع شدن بسیاری از آیات قرآن - پس از وفات پیامبر ﷺ - حکایت دارد، حل نمایند.

جلال‌الدین سیوطی از عمر بن خطاب نقل کرده است که «او خطاب به عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا این آیه از جمله آیات نازل شده نبود: «آن جاهدوا کما جاهدتم أوّل مرّة؛ همانگونه که نخستین بار جهاد نمودید به جهاد بر خیزید»؛ پس چرا آنرا در قرآن نمی‌یابیم؛ ابن عوف گفت: از جمله آیات ساقط شده است. هم‌او به ابی‌بن‌کعب گفت: آیا این آیه را جزو آیات قرآن قرائت نمی‌کردیم «إِنَّ انتفائکم من آبائکم کفر بکم؛ نفی شما از پدرانان کفر است»؟ ابی‌گفت: آری؛ سپس پرسید: آیا «الولد للفراس و للعاهر الحجر؛ فرزند به بستر تعلق دارد و برای زناکار سنگ است» را که اینک در قرآن نمی‌یابیم، قبلاً نمی‌خواندیم؟ ابی پاسخ داد: آری، و از اینجا بود که عبدالله بن عمر می‌گفت: شایسته نیست شما بگویید همه قرآن را دریافت نمودیم؛ زیرا کسی چه می‌داند همه قرآن چه بوده است؛ در جایی که بسیاری از آن ضایع شده است».^۱

عایشه می‌گوید: «سوره احزاب در زمان پیامبر ﷺ در دو یست آیه تلاوت می‌شد؛ اما وقتی عثمان مصاحف را نگاهت، فقط آیات موجود کنونی را در آن یافتیم».^۲ هم‌او پیرامون آیه‌ای که به گمان او درباره رضعات وارد شده است می‌گوید: «پس پیامبر ﷺ رحلت کرد و این آیات مانند دیگر آیات قرآن خوانده می‌شد».^۳

امثال اینگونه روایات بسیار است، اما اهل حدیث کوشیده‌اند همه اینها را چنین توجیه کنند که فراموش گشته و یاد آنها از سینه‌ها محو شده است؛ جلال‌الدین سیوطی این مطلب را در زیر آیه شریفه «أَوْ تُنْسِيَهَا» که عطف بر «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ»^۴ می‌باشد، بیان کرده است. باید دانست که نسخ و انشاء دو تعبیر از یک معنای واحداند، جز آنکه نسخ برداشتن شیء پس از ثبوت آن در اعیان است؛ اما

۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۷۲.

۳. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۶-۱۴.

۴. بقره ۲: ۱۰۶.

انساء بر طرف شدن آن از اذهان است.

آیه یاد شده به اهل کتاب اشاره می‌کند که در تلاش برای تشکیک در معتقدات مسلمین می‌گفتند: دین خدایی قابل تبدیل و تغییر نیست؛ بنابراین دین جدید جایگاهی ندارد. این آیه در رد شبهه ایشان وارد شده است؛ به این معنا: مادامی که حیات آدمی به‌طور مستمر در حال دگرگونی است مصلحت‌های ایشان هم دگرگون می‌گردد؛ پس نسخ شریعت پیشین با شریعت جدید به مقتضای مصالح موجود بوده است و همه شرایع - بر حسب شرایط موجود - چاره سودمند بلکه بهترین چاره‌اند و جمله «أَوْ تُنْسِيَهَا» بدین معناست که نشانه‌های آن به این علت که دوره و مدتش به طول انجامیده است از صفحه ذهن‌ها محو شده و در کتاب هستی دیگر از آنها یاد نمی‌شود.

نسخ و انساء دو پدیده دینی‌اند که به دوره وحی - که ممکن است حکم «منسوخ» یا «منسی» به مثل آن یا کامل تراز آن تغییر یابد - اختصاص دارد اما پس از وفات پیامبر ﷺ که روند وحی منقطع شده است - همان گونه که عموم اصولیان بدان تصریح کرده‌اند - نسخ و انساء وجود ندارد. این مطلب می‌رساند که اگر کسی معتقد باشد پس از پایان گرفتن دوره رسالت چیزی از قرآن از بین رفته یا اسقاط شده است، لاجرم به معنای پذیرش تحریف است، بدین جهت است که به‌طور قطع و بدون هیچ تردیدی از آن اجتناب می‌کنیم.

فصل دوم

خلاصه دلایل بطلان شبهه تحریف

در مباحث فصل‌های آتی به مهمترین دلایل ابطال شبهه تحریف پرداخته‌ایم، لازم است در اینجا خلاصه‌ای از این بحث‌ها را یاد کنیم تا خواننده با بحث آشنا شود و برای رسیدن به نتیجه‌ای که در پایان بحث می‌آید، حدود ارتباط این مسایل را با مسأله تحریف دریابد. خلاصه دلایل به این شرح است:

۱. گواهی تاریخ

عقل بالبداهه حکم می‌کند که کتابی مثل قرآن می‌باید از احتمال هرگونه تغییر یا تبدیلی مصون بماند؛ زیرا از نخستین روز پیدایش مورد توجه امتی بزرگ و بیدار بوده و در نهایت احترام، مورد تقدیس و تعظیم قرار گرفته است.

چنین توجهی شگفت نیست؛ زیرا قرآن برای تمامی شئون حیات دینی و سیاسی و اجتماعی، به عنوان نخستین مرجع و منبع به حساب می‌آید؛ بنابراین، بنیان دین و مبنای شریعت و رکن اسلام و منبع اصیل مهمترین مسائل فروع و اصول دین، قرآن است و به همین جهت است که همگان در حفظ و حراست و مراقبت از

سلامت و بقای آن در تمامی اعصار می‌کوشیدند. چگونه ممکن است گمراه‌پیشگان و باطل‌کیشان در چنین کتاب استوار و پیراسته‌ای دست‌برد زده باشند؟

نیز به همین شیوه سیدمرتضی علم‌الهدی و شیخ کبیر کاشف‌الغطاء بر رد شبهه تحریف استدلال نموده‌اند. سیدمرتضی^۱ می‌فرماید: «یقین به صحت نقل قرآن مثل یقین به وجود شهرها و پیشامدها و رخدادهای بزرگ و کتب مشهور و اشعار نگاشته شده عرب است؛ زیرا عنایت و انگیزه نقل و مراقبت از قرآن به طور کامل وجود داشته است. هیچ کتابی در صحت نقل به پای قرآن نمی‌رسد؛ زیرا قرآن معجزه نبوت و خاستگاه علوم شرعی و احکام دینی است. دانشمندان مسلمان در حفظ و حمایت از قرآن - در نهایت درجه - کوشیدند؛ به گونه‌ای که حتی موارد اختلاف اعراب، قرائت، حروف و آیات آنرا باز شناختند؛ با این حال چگونه ممکن است قرآن با چنین توجه و عنایت صادقانه و حفظ شدیدی دچار تغییر و نقصان گشته باشد؟ - همچنین می‌گوید: - و حکم به صحت نقل درباره تفصیل و جزئیات قرآن، مثل علم به خود قرآن است؛ همانگونه که درباره تفصیلات کتب نگاشته شده - مثل کتاب سیبویه و مزنی - یقین داریم که همه جزئیات آن توسط مؤلف نوشته شده است؛ زیرا همانگونه که مجموع این دو کتاب مورد عنایت و توجه بوده، تفصیل و جزئیات آنها هم مورد توجه بوده است؛ به گونه‌ای که اگر کسی بابی از نحوراکه در کتاب سیبویه یا مزنی نبوده است در آن بیاورد قابل تشخیص و تمیز بوده است و معلوم می‌شود که از اصل کتاب نیست؛ بلکه به آن افزوده شده است. - نیز می‌گوید: - پرواضح است که عنایت و توجه به نقل و ضبط قرآن از عنایت و توجه به ضبط کتاب سیبویه و دیوان‌های شاعران - به مراتب - بیشتر بوده است».

شیخ‌الفقها کاشف‌الغطاء^۲ می‌گوید: «به حکم بدهات عقل، نمی‌توان به ظاهر اخباری که خبر از نقصان قرآن داده است عمل کرد؛ به‌ویژه اخباری که در آن از

۱. در فصل «تصریحات بزرگان شیعه» در شماره سرم خواهد آمد.

۲. مبسوط‌گفتار ایشان در فصل «تصریحات بزرگان شیعه» شماره هشتم خواهد آمد.

کاستی ثلث یا بسیاری از قرآن سخن به میان آمده است؛ زیرا اگر چنین اخباری صحیح می بود به علت وجود انگیزه هایی مهم، می بایست به تواتر نقل می شد نه به تنهایی؛ و می بایست به عنوان مهمترین دستاویز کفار علیه اسلام و مسلمین به کار گرفته می شد. - آنگاه می افزاید: - چگونه چنین چیزی (نقص قرآن) ممکن است؛ در حالی که مسلمانان بر ضبط آیات و حروف قرآن - به شدت - همت می کردند. به ویژه آنکه می گویند در قرآن به اسامی بسیاری از منافقین تصریح شده بود. تصریح به نام منافقان، چگونه با سیره پیامبر - که همواره اسرار آنان را پوشانده و همچون دیگر مسلمانان با آنان رفتار می نمود - سازگار است؟ - در پایان می گوید: - شگفت است از عده ای که به سلامت و محفوظ باقی ماندن چنین احادیثی - که در طول ۱۲۰۰ سال بر سر زبان ها گشته و در کتاب ها نقل شده است - می اندیشند و معتقدند این احادیث از نقصان به دور مانده است؛ در غیر این صورت کاستی آنها آشکار می گشت؛ اما حکم می کنند که قرآن دچار کاستی شده و این نقصان در تمام این دوران مخفی مانده است».

۲. ضرورت تواتر قرآن

از جمله دلایل محکمی که شبهه تحریف را از اساس باطل می سازد ضرورت تواتر قرآن در مجموع و در سوره ها و آیات و جملات ترکیبی و کلمات و حروف و حتی در قرائت و تهجی آن است؛ چنانکه در بحث قرائات بیان داشتیم که تنها قرائت صحیح همان قرائت مشهور و متداول مسلمانان است که بر قرائت عاصم به روایت حفص منطبق است و به تواتر ثابت شده است.

اگر چنین باشد که ضرورتاً قرآنیّت هر حرف و کلمه و لفظ قرآن از دوره رسالت و در طول قرون و در تمام طبقات - به تواتر - ثابت شده باشد، دیگر جایی برای احتمال تحریف باقی نمی ماند؛ زیرا آنچه ادعا می شود از قرآن ساقط شده، به واسطه خبر واحد به دست ما رسیده است و چنین خبری هر چند سند آن صحیح باشد در این باب حجت نیست؛ بنابراین هر خبری که در این باره (کاستی قرآن) به ما

رسیده باشد چون خبر واحد است مردود بوده و به گوینده اش باز گردانده می شود. آیت الله جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف ابن مطهر علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب *نهاية الاصول الى علم الاصول* به همین دلیل استناد نموده است: «همگان بر این نکته اتفاق دارند که هر چه از قرآن به صورت تواتر برای ما نقل شده، حجت است به این دلیل که قرآن سند نبوت و معجزه جاودانه پیامبر است؛ لذا اگر به حد تواتر نرسد نمی توان به نبوت پیامبر قاطع بود. - همچنین می گوید: - در این صورت نمی توان بر آنچه به نقل غیرمتواتر از پیامبر ﷺ شنیده اند، حتی بر فرض صحت نقل، توافق کرد. یک راوی اگر مدعی باشد آنچه را یاد کرده از قرآن است، سخنی به خطا رانده است اما اگر نگوید از قرآن است و معلوم نباشد که این خبر از پیامبر ﷺ است یا دیدگاه خود راوی، خبر او حجت نیست.

ما همگی معتقدیم که بر پیامبر ﷺ واجب بوده است قرآن را به صورت تواتر بر مردم القاء کند، زیرا قرآن معجزه ای است که بر صداقت و راستی پیامبر ﷺ دلالت دارد. پس اگر پیامبر قرآن را به حد تواتر نرسانده باشد معجزه او از هم گسسته است و به عنوان حجت و برهانی بر اثبات نبوت ایشان باقی نمی ماند»^۱.

دیگر اصولیان محقق مثل سید مجاهد محمد بن علی طباطبایی، بر همین طریق رفته اند. طباطبایی در کتاب *وسائل الاصول* می گوید: «هر آنچه از قرآن است می بایست - در اصل و اجزایش - به تواتر ثابت شده باشد؛ زیرا عادتاً تفصیلی نظیر قرآن به تواتر نقل شده است. از طرفی، قرآن معجزه بزرگ الهی و اساس دین اسلام است؛ از اینرو انگیزه های نقل مجموع و جزئیات آن فراوان بوده است؛ پس اگر چیزی به خبر واحد نقل شود و به حد تواتر نرسد، قطع خواهیم یافت که بی شک از قرآن نیست»^۲.

فقیه محقق مولی احمد اردبیلی (م ۹۹۳) در شرح ارشاد می گوید: «بلکه از

۱. بروجردی، البرهان، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۲۱-۱۲۰، به نقل از صاحب کشف الارتیاب.

بعضی کتب اصول به دست می‌آید که تجویز قرائتی که معلوم نیست از قرآن باشد، موجب فسق بلکه کفر است، پس آنچه را که در قرآن بودنش تردید داریم قطعاً از قرآن نخواهد بود. - همچنین می‌گوید: - پس باید بدانیم که آنچه به قصد قرآن خوانده می‌شود قرآن است و سزاوار است هر کس که به قرآنی بودن آنچه می‌خواند جازم است، از روی تواتر، به قرآنی بودن آن آگاهی پیدا کرده باشد؛ پس آگاهی یافتن بر قرآنیت قرآن اجتناب‌ناپذیر است. - سپس می‌افزاید: - و چون تواتر قرآن ثابت شد، ثابت می‌گردد که از اختلال محفوظ مانده است؛ علاوه بر این قرآن در کتاب‌ها ضبط و تک تک حروف و حرکات آن شمارش شده است؛ چنانکه روش نگارش و... نیز ضبط شده است. این حقایق برای انسان ظن غالب، بلکه علم ایجاد می‌کند که قرآن دچار فزونی یا کاستی نگشته است».^۱

محقق متبع سید محمد جواد عاملی پس از آنکه گفتار بزرگان را در این زمینه نقل می‌کند می‌گوید: «عادت اقتضا می‌کند که تفصیل قرآن - اعم از اجزاء و الفاظ و حرکات و سکانات و به جا و مناسب بودن آن - به تواتر ثابت شده باشد؛ زیرا انگیزه‌های نقل آن بسیار بوده است. قرآن، معجزه و اصل تمامی احکام است. بنابراین مخالفت یا تشکیک هر کس در این زمینه قابل اعتنا نیست».^۲

گفتار بزرگان در این زمینه بسیار است و ما برای پرهیز از طولانی شدن سخن، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۳. جنبه اعجاز

از جمله دلایلی که با احتمال تحریف در قرآن منافات دارد و اندیشوران آنرا محکمترین دلیل بر نفی تحریف داشته‌اند، جنبه اعجاز قرآن است که بر آن تحدی شده است.

احتمال فزونی، که در عقاید پیروان ابن عجرد از خوارج آمده است و ایشان

۲. مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۳۹۰.

۱. مجمع الفائده، ج ۲، ص ۲۱۸.

مدعی اند که سوره یوسف به قرآن افزوده شده است؛ زیرا قصه عشق است و نمی تواند وحی شده باشد،^۱ نیز پندار ابن مسعود که نسبت به معوذتین مطرح شده است و او با ادعای آنکه این دو سوره تعویذ است نه قرآن، آنها را از مصحف خود پاک می کرده است،^۲ احتمال باطل و مردودی است؛ زیرا لازمه آن این است که بشر می تواند یک سوره کامل و شبیه قرآن در تمام جهات فصاحت و بلاغت آن عرضه نماید، حال آنکه خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا»^۳ «أَمْ یَقُولُوْنَ اَفْتَرَاہُ قُلْ قَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرِیَاتٍ»^۴ «أَمْ یَقُولُوْنَ اَفْتَرَاہُ قُلْ قَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهٖ»^۵ «وَ اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا قَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ»^۶

اینگونه تحدی آشکار هرگونه ادعا در مورد زیادی در سور و آیات قرآنی را بی اساس می سازد همچنان که احتمال تبدیل را رد می کند؛ زیرا در این صورت کلامی که تغییر یافته است، به مبدل آن مستند است نه به خداوند؛ و کلام در صورتی به گوینده آن نسبت داده می شود که مجموع کلمات - نه بخشی از آن - به او مستند باشد.

بنابراین احتمال تبدیل - هر چند در برخی از کلمات قرآن - انتساب قرآن به خدای سبحان را زیر سؤال می برد. از این بیان بطلان ادعای محدث نوری و پیش از او سید جزائری و همانندان او که معتقدند بسیاری از کلمات قرآن دچار تبدیل شده است، آشکار می گردد.

اینان می پندارند آیه شریفه «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۷ در اصل «کنتم خیر

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۸. ۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۵۷۱.

۳. «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آنرا نخواهند آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند». اسراء: ۱۷: ۸۸.

۴. «یا می گویند این [قرآن] را به دروغ ساخته است بگو: اگر راست می گویند، ده سوره بر ساخته شده مانند آن بیاورید». هود: ۱۱: ۱۳.

۵. «یا می گویند آنرا به دروغ ساخته است؟ بگو: سوره ای مانند آن بیاورید». یونس: ۱۰: ۳۸.

۶. «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس سوره ای مانند آن بیاورید». بقره: ۲: ۲۳.

۷. آل عمران: ۳: ۱۱۰.

أُثْمَةٌ» بوده است [اُثْمَه به اُمه تبدیل شده است] ^۱ یا آیه «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْكَانُوا يَقْلَمُونَ الْقَيْبَ» ^۲ به «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنْ لَوْكَانَتِ الْجِنَّ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ» مبدل شده است.

نیز در آیه «فِيهِ يُعْصِرُونَ» ^۳ و در آن آب میوه می‌گیرند» به فتح یای مضارعه به «يُعْصِرُونَ» به ضم یاء به معنای امطار (باراندن) تبدیل یافته است؛ همچنین «أُثْمَةٌ وَسَطًا» ^۴ امتی میانه» در اصل «أُثْمَةٌ وَسَطًا» و «يَا أَيَّتُهَا كُنْتُ ثَرَابًا» ^۵ کاش من خاک بودم» در اصل «كنت ترابيا» بوده است و می‌گویند نظیر آن بسیار است. ^۶

همه این پندارها باطل و بی‌اساس است؛ زیرا به طریق خبر واحد به دست ما رسیده است که در باب قطعیات؛ حجت نیست. به همین ترتیب، تبدیل مکانی آیات، به نظم و ساختار کلام که اعجاز در نظم و اسلوب بر آن مبتنی است، خلل وارد می‌سازد. می‌گویند اصل آیه شریفه «أَفَقَمْنَا كَانَ عَلَى يَتِيٍّ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» ^۷ آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او، پیرو آن است و پیش از وی [تیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است [دروغ می‌بافد؟]، «و یتلوه شاهد منه اماماً و رحمة و من قبله کتاب موسی» بوده است و یک کلمه بر کلمه دیگر پیشی گرفته است و بر حسب گمان آنان معنای آیه از بین رفته است. ^۸

همچنین کاستی یک یا چند کلمه که در ضمن یک جمله آمده و در قالب یک اسلوب بلاغی بدیع، شکل یافته است، با اعجاز قرآن سازگار نیست؛ زیرا حذف کلماتی از یک جمله ساختار آنرا به هم می‌ریزد و در نهایت لطف و ارزش نخستین آنرا از بین می‌برد و مجالی برای تحدی به آن باقی نمی‌گذارد. مدعیان تحریف از این امر غفلت نموده و نسبت به قداست و پیراستگی قرآن کریم مرتکب جرمی

۱. سید نعمت‌الله جزائری، منبع الحیة، ص ۶۸. ۲. سبأ ۴۳: ۱۴.

۳. یوسف ۱۲: ۴۹. ۴. بقره ۲: ۱۴۳.

۵. نبا ۷۸: ۴۰.

۶. برای توضیح بیشتر از آنچه در این زمینه به نعمانی نسبت داده شده رک: بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۶-۲۷.

۷. هود ۱۱: ۱۷. ۸. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۶-۲۷.

نابخشودنی شدند. ایشان می‌پندارند اسم امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مواردی از قرآن حذف شده است؛ بدون آنکه دریابند که اگر قرار باشد این اسم را در آن مواضع بگذاریم طراوت فعلی‌اش از بین می‌رود؛ افزون بر اینکه اسم تنها برای بیان شأن نزول است و نیازی به یاد کردن آن در نص قرآن نیست.

همچنین می‌گویند: در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»^۱ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای» اسم علی از جمله «أُنْزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» حذف شده است.^۲ در فصل آینده اینگونه پندارها را متعرض خواهیم شد.

سبکترین پنداری که از ایشان سراغ داریم، این است که می‌گویند: بیش از یک ثلث قرآن - یعنی بیش از دوهزار آیه - از لابه‌لای یک آیه ساقط شده است و آن آیه قسط درباره ایتام است.^۳ [این افراد] می‌گویند: چون صدر آیه با ذیل آن، که درباره جواز ازدواج با دو یا سه یا چهار زوجه است تناسب ندارد، می‌پندارند بین دو جمله، حذف بسیاری صورت گرفته است؛^۴ و با چنین اندیشه مسخره‌آمیزی در صدد آنند تا نظم این آیه را توجیه نمایند.^۵

جان کلام آنکه، گمان تحریف چه به زیادی باشد چه به کاستی و چه به تبدیل، با اعجاز بلاغی قرآن تعارض آشکاری دارد.

۴. آیه حفظ

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۶ بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود». این آیه کریمه، ماندگاری قرآن و سلامت آنرا از مواجه شدن با هر رخدادی که بقایش را به خطر اندازد در

۱. مائده ۵: ۶۷.

۲. منبع الحیاة، ص ۶۷.

۳. نساء ۴: ۳. آیه چنین است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ».

۴. منبع الحیاة، ص ۶۶.

۵. در آینده ضمن رد دلایل قائلین به تحریف، توجیه صحیح و ربط صدر و ذیل آیه را روشن خواهیم ساخت.

۶. حجر ۱۵: ۹.

طول تمامی اعصار تضمین کرده است و پیداست که ضمانت الهی وعده‌ای است راستین که جای دگرگونی یا تخلف ندارد چنانکه خود فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۱ و مقتضای قاعده لطف است [به این بیان]:

بر خداوند - بر اساس حکمتش در تکلیف - واجب است کاری انجام دهد که بندگان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور سازد و بی شک قرآن اساس اسلام و سندی است که با ماندگاری اسلام ماندگار است. دینی که پایان بخش ادیان آسمانی و جاویدان است؛ و اگر اسلام دین جاودانه است می‌بایست بنیاد و پایه‌های آن چنان محکم و استوار باشد که طوفان‌های حوادث روزگار نتواند آنرا بلرزاند یا درهم شکنند.

چنین بنیانی به مثابه هر سند محکم و ماندگار دیگر، برای آنکه با گذشت زمانه حجت ثابتی باشد سزااست که در معرض بازی بدعتگران و هواپیشگان قرار نگیرد. این ضمانت الهی خود یکی از جهات اعجاز قرآن است؛ زیرا سلامت ماندن قرآن در میان مردم خود دلیل اعجاز است. نه آنکه سلامت ماندن قرآن در جامه‌دان‌های پنهان در پس پرده‌ها در بیت المعمور، دلیل اعجاز آن باشد. اعجاز آن است که قرآن - با آنکه در معرض عموم و در ملاء عام قرار داشته است - حفظ و حراست شود. پس اینکه اهل تحریف می‌گویند: «خداوند قرآن را در جایگاه نزول آن پاسبانی می‌کند؛ همانگونه که پیش از نزول در محل اعلی محفوظ بود و قرآن را جبرئیل بر قلب پیامبر ﷺ فرود آورد؛ پس جایگاه فرود آن - که در آن وعده حفظ داده شده است - قلب شریف پیامبر ﷺ است نه صحف و دفاتر و نه نهان دیگر مردمان»^۲. بسیار دور از خرد است.

این در حالی است که مفسران پیرامون شأن نزول آیه حفظ می‌گویند: پیامبر ﷺ از اینکه هوا پرستان قرآن را پس از ایشان ملعبه خود قرار دهند - بدان گونه که با کتب انبیای پیشین کردند - بیمناک بود؛ تا آنکه خداوند با نزول این آیه شریفه ایشان را به

حفظ و حراست قرآن از دستبرد دشمنان - برای همیشه - اطمینان بخشید.^۱ قرینه سیاق نیز شاهد بر همین معنا است.

خلاصه آنکه این آیه، ضمانت و پیمانی است که خداوند برای پیامبر خود به عهده گرفته است تا این قرآن را همواره و همگام با ماندگاری اسلام، سالم و محفوظ از تحریف نگه دارد.

افزون بر اینها، حکمت تکلیف، مقتضی این ماندگاری و سلامت جاودانه قرآن است.

آیات دیگری نیز نظیر آیه حفظ در قرآن وجود دارد؛ از جمله: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَتْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»^۲ پس آنچه را بدان مأموری آشکارکن و از مشرکان روی پرتاب، که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد».

پیامبر از مخالفت کفار و مداخله آنان در کار خود - که به قصد جلوگیری از تأثیر دعوت ایشان انجام می پذیرفت - بیمناک بود. تا اینکه آیه فوق - که پیامبر را به رغم خواست دشمنان، برگسترش و انتشار دعوت اطمینان می داد - نازل شد. پیداست که پیامبر بر جان خود بیمناک نبود و آنچه مایه نگرانی خاطر ایشان می شد تلاشی بود از جانب لشکریان ابلیس برای جلوگیری از نشر دعوت او.

همچنین آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَبَلِّغُكَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۳ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدای تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد».

بیم پیامبر ﷺ بر تأثیر ابلاغ بود نه بر جان خویشتن؛ چون ابلاغ وصایت و تعیین پسرعم خود علی علیه السلام به عنوان جانشین پس از خود و امیر مؤمنان، چه بسا کینه های [پنهان] مردم را برمی انگیخت و ممکن بود مردم به ارتداد گرایند و تمام تلاش های

۱. محدث نوری در ص ۳۶۱ از کتاب فصل الخطاب به این مطلب اشاره کرده است.

۳. مانده ۵: ۶۷.

۲. حجر ۱۵: ۹۴ و ۹۵.

پیامبر ﷺ را برای بنای اسلام بر باد دهند؛ بنابراین آیه فوق نازل شد و به پیامبر اطمینان داد که آتش کینه‌توزان را - بی‌آنکه توان مقابله داشته باشند - خاموش خواهد ساخت. پس مراد از این آیه این است: ما دین و شریعت خود را از تزلزل و نابودی پاسبانی خواهیم نمود.

نیز آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ»^۱ و پیش از تو [تیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت».

تنها تمنای انبیا ثبات شرایع ایشان و جهانگیر شدن آن و استمرار حکومت آنان در طول تاریخ بوده است. در مقابل، دسیسه‌های ابلیس صفتان جَنّی و انسی - که برای نابودی نشانه‌های دین کوشش می‌کنند - مانع تحقق این آمال بوده است؛ هر چند حق، همواره چیره بوده است و هیچ چیز توان چیرگی بر آن را نداشته است. همچنین آیه «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»^۲ بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آنرا درهم می‌شکند، و به ناگاه آن نابود می‌گردد». خداوند به لطف پنهان خود تمام دام‌های لشکریان ابلیس را بر چیده، کوشش ایشان را تباه می‌سازد؛ آنگاه پایه‌های شریعت خود را مستحکم می‌سازد. این، تأمینی است فراگیر که ثبات دین و استمرار تأثیر شرایع آسمانی در زمین را تضمین می‌نماید.

نیز آیه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، إِنَّ عَلَيْنَا يَأْتِهِ^۳ زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت در نیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی به خرج دهی. در حقیقت گرد آوردن آن بر [عهده] ماست. پس چون آنرا بر خواندیم [همانگونه] خواندن آنرا دنبال کن. سپس توضیح آن [تیز] بر

۲. انبیاء ۲۱: ۱۸.

۱. حج ۲۲: ۵۲.

۳. قیامت ۷۵: ۱۹-۱۶.

عهده ماست». عادت پیامبر ﷺ چنین بود که هرگاه قرآن بر ایشان نازل می شد به دلیل اشتیاق وافر به ضبط و حفظ وحی و ترس از فراموشی یا زوال قبل از اینکه باقی آیه یا سوره - که در پی هم وحی می شد - به پایان رسد، در قرائت آن تعجیل می ورزید. آیات فوق ایشان را از چنین شتابی بازداشت و نگهداری و تبیین قرآن را ضمانت کرد.

همچنین آیه «سَقَرْتُكَ فَلَا تَنْسَى. إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى»^۱ ما به زودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی. جز آنکه خدا خواهد. که او آنچه آشکار و آنچه را که نهان است می داند». قراء از برخی افراد نقل کرده است که احتمال دارد ضمیر در این گفته خداوند «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» به پیامبر ﷺ باز گردد؛ زیرا مرجع ضمیر در این صورت، به قرینه حالیه معلوم است؛ بنابراین احتمال معنای آیه چنین می شود: ما از پیامبر ﷺ محافظت خواهیم نمود. نظیر آیه «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ و خداوند تو را از [استهزای] مردم حفظ می کند». چنانکه احتمال دارد مرجع ضمیر، قرآن باشد؛ زیرا قبلاً از قرآن به «ذکر» یاد شده است. با این احتمال معنای آیه چنین می شود: ما نگهبان قرآن و مراقب آن هستیم.^۲ قائلان به تحریف این احتمال و تردید را دستاویز خود ساخته اند تا استدلال به این آیه شریفه را بر صیانت قرآن از تغییر و تبدیل، مخدوش سازند^۳ زیرا با فرض احتمال بازگشت ضمیر به پیامبر ﷺ نمی توان قاطعانه گفت خداوند حفظ قرآن را تضمین کرده است. اما باید دانست که احتمال بازگشت ضمیر به محمد احتمال بعیدی است که با وجود صلاحیت لفظ برای تعیین مرجع ضمیر، جایی برای آن باقی نمی ماند [و در اینجا قرینه لفظیه دلیل بازگشت ضمیر به قرآن است]. قراء نیز آن

۱. اعلی ۸۷: ۶-۷.

۲. عبارت قراء چنین است: «گفته شده که مراد از ضمیر در «له» قرآن است و مقصود از حفاظت مراعات است، برخی نیز می گویند مراد از ضمیر محمد ﷺ است یعنی ما از محمد ﷺ حفاظت می کنیم». رک معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۵. ما گفتار قراء را با اجمال و توضیح یاد کرده ایم.

۳. فصل الخطاب، ص ۳۶۰.

را به عنوان قولی نقل کرده است؛ بی آن که خود بر آن اعتماد نماید یا درصدد توجیه آن بر آید و آیه عصمت «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» ارتباطی به آیه حفظ «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» ندارد؛ به علاوه، قبلاً ذکر کردیم که ضمیر در آیه عصمت به پاسبانی از شریعت باز می‌گردد نه جان پیامبر ﷺ.

ممکن است خصم مدعی شود که مراد از ذکر شخص پیامبر ﷺ است. شاهد آن، کلام خداوند است «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ؛^۱ به راستی که خدا به سوی شما تذکاری فرستاده است؛ پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند». اطلاق «ذکر» بر پیامبر ﷺ برای آن است که مذکر بودن از صفات پیامبر است.

در جواب باید بگوییم اولاً همه مفسران در توجیه این آیه می‌گویند: کلمه ارسلا در تقدیر است و تقدیر آیه چنین بوده است: «...وَأَرْسَلْنَا رَسُولًا» زیرا اگر رسول عطف بیان برای ذکر باشد با تعبیر به انزال مناسب نبود.^۲

ثانیاً پیش از آیه حفظ این آیه آمده است: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»^۳ و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای. این آیه قرینه است بر اینکه مقصود خداوند از ذکر در آیه حفظ که پس از آن آمده؛ مشخصاً قرآن است نه پیامبر و دلیلی وجود ندارد که خلاف این - ظاهر - اراده شده باشد.^۴

دفع یک شبهه؛ در اینجا شبهه‌ای مطرح شده است که بایستی به دفع آن پردازیم: امام رازی می‌گوید: «قاضی^۵ در رد کسانی که می‌پندارند قرآن دچار تغییر

۱. طلاق ۶۵: ۱۱-۱۰.

۲. بنابراینکه رسول عطف بیان از «ذکر» باشد، عامل یعنی «انزلنا» بر روی آن عمل خواهد نمود؛ در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: ما رسول را نازل کردیم. حال آنکه درباره رسول، ارسال به کار می‌رود نه انزال.

۳. (مترجم). ۴. حجر ۱۵: ۶.

۴. رک: خویی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۲۶.

۵. به نظر می‌رسد مراد، قاضی ابوبکر باقلائی باشد. (مترجم).

شده، به آیه حفظ استدلال کرده است؛ زیرا اگر قرآن دچار تغییر می شد دیگر محفوظ نمی ماند.

امام رازی - در پی آن - می گوید: «این استدلال ضعیف است؛ زیرا به منزله «اثبات شیء بنفسه»^۱ است؛ چون کسانی که معتقدند قرآن دچار تغییر شده است شاید بگویند حتی خود آیه حفظ از جمله زوائدی است که ملحق به قرآن شده است».^۲ استاد بزرگوار آیت الله خویی می گوید: «حاصل شبهه این است که مدعی تحریف ادعا می کند که خود آیه حفظ دچار تحریف شده است، زیرا آن نیز بخشی از قرآن است، بنابراین برای نفی تحریف نمی توان به آن استدلال کرد زیرا دور باطل^۳ است».

آنگاه ایشان به این شبهه چنین پاسخ داده است: «این شبهه بر کسانی وارد است که معتقد به مقام ولایت ائمه اطهار علیهم السلام نبوده و آنان را عدل و قرین قرآن - بدان گونه که در حدیث ثقلین آمده است - نمی شناسند؛ زیرا ائمه اطهار علیهم السلام به مقدار موجود از قرآن تمسک می جسته و تمسک و استناد اصحابشان را به قرآن امضا می نمودند؛ بنابراین آیه حفظ ذاتاً دارای حجیت بوده و بدون تردید می توان برای نفی احتمال تحریف به آن استدلال نمود».^۴

البته روی سخن - در استدلال به آیه حفظ - با گروه هایی است که خود را منتسب به اسلام می دانند و مدعی اند قرآن کتاب جاوید آسمانی بوده و به عنوان قانون شریعت و معجزه ماندگار پیامبر صلی الله علیه و آله و دلیل بر صحت نبوت ایشان نازل شده است؛ این گروه ها دو دسته اند: پیشینیان و متأخران؛ حشویه از اهل سنت و اخباریان متأخر از امامیه.

اینان به گمان خود روی مواضع تحریف انگشت گذاشته اند؛ نظیر آیه رجم و آیه

۱. اثبات چیزی به کمک و با فرض خود آن. ۲. تفسیر کبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۱.

۳. دور یعنی این که ثابت شدن هر چیزی مبتنی بر ثبوت علت آن است، و اگر علت بر ثبوت همان چیز مبتنی باشد، دور است و از نظر عقل امری محال و باطل.

۴. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۲۸.

رضعات و آیه «لا یملاً جوف ابن آدم إلا التراب» چنانکه در روایات حشویه آمده است. همچنین مانند آیه ذر «ألست بریکم و محمد نبیکم و علی امامکم...» در پندار جزائری و مقلدان و دنباله‌روان ایشان، اما مدعیان تحریف، نسبت به صحت آیاتی که در مصحف ثبت شده و مسلمانان در طی قرن‌ها آنها را می‌شناخته‌اند - و می‌شناسند - به عنوان وحی آسمانی معترف بوده و در اینکه در متون کنونی قرآن زیادی و تبدیل صورت نگرفته است سخنی ندارند.

بنابراین، امکان استدلال به مقدار موجود از آیات قرآن با اعتقاد ایشان مبنی بر تحریف قرآن، منافاتی ندارد و به‌همین دلیل است که ایشان در رد استدلال به آیه حفظ و نظایر آن از احتمال تحریف سخنی به میان نیاورده‌اند؛ بلکه به تأویلات دور از ذهن متشبث شده‌اند. این امر نشان می‌دهد که ایشان نسبت به سلامت متن موجود اعتراف دارند.

با این بیان دیگر برای چنین شبهه‌ای که نه از طرف خصم مطرح شده و نه دیگران از آن یاد کرده‌اند جایی نمی‌ماند. باری این تنها، شبهه‌ای است بی‌اساس که ذهن امام‌المشککین (رازی) آنرا ساخته است.

۵. نفی باطل از قرآن

خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۱ به راستی آن کتابی ارجمند است. از پیش رویش و از پشت سرش باطل به سویی نمی‌آید. وحی [تامه] ای است از حکیمی ستوده [صفات].

دلالت این آیه، از آیه پیشین صریح‌تر است؛ چه آنکه خداوند وعده کرده است که قرآن را از تباه شدن حفظ کند و سلامت آنرا از گزند روزگار ضمانت نماید. باری قرآن مصون و محفوظ و با سلامت تمام راه خود را به پیش می‌گشاید و طی می‌کند. باطل در این آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» به معنای فساد و تباهی

است؛ یعنی فساد یا نقض نه در حال حاضر و نه در آینده عارض قرآن نخواهد شد؛ زیرا قرآن از جانب خداوند دانای حکیم نازل شده و حکمت خداوند اقتضا نموده است که حفظ و حراست آنرا برای همیشه، و به جاودانگی اسلام، تضمین کند.

واژه «حمید» در آیه شریفه به این معناست که خداوند همواره بر کارهایش ستایش می‌شود و خلف وعده نخواهد کرد. پیش از آیه فوق این آیه آمده است «وَإِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»^۱ اگر دمدمه‌ای از شیطان تو را از جای در آورد، پس به خدا پناه ببر. از این آیه چنین حاصل می‌شود که پیامبر از امکان ابطال شریعت خود به دست فسادپیشگان - در حال حیات یا پس از وفات خود - سخت بیمناک بود. چنانکه در آیه شریفه «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً»^۲ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند» به بقای اسلام و تضمین به سلامت آن از کید دشمنان اشاره شده است.

خشم، خود اعتراف دارد که مطلق تغییر در قرآن باطل شمرده شده و با ظاهر آیه یاد شده منافات دارد. جز آنکه مدعی است که مقصود، این معنا نیست بلکه مقصود از باطل بطلانی است که از تناقض احکام و اخبار قرآن به دست می‌آید.^۳ در پاسخ به این اشکال باید بگوییم: گویا مدعی به موضع «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» توجه نکرده است؛ زیرا باطلی که ممکن است به قرآن راه پیدا کند، توسط تحریف‌کنندگان [و از میان پیروان قرآن] قابل انجام است؛ همانان که قرآن را پاره پاره می‌سازند.^۴ اما تناقض و تکاذب احکام و اخبار قرآن باطلی است که از داخل قرآن امکان سربرآوردن دارد، که آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً»^۵ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» آنرا هم نفی کرده است و

۲. آل عمران ۳: ۱۴۴.

۱. فصلت ۴۱: ۳۶.

۳. فصل الخطاب، ص ۳۶۱.

۴. اشاره به آیه شریفه «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ». حجر ۱۵: ۹۱.

۵. نساء ۴: ۸۲.

بدین علت است که مفسران بالاتفاق می‌گویند: صریح‌ترین آیه بر نفی احتمال تحریف قرآن، آیه نفی باطل است. به استناد این آیه، هرگز دست تغییر دهنده‌ای به قرآن راه نمی‌یابد.

۶. عرضه روایات بر قرآن

از جمله دلایل بر رد شبهه تحریف مسأله عرضه احادیث بر قرآن است. طبق این مبنا هر روایتی که موافق قرآن باشد صادق و هر روایتی که مخالف قرآن باشد کاذب است. امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «بر هر حقی حقیقتی و بر هر صواب نوری است؛ هر آنچه موافق کتاب خداست بدان عمل کنید و هر آنچه مخالف آن است رهاش سازید».^۱

از دو نظر عرضه حدیث بر قرآن با احتمال تحریف در قرآن به طور کامل منافات دارد:

اول اینکه معروض علیه می‌بایست قطعی باشد؛ زیرا مقیاس و فارق بین حق و باطل است و مقیاس نمی‌تواند شک بردار باشد؛ بنابراین اگر روایات تحریف به قرآنی که در آن احتمال تحریف داده می‌شود، عرضه شود عرضه کردن بر مقیاس مشکوک است و نتیجه آن دور باطل است و اگر بر آیاتی عرضه شود که در آن احتمال سقوط داده نشده است، آن آیات با روایات تحریف مخالفت دارد؛ نظیر آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» و «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

دوم اینکه عرضه روایات می‌بایست بر این مقدار موجود از قرآن که نزد عموم مسلمانان متواتر است انجام گیرد؛ زیرا - همانگونه که در جهت اول توضیح دادیم - مقیاس باید متواتر و قطعی باشد.

از طرف دیگر اگر روایات تحریف بر این مقدار موجود از قرآن عرضه شود مخالف آن محسوب می‌گردد؛ زیرا سلامت قرآن موجود را زیر سؤال می‌برد و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۹، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب.

دلالت می‌کند به اینکه - این قرآن - کتابی نیست که بر رسول الله ﷺ نازل شده است و این تکذیب صریح قرآن و مخالفت آشکار با آن است.

محقق ثانی قاضی القضاة نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی (م ۹۴۰) در رساله‌ای که در رد احتمال نقصان در قرآن نگاشته، به همین شیوه استدلال نموده است. او در این کتاب می‌گوید: «هرگاه حدیث با دلیل قاطعی نظیر قرآن و خبر متواتر و اجماع مخالفت کند و تأویل آن هم ممکن نباشد اعراض از آن واجب است و اجماع علمای ما بر عمل به این ضابطه می‌باشد. - آنگاه می‌افزاید: - جایز نیست قرآنی که مقیاس عرضه معرفی شده است، غیر از قرآن متواتری باشد که امروزه در دست ماست وگرنه لازم می‌آید به تکلیف به مالایطاق تعلق گرفته باشد؛^۱ پس به ناچار مقصود عرضه اخبار بر همین قرآن موجود است. از طرفی اگر اخباری که دلالت بر نقصان قرآن دارد بر خود قرآن عرضه شود مخالف آن خواهد بود، زیرا مفاد این اخبار این است که قرآن موجود همان قرآن اصیل نیست. چه تکذیبی شدیدتر از این می‌تواند باشد؟»^۲

نظیر همین بیان را سید محمد مهدی طباطبایی بحرالعلوم (م ۱۱۵۵) در کتاب خود فوائد الاصول متعرض شده است، او درباره حجیت قرآن می‌گوید: «جمهور علما از دوران رسالت تا به امروز بر مراجعه به قرآن و تمسک به آیات آن در اصول و فروع دین اتفاق نظر داشته‌اند؛ بلکه عرضه احادیث را بر قرآن - چنانکه در نصوص متواتری وارد شده است - واجب می‌دانستند. از جمله این نصوص فرمایش رسول اکرم ﷺ است که می‌فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نَوْرًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَرُوهُ».

سید بحرالعلوم می‌افزاید: «آنچه در حجیت معتبر است قرآنی است که اصل و

۱. چه آنکه اگر بنا بر ادعای قائل به تحریف، مقصود از معروض علیه غیر از قرآن موجود باشد معنایش آن است که از ما خواسته شده روایات را به کتابی که در دست ما نیست عرضه نماییم و این تکلیف به (مالایطاق) و قبیح است. (مترجم).

۲. به نقل از سید صدر، شارح وافیة. رک البرهان، ص ۱۱۷-۱۱۶.

قرائت آن با تواتر ثابت شده باشد. بدین جهت قرائت‌های شاذ اعتبار ندارد و چنان نیست که این قرائت‌ها مانند اخبار آحاد باشد؛ زیرا این قرائت‌ها از قرآنی بودن خارج است چرا که شرط قرآنی بودن تواتر است؛ برخلاف خبر که تواتر شرط آن نیست.^۱

با این حال محدث نوری می‌پندارد که بین اخبار عرض و وقوع تحریف در قرآن منافاتی وجود ندارد و می‌گوید: «امر به عرضه روایات بر قرآن از رسول خدا ﷺ و در حال حیات ایشان صادر شده است، در حالی که حذف و تبدیل قرآن پس از وفات ایشان واقع شده است. - او همچنین می‌گوید: - آنچه از پیامبر ﷺ در این زمینه رسیده است با تغییری که پس از وفات ایشان در قرآن اتفاق افتاده، منافات ندارد. - نیز می‌گوید: - روایاتی که در زمینه عرضه از پیامبر ﷺ رسیده، بسیار اندک است و بین این روایات و ورود تحریف در قرآن پس از پیامبر ﷺ و عدم تمکن از امثال فرمان ایشان منافاتی وجود ندارد».^۲

این گفتار از محدث نوری بسیار شگفت می‌نماید؛ زیرا صدور احادیث عرضه تنها به پیامبر ﷺ اختصاص ندارد، بلکه ائمه اطهار ﷺ پس از ایشان نیز آنرا به عنوان قانون کلی اعلام نموده‌اند. به علاوه پیامبر ﷺ دستور عرضه را به علت ترس از افزایش کذابان پس از خود صادر کرده و بدین وسیله این معیار را برای امت خویش ارائه نموده است تا با این مقیاس در همه زمان‌ها، از میان اخباری که منسوب به ایشان است سلیم را از سقیم و سره را از ناسره بازشناسند و نسخه‌ای موقت و مخصوص حال حیات خود عرضه نکرده است.

۷. نصوص اهل بیت ﷺ

انبوهی از روایات در دست است که از ائمه اطهار ﷺ روایت شده و - به صراحت یا اشاره - بر مصونیت نص قرآن از تحریف تأکید دارد؛ دستان ناپاک اگرچه توانستند با

۱. به نقل از بروجردی در البرهان، ص ۱۲۰ - ۱۱۹. ۲. فصل الخطاب، ص ۳۶۳ - ۳۶۲.

تأویل و تفسیر ناحق به آن دست پیدا کنند، هرگز نتوانستند به متن آن دستبرد بزنند. اینک پاره‌ای از این روایات را از نظر می‌گذرانیم:

۱. در نامه امام باقر علیه السلام به سعدالخیّر چنین آمده است: «آنان بدین‌گونه قرآن را دور می‌افکندند: الفاظ آنرا پاس می‌داشتند اما حدود آنرا تحریف می‌کردند».^۱
جمله «اقاموا حروفه» به اینکه دست تحریف به نصّ قرآن ره نیافته است صراحت دارد هرچند به استناد «حرّفوا حدوده» احکام آنرا دگرگون ساخته‌اند؛ و مراد از تحریف حدود، ضایع ساختن قرآن است؛ چنانکه در حدیثی دیگر می‌خوانیم: «... و [در تحریف] کسی قرآن را تلاوت می‌کند و حروف آنرا پاس می‌دارد اما حدود آنرا تباه می‌سازد».^۲ بنابراین، مراد از اقامه حروف، حفظ آن از تغییر و تبدیل است؛ چنانکه در حدیث دوم به همین معنا آمده است.

۲. به روایت صحیح از ابوبصیر نقل شده است: در خصوص تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی مردم می‌گویند [اگر مقصود از اولی الامر امامان شیعه است] چرا از علی و اهل بیت ایشان در قرآن نامی برده نشده است، چه پاسخ دهیم؟ امام فرمودند: «نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد؛ بی آنکه نامی از سه یا چهار رکعت بودن آن برای ایشان برده شده باشد؛ تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را - برای مردم - تفسیر نمود».^۴

امام علیه السلام با این بیان اثبات کرد که نام ائمه علیهم السلام در متن قرآن برده نشده است؛ هر چند مقصود بالذات از بسیاری از عمومات وارد شده در قرآن ایشانند. چون بسیاری از آیات قرآن، بر توجه دادن به شأن و منزلت ائمه علیهم السلام تأکید می‌کنند و فراین فراوانی بر آن گواه است و در بسیاری از موارد خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله مراد از این آیات

۱. این روایت را ثقة الاسلام کلینی با سند صحیح در روضه کافی نقل کرده است. ر.ک ج ۸، ص ۵۳، شماره ۱۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، شماره ۱.

۳. نساء ۴: ۵۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

را بیان نموده است که نخستین دسته از آنها حدیث یوم الانذار و آخرین آنها حدیث غدیر است.

آیاتی که در شأن ائمه اطهار علیهم السلام نازل شده است، بخش زیادی از قرآن را تشکیل می دهد که حاکم حسکانی بیشتر آنها را در کتاب شواهد التنزیل جمع آوری نموده است.

۳. احادیث فساطیط (خیمه ها): مقصود احادیثی است که در آنها چنین آمده است: پس از ظهور مهدی منتظر (عج) در پشت کوفه خیمه هایی زده می شود تا او آیات قرآن را - که بر اساس کیفیت و ترتیب راستین نزول آنهاست - به مردم بیاموزد؛ زیرا قرآن او در کیفیت تألیف - نه در چیز دیگر - با قرآن فعلی مخالف است.

شیخ مفید به روایت جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که «هرگاه قائم آل محمد علیه السلام قیام نماید خیمه هایی را برپا می سازد تا در آن افرادی قرآن را بدان گونه که خداوند نازل فرموده است به مردم بیاموزند؛ این برای کسانی که قرآن را بر اساس نظم فعلی فرا گرفته اند بسیار دشوار می نماید؛ زیرا قرآن ایشان با قرآن موجود در نظم و ترتیب ناهمگون است».^۱ در همین معنا روایات دیگری نیز وارد شده است.^۲

در توصیف مصحف علی علیه السلام یادآور شدیم که آن مصحف از کامل ترین ترتیب و نظم منطبق بر ترتیب نزول آیات و سوره ها - چنانکه آیات، بدون استثنا با ترتیب درست کنار هم قرار گرفته اند - برخوردار است. ائمه علیهم السلام این قرآن را از یکدیگر به ارث برده اند و سرانجام خداوند آنها را به دست ولی عصر (عج) ظاهر خواهد کرد.^۳ امام باقر علیه السلام در این روایات علت دشواری حفظ قرآن - در آن روز - را تفاوت آن با نظم و ترتیب فعلی قرآن اعلام داشته است، و اگر قرآنی که در دست ولی عصر (عج) است با قرآن فعلی اختلاف دیگری داشت امام علیه السلام آنها را نیز بیان می کرد. این امر نشان

۱. الارشاد، ص ۳۸۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، شماره ۸۵.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۴، شماره ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳، شماره ۲۳، روایات در این زمینه زیاد است.

می دهد که آن قرآن با قرآن کنونی، جز در ترتیب نزول هیچ گونه اختلافی ندارد.

۴. ابن فضیل در تفسیر آیه شریفه: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱ می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید» از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که: «اینان می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهانشان خاموش سازند! گفتم: پس معنای «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» چیست؟ فرمود: یعنی خداوند امامت را به کمال رساند. چنانکه در جای دیگر می فرماید: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»^۲ پس به خدا و پیامبر او و نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید» مقصود از آن نور امامت است. گفتم: تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۳ اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرده تا آنرا بر هرچه دین است فائق گرداند، هرچند مشرکان را ناخوش آید» چیست؟ فرمود: خداوند به هنگام قیام قائم (عج) اسلام را بر تمامی ادیان چیره می سازد؛ چنانکه می فرماید: خداوند نورش را تمام می گرداند؛ هرچند کافران نسبت به ولایت علی علیه السلام کراهت داشته باشند. گفتم: آیا این تنزیل است؟ فرمود: آری؛ خود این حروف تنزیل است؛ اما غیر آن [که در تفسیر بیان شد] تأویل است»^۴.

امام علیه السلام نور خداوند در زمین را به ولایت امام - که خود امتداد ولایت خداوند در زمین است - تفسیر نموده و برای اثبات آن به این آیه از سوره تغابن استشهاد نموده است؛ چه اینکه تبعیت از شریعتی که از طرف خداوند نازل شده است وارد شدن در ولایت الهی را به همراه دارد و ولایت الهی در ولایت ائمه معصومین - به عنوان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و واسطه های فیض بین آسمان و زمین - امتداد می یابد. راوی که این تفسیر شگفت از آیه را از کسی نشنیده و کسی آنرا برایش بازگو

۲. تغابن ۶۴: ۸.

۱. صف ۶۱: ۸.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، شماره ۱۹.

۳. صف ۶۱: ۹.

نکرده است، از آن شگفت زده شده است؛ بدین جهت می پرسد آیا این تفسیر شأن نزول آیه است؟ و آیه به همین معنا نازل شده است؟ امام علیه السلام در پاسخ او می فرماید: باری تفسیر صحیح آیه این است و دیگر تفاسیر، تأویلاتی است که بدون لیل گفته شده است.

شاهد آنکه امام علیه السلام بر خلاف مدعیان تحریف که می پندارند مقصود از این روایات تنزیل است،^۱ با شدت تمام این احتمال را که بیان ایشان به منزله جزئی از آیه باشد رد نمودند؛ این بیان، نمونه ای است از تفسیر به عالی ترین سبک که فقط راسخان در علم - از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله - از آن آگاهند و دیگران هرچه بگویند در شمار سایر تفاسیر تأویلی و به عنوان تیرهایی در تاریکی است.

۵. ابن فضیل در زیر همان حدیث می گوید: «گفتم: تفسیر آیه شریفه **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا**^۲ در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم» چیست؟ فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام را بر تو فرو فرستادیم. عرضه داشتم: این تنزیل است؟ فرمود: آن تنزیل است و این تأویل.^۳

این روایت صراحت دارد که مقصود از تنزیل، تفسیر است؛ تفسیری شبیه تأویل. از این جاست که این حدیث مانند حدیث پیشین بر همه پندارهای مدعیان تحریف حاکم است. حدیث زیر نیز می تواند این روایت را توضیح دهد:

۶. عمار سبابی از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: «خداوند در شأن علی علیه السلام فرموده است: **«أَمَّنْ هُوَ قَانِثُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ»** آن محمداً رسول الله **«وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»** آن محمداً رسول الله و یزعمون آنه ساحر کذاب؛ [آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب [خدا را] در سجده و قیام اطاعت می کند [و] از آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند محمد رسول خداوند

۲. الانسان ۷۶: ۲۳.

۱. رک: فصل الخطاب، ص ۳۳۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

است و کسانی که نمی دانند محمد رسول خداست و می پندارند ایشان ساحر دروغگویی است یکسانند؟ **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ**؛^۱ تنها خردمندانند که پند می پذیرند». آنگاه امام علیه السلام فرمود: «ای عمار این تأویل آیه است».^۲

این حدیث بیان می دارد زیادت‌هایی که احیاناً در خلال قرائت ائمه علیهم السلام می آید، از باب تفسیر و به هدف تأویل آیه به وجوه معنایی آن بیان شده است، نه آنکه بیانگر حذف بخشی از آیه باشد؛ چنانکه مدعیان تحریف گمان برده‌اند.

۷. مرجوم صدوق روایاتی آورده است که به دلالت التزامیه بر تمامیت سوره‌های قرآن بی آنکه در آن کاستی صورت گرفته باشد، دلالت دارد؛ چنانکه بر تمام و کمال بودن آیات قرآن و عدم وقوع کاستی در آن‌ها نیز دلالت دارد. از جمله این روایات، روایاتی است که بر ثواب قرائت هر سوره، نهی از مقرون نمودن دو سوره^۳ و ثواب ختم قرآن و نهی از ختم قرآن در کمتر از سه روز و جز آن... دلالت دارد.

نحوه دلالت - التزامیه - این روایات چنین است: اگر در سوره‌ای احتمال نقص باشد قرائت آن میسر نمی‌گردد و مقرون نمودن دو سوره نیز معنایی ندارد؛ زیرا بر فرض نقص سوره، آنچه تلاوت می‌شود پاره‌ای از سوره است نه تمام آن و مقارنه نیز بین پاره‌های دو سوره به وقوع پیوسته است نه بین تمام آن دو؛ چنانکه تحقق ثواب بر ختم قرآن، دلیل امکان ختم آن یعنی تلاوت تمام آیات و سوره‌های آن است.

روایات زیادی در این زمینه رسیده است که اگر به روایات عرض و نصوصی که پیرامون شأن و منزلت قرآن وارد شده است و نیز به روایاتی که به مراجعه به قرآن و تمسک به آن فرمان می‌دهد افزوده گردد هزاران روایت مفید حاصل خواهد شد که همگی در زمینه مصونیت قرآن از تحریف وارد شده است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۵-۲۰۴، شماره ۲۴۶.

۱. زمر ۳۹: ۹.

۳. مقصود حذف بسم الله و وصل سوره پسین به پیشین بدون بسمله است. (مترجم).

تصریحات بزرگان شیعه

در این فصل تصریحات پاره‌ای از درخشانترین چهره‌های عالم تشیع را از نظر می‌گذرانیم؛ کسانی که گردونه اعتبار [علوم دینی] بر محور ایشان می‌چرخد و پیشوای تحقیق و الگوی نقد و گزینش یک رأی به‌شمار می‌آیند؛ از اینرو گفتار ایشان حجت و دیدگاه‌های آنان سند پذیرش است.

اینان همه به یک صدا و بدون هیچ استثنایی، احتمال تحریف در قرآن را رد کرده و خط بطلان بر آن کشیده‌اند؛ حتی کسانی مثل صدوق - که بر روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام احاطه تام دارند - عدم تحریف قرآن را از اصول و ارکان معتقدات شیعه دانسته است.^۱

مولی ابوالقاسم گیلانی (م ۱۲۳۱) صاحب کتاب قوانین الاصول بر اینکه جمهور مجتهدان قائل به عدم تحریف قرآنند تصریح کرده است؛^۲ امام کاشف الغطاء (م

۱. گفتار ایشان به‌زودی خواهد آمد.

۲. بروجردی، البرهان، ص ۱۱۲.

۱۳۷۳) نیز می‌گوید «اجماع شیعه امامیه بر آن است».^۱ با چنین تصریحاتی و با وجود اجماع مجتهدان بر آن، شایسته نیست به سخن گروهی اندک - که از روی نادانی و بدون اقامه برهان ادعای تحریف قرآن نموده‌اند - گوش فرا دهیم و رأی سست ایشان را به عنوان دیدگاه مذهب راستینی چون تشیع قلمداد کنیم.

شهید سیدنورالله تستری (م ۱۰۱۹) می‌گوید: «آنچه درباره تحریف قرآن به شیعه امامیه نسبت داده می‌شود سخن جمهور امامیه نیست؛ بلکه سخن گروهی بس اندک است که در میان جماعت بزرگ شیعه طرفی نمی‌بندد».^۲

جمعی از پژوهشگران نامدار اهل سنت نیز به روشنی در این زمینه گواهی داده و اعلام کرده‌اند که دامان دانشمندان جهان تشیع از نسبت تحریف به قرآن پیراسته است. گفتار ایشان را در پایان همین فصل خواهیم آورد.

در اینجا مناسب است نمونه‌هایی از تصریحات دانشمندان بنام شیعه را که نشان دهنده عقیده تشیع نسبت به قرآن است بیان کنیم:

۱. گفتار شیخ المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن حسین صدوق (م ۳۸۱). مرحوم صدوق در کتابی که پیرامون شرح و بیان عقاید شیعه امامیه بر حسب برداشت‌های خود نگاشته است، می‌نویسد: «اعتقاد ما براین است که قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ فرو فرستاد، آن است که بین دقتین جمع شده است؛ همان که امروزه در دست مردم است و بیش از آن نیست. تعداد سوره‌های قرآن طبق قول معروف، ۱۱۴ سوره است و سوره‌های «والضحی» و «الم نشرح» و نیز دو سوره «لایلاف» و «الم ترکیف» یک سوره به‌شمار می‌آید. - همچنین می‌گوید: -

۱. اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳۳.

۲. سید نعمت‌الله جزائری به پیشوایی و تبحر تستری در علوم و معارف اسلامی معترف است. رک: الروضات،

ج ۶، ص ۱۷. با این حال به مخالفت با او برخاسته و فرقه بی‌پایه‌ای را که مدعی تحریف‌اند رهبری کرده است.

۳. آلاء الرحمان، ج ۱، ص ۲۶-۲۵ به نقل از کتاب ایشان با عنوان «مصائب النواصب». همچنین رک: الفصول

المهمه، ص ۱۶۵ به نقل از کتاب «اظهار الحق» ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۰۸.

هرکس این گفته را که قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ را بیش از مقدار موجود است به ما نسبت دهد، بی تردید بر ما دروغ بسته است»^۱.

۲. سخن محمد بن محمد بن نعمان مفید (م ۴۱۳) از ارکان شیعه. مرحوم مفید در کتاب ثمین خود اوائل المقالات که در شرح و توضیح اصول مسایل اسلامی مورد اختلاف شیعه امامیه با دیگر فرقه‌های موسوم به عدلیه نگاشته چنین آورده است: «برخی از امامیه معتقدند از قرآن نه کلمه‌ای کم شده است و نه آیه یا سوره‌ای؛ ولی آنچه از تأویل و تفسیر معانی قرآن که مبین حقیقت تنزیل آن بود و در مصحف علی ﷺ ثبت شده بود از مصاحف امروزی حذف گشته است. این تأویل و تفسیرها گرچه جزو کلام خداوند که در قالب قرآن انعکاس یافته است به حساب نمی‌آید، خود از طریق وحی نازل شده است و گاه به تأویل، قرآن گفته می‌شده است».

مرحوم مفید پس از نقل رأی این جماعت می‌گوید: «به نظر من این ایده - که محذوفات مصحف علی ﷺ تأویل و تفسیر قرآن بوده است نه خود قرآن - از عقیده کسانی که مدعی کاستی حقیقی خود قرآن‌اند به واقعیت نزدیک‌تر و گرایش من به سوی آن بیشتر است. - در ادامه می‌گوید: - تحریف به زیادی قرآن، قطعاً مردود است؛ زیرا اگر مقصود از زیادی، افزایش یک سوره است، به شکلی که بر فصحا مشتبّه شده است، این ادعا با تحدی قرآن به آوردن سوره‌ای مانند سوره‌های آن منافات دارد،^۲ و اگر مقصود زیادی یک یا دو کلمه یا یک یا دو حرف در قرآن است، گرچه دلیل قاطعی بر رد آن در اختیار نداریم، گرایش من به این است که قرآن از چنین افزایشی سالم و محفوظ مانده است؛ در این زمینه حدیثی نیز از

۱. اعتقادات الامامیه، چاپ شده به همراه باب حادی عشر، ص ۹۴-۹۳. به زودی خواهیم گفت که حدیث هفده هزار (شمار آیات قرآن) ناشی از اشتباه ناسخ بوده است، و صحیح، شماری است که صاحب وافی در ج ۲، ص ۲۴۷ آورده است یعنی هفت هزار که تقریباً با شمار فعلی آیات برابر است.

۲. زیرا به استناد تحدی - که در آخرین مرحله به سوره، تحدی شده است - احدی از فصحا قادر به ارائه نظیر یک سوره هر چند کوتاه‌ترین نوع آن نیست. و ادعای افزایش یک سوره در قرآن و هم‌سنگ بودن آن با دیگر سوره‌ها که لازمه قول به تحریف - از نوع به زیادی - است، به معنای فروپاشی تحدی است که قطعاً غیر ممکن است. (مترجم).

امام صادق علیه السلام وجود دارد.^۱

شیخ مفید همچنین در اجوبة المسائل السرویه می گوید: «اگر کسی بگوید: چگونه می توان گفت چیزی که بین دفتین جمع شده، حقیقتاً همان کلام خداوند است - بدون هیچ افزایش یا کاهشی - در حالی که از ائمه خود قرائتی را روایت می کنند که مخالف این سخن است؛ نظیر «کنتم خیر ائمة أخرجت للناس» و «وذلك جعلناكم أئمة وسطاً» و «يسئلونك الأنفال» پیدا است این قرائت ها با مصاحفی که در دست مردم است تفاوت دارد؟ در پاسخ، باید گفت: پیشتر این شبهه را پاسخ گفتیم و آن اینکه روایاتی که در این زمینه رسیده خبرهای واحد است و نمی توان با استناد به آنها چیزی را به طور قطع به خداوند نسبت داد؛ از اینرو در مقابل اینگونه روایات توقف می کنیم و براساس فرمان خود ائمه علیهم السلام مبنی بر مراجعه به قرآن موجود، از آنچه در مصحف است عدول نمی کنیم.

به علاوه، چه ایرادی دارد که دو قرائت به دو وجه نازل شده باشد: یکی منطبق بر مصحف موجود و دیگری مطابق با روایاتی که چنین قرائت هایی را نقل کرده است؛ چنانکه خود عامه پذیرفته اند که قرآن بر وجوه گوناگون^۲ نازل شده است.^۳

۳. گفتار شریف مرتضی علی بن الحسین علم الهدی (م ۴۳۶). مرحوم سید مرتضی در رساله نخست در پاسخ به مسائل طرابلسیات چنین آورده است: «علم به صحت نقل قرآن نظیر علم و آگاهی نسبت به شهرها و حوادث بزرگ و پیشامدهای مهم و کتاب های معروف و اشعار نگاشته شده عرب است؛ زیرا برای نقل و پاسبانی از قرآن عنایت ویژه و انگیزه فراوانی وجود داشته است؛ این توجه و انگیزه به درجه ای رسید که در دیگر موارد پیش گفته وجود نداشته است؛ زیرا قرآن معجزه

۱. اوائل المقالات، ص ۵۶ - ۵۵.

۲. اشاره به روایت مشهور «نزل القرآن علی سبعة احرف» است که نزد عامه مقبول افتاده و نوعاً بر قرائت های مختلف قرآن توجیه شده است. (مترجم).

۳. این رساله در ضمن رسائلی که کتابخانه شیخ مفید چاپ کرده، منتشر شده است، رک: ص ۲۲۶، و بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۷۵.

نبوت و سرچشمه علوم شرعیه و احکام دینیه است و متفکران مسلمان در حفظ و مراقبت آن نهایت کوشش و همت خود را به کار بسته‌اند؛ بدان حدّ که هیچ مسأله مورد اختلافی در خصوص اعراب قرآن و قرائت و تعداد حروف و آیات آن از چشم ایشان پوشیده نمانده است؛ چگونه با وجود چنین عنایت صادقانه و توجه تام و مراقبت طاقت‌فرسایی قابل‌تصور است که در قرآن دگرگونی یا کاستی‌ای صورت گرفته باشد؟».

همو می‌گوید: «علم ما نسبت به صحت نقل تفصیل و جزئیات قرآن مثل علم ما نسبت به مجموعه قرآن است؛ همانگونه که درباره کتاب سیبویه و مزنی چنین قضاوتی داریم؛ زیرا هر صاحب اندیشه‌ای نسبت به جزئیات چنین کتاب‌هایی نظری دارد که نسبت به مجموعه آنها دارد؛ به گونه‌ای که اگر کسی بابتی از نحو را در کتاب سیبویه یا مزنی داخل کند، بلافاصله شناخته شده و از دیگر باب‌ها تمیز داده می‌شود و آشکار می‌گردد که بدان ملحق شده است و از اصل کتاب نیست و پرواضح است که عنایت و توجه به نقل قرآن و ضبط و نگهداری آن، از ضبط و حفظ کتاب سیبویه و دیوان‌های شاعران به مراتب بیشتر و با خلوص مضاعفی همراه بوده است».

در پایان می‌گوید: «هرکس - اعم از امامیه و حشویه - با این مطلب به مخالفت برخیزد، به مخالفت ایشان اعتنایی نیست؛ زیرا اینگونه مخالفت‌ها - و نسبت دادن تحریف به قرآن - از سوی کسانی از اهل حدیث صادر شده است که به اخبار ضعیف - به گمان آنکه صحیح است - اعتماد نموده‌اند. در حالی که در مسائلی نظیر قرآن که صحت نقل آن معلوم و قطعی است به این روایات مراجعه نمی‌شود».^۱

۴. گفتار شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰). مرحوم شیخ طوسی در مقدمه اثر جاوید خود تبیان می‌گوید: سخن درباره زیادی یا کاستی در قرآن، سزاوار این کتاب - که مقصود از آن علم به معانی قرآن است - نمی‌باشد؛

زیرا احتمال فزونی در قرآن به اجماع مسلمانان باطل است و ظاهر مذهب مسلمانان نیز بطلان تحریف به نقصان است و آنچه به مذهب تشیع راست ترمی آید همین است. چنانکه سیدمرتضی آنرا مستدل ساخته و ظاهر روایات نیز با آن سازگار است. با این حال روایات زیادی از عامه و خاصه به دست ما رسیده است که مفاد آنها وقوع کاستی در بسیاری از آیات قرآن و جابجا شدن برخی از آیات است؛ اما باید دانست طرق اینگونه روایات، آحاد بوده است که نه موجب علم است و نه موجب عمل. از اینرو بهتر آن است که از آنها اعراض کنیم و خود را از پرداختن به آنها فارغ سازیم؛ زیرا تأویل آنها ممکن است»^۱.

۵. گفتار ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸). مرحوم طبرسی در مقدمه تفسیر خود مجمع البیان می گوید: «سخن از زیادی و کاستی قرآن سزاوار توضیح و تفسیر نیست؛ زیرا احتمال وقوع فزونی در قرآن - بالاجماع - باطل است اما کاستی آن - هرچند جمعی از اصحاب ما و جماعتی از حشویه از میان عامه مدعی تغییر و کاستی قرآن شدند - مخالف دیدگاه صحیح اصحاب ماست؛ همانگونه که سیدمرتضی به تأیید آن برخاسته و در رد آن حق مطلب را - در نهایت استواری - ادا نموده است»^۲.

۶. گفتار جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف ابن مطهر علامه حلی (م ۷۲۶). مرحوم علامه حلی در اجوبة المسائل المهنایه در جواب سؤال سید مهنا که پرسیده بود: «نظر سرور ما پیرامون قرآن چیست؟ آیا صحیح است که اصحاب ما معتقدند از قرآن چیزی کاسته یا چیزی بر آن افزوده شده یا ترتیب آن دچار تغییر شده است یا اینکه این نسبت نادرست است؟» چنین گفته است: «حق این است که در قرآن تبدیل، تأخیر و تقدیم واقع نشده است (نه چیزی از آن کاسته و نه چیزی بر آن افزوده شده است) و از امثال چنین اعتقاداتی به خدا پناه می بریم، زیرا چنین

۱. التبیان، ج ۱، ص ۳. به زودی نحوه تأویل و توجیه روایات صحیح را خواهیم آورد.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵، الفن الخامس.

عقیده‌ای موجب کاهش قدر و مقام معجزه رسول اکرم ﷺ که به تواتر نقل شده است می‌گردد.^۱

پیدا است که با وهن معجزه، اساس دین ویران خواهد شد. قبلاً کلام ایشان را از کتاب نه‌ایة الاصول - که در آن با تکیه بر اصل تواتر نقل قرآن، به رد شبهه تحریف حکم نموده بود - بیان کرده‌ایم.

۷. گفتار محقق اردبیلی (م ۹۹۳). همانگونه که به نقل از ایشان یادآور شدیم مرحوم محقق اردبیلی معتقد است هر چیزی که به قصد جزو قرآن بودن خوانده می‌شود، می‌بایست علم به قرآنی بودن آن حاصل شده باشد؛ بنابراین لازم است از طریق تواتر - که موجب علم قطعی است - قرآن بودن آن ثابت گردد؛ بنابراین نمی‌توان به شنیدن - هر چند از عدل واحد - بسنده کرد، گرچه هرگاه تواتر آن ثابت شد از اختلال ایمن خواهد بود.

خوشبختانه اصل قرآن در آثار قرآن‌های به‌جامانده و حفظ شده ضبط گردیده است؛ تا حدی که تمام حروف و حرکات و کتابت آن معلوم است؛ چنین موقعیتی ما را به ظن غالب بلکه به علم نسبت به عدم فزونی یا کاستی در قرآن رهنمون می‌شود.^۲

۸. گفتار شیخ الفقها شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸). مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء در کتاب القرآن از دایرة‌المعارف فقهی خود موسوم به کشف الغطاء می‌نویسد: «نه سوره‌ای در قرآن افزوده شده و نه آیه‌ای - نظیر بسمله و غیر آن - و نه کلمه‌ای و حرفی بر آن فزونی یافته است؛ تمامی آنچه بین دفتین تلاوت می‌شود عین کلام الهی است. دلیل ما ضرورت مذهب، بلکه ضرورت دین و اجماع مسلمانان و روایات رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام است؛ هر چند برخی که رأی آنان مورد اعتنا نیست با این عقیده به مخالفت برخاسته‌اند. - همچنین

۱. مسأله ۱۳، ص ۱۲۱، این رساله در سال ۱۴۰۱ در قم چاپ شده است.

۲. مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۲۱۸.

می‌گوید: - همانگونه که احتمال فزونی در قرآن با ادله مذکور مردود است، احتمال کاستی در آن نیز ممنوع است؛ زیرا قرآن بنا بر تصریح خودش و اجماع علما در همه زمان‌ها در سایه نگهداری و حمایت خداوند حفظ و حراست شده است. با وجود این آراء نادر قابل اعتنا نیست و اخبار و احادیثی که مفاد آن وقوع کاستی در قرآن است، بالبداهه، عمل کردنی نیست؛ خصوصاً آنکه کاستی ثلث یا بسیاری از آیات و سوره‌های قرآن در بعضی از این اخبار گزارش شده است و اگر به راستی چنین چیزی واقعیت داشت، بایستی به تواتر نقل می‌شد؛ زیرا انگیزه‌های نقل چنین حوادث مهمی بسیار است، و دشمنان اسلام آنرا به عنوان بزرگ‌ترین ایراد به اسلام و مسلمانان به کار می‌گرفتند؛ در حالی که چنین نشده است.

از طرفی در حالی که مسلمانان همگی بر ضبط و ثبت آیات و حروف قرآن همت شایان توجهی داشتند چگونه ممکن است چنین کاستی‌ای در قرآن صورت گرفته باشد؟.

از جمله دلایلی که موجب سستی مفاد این روایات است گزارش این نکته است که در قرآن به اسامی بسیاری از منافقان از جمله فلانی و فلانی تصریح شده است. چگونه می‌توان چنین مطلبی را باور کرد؛ در حالی که سیره پیامبر ﷺ پوشیدن اسرار منافقین بوده و همانند مسلمانان با آنان رفتار می‌کرده است».

کاشف الغطاء همچنین می‌گوید: «بر فرض که صحت اینگونه روایات را بپذیریم می‌بایست به یکی از این وجوه توجیه نماییم:

۱. بگوییم قرآن در اصل - و قبل از نزول - کاستی پذیرفته است؛ به این معنا که نزول آن مقدر بوده ولی نازل نشده است.

۲. قرآن اصلی بر آسمان نازل شده اما بر پیامبر ﷺ فرو فرستاده نشده است.

۳. مقصود کاستی معانی آن است نه الفاظ.

۴. آنچه کاستی پذیرفته است حدیث قدسی بوده است نه وحی قرآنی».

نیز می‌گوید: «زیده نظر آن است که آنچه از نقصان قرآن ادعا می‌شود، نزد

پیامبر ﷺ محفوظ بوده و ایشان از آن مقدار سخن به میان نیاورد و به همین دلیل آنرا - بی آنکه اعلام کند - نزد اوصیای خود (ائمۀ اطهار علیهم السلام) به ودیعت نهاد. اما آنچه به عنوان معجزه نازل شد و پیامبر ﷺ آنرا اعلام می کرد و در خطبه ها می خواند یا به استناد آن کسی را مخاطب می ساخت و از سوی ایشان میان مسلمانان منتشر گشت، از عصر نبی اکرم ﷺ تا به امروز نه دچار تغییر شده و نه تبدیل یافته است؛ بلکه به همان حال نخست خود - بدون هیچ تحریفی - محفوظ مانده است.^۱

همو در نوشته ای که بر رد مسلک اخباریان نگاشته است می گوید: «از اخباریان احکام شگفت آور و اقوال زشت و عجیبی صادر شده است؛ از جمله اینکه می گویند قرآن دچار نقصان شده است؛ و برای ادعای خود به روایاتی استناد می کنند که عقل بالبداهه به تأویل و یارد آنها حکم می کند. در پاره ای از این روایات آمده است که ثلث یا ربع قرآن کم شده یا آنکه نام چهل تن که در میان آنان اسامی گروهی از منافقان بوده از سوره مبارکه «تبت» حذف شده است. سخنی که با عقل سلیم منافات دارد؛ زیرا اگر چنین چیزی واقعیت داشت و پیامبر نام های منافقان را فاش می کرد و بر مسلمانان فرو می خواند و آنان در قرآن می نگاشتند منافقان رسوا می شدند؛ در حالی که پیامبر ﷺ فرمان داشت که امر ایشان را بر مسلمانان پوشیده دارد و از اسرار درونی افراد پرده بر ندارد و نتیجه چنین کاری برافروخته شدن آتش جنگ بود و به همین دلیل فتنه هایی که بعدها دامنگیر اسلام شد از همان آغاز اسلام رخ می نمود. به علاوه، اگر چنین ادعایی حق بود، به تواتر نقل می شد و تمام مردم از آن مطلع می شدند؛ زیرا ایشان آیات و حروف و کلمات قرآن را به عالی ترین وجه ثبت و ضبط می کردند؛ با این حال چگونه از کاستی بخشی از آیات غافل شدند؛ آنهم چنان که کفار نیز از آن مطلع می شدند و آنرا بالاترین مصیبت اسلام و مسلمانان به شمار می آوردند. از عواقب دیگر این تفکر آن بود که قاری هرگز موفق به تلاوت سوره کامل نمی شد؛ زیرا هرچه می خواند بخشی از سوره بود نه کل آن؛ و

قرآن از حفظ و حراست الهی محروم می شد - با آنکه خداوند از حفظ آن خبر داده است - چنانکه اگر کاستی قرآن واقعیت می داشت خبر آن بین شیعه شایع می شد و آنرا مهمترین دلیل بر خروج خلفای نخست از دین می انگاشتند؛ زیرا مسبب کاستی قرآن را - در صورت وقوع آن - ایشان می دانستند.

همچنین می گوید: «مایه شگفتی، نظر کسانی است که این احادیث را سالم می پندارند و آنها را دست نخورده می انگارند. در حالی که اینگونه روایات هزار و دویست سال بر زبان ها جاری بوده و در کتاب ها نقل شده است؛ اگر از اینان پرسیده شود: احتمال نمی دهید خود این روایات - در گذر زمان - دچار کاستی و افزونی شده باشد؟ پاسخ می دهند: اگر چنین بود امر آشکار می شد و همگان از آن مطلع می شدند.

مایه شگفتی نیست؟ این ساده لوحان حریم روایات را اینگونه پاس می دارند؛ اما به کاستی قرآن تن در می دهند و از خود نمی پرسند چرا این کاستی در تمامی دوران از چشم همگان پوشیده مانده است؟»^۱

۹. گفتار شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳) نوه کاشف الغطاء بزرگ. ایشان در رساله ای که درباره اصول عقاید شیعه نگاشته، چنین آورده است: «کتابی که اکنون در دست مسلمانان است همان کتابی است که خداوند بر پیامبر ﷺ خود به عنوان معجزه و برای تحدی و آموختن احکام و جداساختن حلال از حرام فرو فرستاده است؛ نه نقصی در آن واقع شده و نه زیادتى و نه دچار تحریف شده است. این عقیده موافق نظر اجماع شیعه امامیه است و هر کس از شیعه یا از دیگر فرقه های اسلامی مدعی وقوع کاستی یا تحریف در قرآن باشد، نص قرآن کریم را که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲ خطا دانسته است.

اخباری هم که از طریق خاصه یا عامه وارد شده و ظاهر آنها نقصان یا تحریف

۱. به نقل از کاشف الغطاء، الحق المبين، ص ۱۱. قاضی طباطبائی نیز این عبارت را در حاشیه الانوار النعمانية،

۲. حجر ۱۵: ۹.

ج ۲، ص ۳۵۹ آورده است.

قرآن است، ضعیف و نادر است، و خبر واحد نه مفید علم است و نه موجب عمل. در چنین مواردی یا باید به گونه‌ای سخن را تأویل کرد و یا آنرا به دیوار کوبید.^۱

۱۰. گفتار شیخ الاسلام بهاء الملة والدین محمد بن حسین حارثی عاملی (م ۱۰۳۱). مرحوم شیخ بهایی می‌گوید: «صحيح آن است که قرآن به شهادت صریح آیه حفظ از تحریف - چه به فزونی و چه به کاستی - محفوظ مانده است و آنچه درباره اسقاط در مواضعی از آیات شهرت یافته، نزد علما از درجه اعتبار ساقط است.»^۲

۱۱. گفتار محدث و عارف محقق محمد بن حسن مشهور به فیض کاشانی (م ۱۰۹۰). مرحوم فیض در مقدمه ششم از مقدماتی که قبل از تفسیر اصفی‌انگاشته است - بعد از آنکه روایات موهوم تحریف قرآن را ذکر می‌کند - می‌گوید: «با فرض احتمال تحریف، دیگر برای ما اعتقادی به نص موجود قرآن نمی‌ماند؛ در حالی که خداوند فرموده است: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۳ و نیز فرموده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴ همچنین وقوع تحریف، با روایات عرض بر قرآن تعارض دارد؛ در نتیجه هر آنچه بر وقوع تحریف دلالت دارد، مخالف قرآن و تکذیب کننده آن است؛ لذا واجب است آنرا مردود شماریم و حکم به فساد آن کنیم یا آنکه آنرا تأویل کنیم.»^۵

همو در کتابی که پیرامون بیان اصول دین نگاشته است - در بحث از اعجاز قرآن و عرضه پاره‌ای از روایاتی که سخن از تحریف قرآن در آنها رفته است - می‌گوید: «اشکالی اساسی متوجه همه این دعاوی است و آن اینکه بنابراین احتمال (احتمال صحت آنها) اطمینان و اعتمادی نسبت به قرآن برای ما باقی نمی‌ماند؛ زیرا با پذیرش این احتمال، در هر آیه‌ای احتمال تحریف و تغییر و مخالفت با ما انزل الله

۱. اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳۳. ۲. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۶.

۳. فصلت ۴۱: ۴۱-۴۲. ۴. حجر ۱۵: ۹.

۵. تفسیر صافی ج ۱، ص ۳۳-۳۴، مقدمه ششم. وافی، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۳.

داده می شود؛ پس قرآن از حجیت ساقط گشته و فایده آن و فایده فرمان دادن به تبعیت از آن و سفارش به توجه به آن، همگی لغو و بیهوده خواهد بود.

همچنین خداوند می فرماید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۱ و «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲. راه یافتن تحریف و نقصان و تغییر در آن، چگونه با مفاد چنین آیات صریحی سازگاری دارد؟ افزون بر این، روایات بسیار سودمندی از پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام مبنی بر عرض اخبار روایت شده از ایشان، بر قرآن وارد شده است، تا بدین طریق با موافقت خبر با قرآن، صحت، و با مخالفتش با قرآن، فساد خبر آشکار گردد.

اگر قرار باشد قرآنی که در دست ماست دچار تحریف و تغییر شده باشد، عرض اخبار بر آن چه فایده ای دارد؛ با آنکه روایات تحریف خود مخالف قرآن و تکذیب کننده آن است؛ پس رد چنین روایاتی و حکم نمودن بر فساد آنها یا توجیه آنها به گونه ای پذیرفتنی واجب است».

فیض کاشانی همچنین می گوید: «آنچه - برای رفع اشکال - به نظر می رسد این است که مراد ائمه علیهم السلام از تحریف و تغییر و حذف، نسبت به معنا بوده است نه لفظ؛ یعنی ایشان در تفسیر و تأویل قرآن مرتکب تحریف و تغییر شده اند و آنرا بر خلاف آنچه واقع است حمل کرده اند پس مقصود از «کذا انزلت» در فرمایش ائمه علیهم السلام نزول معنایی آن است نه تحریف لفظی؛ چنانکه بسیاری، از ظاهر این لفظ دریافته اند. بنابراین منظور از چنین نزولی آن نیست که لفظ قرآن به هنگام نزول چنین بوده است تا گفته شود آن لفظ محذوف به قصد مخفی نگهداشتن حق و خاموش ساختن نور خداوند حذف شده است.

از جمله ادله بر این مدعا روایتی است که مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام چنین نقل

کرده است: امام علیه السلام در ضمن نامه‌ای به سعدالخیبر فرمود: «ایشان بدین گونه کتاب را دور می افکندند: حروف آنرا پاس می داشتند اما حدود آنرا تحریف می کردند». پس ایشان لفظ کتاب را روایت می کردند اما حقوق آنرا رعایت نمی نمودند. باری کار نادانان چنین است که حفظ ظاهر لفظ ایشان را مفتون می سازد؛ اما بی عنایتی به معنا و حدود، متفکران را سخت بیمناک می سازد.^۱

۱۲. گفتار خاتمة المحدثین محمد بن حسن بن علی مشهور به حرّعاملی صاحب دائرة المعارف حدیثی «وسائل الشیعه» (م ۱۱۰۴). مرحوم شیخ حرعاملی در رساله‌ای که به فارسی و در رد یاوه گویی برخی از معاصران خود نگاشته، چنین آورده است: «هرکس در احادیث اهل بیت علیهم السلام به تتبع بپردازد و در تاریخ و آثار سیر نماید، به علم یقینی، خواهد دانست که قرآن در عالی ترین درجه تواتر قرار دارد؛ به طوری که هزاران نفر از صحابه آنرا حفظ و هزاران نفر آنرا نقل کرده بودند و از دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله به شکل یک کتاب جمع آوری شده بود».^۲

۱۳. گفتار محقق تبریزی (م ۱۳۰۷). وی در تعلیق‌اش بر رسائل استاد خود مرحوم محقق شیخ انصاری^۳ می نویسد: «قول به تحریف، مذهب اخباریان و حشویه است؛ در حالی که اصولیان به طور قاطع احتمال تحریف را رد کرده اند و به سه دلیل سخن حق همین است:

اول، اجماع شیعه که از زبان شیخ طوسی و طبرسی و سیدمرتضی و صدوق و دیگر ارکان امامیه حکایت شده است.

دوم، قرآن که به صراحت، امکان تغییر در خود را نفی کرده است؛ مثل آیه تدبر

۱. فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱، ص ۵۶۵.

۲. به نقل از شیخ رحمة الله دهلوی در کتاب گرانسنگ خود «اظهار الحق»، ج ۲، ص ۲۰۸. همچنین ر.ک: سید

شرف الدین، الفصول المهمه، ص ۱۶۶. حاشیه الانوار النعمانیه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳. محقق تبریزی شاگرد توانای شیخ انصاری است که بر باریک اندیشی‌های استاد خود اطلاع کامل داشته است؛ از اینرو بهترین شرح بر کتاب رسائل شیخ که در آن اندیشه‌های شیخ را در زمینه مباحث دقیق علم اصول از جمله مسأله پیراستگی قرآن از تحریف و تغییر، تبیین نموده، از اوست.

(نساء: ۴: ۸۲) و آیه حفظ (حجر ۱۵: ۹) و آیه عدم روی کرد باطل به آن (فصلت ۴۱):

(۴۲) همچنین روایات فراوانی که بر وجوب رجوع به قرآن فرمان داده است.

سوم، دلیل عقل؛ قرآن عمود دین و اساس شرع مبین است؛ زیرا معجزه اسلام و تصدیق کننده مقام نبوت تا روز قیامت است. مؤید آن این است که مسلمانان به حفظ و حراست قرآن بر اساس رسم الخط و سایر ویژگی‌هایی که در صدر اول داشته، توجه تام داشتند.

با وجود این ادله هر آنچه از تحریف قرآن خبر دهد یا باید تأویل شود یا محکوم

به بطلان و فساد است.^۱

۱۴. گفتار حجت بلاغی (م ۱۳۵۲). مرحوم بلاغی پس از نقل کلمات بزرگانی همچون صدوق و سیدمرتضی و طوسی و کاشف الغطاء و بهایی و امثال آنان می‌گوید: «محدث معاصر، نوری در کتاب خود فصل الخطاب در جمع‌آوری روایاتی که به استناد آنها مدعی کاستی قرآن شده کوشش بسیار نموده و روایات مسند را با روایات مرسل به هم آمیخته است. به گمان خود با این کار تعداد اسناد را افزایش داده است، با آنکه شخص متبع و اهل تحقیق به یقین می‌داند که این مراسیل از آن مسائید گرفته شده است. - سپس می‌گوید: - روایاتی که این محدث یادآور شده است از چند صورت خارج نیست؛ یا روایاتی است که به هیچ وجه نمی‌توان حکم به صحت آنها نمود یا روایاتی است که با هم اختلاف دارند و اختلاف فراوان آنها منجر به تنافی و تعارض بینشان شده است. از طرفی بیشتر این روایات، اخباری است که اسناد آنها به تعدادی اندک منتهی می‌شود؛ آن هم کسانی که علمای رجال هر یک از آنان را ضعیف‌الحديث و فاسد‌المذهب، و روایات آنان را غیر قابل پذیرش می‌دانند و یا کسی که کذاب و متهم بوده و روانی‌دانم حتی یک حدیث را از او در تفسیر نقل کنم یا کسی است که به فرقه واقفیه و شدت دشمنی با

امام رضا علیه السلام مشهور است، یا کسی که فاسد الروایه است و به غلو مشهور است». بلاغی همچنین می‌گوید: «آشکار است که کثرت و زیادی چنین راویانی قوتی به روایت نمی‌بخشد. - نیز می‌گوید: - اگر در اعتنا به اینگونه روایات - در این مقام مهم و خطیر - تسامح به خرج دهیم، بنابر دلالت روایات متعدد لازم است مضامین آنها را بر تفسیر یا تأویل آیات یا بیان شایسته‌ترین و حق‌جوترین افراد که به طور یقین عام شامل آن نیز می‌باشد حمل نماییم؛ یا بگوییم مراد خداوند هنگام نزول، همان مورد ویژه بوده یا آنکه آن فرد خاص مورد نزول بوده است یا آنکه از لفظ مبهم، همین مورد قصد شده است. - وی می‌گوید: - هر جا که تعبیر «انه تنزیل» یا «انه نزل» به جبرئیل^۱ به کار رفته است باید به یکی از این وجوه سه‌گانه حمل شود؛ همانگونه که تحریف وارد در روایات را به تحریف معنوی حمل می‌کنیم. شاهد آن، مکاتبه سعد به امام باقر علیه السلام است که امام در آن فرمودند: «وکان من نبذهم الکتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده» چنانکه آنچه در توصیف مصحف علی علیه السلام و ابن مسعود رسیده است بر تفسیر و تأویل حمل میشود؛ زیرا خود امام فرمودند: «کتابی بر اینان عرضه کردم که کامل بوده و شامل تنزیل و تأویل بوده است. - نیز می‌گوید: - همچنین وقتی در روایات می‌خوانیم که در مصحف فاطمه علیها السلام عبارت «بولایه علی» موجود بوده است حمل بر تفسیر می‌کنیم؛ زیرا می‌دانیم که مصحف فاطمه علیها السلام کتابی است که در آن از اسرار علم سخن به میان آمده و گفته شده که چیزی از قرآن در آن نیامده است. نیز آنچه وارد شده مبنی بر اینکه به جای «الأئمه»، «الائمة» بوده است، باید آنرا به تفسیر حمل کنیم و بگوییم مقصود امام از تحریف در اینجا تحریف در معناست نه لفظ، دیگر روایات نیز به همین منوال است. - در پایان می‌افزاید: - آنچه از کلمات علمای اعلام یاد نمودیم مؤید گفتار ماست»^۱.

۱۵. گفتار محقق بغدادی سید محسن اعرجی (م ۱۲۲۷). این محقق در شرح وافیه^۱ کلام جامعی درباره اثبات مصونیت قرآن از تحریف آورده است. او در کتاب یاد شده چنین می‌گوید: «همه - بی‌استثنا - بر عدم فزونی در قرآن و اخبار اتفاق دارند. گروه زیادی از پیشوایان تفسیر و حدیث مثل شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان بر بطلان تحریف به زیادی در قرآن نقل اجماع کرده‌اند؛ این نیز گواهی دیگر بر بطلان تحریف به فزونی است. اما درباره تحریف به نقصان بین اصحاب اختلاف شده است؛ با وجود این، آنچه بین اصحاب معروف و مشهور است - و بر آن نقل اجماع شده - کاسته نشدن از قرآن است». آنگاه با کسانی که احتمال کاستی در قرآن داده‌اند به مناقشه برخاسته و در پایان به‌طور مفصل و دامنه‌دار در رد آن استدلال کرده است به گونه‌ای که به نظر آمده که بحث ایشان در این زمینه، خود رساله مستقلی است.^۲

این رساله همچنان خطی است، با این حال به دلیل سودمندی فراوان آن تصویری از آن تهیه کردیم که آنچه نقل شد از این نسخه است. خدایش از قرآن و اهل آن، خیر دهد....

محقق اعرجی در ضمن مباحث خود به رساله با ارزشی از محقق کرکی در همین زمینه (مصونیت قرآن از تحریف) اشاره نموده است.

۱۶. گفتار قاضی القضاات محقق کرکی. سید اعرجی می‌گوید: «در پی بحث‌های خود به رساله‌ای از فاضل محقق قاضی القضاات علی بن عبدالعالی (م ۹۴۰) در رد تحریف - به نقصان - برخوردم که در آغاز آن از کلام مرحوم صدوق سخن به میان آمده است؛ - آنگاه دلایل کاستی در قرآن را ذکر کرده و در جواب آن چنین آورده

۱. این کتاب نگاشته مولا عبدالله بن محمد مشهور به فاضل تونی (م ۱۷۰۱) است. او در این کتاب آورده است: «بین دانشوران ما چنین مشهور است که قرآن همان‌طور که فرودآمده محفوظ مانده است، نه تبدیلی در آن ره یافته و نه تغییری. خدای حکیم آنرا پاسبانی نموده است؛ چنانکه فرموده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

۲. شرح وافیه، باب حجیه الکتاب از ابواب الحجج فی الاصول.

است: هرگاه حدیثی مخالف دلیل قاطعی مثل کتاب یا حدیث متواتر یا اجماع باشد و تأویل و حمل آن به برخی از وجوه ممکن نباشد باید دور انداخته شود. آنگاه برای اثبات این ضابطه به اجماع روی می آورد و سخنان علما را به گونه ای سودمند یادآور می گردد و در پی آن پاره ای از اخبار عرض را می آورد؛ آنگاه می افزاید: جایز نیست کتابی که اخبار بر آن عرضه می گردد جز کتاب متواتر موجود در دست مردم باشد؛ در غیر این صورت تکلیف به مالایطاق لازم می آید؛ بنابراین واجب است روایات بر همین قرآن موجود عرضه گردد. از طرفی، وقتی اخبار کاستی قرآن را بر قرآن عرضه می کنیم، مخالف آن است؛ زیرا مفاد چنین اخباری این است که این کتاب، قرآن واقعی نیست و چه تکذیبی از این بالاتر. سپس توجیهی را که با آن می توان تعارض این اخبار با مفاد آیات را حل نمود و مفاد عرضه روایات بر قرآن نیز متحقق گردد، ذکر می کند و آن این است که بگوییم مراد از فرمایش ائمه علیهم السلام «مردم قرآن را تغییر داده، دگرگون ساختند و از آن کاستند» تغییر در تفسیر و تأویل قرآن است؛ به این معنا که قرآن را بر خلاف مقصود و معنای واقعی آن تفسیر نمودند. یا بگوییم: و مراد از کتابی که جبرئیل آن را فرو فرستاده و نزد ائمه علیهم السلام یا نزد قائم آل محمد علیه السلام است، تفسیر و تأویل راستین قرآن است؛ کاری که فقط از این خاندان ساخته است. آنگاه این سؤال را پیش می کشد: چرا اصحاب ما چنین روایاتی را که با کتاب مخالف است دور نینداخته اند؟ چنین پاسخ داده است: «طرق این روایات نزد اصحاب صحیح بوده؛ از اینرو آنها در جوامع روایی خویش آورده اند؛ با این حال، به ظواهر آنها عمل نکرده و تأویل آنها را ممکن دانسته اند».^۱

۱۷. گفتار امام سید شرف الدین عاملی (م ۱۳۸۱). این محقق در رد کسانی که تلاش می کنند گروهی از شیعیان را از روی ستم و به دروغ و با هدف ایجاد تفرقه بین صفوف مسلمانان و هموار کردن راه برای محاربان خدا و رسول متهم به قول به تحریف سازند می گوید: «هر کس به شیعیان نسبت تحریف قرآن بدهد، بر ایشان

افترا بسته و ستمی نابخشودنی روا داشته است؛ زیرا قداست قرآن کریم از ضروریات دین و مذهب شیعه است و هر کس از مسلمانان در قداست قرآن شک کند، به اجماع امامیه، محکوم به ارتداد است. نزد مذهب امامیه، ظواهر قرآن از رساترین حجت‌های الهی و محکم‌ترین دلایل به‌شمار می‌رود تا چه رسد به بواطن و مفاهیم آن. به همین جهت است که می‌بینیم ایشان ظواهر احادیث را - به صرف مخالفت با قرآن - به دیوار می‌زنند و به مفاد آنها وقعی نمی‌نهند هر چند از حیث سند صحیح باشند. شما باید و این کتب حدیث، فقه و اصول امامیه که از آراء صریح در بطلان تحریف لبریز است؛ بنابراین قرآن حکیم که - به حکم خود - به هیچ روی باطل در آن راه ندارد، همان کتاب است که بین الدفتین و در دسترس مردم است. نه حرفی بر آن فزونی یافته، و نه حرفی از آن کاستی گرفته است؛ نه کلمه‌ای به جای کلمه دیگر نشسته است و نه حرفی به جای حرفی دیگر. هر حرف از حروف آن در هر نسلی - تا دوره وحی و نبوت - به تواتر و سینه به سینه نقل شده است.^۱

همو در اجوبه مسایل جارالله چنین آورده است: «از این عقیده (قول به تحریف) به خدا پناه می‌بریم و برائت و بیزاری خود را از این جهل در نزد خدا اعلام می‌داریم. هر کس این عقیده را به ما نسبت دهد، بی‌تردید یا از مذهب ما بی‌اطلاع است یا اهل افترا و تهمت است و بر ما تهمت می‌بندد؛ زیرا قرآن کریم با تمامی آیات و کلمات و حروف و حرکات و سکانات آن - بی‌آنکه هیچکس، جز انسان غرض‌ورز در آن تردید کند - از طریق ما و به تواتر قطعی از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است و ائمه نیز آنرا از جدشان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و او از جانب خداوند بیان کرده است. این نیز مطلبی است که جای هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست».^۲

۱۸. گفتار سید محسن امین عاملی (م ۱۳۷۱). ایشان در رد ابن حزم و پیروانش نظیر صادق رافعی که بی‌پروا نسبت تحریف به شیعه داده‌اند، می‌گوید: «هیچکس از امامیه در گذشته و حال نگفته است چیزی در قرآن - کم یا زیاد - افزوده شده؛ چه

رسد به اینکه تحریف، عقیده تمام امامیه باشد؛ بلکه به عکس، ایشان بالاتفاق بر عدم تحریف - به زیادی - در قرآن تأکید دارند و دسته‌ای از محققان امامیه که سخنان قابل اعتناست نیز جملگی می‌گویند قرآن دچار تحریف - به نقصان - نشده است... بنابراین هرکس خلاف این رأی را به ایشان نسبت دهد دروغ‌گو و افترا زننده است و بر خدا و رسول او جرأت یافته است»^۱.

او در کتاب خود الشیعة و المنار تهمت‌هایی را که صاحب تفسیر المنار به شیعه روا داشته و بای‌پرورایی تمام به دشمنی آشکار با ایشان برخاسته است به شدت رد نموده است؛ از جمله این تهمت‌های ناروا، نسبت اعتقاد به تحریف قرآن به شیعه است.^۲

۱۹. گفتار علامه امینی. مرحوم علامه امینی در رد تهمت‌های ابن حزم می‌نویسد: «هر خواننده‌ای اگر در عقیده شیعه به فحص و نظر پردازد در دیباچه عقیده آنان خواهد یافت که دامان ایشان از چنین تهمت‌هایی پیراسته است. بزرگان امامیه و حاملان علوم ایشان - که در گذشته و حال در دفاع از نوامیس و عقاید خود سخت کوشیده‌اند - تو را آگاه خواهند ساخت که امثال ابن حزم تا چه حدّ به بی‌راهه رفته و ره افسانه پیموده‌اند. تمام فرق شیعه و پیشاپیش آنان امامیه یک‌صدا اعلام داشته‌اند آنچه بین دفتین گرد آمده، بی‌شک همان کتاب منزل است و تمام احکام آن در این کتاب موجود جاری است. اگر بین شیعه کسی یافته شد که آوای تحریف از زبان او شنیده می‌شود مقصود او تحریف معنوی قرآن - با ارتکاب تأویل باطل - است نه فزونی و کاستی در لفظ و نه جایگزینی حرفی به جای حرفی دیگر. جالب این جاست که ابن حزم و همفکران او از تحریف لفظی قرآن سخن گفته‌اند؛ اما - با این حال - شیعه را به آن متهم می‌سازند»^۳.

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۱.

۲. ج ۶ از مجلد ۲۹ بدنبال هم آمده است رک: الفصول المهمه، ص ۱۶۴.

۳. الغدير، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲۰. گفتار علامه طباطبائی (م ۱۴۰۲). مرحوم علامه طباطبائی در ضمن هفت فصل و با بهره‌گیری از استدلال قوی و برهان قاطع بحثی وافی در اثبات مصونیت قرآن از تحریف در تمام شکل‌ها و صورت‌های آن آورده است که به حق هیچ پژوهشگری در این زمینه، از مراجعه به آن مستغنی نیست. اکنون خلاصه این فصول را از نظر می‌گذرانیم:

۱. قرآن در آیات و سوره‌های خود دارای اوصاف ویژه‌ای است که بر اساس آن از نخستین روز نزول، تحدی نموده است و امروزه پس از گذشت قرن‌ها می‌بینیم که تمام این ویژگی‌ها نظیر اعجاز، عدم اختلاف، هدایت، نور بودن، ذکر بودن، هیمنه داشتن و امثال آن در قرآن محفوظ مانده است و اگر در قرآن تحریف واقع شده بود حداقل بعضی از این ویژگی‌ها از بین می‌رفت.

۲. روایات عرضه اخبار بر قرآن و رجوع به قرآن در پیشامدهای پیچیده و نیز حدیث ثقلین و امثال آن از جمله دلایل عدم تحریف است.

۳. دلایلی که یکی از مدعیان تحریف به آنها استناد کرده است همگی مخدوش بوده، از اثبات مدعا قاصر است.

۴. ایشان تاریخ جمع قرآن در عهد ابوبکر را مشروحاً آورده است.

۵. همچنین جمع قرآن و یک‌دست شدن آنرا در دوره عثمان ذکر کرده است.

۶. از تاریخ تألیف قرآن در مرحله اول و دوم نتیجه می‌گیرد این تاریخ قطعی می‌سازد که آنان آیه‌ها و سوره‌هایی را که در دوره حیات پیامبر ﷺ کامل شده بود بین الدفنین جمع‌آوری کردند؛ بی‌آنکه دستی در متن قرآن یا کاستی آن در کار افتد و همان کتاب تا به امروز به سلامت باقی مانده است.

۷. تمسک بعضی از اصولیان عامه به مسأله إنساء (فراموش کردن) برای توجیه ضایع شدن بخشی از آیات قرآن پس از وفات پیامبر ﷺ، از نظر مرحوم علامه سست و بی‌اساس است.^۱

۲۱. دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه^۱ استادمان در این زمینه می‌گوید: «اگر کسی به عنایت و توجه مسلمانان به جمع قرآن و حفظ و ضبط آن از نظر قرائت و کتابت آگاهی یابد به خوبی درخواهد یافت که پندار تحریف بی‌اساس است و اخباری که بر حسب استناد قائلان به تحریف در این زمینه وارد شده، یا ضعیف است و شایسته استدلال به آن نیست یا مجعول است و نشانه‌های جعل و وضع از سیمای آن هویداست و یا جزو احادیث غریبی است که مایه شگفتی است.

اما در مورد احادیث صحیح، می‌گوییم مقصود از آنها تأویل و تفسیر است؛ به این معنا که تحریف در معنا انجام یافته است نه در لفظ و عبارت.

تفصیل این مسأله محتاج تألیف کتابی است مستقل و جامع که تاریخ قرآن و مراحل را که در طول قرن‌ها با آن روبه‌رو بوده است بیان کند؛ نتیجه چنین تحقیقی به‌طور خلاصه آن است که قرآن مُنَزَّل همین کتاب موجود بین الدُّقَّتین است، نه افزایشی در آن صورت پذیرفته است و نه کاهشی در آن رخ داده است و اختلاف در قرائات امر حادثی است که در نتیجه اختلاف اجتهادات قاریان حاصل آمده است بی‌آنکه با وحی قرآنی که توسط جبرئیل بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ارتباطی داشته باشد».^۲

علامه سبحانی برای من نقل کرد که سرور و استادمان مسأله رد تحریف قرآن را در مجلس درس با تمام شور و حماسه مطرح ساخته و بر گروهی اندک از اخباریان که مدعی تحریف قرآن شده‌اند با لحنی تند و سخت تاخته است.

حضرت استاد در جایی دیگر گفتاری مبسوط‌تر و با لحنی شدیدتر در رد پندار تحریف دارد. ایشان در اثبات حجیت ظواهر قرآن در رد سخن کسانی که به خاطر

۱. امام که خدایش رحمت کند، پیش از آنکه این کتاب به چاپ سپرده شود در سن نزدیک به نود سالگی (۱۴۰۹-۱۳۲۰) به تاریخ ۶۸/۳/۱۴ ش. به ملا اعلی پیوست. رحلت جان‌گداز ایشان دل‌ها را غمین و سینه‌ها را پردرد ساخت. خدایش بر درجات چنین پیشوایی بیفزاید، و پرچم رهبری داهیان‌اش که راه عزت و سرافرازی را به امت اسلامی نمود، در گذر زمان همواره اهتزاز یابد.

۲. تهذیب الاصول، تقریرات درس امام به قلم علامه سبحانی، ج ۲، ص ۱۶۵.

وقوع تحریف در قرآن و در نتیجه راه یافتن اجمال در آن، منکر حجیت ظواهر قرآنند چنین آورده است: «صغرای این ادعا (قرآن دچار تحریف شده) و کبرای آن (وقوع تحریف مستلزم انکار حجیت ظواهر قرآن است) مخدوش می باشد. صغری بدین جهت مردود است که وقوع تحریف در قرآن همانگونه که مذهب دانشمندان محقق عامه و خاصه است به طور جدی مردود است و اگر خواهان گفتاری در این زمینه هستی به مقدمه تفسیر آلاء الرحمن از مرحوم علامه بلاغی مراجعه کن.

در توضیح بیشتر این مطلب باید گفت: اگر امر چنان است که صاحب کتاب فصل الخطاب محدث نوری پنداشته است؛ همو که کتاب هایش نه مفید علم است و نه عمل؛ بلکه تنها یادکرد روایاتی است که مورد اعراض اصحاب بوده و آمیزه ای است از احادیث ضعیف با صحیح؛ در حالی که پیش از او علمای ما همچون محمد بن سه گانه، کتب خود را از وجود چنین روایاتی پیراسته بودند.

این حال وضع غالب کتب روایی او نظیر مستدرک است. دیگر از حال سایر کتاب های او که لبریز است از داستان ها و حکایت های عجیب و غریب - که غالب آنها به شوخی بیشتر می ماند تا گفتار جدی - نپرسید. با این حال خود ایشان شخصی صالح و اهل تتبع بوده است جز آنکه شدت اشتیاق ایشان به جمع آوری روایات ضعیف و حکایات عجیب و غریب و مطالبی که با عقل سلیم ناسازگار است، باعث آن شده که کتبش از گفتار سودمند بهره کمتری داشته باشد.

تعجب از معاصران بیدار اوست که چگونه اینگونه غافل شده و دست به اقدامی نزدند تا آنکه کاری که نمی بایست، رخ دهد؛ کاری که آسمان بر آن گریسته و نزدیک است بر زمین فرو ریزد.

خلاصه آنکه اگر مطلب همان باشد که محدث نوری و هم مشرب های او می گویند مبنی بر اینکه قرآن از ذکر اهل بیت و فضایل ایشان و یادکرد امیر مؤمنان و اثبات وصایت و امامت ایشان لبریز بوده است، چرا امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و سایر اصحاب حتی به یکی از این

آیات نازل شده - که خود برهانی بوده برّنده - احتجاج نکرده‌اند؛ با آنکه ایشان هماره برای اثبات خلافت علی علیه السلام استدلال می‌کردند. آیا جای این سؤال نیست که با وجود آیات قرآن در اثبات ولایت علی علیه السلام چرا ایشان به احادیث نبوی تمسک می‌جستند؟ و اگر قرآن از نام امیرمؤمنان و اولاد معصوم آن حضرت و یادکرد فضائل و اثبات خلافت ایشان لبریز بود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع و در آخر عمر شریف خود و در پایان نزول وحی الهی، از تبلیغ تنها یک آیه مربوط به ولایت بیمناک بود تاحدی که قرآن با عبارت «وَاللّٰهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱ به ایشان آرامش داد؟ و چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات خود برای تصریح نام علی علیه السلام قلم و دوات خواست؟ آیا می‌پنداشت اثر کلام ایشان از اثر وحی الهی بیشتر است؟

خلاصه آنکه: فساد و بطلان این قول ناروا و دیدگاه زشت واضح‌تر از آن است که بر هر صاحب خردی مخفی بماند؛ جز آنکه مایه تأسف است که این فساد به‌رغم وجود علمای اسلام و پاسبانان شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دامنگیر شده است. اما بطلان کبری از آنجا معلوم می‌گردد که بر فرض قبول باید بگوییم که آیات دیگری نیز - غیر از آیات الاحکام - به آفت آن گرفتار آمده است.^۲

۲۲. در پایان این فصل یادآور می‌شوم که استادمان آیت‌الله خویی رحمته الله بحثی مفصل در خصوص مصونیت قرآن از احتمال هرگونه زیادی و کاستی آورده است، و نوشتار ما در این زمینه از اثر ایشان سرمشق گرفته و از این نظر، وامدار سبک ایشان است؛ به این دلیل عنوان بحث را از بیان ایشان برگرفته‌ایم که پیوسته اندیشه‌های تابناک ایشان لبریز از خیر و برکات بوده باشد.^۳

باری آنچه گفته شد اهم گفتار فرهیختگان نامی جهان تشیع است. در بین آنها نظریات بزرگانی را یادآور شدیم که حوزه‌های علمیه از فیض وجود آنان بهره‌مند و

۱. مائده، ۵: ۶۷.

۲. رک: انوارالهدایه (شرح کفایة الاصول)، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۳.

۳. رک: البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۴-۲۱۵.

آوازه فضیلت و نبوغ ایشان در ادب و کمال جهان‌گیر شده است؛ بی‌تردید اینان پیشوای امت و اسوه جهانیان و نمونه‌های کامل تبهر در علوم و معارف اسلامی در طول دوران به‌شمار می‌آیند.

به‌همین دلیل به آراء آنان بسنده کردیم و دامن کلام را از استقصای سخن همه اندیشوران باز گرفتیم؛ چون گفتار ایشان ما را کفایت می‌کند و با نظریات آنان - که تبلور عقاید کامل یک امت است - حجت تمام می‌باشد.

باری، اینان کسانی هستند که امتی برگرد آنان جمع شده و طریق مذهب حق در آراء و عقاید آنان تجلی یافته است؛ نه آن بی‌نشان‌های اندکی که امت اسلامی از آرائشان بهره‌ای نبرده و برایشان شخصیت علمی قایل نبوده است و اقوال وارونه‌شان حجیتی را به دنبال نمی‌آورد.

البته کسانی که در نهادشان میل به باطل است همواره گرد متشابه گشته‌اند تا بدین ترفند آتش فتنه را برافروزند و دامنه فساد و تباهی را در گستره این خاکدان بگسترانند.

گواهی صاحب‌نظران اهل سنت

(به پیراستگی شیعه از قول به تحریف)

پاره‌ای از محققان اهل سنت با کمال صراحت اعلام کرده‌اند موضع علمای شیعه امامیه نسبت به مسأله تحریف پاک و پیراسته است؛ اینان می‌گویند هر کس در بحث‌های طرح شده در زمینه‌های مختلف دینی - خصوصاً مباحثی که مربوط به قرآن است - از طرف دانشمندان بنام این مذهب، به کاوش پردازد، به‌خوبی درمی‌یابد که آنان تا چه حد به این کتاب با دیده تکریم و احترام نگریسته‌اند و تا چه مقدار در حفظ و حراست از آن و در دفاع از قداست آن در طول تاریخ اسلام جان‌فشانی و سرمایه‌گذاری نموده‌اند. پس سزاوار و شایسته است که دامان ایشان را از عقیده به تحریف پاک و پیراسته انگاریم. قول به تحریف کرامت قرآن را مخدوش می‌کند و به جفا از قدر و منزلت مقدس‌ترین چیز در حیات امت اسلامی و در رأس آنها دانشمندان نامی شیعه که در همه تلاش‌های علمی و آراء خود دل در گرو راهنمایی‌های امامان معصوم علیهم‌السلام خود سپرده‌اند، می‌کاهد.

اینک نمونه‌هایی از گواهی بزرگان اهل سنت در این زمینه را از نظر می‌گذرانیم:
 ۱. ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (رهبر اشاعره) شیعه را که خود او آنها را روافض نامیده است دو فرقه می‌داند:

۱. دسته‌ای که ظاهر گرایند؛ اینان کسانی‌اند که در اندیشه‌شان نمی‌توان عمقی جست و در زمینه تفکرات نظری از توان لازم محرومند،^۱ اینان می‌پندارند قرآن کاستی پذیرفته است و در رأی خود به پاره‌ای از روایات در این زمینه استناد می‌کنند که نزد پژوهشگران محقق از بها و ارزشی برخوردار نیستند. این دسته نظیر همکیشان خود یعنی حشویه از اهل سنت به ظاهر اینگونه روایات دلخوش کرده‌اند. با وجود این، همین گروه با قوت تمام احتمال وقوع هرگونه افزایشی را در قرآن انکار نموده‌اند و آنرا به ضرورت شریعت جایز نمی‌شمارند، به همین منوال، هرگونه تبدیل یا تغییر را در نص موجود قرآن مردود می‌انگارند؛ جز آنکه می‌گویند از قرآن بسیار حذف شده است^۲ و فقط امام قائم می‌داند آن مقدار چقدر است.

۲. اما دسته دوم یعنی محققان و صاحبان اندیشه و اجتهاد، کسانی هستند که اساس شریعت را بر پایه‌های عقل و حکمت بنیان نهاده و مبانی عدل را محکم ساخته و مدعی‌اند جریان امامت می‌بایست پس از پایان پذیرفتن دوره رسالت، همچنان استمرار یابد؛ اینان - در پی همین اندیشیدن عقلانی - احتمال هرگونه تغییر

۱. اینان فرقه‌ای هستند که از گروه محدثان شیعه، در دوران اخیر انشعاب یافته‌اند و نام خود را اخباری گذاشته‌اند؛ جزائری چهره شاخص ایشان این نام را در کتاب «منبع الحیاء» (ص ۳۱ چاپ بغداد) بر ایشان نهاده است. بارزترین شاخصه ایشان تحجر و قشری‌گری است. اینان مانند حشویه که از حنابله - چنانکه قاضی عبد الجبار در شرح خود بر اصول پنجگانه معتزله ص ۵۲۷ گفته است - سر برآورده‌اند، کتب خود را بی‌پروا ز منقولات و داستان‌های بی‌اساس لبریز ساخته‌اند.

۲. نخستین کسی که ادعای سقوط بسیاری از آیات از قرآن را نمود عبدالله بن عمر بود؛ چنانکه می‌گفت: «مبادا کسی از شما مدعی باشد که همه قرآن را دریافته است؛ زیرا او چه می‌داند که همه قرآن کدام است؟» (الاتقان، ج ۳، ص ۷۲)، شاید این لغزش او در اثر گفتاری باشد که از سوی پدرش القا شد که مدعی بود دوسوم قرآن حذف شده است. (الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۸) یا طبق نقل ابن شهاب مدعی بود که با شهادت حافظان قرآن در جنگ یمامه مقدار زیادی از قرآن از دست رفته است (منتخب کنز العمال، حاشیه مسند، ج ۲، ص ۵۰)، بنابراین ادعای از بین رفتن کثیری از قرآن تهمتی است علیه شیعه که بر تهمت زندگان شایسته‌تر است.

یا تبدیل یا نقصان یا فزونی و یا جابجایی را با تمام شدت انکار کرده و بر آن، خط بطلان کشیده‌اند. قرآن در نظر ایشان با همان کیفیت که خداوند بر پیامبرش ﷺ نازل کرده بود - بی هیچ دگرگونی و تبدیل و کاستی - ماندگار مانده است و خواهد ماند. اشعری می‌گوید: «روافض درباره کاستی یا زیادتی قرآن اختلاف کرده و دو گروه شده‌اند: دسته‌ای به کاستی قرآن معتقد شده و فزونی آنرا مردود اعلام کردند. همچنین وجود هرگونه تغییر در آنرا تکذیب نمودند. با این حال مدعی‌اند بخش عظیمی از قرآن حذف شده و فقط امام وقت از آن آگاه است. دسته دوم، یعنی کسانی که قایل به اعتزالند (یعنی به عدل الهی و امامت معتقدند) ^۱ می‌پندارند قرآن نه دچار نقصان شده و نه زیادتی در آن ره یافته است؛ بلکه به همانگونه که خداوند بر پیامبرش ﷺ فرو فرستاد - بدون هیچ تغییر یا تبدیل - باقی مانده است» ^۲.

این گفتار بزرگترین پیشوای تفکر اسلامی در طلیعه قرن چهارم هجری (م ۳۳۰) است که به این صراحت و روشنی گواهی می‌دهد دانشمندان محقق نامی شیعه امامیه، قول به تحریف را در تمامی اشکال آن، از اساس مردود می‌شمارند. با چنین شهادتی چگونه از کسی رواست که قول به تحریف را به شیعه نسبت دهد مگر آنکه در وادی ضلالت و گمراهی سخت سرگردان باشد؟.

سید شرف‌الدین عاملی در ضمن بحثی لطیف که درباره سلامت قرآن از احتمال تحریف نگاشته است، آنان را که بی‌پروا و از روی شتاب تهمت‌های کورکورانه‌ای نثار امتی پاک و پیراسته دامن می‌کنند به چوب سرزنش سخت عتاب نموده و در پایان آورده است: «پژوهشگران اهل سنت به خوبی می‌دانند منزلت قرآن کریم نزد امامیه همان است که ما یادآور شدیم و از سرانصاف، به صراحت با ما دمسازند».

۱. مقصود از قائلان به امامت، شیعه امامیه اثناعشریه است. همانان که بیشترین طوائف شیعه را تشکیل می‌دهند و گروهی هستند که به دین سود می‌رسانند و همواره بر زمین پایدار خواهند بود، ایشان بازوان توانمند امت‌اند، گردونه تحقیق و موشکافی در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی و نیز در استنباط مبانی شریعت بر محور ایشان می‌چرخد و به عکس دیگر فرق اسلامی باب اجتهاد نزد ایشان گشوده است.

۲. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۱۹.

۲. امام محقق و متبع رحمة الله هندی در کتاب نفیس خود اظهار الحق چنین می‌گوید: «قرآن مجید نزد جمهور علمای شیعه امامیه اثناعشری از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است و هرکس از ایشان (یعنی اخباریان) سخن از کاستی آن به میان آورد نزد ایشان مردود و بی‌ارزش است. - امام هندی آنگاه به گفتار رجال شیعه نظیر صدوق و سید مرتضی و طبرسی و حرّعاملی و دیگر مشاهیر استشهاد می‌نماید، سپس می‌گوید: - با ملاحظه گفتار ارکان مذهب امامیه آشکار می‌گردد که مذهب حق نزد علمای امامیه اثناعشری چنین است: قرآنی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده، همان است که امروز بین الدفّین در دسترس مردم است؛ نه بیشتر و نه کمتر و همان است که در دوران پیامبر ﷺ در یک مجموعه گرد آمد و توسط هزاران تن از صحابه حفظ و نقل شده است؛ قرآن هنگام ظهور امام زمان (عج) با همین کیفیت و ترتیب فعلی ظاهر خواهد شد. - نیز می‌گوید: - بلی جماعتی خرد و ناچیز به وقوع تغییر در قرآن گمان برده‌اند ولی عقیده ایشان به خودشان باز می‌گردد و نزد شیعه از درجه اعتبار ساقط است».

محقق هندی همچنین می‌گوید: «پاره‌ای اخبار ضعیف که اینان برای تأیید دیدگاه خود آورده‌اند قاصر از آن است که سبب شود، از امر معلوم و مقطوع دست بشویم: حق همین است که این اخبار ضعیف شایسته تمسک نیست زیرا خبر واحد مفید علم نیست؛ بنابراین هرگاه با ادله قطعی دیگر ناسازگار باشد همانگونه که علامه حلی در مبادی الوصول الی علم الاصول آورده، مردود است».^۱ نیز می‌گوید: «تفسیر صراط المستقیم که از جمله کتب معتبر تفسیری نزد علمای شیعه است، در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲ چنین آمده است: ما قرآن را از تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان حفظ و حراست می‌کنیم».^۳

۲. حجر ۱۵: ۹.

۱. الفصول المهمة، ص ۱۶۶-۱۶۴.

۳. اظهار الحق، تحقیق دسوقی، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۰۶.

۳. دکتر محمد عبدالله دراز از اساتید معاصر به پیراستگی ساحت شیعه امامیه از قول به تحریف گواهی داده است. او می‌گوید: «در هر صورت این مصحف تنها مصحفی است که در جهان اسلام - از جمله جهان تشیع با همه فرقه هایش - در طی ۱۳ قرن متداول و رایج است؛ در اینجا عقیده مهمترین فرقه شیعه (یعنی شیعه امامیه) را به نقل از کتاب ابوجعفر صدوق یادآور می‌شویم. صدوق می‌گوید: اعتقاد ما درباره قرآن این است که کتابی که خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ وحی نمود تمام آن چیزی است که مصحف کنونی و بین‌الدفتین در بر داشته و امروزه در دسترس مردم است؛ بی هیچ افزایش یا کاستی؛ و هرکس به ما نسبت دهد که قرآن را بیش از آنچه موجود است می‌دانیم در حقیقت بر ما دروغ بسته است».

استاد دراز می‌گوید: «با توجه به همین نکته است که «لوبلو» تأکید دارد قرآن امروز همان کتاب ربانی منزل است؛ بدون راه یافتن تغییری در آن... مطلبی که «و.مویر» پیش از او بر آن صحنه گذاشته بود، پس تمام فرق اسلامی با همه اختلافاتی که با هم دارند بیش از یک قرآن نداشته و ندارند».^۱ آنگاه به نقل از میرزا اسکندر کاظم آورده است که بی تردید سوره نورین^۲ حاصل جعل و ضاعان است. استاد دراز می‌گوید: «این عالم جلیل‌القدر اثبات نموده که در هیچ یک از مصاحف موجود نزد شیعه اثری و نامی از چنین سوره موهومی به میان نیامده است تا چه رسد به تألیفات ایشان که در آن به بحث‌های تقلیدی پرداخته‌اند.

برای آنکه مجعول بودن این سوره ادعایی را دریابی، کافی است یک‌بار آنرا از روی دقت از نظر بگذرانی و انبوهی از عبارات رکبیک و سبک آن و نیز کلمات به سرقت گرفته شده از قرآن را در نظر آوری تا ببینی بین سستی و رکاکت چنین متنی با زیبایی دلکش سبک قرآنی و نظم و هماهنگی موجود در آن تا چه حد فاصله است».^۳

۱. این دو سوره را «جارسین دی تاسی» منتشر کرده است.

۲. مدخل الی القرآن الکریم، ص ۴۰-۳۹.

۳. حاشیه المدخل، ص ۴۰.

۴. استاد شیخ محمد محمد مدنی رئیس دانشکده شریعت [فقه] در دانشگاه الازهر می‌گوید: «معاذ الله - از اینکه - امامیه معتقد به کاستی قرآن باشند؛ آنچه هست روایاتی است که در کتب روایی ایشان آمده است همانگونه که در جوامع روایی ما نیز چنین روایاتی یافت می‌شود؛ آنچه مهم است نظریه محققان هر دو طایفه است. خوشبختانه آنان با اعلام سستی این عقیده، بر آن خط بطلان کشیده‌اند. باری حق این است که در شیعه امامیه یا زیدیه و نیز در اهل سنت، هیچکس معتقد به تحریف قرآن نیست. هر کس بخواهد می‌تواند نظیر چنین روایاتی را که همگان از آنها اعراض کرده‌اند، در کتاب الاتقان سیوطی پیدا کند. - او همچنین می‌گوید: - یکی از نویسندگان مصری^۱ در سال ۱۹۴۸ میلادی کتابی به نام الفرقان نگاشت و آنرا از امثال چنین روایات ضعیف و مجعول که از کتب و مصادر روایی اهل سنت نقل کرده بود مشحون ساخت. در پی آن دانشگاه الازهر - پس از آنکه با دلیل و برهان و مباحث علمی وجوه فساد و بطلان آن را بر ملا ساخت - از دولت وقت مصادره این کتاب را درخواست کرد؛ دولت نیز در پاسخ به این درخواست، کتاب مذکور را مصادره نمود. نویسنده کتاب در ضمن دادخواستی اعلام خسارت نمود؛ ولی دادگاه این درخواست را رد کرد. آیا می‌توان به استناد کتاب یک نفر گفت: اهل سنت منکر قداست قرآنند؟ یا به دلیل روایت فلان یا کتاب بهمان معتقد به نقصان قرآن است؟

اگر درباره اهل سنت چنین قضاوتی نارواست، درباره شیعه امامیه هم چنین است؛ در این مورد، آنچه شیعه دارد روایاتی است در پاره‌ای از کتب ایشان، همانگونه که در پاره‌ای از کتب ما آمده است.

شاهد این ادعا سخنی است که امام علامه ابوعلی فضل بن حسن طبرسی - از بزرگان علمای امامیه در قرن ششم هجری - در دیباچه کتابش مجمع البیان لعلوم القرآن در رد روایات ضعیفی که بر نقصان بخشی از قرآن اشاره دارد، بیان کرده

۱. او ابن الخطیب محمد محمد عبداللطیف است که در آینده به تفصیل از او سخن به میان خواهد آمد.

است؛ نص گفتار ایشان چنین است: «جمعی از اصحاب ما و قومی از حشویه - از میان عامه - وقوع تغییر و نقصان را در قرآن روایت کرده‌اند؛ اما آنچه مذهب اصحاب ماست خلاف آن است؛ همانگونه که سیدمرتضی بر آن تأکید نموده و کلامی وافی پیرامون آن گفته است». - ایشان پس از نقل تمام و کمال کلام علامه طبرسی همانگونه که ما هم یادآور شده‌ایم می‌گوید: - این کلام به وضوح صراحت دارد بر اینکه امامیه مثل برادران اهل سنت خود معتقدند قرآن کامل بوده، حتی یک حرف آن از قلم نیفتاده است؛ و هرکس مدعی نقصان باشد به روایات باطلی استناد کرده است که در نظر چنین شخص ساده‌لوحی صحیح به نظر آمده است».

استاد مدنی می‌افزاید: «استاد شیخ محمد جواد مغنیه یکی از شخصیت‌های بزرگ عالم تشیع در لبنان که مدتی منصب قضاوت را به عهده داشت و پس از آن ریاست دادگاه عالی شریعت به ایشان واگذار شد چنین نگاشته است: نظر کسانی را که به استناد وجود پاره‌ای از روایات در جوامع روایی بعضی از اندیشوران شیعه، به احتجاج با این فرقه برخاسته‌اند به این نکته جلب می‌کنم که شیعه معتقد است در کتب حدیثی موجود در کتابخانه‌های ایشان مثل کافی و استبصار و تهذیب و من لا یحضره الفقیه (کتب اربعه و مهمترین جوامع روایی) روایات صحیح و ضعیف با هم گرد آمده است، چنانکه در کتب فقهی که توسط فقهای شیعه به رشته تحریر در آمده، خطا و صواب انعکاس یافته است. خلاصه آنکه هیچ کتابی را در جهان تشیع سراغ نداریم که شیعه چنان به حقانیت و درستی آن دل بسته باشد و آنرا از اول تا به آخر، مبرا و پیراسته از هر خطا و کژی انگارد؛ جز یک کتاب و آن قرآن کریم است. بنابراین احادیثی که در کتب روایی شیعه آمده است، نمی‌تواند علیه مذهب شیعه یا بر هر شیعی به این عنوان که دارای مذهب شیعه است، حجت باشد و حدیثی که یک شیعه گرد آورده است فقط علیه او به عنوان یک فرد - نه به عنوان انتسابش به تشیع - قابل احتجاج است. این نتیجه طبیعی - برای هرکس که شایسته باشد - فتح باب اجتهاد است. اجتهاد، همانگونه که در استخراج حکم از آیه یا

روایتی نقش اساسی دارد، در تشخیص صحت یا ضعف سند نیز مدخلیت تمام دارد. اگر بگوییم: اعتقاد به وجود کذب و جعل بین احادیث، یکی از واقعیت‌های انکار ناپذیر میان اهل اسلام - بدون فرق بین مذاهب مختلف - است؛ به اندازه‌ای که صاحبان تمام فرق اسلامی بر آن اتفاق دارند، سخنی از روی گزافه نگفته‌ایم.^۱

دکتر محمد تیجانی سماوی می‌گوید: «اگر تمام شهرهای اسلامی در شرق و غرب و شمال و جنوب جهان اسلام را زیر پا بگذاریم و تمام مراکز دنیا را از نظر بگذرانیم خواهیم یافت که در همه جا یک قرآن - بی کاستی و بی فزونی - زینت بخش مسلمین است. هر چند مسلمانان به مذاهب و فرق و ملل و نحل پراکنده شده‌اند و اجتماع به هم پیوسته ایشان از هم گسسته است، خوشبختانه قرآن به عنوان تنها ریسمانی که مایه وحدت مسلمانان است بی آنکه حتی دو نفر دچار اختلاف در آن باشند، نقش خود را به خوبی ایفا نموده است... آنچه به عنوان قول به تحریف، به شیعه نسبت داده می‌شود فقط صرف ناسزاگویی و ژاژخایی است؛ بی آنکه از جام حقیقت در معتقدات شیعه جرعه‌ای نوشیده باشند؛ چه اینکه هرگاه ما عقیده شیعه را پیرامون قرآن، به صداقت بنگریم، در خواهیم یافت که ایشان همگی بر نزاهت و پیراستگی قرآن از هرگونه تحریف یک صدا هستند.

چرا - جای - دور برویم؛ شهرهای شیعه شهره آفاق و آراء فقهی ایشان نزد همگان معروف است؛ اگر قرآن شیعه غیر از قرآنی است که نزد دیگر فرق اسلامی موجود است می‌بایست مردم از آن اطلاع حاصل می‌کردند. هرگز فراموشم نمی‌شود وقتی که ذهنم از اینگونه شایعات لبریز بود و برای اولین بار در شهرهای شیعه نشین گام می‌نهادم و هرگاه کتابی حجیم به دستم می‌رسید با شتابی فراوان آنرا می‌گشودم تا با دست یافتن به قرآن ویژه شیعه دلم آرام گیرد؛ اما چه زود دریافتم که اینگونه گفتارها پنداری بیش نیست و بعدها پی بردم چگونه کینه‌توزانی ستم‌پیشه

۱. مجله رساله الاسلام، منتشره از سوی دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه، قاهره، سال یازدهم، شماره ۴۴،

برای آنکه از شیعه چهره‌ای نفرت‌انگیز میان مسلمین بسازند اینگونه شایعات دروغین را نشر می‌دهند. متأسفانه محمدتقی نوری طبرسی (م ۱۳۲۰) با تألیف کتاب *فصل الخطاب فی تحریف الکتاب دستاویزی* نامبارک در اختیار دشمنان فرصت طلب شیعه گذاشت تا به واسطه آن همواره این طایفه مظلوم را به باد ناسزا بگیرند و بر ایشان به احتجاج پردازند.

این زورگویان می‌خواهند مسؤولیت این کتاب را بر عهده تمام شیعه بگذارند [و همگان خوب می‌دانند که] انصاف نیست عقیده یک نویسنده را به عنوان عقیده مذهب قلمداد کنند.

چه بسیار است کتاب‌هایی که پا به عرصه وجود نهاده (تدوین شده است) و تنها نشانگر نظر نویسنده و مؤلف آن است نه بیشتر، و در آنها سره و ناسره، حق و باطل و خطا و صواب کنار یک سفره نشسته است. این مطلب مختص به شیعه نیست و درباره دیگر فرق اسلامی نیز صادق است. اگر قرار باشد آمدن یک مطلب در کتاب، نشان دهنده عقیده یک فرقه باشد اهل سنت به نسبت تحریف قرآن سزاوارترند تا شیعه.^۱

آیا جایز است مسؤولیت کتابی که وزیر فرهنگ وقت مصر و رئیس دانشکده ادبیات عرب - دکتر طه حسین - در خصوص قرآن و شعر جاهلی نگاشته است متوجه اهل سنت و جماعت سازیم و عقیده او را عقیده اهل سنت قلمداد کنیم؟ آیا سزااست مسؤولیت روایت بخاری یا صحیح مسلم را - با همه صحت آن نزد اهل سنت - که از وقوع زیادت و کاستی در قرآن گزارش داده است به گردن اهل سنت بگذاریم؟»

دکتر تیجانی پس از نقل گفتار استاد محمد مدنی چنین آورده است: «بعد از این

۱. تیجانی در حاشیه، این مطلب را آورده است: «زیرا فصل الخطاب نزد شیعه اعتبار ندارد؛ در حالی که روایات کاستی و فزونی قرآن در صحاح اهل سنت مثل صحاح بخاری و مسلم و مسند امام حنبل - که مهمترین کتب این طایفه است - مطرح شده است.

توضیحات بایستی برای تو - ای خواننده عزیز - روشن شده باشد که تهمت قول به تحریف، به اهل سنت سزاوارتر است از شیعه. پس چرا ننگی را که خود به دوش می‌کشند بر عهده دیگران بگذارند و آنان را متهم سازند... چه به میزان کافی دلایل و شواهدی را از کتب اهل سنت برای یادآور شدم که نشان می‌داد چگونه بر تحریف قرآن و زیادت و کاستی آن صحه می‌گذارند».

تیجانی آنگاه روایات تحریفی را که حشویه از اهل سنت روایت کرده‌اند و در صحاح سته آنان آمده است ذکر می‌کند - که ان شاء الله بخشی از این روایات را در فصل آتی خواهیم آورد - آنگاه می‌افزاید: «اگر کتب اهل سنت و جوامع روایی و صحاح ایشان که از روایاتی به صراحت وقوع نقصان یا زیادت قرآن را اعلام نموده لبریز است چگونه سزااست شیعه را - که بالاجماع بر بطلان تحریف رأی داده است - به باد ناسزا گرفته، بر ایشان تهمت روا دارند؟ با همه اینها آنچه مهم است این است که دانشمندان اهل سنت و محققان شیعه همگی بالاتفاق اینگونه روایات را شاذ و بی‌اساس اعلام نمودند و با دلایل فراوان و قانع‌کننده اثبات نمودند قرآنی که اینک در دست ماست - بی‌هیچ کاستی یا فزونی یا تبدیل و یا تغییر - همان قرآنی است که از سوی خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.

پس دور از انصاف است که اهل سنت، شیعه را به دلیل وجود روایاتی که در نزد ایشان بی‌اساس اعلام شده و خود ایشان از آن اظهار برائت کرده‌اند سرزنش نماید؛ اما از وجود روایاتی در صحاح سته خود در همین زمینه دم فروبندد؟»^۱

آنچه گفته شد گواهی‌های صادقانه‌ای است از طرف محققان عامه مبنی بر پیراسته بودن دامن علمای شیعه از تهمت تحریف و اینکه تحریف جز از سوی گروهی اندک و ناچیز که در محافل معروف شیعه سخت بی‌اعتبارند، هرگز از سوی دانشمندان محقق پذیرفته نشده است؛ همانگونه که در میان محققان عامه تنها حشویه هستند که به تحریف متمایل شده‌اند و آنان نیز در مجامع علمی عامه

بی‌مقدار و زیونند. این، حقیقتی است مانند آفتاب روشن - بی‌ذره‌ای غبار بر چهره آن - که نمی‌توان عقیده‌ای را به فرقه‌ای نسبت داد در حالی که شخصیت‌های ممتاز و شاخص آن مذهب خلاف آن را اظهار نموده و می‌نمایند.

باری شاید حقیقت امر بر پاره‌ای از نویسندگان پوشیده مانده و چهره حق مه‌آلود بوده است که - مانند افکندن تیری بی‌هدف - به شیعه تهمت تحریف روا داشته‌اند. ابن حزم ظاهری به استثنای سیدمرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی، شیعه را به‌طور عموم به قول به تحریف متهم می‌سازد؛ او می‌گوید: «از جمله عقاید امامیه در گذشته و حال آن است که می‌گویند قرآن مبدل شده و دچار فزونی و کاستی بسیار گردیده است؛ در بین ایشان فقط علی بن حسین (مرتضی علم‌الهدی) است که امامی است و به اعتزال تظاهر می‌کند. با این حال منکر این رأی شده و معتقد به تحریف را تکفیر نموده است. در این راه ابویعلی میلاد طوسی و ابوالقاسم رازی با او همراهند».^۱

شگفت است که ابن حزم با وجود استثنای چنین شخصیت‌هایی، باز شیعه را قایل به تحریف می‌انگارد؛ زیرا مذهب شیعه - که به امامت و عدل تأکید دارند - جز راهی که سیدمرتضی و استادش شیخ مفید و شاگردش شیخ طوسی و همانندانشان از رجال شیعه بر آن رفته‌اند نیست.

بنابراین استثنا کردن امثال این چهره‌های نامی به معنای استثنا کردن سلسله جنبانان و ارکان مذهب شیعه است؛ زیرا مذهب شیعه - اگر بخواهد تجلی یابد - تنها در وجود چنین فرهیختگان برجسته‌ای متبلور می‌شود نه رأی اندکی گمنام و بی‌اصل و اساس.

همین خطای ابن حزم را خیاط معتزلی ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد در کتاب

۱. ر.ک: الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۱۸۲، ابویعلی همان شریف‌محمد بن حمزه طالبی (م ۴۶۳) است. او همان کسی است که غسل شریف مرتضی را به عهده داشت (تهرانی، طبقات اعلام القرن الخامس، ص ۱۲۷) اما ابوالقاسم رازی به‌نظر می‌رسد که او علی بن محمد بن علی خزّاز صاحب کتاب «کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر» است (الطبقات، ص ۱۵۹. معالم العلماء، ص ۷۱)

خود به نام الانتصار که آن را در رد بر ابن راوندی نگاشته، مرتکب شده است. او در مواضع مختلفی از کتاب خود - کورکورانه و از سر جفا - شیعه را به اعتقاد به تحریف متهم ساخته است؛ در یک جا از کتابش آورده است که جماعتی از شیعه معتقدند مسلمانان قرآن را جمع آوری نموده و از روی عمد از آن کاسته و چیزهایی را بر آن افزوده‌اند...، او این ادعای کذب را چندین بار در کتابش می‌آورد...^۱

ما که هر چه گشتیم نتوانستیم آن جماعتی را که منتسب به شیعه بوده و چنین اعتقادی را از نظر این نویسنده دارند پیدا کنیم؛ فقط این را دریافتیم که هیچ یک از شیعیان از هر فرقه‌ای که باشند - چنانکه پیش از این مرحوم طبرسی بر عدم فزونی در قرآن ادعای اجماع کرده بود - مدعی راه یافتن فزونی در قرآن نشده است.

چنین سبکسری‌هایی از کسانی مانند نویسنده الانتصار عجیب نمی‌نماید؛ آنچه مایه شگفتی است خطای فاحشی است که قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی از رؤسای معتزله مرتکب شده است. او در بحث از انواع اختلافات پیرامون قرآن کریم، چنین آورده است: «از جمله این اختلافات، عقیده‌ای است که از طرف جماعتی از امامیه رافضی مطرح شده و آن وقوع زیادی و کاستی در قرآن است. اینان معتقدند: قرآن دوره پیامبر ﷺ به مراتب از قرآن فعلی ضخیم‌تر و پرحجم‌تر بوده است؛ حتی می‌گویند: سوره احزاب آن قدر بزرگ بوده که یک بار شتر می‌شده و آن قدر کاسته و افزوده شده و دچار دگرگونی گشته، که به این خردی کنونی در آمده است، ایشان در این عقیده از روی جهالت و نادانی از آبشخور ملحدان بهره گرفته و موجبات خروج خود از دین را فراهم آورده‌اند».^۲

چنین افترای بزرگ و ناروایی از امثال چنین دانشمند محققى بسیار مایه شگفتی است؛ چه مثل خوبی است: «الجواد قدیکبو، و الصارم قدینبو؛ سخی گاهی به خست در افتد و شجاع گاه جبان نماید». به علاوه، ادعای زیادی سوره احزاب بیش

۱. ر.ک: الانتصار، با مقدمه محمد حجازی، ص ۳۸-۳۷ و ۲۳۶.

۲. شرح الاصول الخمسه، ص ۶۰۱.

از مقدار فعلی، از طرف بزرگان نامی اهل سنت عنوان شده است و - تو نیک دانستی که - ابن حزم آنرا به ابی بن کعب نسبت داده و معتقد است سند آن چون آفتاب روشن [صحیح] است.^۱ پس چه دشوار است باور آنکه چنین حقیقت شناخته شده‌ای از کسی چون قاضی عبدالجبار پوشیده مانده و به جفا پاکدامنان تشیع را به تهمت آلوده باشد.

حال که سخن از تهمت ناروای - دور از انتظار - برخی رجال اهل سنت نسبت به شیعه به میان آمده است، بد نیست در اینجا گفتار شیوای شریف رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی معروف به ابن طاووس (م ۶۶۴) را یادآور شویم. او این گفتار را در رد ابوعلی جبایی (م ۲۳۵) که به شیعه نسبت تحریف داده، آورده است. سخن او چنین است:

«جناب جبایی [آنچه تو گفتی و بر مدعیان وقوع تبدیل و تغییر در قرآن به طعنه تاختی تماماً متوجه سرور تو عثمان است؛ چون مسلمانان همگی می‌دانند که عثمان مردم را بر این مصحف شریف گردآورد و در پی آن، دیگر مصاحف را تحریف نمود و سوزاند؛ اگر خود عثمان به وقوع تبدیل و تغییر در مصاحف صحابه اعتراف نمی‌کرد هرگز وجود مصحف تحریف شده در ذهن کسی نقش نمی‌یست، بلکه همه مصاحف را یک‌دست می‌نگریستند. افزون بر این، به جبایی می‌گوییم: تو به وجود قاریان هفتگانه اقرار داری؛ چون ایشان در حروف و حرکات و سکانات قرآن اختلاف کرده‌اند و گرنه قرائت‌های هفتگانه معنا نداشت و فقط یک قرائت وجود داشت. آیا این رافضی‌ها [که به جفا شیعه را بدین نام می‌خوانند] هستند که ادعای اختلاف و تبدیل در قرآن کرده‌اند یا شما و اسلاف شما ایند که خود - به وضوح - بر آن صحه گذاشته‌اند.

بر همگان روشن است که در دیدگاه ما - شیعیان - قرآن یکی است و از نزد خدای واحد فرو فرستاده شده است؛ همانگونه که امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به آن

تصریح فرموده‌اند.

نیز می‌گوییم: تو در تفسیر خود ادعا کرده‌ای که «بسم الله الرحمن الرحيم» جزو قرآن نیست و آن را به عنوان آیه به حساب نیاورده‌ای؛ حال آنکه یکصد و سیزده آیه قرآن را تشکیل می‌دهد؛ و به اصرار آنرا زائد دانسته‌ای و عثمان را عامل درج آن در صدر سوره‌ها - به قصد جدا کردن سوره‌ها از هم - معرفی نموده‌ای. - جناب جبایی - اینکه می‌گویی قرآن دچار فزونی شده و آیاتی این چنین قابل ملاحظه که اصالتاً از قرآن نبوده بر آن افزوده شده است، اعترافی از جانب شما نیست؟^۱

ایاری، چقدر زشت است شاخی در چشم خود ندیدن و خاری بر پای دیگران جستن! آنچه گفته شد قضاوت جمعی بود که به هر صورت مهر خاموشی بر لب زده و پا از عرصه گیتی بر گرفته‌اند؛ ما را با وزر و وبال یا کيفر و پاداش کار ایشان کاری نیست، ولی گله ما از گروهی از معاصران است که سنگ تمدن به سینه می‌زنند و جاهلانه از پیشینیان پیروی کرده و مانند کوری راه‌ناشناس و بی‌هدف، گام در راه اسلاف خود نهاده، امتی بزرگ و پیراسته‌دامن و دارای ریشه‌ای بس عمیق را این چنین به چوب تهمت کوفته و به دشنه افترا مجروح ساخته‌اند... اینان مصداق این آیه‌اند: «قَالَ مُتَرَفُّوْهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ».^۲ مانند استاد رافعی که - با آنکه نویسنده چیره دستی است - به تبع پیشینیان افترا زننده خود همچون ابن حزم ظاهری، به بیهوده‌گویی پرداخته و شیعیان را - به علت عصبيت کور خود - به تهمت قول به تحریف متهم ساخته است «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ».^۳

ببینید این استاد چگونه یاهو می‌سراید: «رافضیان - خدایشان خوار سازد - می‌پندارند قرآن دچار تبدیل و تغییر و فزونی و نقصان شده و از جایگاه بایسته خود

۱. سعد السعود، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۲. «خوش‌گذرانان آن [شهر] گفتند: مابدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم». زخرف: ۴۳.

۲۳

۳. «درحقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است». حج: ۲۲: ۴۶.

تحریف، همان بلایی که امت بر سر روایات نیز آورده‌اند شده است؛ سرچشمه همه این کژی‌ها، پندارهای شیخ و عالم ایشان هشام بن حکم است که به جهاتی شرح آن فرصت دیگر می‌طلبد، به آنها معتقد شده و دیگران - از روی حماقت و جهل - از او پیروی کردند.^۱

تک تک کلمات در عبارات این نویسنده دروغی زشت و تهمتی بس نارواست؛ به عبارت دیگر، سراسر دشنام است و ناسزاگویی گزنده که سزاوار خامه نویسنده ادیبی چون او که در امت و کشور خود شأن و شخصیتی ویژه دارد، نیست. مگر آنکه بگوییم شیطان بر او چیره شده و یاد خدا را از دلش برده است؛ - از دام‌های شیطان به خداوند پناه می‌بریم -.

گزافه‌گویی خاورشناسان

اگر مسلمانان حرمت خویش پاس می‌داشتند و به قصد گسستن یکپارچگی و درهم ریختن وحدت خود گام نمی‌نهادند، هرگز دشمن مکار ایشان، جرأت آنرا نمی‌یافت که از شکاف حاصل میان ایشان سود جوید و در بسط و توسعه این جدایی بکوشد و در پررنگ نمودن تهمت‌هایی که فرقه‌ای متوجه فرقه دیگر نموده‌اند از هیچ تلاشی باز نایستد. یاوه‌سرایی امثال ابن حزم در گذشته و ژاژخایی‌های امثال رافعی در عصر حاضر، باعث شده است عده‌ای از اجانب مجالی وسیع یابند تا به خود جرأت دهند و تهمت‌های ناروا به طوایف مسلمین، خصوصاً به مقدس‌ترین چیز در حیات مسلمانان یعنی قرآن عظیم نثار نمایند تا این کتاب مقدس آسمانی را آماج تیرهای مسموم خود ساخته و آتش دیرینه منازعه اسلام و مسیحیت را هر چه بیشتر دامن بزنند. چنین است که می‌بینیم کسانی نظیر «گلدزیه» دانشمند و خاورشناس معروف در کتاب *مذاهب التفسیر الاسلامی* خود، تمام کوشش خود را به کار بسته تا از ارزش و اعتبار نص وحی الهی و معجزه جاوید اسلام یعنی قرآن

کریم بکاهد؛ او پدیده اختلاف قرائت‌ها را دستاویز خود قرار داده و ادعا کرده است که نص وحی فرود آمده شده از آسمان، دچار اختلاف شده و به گمان خود از متن اصلی قرآن سلب اطمینان نموده است. گلدزیه‌ر در دیباچه کتاب خود چنین آورده است: «هیچ کتاب آسمانی یافت نمی‌شود که گروهی از روی عقیده بر وحی بودن متن آن و نزولش از آسمان اصرار داشته باشند؛ با این حال از آغاز دوران ظهورش تا کنون، دچار چنین آشفتگی و بی‌ثباتی ای - بدان‌گونه که در قرآن سراغ داریم - شده باشد».^۱ او ندانسته است که مسأله اختلاف قرائات ربطی به مسأله تواتر نص قرآن - کتابی که به یگانگی نزد جمهور مسلمانان محفوظ مانده و نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده است - ندارد. پیش از این - در مبحث قرائات - آوردیم که تمام پیشوایان علوم قرآنی اتفاق دارند که قرآن چیزی و قرائات چیز دیگری است و هیچ یک ربطی به دیگری ندارد. مطلبی که سزاوار نبود از اهل تحقیق - همچون گلدزیه‌ر - مورد غفلت قرار گیرد؛ هر چند ممکن است این غفلت ناشی از تجاهل باشد!

او - در این خصوص - پا را فراتر گذاشته و روی مسأله‌ای که از اهمیت فراوان در حیات مسلمانان برخوردار است یعنی مسأله تحریف انگشت گذاشته است. او از رهگذر این مسأله می‌کوشد تا از منزلت قرآن بکاهد.

گلدزیه‌ر در اثبات عقیده به تحریف، سخت می‌کوشد تا آنرا به بزرگ‌ترین و ریشه‌دارترین گروه اسلامی نسبت دهد؛ گروهی که دارای پیشینه‌ای کهن بوده و در تحکیم ارکان دین و نشر احکام آن - خصوصاً در زمینه خدمت به قرآن و تفسیر و تبیین آن - گام‌های بلندی برداشته‌اند؛ اینان همان شیعیان خاندان پیامبر ﷺ و رهپویان در سایه تعالیم نورانی ایشانند.

باری اگر این مستشرق توان آنرا داشته باشد که تهمت تحریف را به شیعیان - که بهترین پاسبانان قرآن و اسلامند - نسبت دهد، به آسانی خواهد توانست قرآن را

مورد تهمت قرار دهد و از قدر آن بکاهد. کار او در بوته محاسبه چنین می‌نماید. اما گمان او هرگز لباس واقعیت نخواهد پوشید؛ «أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ»^۱ ایشان مکر در سر می‌پروراند؛ غافل از آنکه کفرپیشگان خود به مکر خدا گرفتار آمده‌اند.

گلدزبهر در پی افتراهای ساختگی خود می‌گوید: «شیعیان گرچه زیر بار عقیده جمعی تندرو که معتقدند قرآن موجود نمی‌تواند به عنوان منبع دین به‌شمار آید،^۲ نرفته و بر چنین ایده‌ای خط بطلان کشیده‌اند، اما از همان آغاز همواره به‌طور عموم در صحت ساختار مصحف عثمانی تردید داشته‌اند؛ زیرا معتقدند قرآنی که در عهد عثمان گردآمد دچار فزونی و دگرگونی‌هایی در قیاس با قرآن مُنَزَّل بر پیامبر شده است؛ چنانکه بخش‌های مهمی از قرآن [به علت انگیزه‌های سیاسی] حذف شده است. - همچنین می‌گوید: - گرایش عقیدتی شیعه عموماً به این است که قرآن کاملی که از سوی خداوند فرو فرستاده شده، بسیار طولانی‌تر از قرآن رایج بین مردم بوده است. - آنگاه می‌افزاید: - ایشان مدعی‌اند سوره احزاب که اکنون ۷۳ آیه دارد همسنگ سوره بقره - که ۲۸۶ آیه دارد - بوده و سوره نور که اکنون ۶۴ آیه دارد، در ابتدای نزول بیش از ۱۰۰ آیه داشته است؛ همچنین سوره حجر - که ۹۹ آیه دارد - ۱۹۰ آیه بوده است. - سپس چنین آورده است: - اخیراً در کتابخانه «بانکی‌بور» در هندوستان به نسخه‌ای از قرآن دست یافتیم که شامل سوره‌هایی که در مصحف عثمان ساقط شده است، بود؛ از جمله سوره‌ای که «جارسان دی تاسی» بانام سوره

۱. طور ۵۲: ۴۲.

۲. گویا مقصود او نسبیتی است که به اخباریان متأخر داده می‌شود مبنی بر این‌که ایشان منکر حجیت ظواهر قرآن شده‌اند و استناد به آن را برای فهم احکام دینی ممکن نمی‌دانند. اما ما در مباحث خود درباره تاریخ تفسیر و مفسران اثبات کرده‌ایم که این نسبت بی‌اساس است و اساساً هیچ‌یک از فقهای مسلمان - چه حشوی و چه اخباری - چنین عقیده‌ای را ابراز نداشته‌اند. (کتاب مورد نظر استاد به نام «التفسیر و المفسرون» است که جلد اول آن با نظارت مترجم - در دفتر پژوهش‌های قرآنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی چاپ شده است و پس از چاپ جلد دوم وارد بازار خواهد شد. ان شاء الله تعالی. مترجم).

نورین (شامل ۴۱ آیه) منتشر کرده است؛ و سوره دیگر - شیعی - با هفت آیه و بانام سوره ولایت. «کلیر تداال» همه این سوره‌ها را به زبان انگلیسی [ترجمه و] منتشر کرده است. - همچنین می‌گوید: - همه اینها به خوبی روشن می‌سازد که چگونه شیعه با پافشاری، ادعا می‌کند در متن قرآن عثمان کاستی قابل ملاحظه‌ای نسبت به مصحف اصلی نخستین انجام پذیرفته است.^۱

گلدزیهر برای بررسی دیدگاه عموم شیعه در، تفسیر دو کتاب تفسیری منسوب به شیعه را که یکی بر سبک تأویل صوفیانه و دیگری به روش مأثور است انتخاب نموده است؛ در حالی که این دو کتاب هیچ‌گونه همخوانی با عقاید شیعه ندارد؛ زیرا این دو کتاب اساساً از نظر شیعه از درجه اعتبار ساقط‌اند.

کتاب اول، کتاب بیان السعادة في مقامات العبادۀ تألیف یکی از اقطاب صوفیه به نام سلطان محمد بن حیدر بیدختی گنابادی، رهبر فرقه «نعمه‌اللهی» و ملقب به «سلطان علی شاه» است که تولد او در سال ۱۲۵۱ بوده و در سال ۱۳۱۱ از تألیف کتاب فارغ گشته است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۱۴ در تهران چاپ شده است. این کتاب در کتابخانه‌های عمومی، موجود و در دسترس است. گلدزیهر درباره این کتاب دو اشتباه کرده است: نخست آنکه پنداشته است که تألیف کتاب در سال ۳۱۱ هـ / ۹۲۳ م تمام شده است؛ شاید رقم هزار در نسخه او ناخوانا بوده که دچار چنین خطایی شده است. دوم آنکه اسم مؤلف را به جای محمد بن حیدر بیدختی، سلطان محمد بن حجر بجختی یاد کرده است.

کتاب دوم، تفسیر موسوم به تفسیر علی بن ابراهیم هاشم قمی است. این کتاب - چنان که خواهد آمد - ساخته و پرداخته یکی از شاگردان قمی به نام ابوالفضل علوی - که خود گمنام است - می‌باشد و اکثر این تفسیر با تفاسیر دیگر، به‌ویژه تفسیر ابوالجارود آمیخته شده است.

ابوالجارود معروف به «سرحوب» رهبر فرقه جارودیه و از غلات زیدیه است که

از طرف امام صادق (ع) طرد شده است.

با وجود این به جاست بپرسیم که چرا این مستشرق برای به دست آوردن و بررسی آرای شیعه دست به دامن کتاب‌هایی شده است که نزد شیعه و ائمه و علمای شیعه از اساس ساقط و بی اعتبار است؟ آیا واقعاً از روی جهالت چنین کرده، یا خود را به تجاهر زده است؟ خدا می داند! آری هر که نور الهی در دلش نتابد، عاری از بینش است «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۱.

در اینجا لازم است به چند مطلب توجه شود:

اول آنکه گلدزیه‌ر بر چه اساس به شیعه نسبت می دهد که معتقدند سوره احزاب با سوره بقره برابر است؟ در حالی که در کتب و نوشتارهای شیعه نشانی از چنین عقیده‌ای وجود نداشته و در هیچ مدرک مستندی نامی از آن برده نشده است. (در مورد سوره‌های دیگری که نام برده نیز جای این سؤال باقی است).

حتی بر خلاف ادعای او، در کتب صحاح اهل سنت - به نقل از عروۃ بن زبیر و او به نقل از خاله اش عایشه - چنین آمده است: «سوره احزاب در زمان پیامبر (ص) ۲۰۰ آیه [قلمداد و] تلاوت می شد؛ اما پس از آنکه عثمان مصاحف را نگاشت، این سوره تنها با شمار فعلی آیات (یعنی ۷۳ آیه) [ثبت شد و] به دست ما رسید»^۲. عروۃ چنین سخنی را به صحابی بزرگ پیامبر (ص) ابی بن کعب - که دامن او از چنین نسبت‌هایی پیراسته است - نیز نسبت داده است.^۳ با وجود این می بینید که گلدزیه‌ر چگونه این سخن را - به دروغ - به شیعه نسبت داده است.

دوم آنکه چرا برای بررسی دیدگاه‌های شیعه کتاب بیان السعاده را با این فرض که قدیمی ترین کتاب تفسیری شیعه است، انتخاب نموده است؛ او - به غلط - پنداشته است که این کتاب در تاریخ ۳۱۱ یعنی ده قرن پیش نگاشته شده است؛ همانگونه

۱. نور ۲۴: ۴۰.

۲. این روایت را ابو عبید - به سند خود تا عروۃ - نقل کرده است. رک: الاتقان، ج ۳، ص ۷۲.

۳. این روایت را احمد بن حنبل در مسند خود ج ۵، ص ۱۳۵، آورده است. این روایت همان است که ابن حزم آنرا صحیح ترین سند و بدون هیچ عیب و نقص دانسته است. رک: المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

که نام مؤلف آنرا تحریف نموده و این حجر بجهتی اعلام کرده است، شخصی که در کتب تراجم نشانه‌ای از او یافت نمی‌شود؟

آیا چنین خطای فاحشی از کسی چون او، از روی غفلت صادر شده است یا او خود را به نادانی زده و با تجاهل - از رهگذر آن - در صدد مشتبّه ساختن چهره حقیقت برای خوانندگان بوده است؟ آیا می‌توان پذیرفت محققى نظیر او به ارقامی که به‌طور مبهم در صفحات کتاب آمده است بسنده کرده و در تراجم نویسندگان و کتاب‌ها به فحوص و جستجو نپرداخته باشد در حالی که کتاب‌هایی از این دست در هر جایی - به فزونی - در دسترس است؟

باری اگر به کتب تراجم یا نسخه‌های چاپی کتاب مراجعه می‌نمود در می‌یافت که واقعیت، خلاف آن است که او پنداشته - یا ادعا کرده - است؛ زیرا این کتاب از آثار قرن چهاردهم هجری است نه قرن چهارم. البته اگر این تاریخ را می‌پذیرفت، نمی‌توانست کتاب بیان السعاده را دستاویز ادعای نادرست خود کند.

سوم آنکه آیا امثال چنین محققى نمی‌دانند که بسیاری از دیدگاه‌های - ذوقی - صوفیه با عقاید شیعه منافات دارد و علمای شیعه با همه اختلافی که در فروع و فروع دارند، بر رد و بطلان بسیاری از نظریات صوفیه که تا حد زیادی از یونان باستان سرچشمه گرفته است، اتفاق نظر دارند؟ چگونه گلدزیهر به خود اجازه داده کتابی را که یکی از قطب‌های مشهور صوفیه نگاشته است به عنوان مدرک و مبنای جستجوی علمی در خصوص شیعه قرار دهد و از رهگذر آن، عقاید شیعه را بررسی کند، در حالی که عالمان شیعه و پیروان این مذهب، از بسیاری از عقاید آنان بیزاری جسته‌اند.

چهارم آنکه چگونه دریافته است که تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی - که دومین مدرک او برای بررسی عقیده شیعه در مورد تحریف قرآن است - ساخته و پرداخته یکی از شاگردان اوست که هویت خود او نیز تا به امروز در پرده ابهام مانده است؟

از این گذشته، آیا نمی‌دانست این تفسیر آمیزه‌ای است از آنچه به قمی نسبت داده شده و بخشی از تفسیر ابو جارود - همو که به زبان امام صادق علیه السلام مورد لعن و نفرین قرار گرفت - و نیز تفاسیر دیگر؟ اگر از این مطلب بی‌خبر بود، شایسته می‌نمود به کتاب الذریعة الی معرفة تصانیف الشیعة^۱ مراجعه کند تا ارزش کتاب مورد بحث را نزد دانشوران شیعه - و سقوط آنرا از درجه اعتبار و صلاحیت استناد - باز یابد.

اگر از اشکالاتی که برگلدزیهر - به عنوان یک مستشرق - وارد است بگذریم، آنچه بسیار شگفت‌آور است این است که یک نویسنده مسلمان گفتار غیر محققانه بیگانه‌ای را کورکورانه و خام‌اندیشانه پذیرفته و تأیید کرده است. این شخص، شیخ خالد عبدالرحمان عکی استاد در دارالفتوای دمشق است. او می‌گوید: «در بین طوایف مسلمان شیعه بیشتر از همه به تفسیر قرآن رنگ فرقه‌ای و سیاسی داده است؛ اینان (شیعیان) در این زمینه افراط نموده، تفاسیری مخصوص به خود و با رنگ و بوی شیعی پدید آورده‌اند و برخی از آنان در این زمینه مرتکب غلوی ناروا شده‌اند». آنگاه تفسیر ابو جارود را - که ذکرش آمد - به عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند و می‌گوید: «قدیمی‌ترین تفسیر شیعه، تفسیر جابر جعفری (م ۱۲۸) است». در پی آن، تفسیر بیان السعادة فی مقام العبادة نوشته سلطان محمد بن حجر بجنختی که به نظر او در سال ۳۱۱ پایان یافته، و تفسیر قمی را به عنوان تفاسیر قرن سوم و اوایل قرن چهارم شیعه می‌آورد و به دنبال آن، تفسیر ابو جعفر طوسی را که در بیست مجلد نوشته شده است یاد می‌کند».^۲

اینگونه دعاوی، پوچ و بی‌اساس است؛ زیرا هم شخص جابر جعفری از نظر صحت روایت مورد تأمل است و هم کتاب او. نجاشی درباره او می‌گوید: «کسانی از جعفری روایت کرده‌اند که مورد طعن و ضعیف‌اند... و خود جابر - نیز - شخصیت ثابتی نداشته است. درباره حلال و حرام، روایاتی اندک از او نقل شده است.

۱. این کتاب نگاشته شیخ آقابزرگ تهرانی است، کتابی معروف است و در تمام اطراف و اکناف جهان پراکنده و موجود است.

۲. اصول التفسیر و قواعد، ص ۲۵۰ - ۲۴۹.

کتاب‌هایی نیز به او نسبت داده شده است؛ از جمله تفسیر^۱ که آنرا خود - بنابه ادعای خود - از امام باقر (ع) روایت کرده است؛ اما - با این حال - تفسیر کاملی نبوده است.

به هر تقدیر، این کتاب مانند دیگر نسخه‌های کهن، در اثر گذشت زمان از صفحه روزگار محو شده است؛ بنابراین، شایسته نیست که امروزه به عنوان منبعی برای تحقیق قلمداد گردد؛ به ویژه با توصیفی که از نجاشی - در خصوص او - یادآور شدیم. اما استناد این نویسنده به کتاب دوم یعنی تفسیر بجختی، جز تقلیدی بی‌رویه و کورکورانه از گفتار گلدزیه‌ر نیست. درباره ارزش تفسیر منسوب به قمی نیز سخن گفتیم؛ اما تفسیر ابو جعفر طوسی - تبیان - که در ده جلد چاپ شده، تفسیری است جامع و کامل و از جمله کتاب‌های گرانسنگ تفسیری به شمار می‌آید و مرحوم طبرسی بنیان تفسیر مشهور خود مجمع البیان را بر اساس آن پی‌ریزی نموده است. باری تفسیر تبیان و مجمع البیان از بهترین کتب تفسیری جامع به شمار می‌آیند که - بر خلاف ادعای نویسنده یاد شده - اثری از تعصبات سیاسی یا سایر گرایش‌هایی که از روح اسلام به دور است، در آن یافت نمی‌شود.

گرداندن گفتار بزرگان

آنچه در پیش گذشت دیدگاه‌های دانشمندان نامی شیعه بود که با اختیار موضوعی استوار و گفتاری صریح و با نفی احتمال تحریف، از قداست قرآن دفاع نموده‌اند. با این حال، برخی افراد کج سلیقه - چون دفاع از پیراستگی قرآن ایشان را خشنود نکرده است - دست به کوششی ناراست زده و کلماتی چنان صریح را به وجوهی دور از واقع توجیه نموده‌اند. حاجی نوری از زمره ایشان است. او مدعی است که پافشاری ارکان امامیه مبنی بر عدم تحریف قرآن، از روی مماشات با خصم صادر شده و عقیده حقیقی ایشان مخالف ظاهر گفتار ایشان است. وی می‌گوید: «گفتار

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۱۴ - ۳۱۳، در شرح حال جابر.

این بزرگان جز آنچه از ظاهر آن هویدا است، توجیهی دیگر دارد؛ چون این سخنان به دلیل همسویی با مخالفان یا به منظور بستن باب طعنه در دین، صادر شده است». همو در پی گفتار پیشین مرحوم صدوق آورده است: «أولی این است که کلام صدوق را به همان وجهی که کلام سیدمرتضی و شیخ طوسی و دیگر محققان نام‌آور شیعه را بدان توجیه کرده‌ایم، تفسیر و توجیه کنیم».^۱ او در توجیه کلام سیدمرتضی و شیخ طوسی گفته بود: «نظر ایشان مماشات و همسویی با مخالفان است».^۲ مستندات حاجی نوری در توجیه ناروای گفتار این سه دانشمند بزرگ امامیه، از آئین قرار است:

۱. روایتی که مرحوم صدوق در کتاب معانی الاخبار آورده و در آن آمده است که عایشه آیه ۲۳۸ سوره بقره را چنین قرائت می‌نمود: «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر».^۳

۲. مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان قرائت ابن مسعود را ذکر نموده و گفته است که او این آیه را بدین‌گونه می‌خواند: «فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى».^۴

۳. سیدمرتضی در کتاب شافی، از عثمان - به این دلیل که قرآن‌ها را سوزاند و دیگر قرائت‌ها را از میان برد - انتقاد کرده است.^۵

در پایان نتیجه گرفته است که: «این بزرگان در مسأله تحریف، راه تقیه را پیموده‌اند. - و می‌افزاید: - اینان با انکار تحریف قرآن، با مذهب امامیه به مخالفت برخاسته و این مخالفت چنان شایع شده که به عنوان مذهب اصولیان پذیرفته شده و به قدری شهرت یافته است که محقق کاظمی در شرح وافیہ بر عدم تحریف، ادعای اجماع نموده است. - حاجی نوری می‌گوید: - با ملاحظه آنچه یادآور شدیم،

۲. همان، ص ۳۴.

۴. التبیان، ج ۳، ص ۱۶۶.

۱. فصل الخطاب، ص ۳۲.

۳. معانی الخبر، ص ۳۱۴.

۵. فصل الخطاب، ص ۳۲-۳۴.

درمی یابی که ادعای اجماع در این مسأله جرأتی زیاده از حد می طلبد؛ زیرا چگونه می توان در مسأله ای که «جمهور قدما» و بیشتر محدثان و بزرگان متأخر مخالفت نموده اند و بسیاری از کتب اصول امامیه - چنانکه برای هر منتتبعی روشن است - از آن عاری است، ادعای اجماع و حتی ادعای شهرت مطلقه نمود؟^۱ ببینید این محدث چگونه به تناقض گویی آشکار دچار شده است؛ چگونه شایسته است این بزرگان را، مخالف مذهب امامیه قلمداد نمود در حالی که ایشان ارکان مذهبند و پایه های مذهب امامیه بر دوش آنان قوام یافته است. باری اگر مذهب حقه امامیه راهی هموار دارد، بی تردید به دست ایشان آماده و هموار شده و نشانه های آن، با کوشش طاقت فرسای آنان، برپا شده است؛ و اگر قرار باشد کسی به عقاید و دیدگاه های امامیه رهنمون گردد، این راهنمایی، جز از ناحیه ایشان ممکن نیست. شگفت آورتر آنکه او جماعت امامیه را نیز مخالف مذهب اعلام نموده است. بر ما معلوم نگشته است که این مذهب - که تنها ویژه او و دیگر اخباریان بینواست - کدام است؟ مذهبی که انبوه شیعه امامیه - چه اصولیین و چه محدثان متعهد دیرین ایشان - با آن به مخالفت برخاسته اند.

البته مقصود حاجی نوری از عبارت «جمهور قدما» جمعی از اصحاب پیشین حدیث است؛ کسانی چون صفار (م ۲۹۰)، عیاشی (م ۲۳۳)، نعمانی (م ۳۶۰) و هم ردیفان ایشان که در کتاب های خود روایاتی آورده اند که در پندار او بر تحریف قرآن دلالت می کنند؛ در حالی که - هم چنان که در فصل آتی خواهیم گفت - ذکر حدیث در کتاب، به هیچ وجه نمی تواند نشانه اعتقاد نویسنده آن باشد؛ از اینرو نسبت دادن تحریف به ایشان، تحمیل رأی خود و گونه ای افترا بستن بر آنان است. همو به بنونوبخت^۲ - از متکلمان نامی شیعه - نیز نسبت تحریف داده است؛ زیرا

۱. همان، ص ۳۴-۳۵.

۲. بنونوبخت - منسوب به نوبخت فارسی، منجم - از خاندان معروف شیعه هستند؛ دانشمندان بسیاری - در

ایشان موارد جابجایی یک یا دو کلمه را - به حدی که به اعجاز قرآن ضرر نرساند - مثل قرائات ابن مسعود یا قرائت «وسارعوا» - با واو یا بدون واو - را مجاز شمرده‌اند؛ حال آنکه پرواضح است اینگونه موارد، مربوط به اختلاف قرائت‌هاست و هیچ ارتباطی با مسأله تحریف ندارد. به‌راستی که «الغریق یتَشَبَّثُ بکل حشیش؛ غریق به هر خاشاکی دست می‌یازد». وی به ابن‌شاذان (م ۲۶۰) نیز نسبت تحریف داده است. به این دلیل که او در کتاب الايضاح از عامه و حشویه به‌علت ذکر روایاتی که مستلزم تحریف قرآن بوده و در آنها، بر اذین رفتن بسیاری از آیات تأکید شده است و این مسأله قداست قرآن را زیر سؤال می‌برد، سخت انتقاد کرده است مانند حدیث «داجن البیت» و «رجم شیخ و شیخه» و حدیث «جوف ابن آدم» و نظایر آن.^۱ در حالی که انکار آشکار ابن‌شاذان در این خصوص، بی‌تردید، تنها بر رد پندار تحریف دلالت می‌کند. با این حال، حاجی نوری پنداشته است که ابن‌شاذان هم صدا با او مدعی تحریف قرآن است. حاجی نوری می‌گوید: «از جمله کسانی که قایل به تحریف شده‌اند، فضل‌بن‌شاذان است؛ زیرا از کتابش چنین بر می‌آید که ضایع شدن بخشی از قرآن، نزد عامه از مسلمات است».^۲ عجب نتیجه‌گیری شگفت‌آوری!

باری، چنین دستاویزی‌های شگفت‌آوری نشانگر وحشت تنهایی‌ای است که حاجی نوری، هنگام تألیف کتاب فصل الخطاب و با نسبت دادن تحریف به قرآن، بدان گرفتار شده است. او برای گریز از این وحشت که از آغاز کار آنها احساس کرده

→ زمینه‌های کلام، فقه، اخبار، اخلاق - از این خانواده ظهور کرده است. جماعتی از ایشان به علم کلام شهرت دارند. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی از همه مشهورترند. اینان به فلسفه و دیگر علوم پیشینیان شائق بوده‌اند. بدین جهت مخالفت‌های اندکی از ایشان - در پاره‌ای از مسایل - با دیگر متکلمان امامیه و فقها و محدثان پدیدار شده است. ر.ک: حاشیه اوائل المقالات، ص ۲.

۱. الايضاح، ص ۲۰۹ به بعد. این احادیث را به نقل از حشویه عامه، در آینده خواهیم آورد.

۲. فصل الخطاب، ص ۱۵ مقدمه و ص ۲۸ متن.

بود، در تلاشی ناکام، می‌کوشد تا - هر چند در دنیای پندار خود - برای خود هم صدا و موافق بتراشد. او می‌گوید: «از وحشت تنهایی باک نداریم؛ چون از پشتبانی دلیل برخوردار است».^۱ اما به راستی این دلیلی که او می‌پندارد هم صدا و همسو با اوست کدام است؟ آیا جز روایات سستی است که به مخالفت با صریح قرآن و اجماع امت برخاسته است. مقصود او از عبارت‌های «جُلُّ المحدثین» و «أساطین المتأخرین» نیز دسته‌ای از اخباریان است؛ آنان که پایه‌های لرزان‌شان در مقابل آوای فراگیر حق در حال فروریختن است. ما با ایشان کاری نداریم؛ جز اینکه خطایشان را در عقیده به تحریف برایشان وانماییم.

نقل حدیث نمی‌تواند نشانگر عقیده ناقل آن باشد

انتساب عقیده‌ای به گروهی به دلیل نقل روایت - بی‌آنکه بر آن تصریح کرده و پذیرفته باشند - کاری نادرست است؛ زیرا نقل حدیث - مادامی که ناقل آن بر صحت روایت تعهدی نسپرده و به مفاد آن ملتزم نشده - به تنهایی نمی‌تواند از عقیده ناقل آن حکایت کند. به علت غفلت از این نکته است که به جماعتی از بزرگان - نظیر محمد بن یعقوب کلینی و علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی - نسبت تحریف داده؛ با این استدلال که اینان در کتاب‌های حدیثی خود، روایاتی آورده‌اند - که بر حسب پندار مدعیان - بر وقوع تغییر در قرآن دلالت دارد؛ حال آنکه چنین نسبتی جاهلانه و سخت بی‌بنیاد و از نظر روش تحقیق مردود است. سید شهرستانی بزرگ، میرزا محمد حسین حایری (م ۱۳۱۵) که از دانشمندان نامی زمان خود و صاحب علوم و فنون مختلف بود، در رد چنین پندارهای ناروا، برهان لطیفی دارد که در رساله‌ای که در بطلان شبهه مدعیان تحریف نگاشته، از آن یاد

کرده است و ما آنرا با اندکی تفصیل و توضیح ذکر می‌کنیم. سخن او چنین است: «عقیده به تحریف زمانی قابل انتساب به این بزرگان است که چهار مقدمه ضروری آن حاصل شود:

۱. صاحب کتاب به گونه‌ای صریح و فراگیر، به درستی تمامی آنچه روایت می‌کند تعهد بسپارد.

۲. احادیث مورد استناد - درباره تحریف - نمود روشن و آشکاری داشته باشد؛ چنانکه به هیچ‌روی، براساس شواهد عقل یا نقل متواتر، تأویل‌پذیر - به وجوه دیگر - نباشد.

۳. هیچ - حدیث - ناقضی که از نظر صاحب کتاب، برتر و پذیرفتنی‌تر از روایت مورد ادعا باشد، وجود نداشته باشد.

۴. خبر واحد - چه درباره مسایل اصول دین و چه مسایل فروع آن - همانگونه که نزد اخباریون حجت است، نزد صاحب آن کتاب نیز حجت باشد.

اگر این مقدمات - چهارگانه - به تمامی آماده باشد، می‌توان قول به تحریف را به صاحبان کتبی که حاوی روایات تحریف است نسبت داد اما اینکه چگونه برای امثال محدث نوری این مقدمات تحقق یافته است، جای بسی سؤال است...»^۱

از این گذشته فرض تعهد صاحب کتاب امری تقریبی است نه تحقیقی. تنها مرحوم صدوق است که در دیباچه کتاب خود من لایحضره الفقیه ملتزم شده است که صحت تمام مرویات کتاب او تضمین شده و بین خود و خدای خود به حجیت آن عقیده داشته است. در حالی که مشاهده می‌کنیم در لابه‌لای کتاب روایاتی مرسل یا نادر و حتی مخالف فتوای صریح خود نقل کرده است. بدین جهت، جفاست که به محض برخورد با پاره‌ای از روایات در کتب بزرگان نامی پیشین - که به گمان مدعی دال بر تحریف است - قول به تحریف را به ایشان نسبت دهیم.

نسبتی ناروا به مرحوم کلینی

محدث نوری به استناد روایاتی که در کافی شریف آمده است و از دیدگاه او - به دلالت ضمنی و نه اصلی - دال بر تحریف است، به مرحوم ثقة الاسلام کلینی نسبت می دهد که او قایل به تحریف قرآن است. نوری می گوید: «این رأی - یعنی قول به تحریف - مذهب کلینی است. چنان که جماعتی دیگر نیز به استناد روایات صریح بسیاری که در این راستا در کتاب الحجه کافی، به ویژه در باب «النکت و الننف من التنزیل» و نیز در روضه کافی آورده - بی آنکه در رد یا تأویل آن سخنی بگوید - به او نسبت اعتقاد به تحریف قرآن داده اند؛ همانگونه که شارح وافیه درباره بابی که کلینی در بیان این نکته که «جامع تمامی قرآن تنها ائمه می باشند» استظهار نموده است. زیرا چنین می نماید که او عنوان باب را از مضمونی که مایه رضایت اوست بر می گزیند»^۱.

در پاسخ باید گفت: اکثر روایاتی که او بدان اشاره کرده، روایاتی است که مرحوم کلینی بی آنکه صحت آنها را پذیرفته باشد آورده است؛ مرحوم علامه مجلسی نیز - در شرح کافی - به ضعف سند بسیاری از آنها تصریح نموده است. از ضعف سند آنها که بگذریم، آنها نه دلالتی بر تحریف دارند نه اشارتی؛ بلکه هریک معانی دیگری دارند که بطور مبسوط درباره آنها بحث خواهیم کرد. در اینجا فقط اهم روایاتی را که دستاویز امثال محدث نوری شده است می آوریم تا حکم موارد دیگر، از راه مقایسه با این بخش دانسته شود و معلوم گردد که چگونه ظاهر عبارات - بی آنکه در پیرامون آن به اندیشه بنشینند و حقیقت مطلب را دریابند - اینان را فریفته است. اینک روایات یاد شده را به عنوان بهترین شاهد از نظر می گذرانیم:

در کافی جایی برای شبهه نیست

مرحوم کلینی در کتاب الحجه از اصول کافی بابی را تحت عنوان «إنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة علیهم السلام و إنهم یعلمون علمه کله»^۱ باز نموده است. مقصود ایشان از «جمع القرآن کله» همان است که در عبارت بعدی با آوردن واو عطف - که در اینجا نقش عطف تفسیری دارد - بیان داشته؛ یعنی: علم کامل آن نزد آنان بوده است. دلیل بر این مدعا روایات ششگانه‌ای است که در ضمن این باب آورده است. از این دسته، روایات دوم، سوم، چهارم و پنجم دچار ضعف سند است. درباره صحت روایات نخست نیز اختلاف است. می‌ماند روایت ششم که آن هم حسنه است و در اعتبار مانند حدیث صحیح می‌باشد؛ همانگونه که مجلسی در شرح آنها آورده است.^۲

حدیث اول چنین است: «هرکس ادعا کند قرآن را همانگونه که فرو فرستاده شده، جامع بوده است دروغ‌گوست؛ چون جامع و حافظ قرآن، مطابق با آنچه خداوند نازل نموده، تنها علی بن ابی طالب و دیگر امامان علیهم السلام می‌باشند». مقصود از عبارت «جَمَعَ القرآن کما أُنزل» اشاره به مصحف علی علیه السلام است، زیرا - همانگونه که در کتاب التمهید به تفصیل بیان کرده‌ایم^۳ - آن حضرت، تمامی قرآن را برحسب ترتیب نزول و با ذکر تفسیر و تأویل آن در مصحف خود گرد آورده بود. این مصحف در دست ائمه اطهار علیهم السلام دست به دست گشته است و همانگونه که کلبی گفته است اگر یافت می‌شد، دانش بسیاری در آن مشاهده می‌گردید. به هر تقدیر، کیفیت جمع قرآن در مصحف حضرت امیر علیه السلام ارتباطی با مسأله کاستی یا فزونی قرآن ندارد. بقیه احادیث از این قرار است:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸. «یعنی قرآن را تنها ائمه علیهم السلام جامع بوده و به ظاهر و باطن آن کاملاً آگاهی داشتند».

۲. مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۴-۳۰.

۳. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۲.

حدیث دوم: «احدی را توان آن نیست که ادعا نماید تمامی قرآن - اعم از ظاهر و باطن آن - نزد او موجود است مگر اوصیا».

حدیث سوم: «تفسیر تمام قرآن و احکام آن، به ما (اهل بیت) ارزانی شده است».

حدیث چهارم: «من قرآن را از آغاز تا انجام می دانم؛ چنانکه گویا همه آن میان کف دست من گرد آمده است».

حدیث پنجم: «به خدا سوگند، علم تمامی قرآن نزد ماست».

حدیث ششم: در ذیل تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱ می فرماید: «مقصود خداوند از (کسانی) که علم همه کتاب نزد ایشان گرد آمده است ماییم».

این تمامی روایاتی است که مرحوم کلینی ذیل عنوان مزبور آورده است و چیزی که - در مجموع - از دلالت آنها قابل استفاده است این است که علم به جمیع قرآن - اعم از ظاهر و باطن آن - نزد امامان اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا اینان اهل بیتی هستند که قرآن در میان آنان نازل شده است، و «اهل خانه از آنچه در آن است بهتر باخبرند».

اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهر علم است، ائمه اطهار علیهم السلام درهای آن شهرند که هر گمشده ای را به هدف مطلوب رهنمون می باشند.

آنچه گفته شد مجموع احادیثی است که مرحوم کلینی - که از جایگاه های بایسته فرمایشات ائمه علیهم السلام آگاه است - آنها را با آگاهی به محتوای آنها آورده است. با بررسی مفاد این روایات، معلوم شد که مقصود کلینی از انتخاب عنوان مذکور چه بوده و چقدر با توجه به محتوا مناسب و گویاست. بنابراین جفاست که نیاندیشیده و با وارونه ساختن چهره حقیقت، به محدثی بزرگ همچون کلینی نسبت تحریف داده شود.

روش اخباریان تندرو در سده‌های اخیر

علمای امامیه از عصر ائمه علیهم‌السلام و در دوران طولانی غیبت به منظور استنباط درست از پایه‌های شرع مقدس اسلام همواره دو راه را در پیش گرفته‌اند: جمعی راه استدلال و تحقیق را انتخاب نموده‌اند که به آنان مجتهد می‌گویند و گروهی دیگر به نقل حدیث بسنده نموده‌اند که به آنان - اصطلاحاً - محدث گفته می‌شود.

اختلاف اساسی مجتهدان با محدثان این است که محدثان در مسایل دینی - به‌ویژه در اصول - بر نقل بیش از دلیل عقلی تکیه می‌کنند؛ در حالی که اخبار آحاد در اصول دین نزد مجتهدان از درجه اعتبار ساقط است؛ اما اهل حدیث برای آنکه حدیث از استحکام و اتقان کافی برخوردار باشد، از شیوه‌های شناخته شده‌ای استفاده کرده‌اند. این شیوه‌ها بر دریافت و تلقی حدیث، بازگو نمودن آن، سلسله سند، متن حدیث و عرضه و مقابله آن با اصول معتبر مبتنی است و کتب اربعه شیعه که دربرگیرنده احادیث اهل بیت علیهم‌السلام است، بر اساس همین شیوه‌های متقن تدوین شده است.

روایات کتب اربعه، از مشایخ بنام حدیث و از کتاب‌های معتبر جمع‌آوری شده است. کافی نوشته ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹)، من لا یحضره الفقیه نگاشته شیخ‌المحدثین محمد بن علی بن حسین صدوق، (م ۲۸۰) و تهذیب و استبصار که هر دو توسط شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰) تدوین شده است.

این شیوه یعنی اتقان در نقل و بازگویی روایت، در دوره‌ای طولانی ادامه داشت و به روزگار خاتم‌المحدثین شیخ حر عاملی (۱۱۰۴-۱۰۳۳) صاحب موسوعه حدیثی بزرگ یعنی وسائل الشیعه منتهی شد. این محدث بزرگ در این کتاب - که نوشتن آنرا در سال ۱۰۸۲ به پایان برد - تمام آنچه را که یک فقیه در استنباط احکام متنوع شرع مقدس بدان نیاز دارد جمع‌آوری کرد. محدث فقیه فیض کاشانی (۱۰۹۱-۱۰۰۷) نیز در کتاب الوافی - که در تاریخ ۱۰۶۸ تدوین آن پایان یافت - همان روش مرحوم شیخ حر عاملی را دنبال نمود، اما پس از این دوره، ناگهان دوره انحطاط و از هم گسیختگی در نقل احادیث و روایات پدیدار شد؛ به گونه‌ای که اهل حدیث بی آنکه به استناد حدیث یا به صحت متن آن واقعی نهند به کسانی که کارشان فقط نقل روایت و جمع اخبار است مبدل شدند؛ به این علت است که با پایان یافتن عصر محدثان دوره پیشین - که در نقل حدیث، همواره به دنبال اتقان و استحکام سند و متن حدیث می‌گشتند - به احادیثی که این دسته از اخباریان نقل می‌کنند اطمینان وجود ندارد؛ زیرا تمام همت ایشان تنها انباشته کردن حجم احادیث بوده است و کمتر به دقت در محتوای آنها همت گماشته‌اند، نه به اینکه حدیث را از چه کسی می‌گیرند اهمیت می‌دهند و نه به اینکه باید بر چه منبع حدیثی تکیه نمایند. تنها چیزی که برای ایشان بسیار مهم است و امور دیگر را تحت الشعاع قرار داده، این است که انبان‌ها و دفاتر خود را با احادیثی که به داستان‌های قصه‌پردازان و افسانه‌های اسرائیلی بی‌شباهت نیست پر سازند. اینان با

همکاران پیشین خود یعنی «حشویه عامه» همگام راه پیموده‌اند. اگر حشویه در میان اهل سنت فاجعه آفرین بودند اخباریون متأخر نیز در میان ما (شیعیان) - در اثر بی‌مبالاتی در نقل حدیث - فاجعه آفرین شدند؛ در حالی که عالمان و اندیشمندان ما، یکصدا احتمال تحریف را در قرآن کریم رد کرده‌اند؛ زیرا قرآن - چنانکه خداوند در وصف آن گفته است - کتابی است بلند مرتبه که باطل از هیچ‌سویی بدان راه نمی‌یابد و به خداوند حکیم و حمید تعلق دارد.^۱ محدثان پیشین نیز از زمان شیخ صدوق تا دوره شیخ حر عاملی و فیض کاشانی همگام با محققین، احتمال تحریف را به شدت انکار نموده‌اند، تنها همین گروه تندرو هستند که با هدف ابطال حجیت قرآن، اندیشه تحریف در اذهان سستشان خلجان کرد و باورمندانه آنرا ترویج نمودند؛ گروهی که داغ گمنامی بر پیشانی دارند و پرده‌های جهل و نادانی اندیشه آنان را مقهور ساخته و رأیشان را با سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی درهم آمیخته است. ایشان در اثر دوری و حرمان از خرمن علمی دانشمندان و اندیشوران - که در مراکز علم و پژوهش گرد آمده‌اند - به خام‌اندیشی و ساده‌دلی نام‌بردار گشته‌اند. سر آنکه کتاب‌های آنان نیز به کتب بزرگان شیعه که از تحقیقات ژرف و بدیع در اصول و فروع دین لبریز است هیچ شباهتی ندارد همین سطحی بودن اندیشه ایشان است.

مرحوم سید نعمت‌الله جزایری^۲ (۱۱۱۲-۱۰۵۰) که به‌عنوان چهره شاخص این

۱. فصلت ۴۱: ۴۲.

۲. او در کتاب «منبع الحیاء» می‌کوشد تا اثبات کند تقلید از اموات، جایز است. این سخن در راستای اخباری‌گری و شبیه به نظر عامه (اهل سنت) است؛ زیرا آنان معتقدند راه اجتهاد مسدود است و باید از اموات تقلید کرد؛ در مقابل مجتهدان خاصه که می‌گویند باب اجتهاد باز است و لازم است به آراء فقیهان زنده مراجعه نمود.

سید نعمت‌الله جزایری اولین کسی است - در میان شیعه - که مسأله تحریف قرآن را به‌عنوان بحثی مستقل مطرح نموده و بر این اساس، برای اثبات عدم حجیت ظواهر قرآن، به دلایلی - مبتنی بر روایات ضعیف و اخبار شاذ - استدلال نموده است.

گروه شناخته شده است براساس پاره‌ای از روایات سست، فکر تحریف قرآن را برای اولین بار مطرح ساخته است و از سر سادگی بسیار به مطالب عجیب و غریب روی آورده و کتاب‌های خود را از داستان‌ها و افسانه‌هایی که در آثار عالمان نام‌آور ما سابقه نداشته، پر ساخته است. (خداوند او را ببخشد)؛ در حالی که مرحوم صدوق به عنوان یک محدث، در دیباچه کتاب من لایحضره الفقیه چنین نگاشته است: «هدف من در این کتاب آن نیست که همچون دیگر نویسندگان هرچه را دیده‌ام روایت کنم؛ بلکه قصدم آن است تا آنچه را فتوای من است و صحت آنرا باز یافته‌ام و معتقدم که بین خود و خدای خود حجت است در این کتاب گردآورم؛ به همین دلیل تمامی آنچه را که در این کتاب روایت شده است از کتب مشهوری که همگان بر آن اعتماد نموده و مرجع آنان است، استخراج نموده‌ام»، اما محدث جزایری چنین آورده است: «ما تمامی احادیث کتب اربعه را که از محمدین ثلاث است به وساطت مردی که مجهول‌الحسب و مجهول‌النسب است و بین او و محمدین ثلاث قرن‌ها فاصله افتاده است» روایت می‌کنیم».

سادگی فاجعه‌آمیز

مرحوم جزایری از معروفترین اساتید خود، سیدبحرانی حکایت می‌کند که استادش «حرفوشی» آورده است: «روزی در مسجدی دور افتاده در دمشق مردی را ملاقات

→ برخی از نوادگان ایشان - از اینکه به جدشان نسبت اخباری‌گری داده‌ام - به این جانب اعتراض کرده‌اند. با وجود این باید پرسید: راستی چرا کتاب ایشان با اصرار زیاد و به‌طور مکرر در مهمترین مراکز نشر جهان اسلام - بغداد و بیروت - چاپ می‌شود؟ سر این کار چیزی نیست جز آنکه دشمنان اسلام به دنبال آنند تا با نشر این کتاب «منبع الحیاة» از منزلت قرآن کاسته و حرمت و قداست معجزه جاودانه اسلام را شکسته و مقدسات مسلمانان - به‌ویژه عقیده شیعه - را لکه‌دار نمایند. اگر نوادگان ایشان طالب آنند که از شأن و منزلت جد خویش دفاع نمایند بهتر است از حریم دین و مذهب خود دفاع کنند و از انتشار اینگونه کتاب‌ها - که عین بی‌راهه‌اند و گمراهی دیگران را فراهم می‌آورند و با تاریخ سراسر تابناک و بلند شیعه سر ناسازگاری دارند - ممانعت نمایند.

نمودم که ادعا می‌کرد نامش مُعَمَّر ابوالدین است. او می‌گفت: من با علی و تمامی ائمه مصاحبت داشته و از هر یک، حدیث استماع کرده‌ام و نیز مستقیماً از تمامی مشایخ حدیث و صاحبان کتب اربعه مستقیماً و بدون واسطه روایت کرده‌ام. من (حرفوشی) وقت را غنیمت شمردم و از او اجازه روایت گرفتم». استاد جزایری چنین می‌گوید: «ما از آن روز با همین سند کوتاه، از صاحبان کتب اربعه روایت می‌کنیم». سید نعمت‌الله جزایری با شادمانی مضاعف از این رویداد ناگهانی می‌گوید: «ما نیز به وساطت شیخمان با همین سند کوتاه از صاحبان کتب اربعه روایت می‌کنیم».^۱

کتاب دیگر این محدث *انوار نعمانیه* است که از بهترین تألیفات او و از نظر همگان جزو شناخته شده‌ترین کتب اخباریان به‌شمار می‌رود، از اخبار و داستان‌های خرافی و شگفت‌آوری که هرگز در کتاب‌های دیگر امامیه نمی‌توان نظیر آنها را پیدا نمود لبریز است،^۲ و منبع اصلی قول به تحریف در سطحی گسترده همین کتاب است^۳ که منبع اصلی محدث نوری در کتاب *فصل الخطاب* قرار گرفته است.^۴

مرحوم جزایری در مقام تضعیف قرائات معروف می‌گوید: «گردن نهادن به تواتر قرائات سبع باعث می‌شود اخبار فراوان بلکه متواتری را که بر وقوع تحریف در قرآن چه از حیث صورت، چه از نظر ماده و چه از حیث اعراب دلالت دارند نادیده بگیریم».^۵ او معتقد است در قرآن آیاتی در مدح آل پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام و افشای

۱. *الانوار النعمانیه*، ج ۲، ص ۷، برای نمونه روایت او با همین سند سست در جلد ۲ صفحه ۳۸۲ نیز در ضمن یک قصه خیالی محض آمده است.

۲. در چاپ نخست این کتاب پاره‌ای از این داستان‌های خرافی را آورده بودیم اما در این چاپ و چاپ‌های بعدی نیازی به ذکر آنها نمی‌بینیم.

۳. ر.ک: *الانوار النعمانیه*، ج ۲، ص ۳۵۷ و ج ۱، ص ۹۸، ۹۷ و ۲۷۷.

۴. ر.ک: *فصل الخطاب*، ص ۲۵۰.

۵. ر.ک: *الانوار النعمانیه*، ج ۲، ص ۳۵۷. سید طباطبایی در حاشیه آن، این نتیجه‌گیری شگفت‌آور را که تماماً با مذهب امامیه مخالف است، به زیبایی تمام پاسخ داده است.

رسوایی‌های منافقین و یادکرد کژی‌های ایشان - آن هم با صراحت - وجود داشته که پس از رحلت پیامبر ﷺ از قرآن حذف شده است.^۱ او به همین مناسبت می‌گوید: «در بعضی از اخبار آمده است که آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»^۲ نخست چنین بوده است: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و محمد نبیکم و علی إمامکم قَالُوا بَلَىٰ» اما بعدها ربه دلایل سیاسی، بخش‌میان‌ی آیه حذف شده است؛ چنانکه در بقیه آیات هم، چنین دخل و تصرفاتی صورت گرفته است».^۳ البته چنین روایتی وجود ندارد و هرچه دنبال کردیم اثری از آن در کتب معروف نیافتیم. شاید این روایت افسانه‌ای را از طریق «معمر ابوالدنیا» دریافت کرده باشد.

مایه شگفتی است که جزایری بر اصحاب امامیه خرده گرفته که چرا در اصول اعتقادات دلیل عقل را بر دلیل نقل ترجیح می‌دهند. چنانکه حدیث سهو پیامبر ﷺ را نیز مردود می‌شمارند؛ زیرا معتقدند به دلیل عقلی نمی‌توان پذیرفت که پیامبر ﷺ مرتکب سهو شده باشد. می‌گوید: «چگونه حدیث سهو پیامبر ﷺ را منکر می‌شوند و دلیل عقلی را بر دلیل نقلی ترجیح می‌دهند؛ با آنکه در حدیث آمده که پیامبر مرتکب سهو شده است؛ پس باید بدان‌گردن نهاد و دلیل عقلی را دور افکند - آنگاه مسأله تحریف را بدان قیاس نموده و گفته است: - به دلیل ورود روایات بسیار، تحریف در قرآن را می‌پذیریم؛ هرچند مخالف دلیل عقلی باشد».^۴ به همین دلیل است که در تمام نوشته‌های خود مصرانه بر وقوع تحریف در قرآن تأکید کرده و در شرح‌هایی که بر استبصار و تهذیب و توحید صدوق نگاشته است، نیز بدان اصرار

۱. ر.ک: الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۹۷-۹۸. به زودی جواب این پندار را خواهیم گفت. در روایت ابو بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که نام ائمه - صریحاً - در قرآن نبوده است. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. اعراف: ۷، ۱۷۲.

۳. الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۲۷۷. مرحوم قاضی طباطبایی در پاورقی کتاب مذکور پاسخ شایسته‌ای بدان داده است.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۳۱.

ورزیده است.^۱

گفتیم که مرحوم جزایری اول کسی است که مسأله تحریف قرآن را با تکیه بر روایات مردود و اخبار شاذ مطرح نموده است. خلاصه دلایل او بر تحریف در کتاب *منبع الحیاة* آمده است. ولی محدث آگاه و باریک‌اندیش، مرحوم فیض کاشانی در همان زمان در کتاب *ارزشمند خود علم الیقین*^۲ و کتاب‌های دیگرش، همچون *صافی*، *وافی* و *جز آن* و نیز دیگر بزرگان در رد دلایل محدث جزایری گام برداشتند.

غوغایی که کتاب *فصل الخطاب* برپا کرد

قبلاً یادآور شدیم که محدث نوری دریافت شخصیت‌های برجسته امامیه در مخالفت با رأی او اتفاق نظر دارند، با گام نهادن در این راه تاریک، خود را در یک تنهایی وحشتناک احساس کرد؛ لذا تمام کوشش خود را به کار بست تا از میان عالمان مشهور، همراه و همصدایی برای خود دست و پا کند، اما در این تلاش ناکام ماند؛ لذا از همان روز نخست از هرکوی و برزن، دشنام و بدگویی به سوی او سرازیر شد و به یکباره خود را در ورطه مخوفی که از فرو غلطیدن در آن بیم داشت، گرفتار دید. سید هبة‌الدین شهرستانی در نامه‌ای که در سال ۱۳۷۳ به عنوان تقریظ بر رساله *برهان میرزامهدی بروجردی* به قم فرستاده، از سرو صدا و غوغایی که در آن روز پیرامون کتاب *فصل الخطاب* و نویسنده و ناشر آن برپا شده بود و او به عنوان یک طلبه جوان حوزه علمیه سامرا در دوره میرزای شیرازی بزرگ، شاهد آن بود، گزارش داده است.

او در آن نامه آورده است: «چقدر سزااست از خدای خود سپاسگزار باشی که به تو توفیق نگاشتن چنین کتاب ارجمندی داده است تا در آن، از حریم قداست

۱. او بدین مطلب در کتاب «منبع الحیاة» ص ۶۸ تصریح نموده است.

۲. ر.ک: *علم الیقین*، ج ۱، ص ۵۶۵.

قرآن کریم از شائبه هرگونه تحریف دفاع نمایی؛ باری پیراستگی قرآن از تحریف عقیده درستی است که من از دوران جوانی در سامرا - محل ولادتم و جایی که مقر ریاست میرزای شیرازی بزرگ، مرکز دانش بود - دانش می آموختم، بدان انس و الفتی تمام داشتم. همان هنگام بود که به چشم خود دیدم چگونه به علت تألیف کتاب فصل الخطاب موجی از خشم و نفرت به سوی محدث نوری به تکاپو درآمده بود؛ و در حوزه علمیه، بر هر گروهی وارد می شدیم، سرو صدا و اعتراض و خشم علیه کتاب و مؤلف و ناشر آن فراگیر بود.^۱

صاحبان قلم و اندیشه نیز با بکار بستن تندترین کلمات و گزنده ترین عبارات به رد و بطلان کتاب او به تلاشی جدی دست زدند و مانع شدند او برای نشر عقاید و پراکندن دیدگاه های خود سر مویی مجال یابد. از جمله معاصران او، فقیه محقق، شیخ محمود بن ابوالقاسم مشهور به معرب تهرانی (م ۱۳۱۳) در کتاب ارزشمند خود به نام کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب - در سیصد صفحه - که در ۱۷ جمادی الثانی سال ۱۳۰۳ از تألیف آن فارغ شده، به رد او کمر همت گماشت. او در این کتاب، با استناد به دلایل محکم و براهین قاطع به رد دیدگاه های محدث نوری پرداخت و باعث شد که محدث نوری مقداری از دیدگاه خود عقب نشینی نماید. محدث نوری، تحت تأثیر این کتاب با تألیف کتابی فارسی در صدد جواب دادن به او و توجیه مقصود خود از تحریف برآمده است. او در توجیه عقیده خود می گوید: «مقصود من از کتاب تحریف شده، قرآن موجود نیست؛ چون از هنگامی که در دوره عثمان، مصاحف یکدست شد قرآن بر همان حال نخستین خود باقی مانده و از آن روز تا به امروز دچار هیچگونه تغییر یا فزونی یا کاستی نشده است، بلکه مراد من کتاب الهی نازل شده بر پیامبر است که در جمع آوری نخستین قرآن - آن هم در آیاتی که مربوط به احکام نبوده - دچار کاستی شده است، ولی اجماع

امت است که بر آن افزوده نشده است». محدث نوری، پس از رسیدن کتاب ردیه به دست او، همواره توصیه می نمود که هرکس نسخه‌ای از فصل الخطاب نزد اوست، نسخه‌ای از آن رساله (جوابیه) را بدان منضم سازد زیرا آن رساله متمم فصل الخطاب و بیان کننده مقصود نویسنده آن است.

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعه می گوید: «از استاد محدث نوری شنیدم که می گفت: من در این کتاب کوشیدم تا اثبات کنم قرآن موجود همان است که در عهد عثمان جمع آوری شده و در آن تغییر و تبدیلی که در کتاب‌های پیشین، پیش آمده، رخ نداده است؛ لذا بهتر بود آنرا فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب گویند، در حالی که عنوان فصل الخطاب فی تحریف الکتاب مردم را در راه یافتن به مراد من به اشتباه انداخته است؛ زیرا مقصود من این است که بخشی از وحی منزل الهی حذف شده است؛ اصلاً بهتر است نام آنرا القول الفاصل فی اسقاط بعض الوحی النازل بگذاریم». ^۱ البته باید گفت که این خود عذر بدتر از گناه است.

علامه سید محمد حسین شهرستانی (م ۱۳۱۵) نیز جزو معاصران محدث نوری است. کتاب حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف را در رد آراء نوری به رشته تحریر درآورد. او در این کتاب به خوبی تمام دلایل مصونیت قرآن از تحریف را برشمرد و به شبهه‌های مدعیان تحریف، پاسخ کامل و جامعی داده است. این کتاب با شیوه‌ای ظریف و به دور از هرگونه سهل انگاری و شتاب ناروا، در حقیقت ردیه‌ای است بر کتاب فصل الخطاب. ^۲

غیر از او، بسیاری از کسانی که به مباحث قرآنی و تفسیر پرداخته‌اند نیز در رد محدث نوری مطالبی نوشته‌اند.

۱. الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۲۱ - ۲۲۰ و ج ۱۶، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ و ج ۱۸، ص ۹، صاحب ذریعه رساله‌ای دارد به نام «النقد اللطیف فی نفي التحریف عن القرآن الشریف» که در آن کوشش کرده است با توجیه نمودن مدعای استاد خود، محدث نوری درباره تحریف قرآن از او دفاع کند؛ او پس از نوشتن این رساله، آنرا به شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء عرضه داشت تا دیدگاه خود را درباره آن اعلام نماید. شیخ، نشر آنرا نادرست دانست و آقابزرگ نیز در تبعیت از او، از چاپ رساله امتناع ورزید. ر.ک: الذریعه ج ۲۴، ص ۲۷۸ و نیز ر.ک: قاضی، يوم الاربعین، ص ۱۵. ۲. البرهان، ص ۱۴۲ - ۱۳۸.

مرحوم بلاغی (م ۱۳۵۲) در مقدمه تفسیر خود *آلاء الرحمن* از او با نگوشت یاد می‌کند و می‌گوید: «نویسنده *فصل الخطاب* از جمله محدثانی است که در گردآوری شواذ حرص و ولع بسیاری دارد؛ او گمشده خود (تحریف القرآن) را در کتاب *دبستان المذاهب* یافته و بدان تمسک نموده است. شگفت آنکه خود اعتراف کرده که در هیچ کتاب شیعی اثری از آن نیافته است.^۱ آنگاه بخشی از روایات را که مستمسک مدعیان تحریف است و گذشته از ظواهر فریبده آنها، با فرض قبول سند، توجیهاتی دارند، آورده و به ضعف و شذوذ همه آنها حکم نموده است؛ چنانکه به روایت کافی در ذیل آیه شریفه «هَذَا الَّذِي كُتِبَ بِهِ تَكَذُّبُونَ»^۲ امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: «مقصود [از هذا الذی] امیرمؤمنان علیه السلام است. راوی پرسید: این تنزیل آیه است؟ امام فرمود: آری».^۳

فرمایش امام در این روایت نشان می‌دهد که مقصود، تفسیر آیه است؛ زیرا معنای تنزیل در این روایت، بیان شأن نزول است؛ و مقصود این نیست که لفظ مذکور جزو آیه بوده، آنگاه ساقط شده است؛ چنانکه مدعیان تحریف پنداشته‌اند. در آخر چنین آورده است: «این روایات و نظایر آن ثابت می‌کند که تمسک محدث‌نوری به اینگونه روایات اساساً باطل است؛ زیرا این روایات علاوه بر ضعف سند، قابل توجیه و تأویلند. گفتار عالمان نامی شیعه نیز مؤید بیان ماست».^۴

عقب‌نشینی یا در لفافه سخن گفتن

قبلاً دیدیم که چگونه محدث‌نوری از دیدگاه خود درباره تحریف قرآن موجود دست برداشت. او مدعی شد در کتاب *فصل الخطاب* تمام تلاش خود را به کار بسته است تا اثبات کند قرآنی که فعلاً در دسترس مسلمانان است از هنگام نخستین تا به

۱. *آلاء الرحمن*، ج ۱، ص ۲۵. در فصل هفتم، شماره ۲۵ برخی از مطالب «دبستان المذاهب» را نقل خواهیم کرد.

۲. *مطففین* ۸۳: ۱۷.

۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۴۳۵، شماره ۹۱.

۴. *آلاء الرحمن*، ج ۱، ص ۲۹.

امروز، دچار تحریف نشده است؛ هر چند بخشی از قرآنی که بر پیامبر ﷺ نازل شد، در اثر غفلت گردآورندگان دچار حذف و تغییر شده است.

این مطلبی است که او در رد کتاب کشف الارتیاب که به نقض شبهات فصل الخطاب پرداخته است، بیان کرده و در ضمن الرسالة الجوابیه آورده است و به همین مناسبت این کتاب را متمم و مکمل فصل الخطاب دانست و اعلام کرد هرکس بدون مراجعه به آن، به فصل الخطاب اکتفا کند از او راضی نیست. محدث نوری با این ترغیب کوشش کرد تا چهره حقیقت را بر کسانی که بر ضد او اعتراض کرده و علیه او قیام کرده اند دگرگون سازد؛ ولی تلاش او بیهوده است؛ زیرا می گوید: «من در این کتاب کوشیدم تا اثبات کنم قرآن تحریف نشده است، لذا بهتر آن بود که آنرا فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب می گفتند».

چقدر مسامحه کاری درباره قرآن، کتاب بلند مرتبه الهی، زشت و نارواست. کاش او به جای آنکه چنین کژمدارانه لفافه گویی کند، آشکارا به اشتباه خود اعتراف می کرد و از خدای خود مغفرت می طلبید.

او کتاب خود را با اباطیلی درباره تحریف مشحون کرد و قرآن را با کتب عهدین - در این جهت که هر دو به دست نااهلان افتاده و العیاذ بالله بازپچه دست آنان شده است - قیاس می نماید؛^۱ آنگاه مدعی می شود که: «می خواستم در این کتاب اثبات کنم قرآن دچار تحریف، به تغییر و تبدیل - آن گونه که در کتب عهدین رخ داده - نشده است».^۲ این جز دوگانه گویی آشکار و پیچاندن تعبیر چیز دیگری نیست.

او در ضمن دلیل هفتم خود از دلایل بر تحریف گفته است: «عثمان وقتی برای بار دوم قرآن را جمع آوری کرد، بعضی از کلمات و آیات قرآنی را حذف نمود. مقصود او از این کار، تنها آن بود که با حذف آیات مربوط به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) از

۱. رجوع شود به دلیل اول از دوازده دلیلی که او بر تحریف اقامه نموده است. می گوید: «یهود و نصاری پس از پیامبران خود، به تحریف کتب آسمانی خود دست زدند؛ پس این امت نیز می بایست پس از وفات پیامبر ﷺ قرآن را تحریف می نمود». فصل الخطاب، ۳۵.

۲. این مطلب در گفتگوی او با شاگرد خود آقابزرگ تهرانی آمده است ر.ک: الذریعه، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

مقام و حکومت خود دفاع نماید. او در این اقدام آیاتی را حذف کرد که از چشم دو خلیفه پیشین مخفی مانده بود.^۱ با این حال در رساله جوابیه خود چنین آورده است: «مقصود من از کتابی که در آن کاستی رخ داده است، این قرآن موجود نیست؛ زیرا آن قرآن بر همان وضعی که در عصر عثمان داشته - بی آنکه دچار کاستی یا فزونی شده باشد - به همان حال باقی است. مقصود من کاستی کتاب الهی است که بر پیامبر ﷺ فرو فرستاده شده است».^۲

در جای دیگر می گوید: «مقصود من از تحریفی که در قرآن پیدا شده، غیر از تحریفی است که در کتب عهدین پیش آمده است؛ زیرا کاستی قرآن منحصر به آیاتی است که مربوط به احکام نیست [امادر کتب عهدین، حتی در بخش احکام، تحریف - به نقصان - صورت گرفته است]».^۳ آری، توجیه خطا خود خطایی دیگر است. می خواهد خطای خود را با ارتکاب خطایی بس ناراست تر ترمیم کند.

خلاصه، او از این همه لفافه گویی در کتاب الرسالة الجوابیه چه نتیجه ای را به دست می دهد؟ محور بحث در مسأله تحریف فاصله ای زمانی است که پس از وفات پیامبر ﷺ تا زمان اقدام عثمان برای یکسان کردن مصاحف پیش آمد؛ اما پس از عثمان، کسی ادعا نکرده است که تغییری در مصحف شریف پیش آمده باشد؛ اگر هم تغییری پیش آمده به نقطه گذاری و رسم الخط و مسایل مشابه که به هیچ وجه به اصل متن قرآن ارتباط نداشته است مربوط می شود. اگر محدث نوری در صدد است اثبات کند که در این فاصله زمانی کوتاه تحریفی انجام پذیرفته است - چنانکه از فصل الخطاب که برای همین هدف تألیف یافته پیدا است - پس جزو کسانی است که قایل به تحریف است. در این صورت چه جای عذر تراشی است؟

۲. الذریعه، ۱۶، ص ۲۳۱.

۱. فصل الخطاب، ص ۱۴۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

تحریف در کتب عهدین

مقصود از وقوع تحریف در کتب عهدین چیست؟

بعضی از قشریون و سطحی‌نگرها پنداشته‌اند لزوماً بین حوادث پیشین با حوادث امروزی همگونی تمام عیاری برقرار است. چنان‌که اگر - مثلاً - آنان به لانه سوسماری داخل شدند، امت مرحومه (مسلمانان) نیز باید چنان کنند و پا جای پای آنان بگذارند؛ بنابراین، چون کتب آسمانی ایشان دچار تحریف شده است پس می‌بایست در کتاب آسمانی مسلمانان (قرآن) نیز تحریف صورت گرفته باشد تا اصل ضرورت تشابه بین امت‌ها تحقق یابد. قیاسی بدین شکل از یک صغرای حملیه - که لزوماً می‌بایست تحقق آن معلوم باشد - و یک کبرای شرطیه - که بر اساس قواعد منطق می‌بایست بین مقدم و تالی آن تلازم کلی برقرار باشد - تشکیل یافته است.

در انتهای این فصل درباره مقدار کلیت شرطیت که کبرای قیاس را تشکیل می‌دهد سخن خواهیم گفت و روشن خواهیم کرد که هیچ ضرورتی وجود ندارد تا

اثبات کنند بین سلف و خلف - در تمامی جنبه‌های زندگی - تلازم وجود دارد. آنچه در این فصل مورد بحث ماست بررسی صغرای قیاس است که آیا اصلاً کتب عهدین دچار تحریف شده است؟

محدث نوری می‌گوید: «بدون تردید کتب عهدین دچار تغییر و تحریف شده است؛ آیات متعددی از قرآن، روایات متواتر و اجماع مسلمانان دلیل این مدعاست. افزون بر اینها ملاحظه خود این کتب برای اثبات تحریف آنها کافی است».^۱

باید گفت: در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که اثبات کند در تورات و انجیل تحریف به معنای اصطلاحی آن - یعنی تبدیل نص یا کاستی و فزونی آن - انجام یافته باشد. آنچه قرآن بر آن انگشت گذاشته، تحریف معنوی - یعنی تفسیر نادرست - است. در روایات و در گفتار علمای اسلام هم چیزی وجود ندارد که بر وقوع تغییر یا تبدیل در الفاظ نص کتب عهدین دلالت داشته باشد. اینک به تفصیل این بحث می‌پردازیم: قبلاً یادآور شدیم مقصود از تحریفی که قرآن درباره کتب عهدین به کار برده است تحریف معنوی - تفسیر نادرست - می‌باشد. نه چیز دیگر. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «دور افکندن آنان کتاب را بدین گونه بود که حروف آنرا پاس می‌داشتند اما حدود آنرا تحریف می‌نمودند، و اگر چه لفظ آنرا درست ادا می‌کردند اما حق آنرا مراعات نمی‌کردند».^۲

شیخ طوسی در تفسیر آیه شریفه: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» می‌گوید: «یعنی کلام را از تأویل - و تفسیر - بایسته آن دگرگون می‌ساختند».^۳

محمد عبده می‌گوید: «از جمله انواع تحریف آن است که کلام را به غیر معنایش حمل نمایند و این معنا، از معنای قرآنی تحریف گرفته شده است؛ زیرا آنچه یهود و نصاری را واداشت به انکار نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار ورزند، همین تحریف معنوی

۱. فصل الخطاب، ص ۳۵.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۵۳، شماره ۱۶.

۳. التبیان، ج ۳، ص ۴۷۰.

بود. اینان از روز نخست تا به امروز، همواره بشارات عهدین را نسبت به آمدن پیامبر آخر الزمان علیه السلام تأویل کرده اند.^۱

خداوند می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلِيْسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟»^۲ ای اهل کتاب چرا حق را با باطل می آمیزید و از روی علم و آگاهی حق را می پوشانید. در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ؟»^۳ ستمکارتر از آن کس که گواهی خود را از خداوند بازگیرد کیست؟. قرآن با صراحت اعلام می دارد تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی نزد پیروان هر یک وجود دارد و اگر بدان عمل نمایند سعادت جاودانه و حیات پاک در دنیا و آخرت نصیب ایشان خواهد شد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»^۴ اگر ایشان به تورات و انجیل و به تمامی کتاب هایی که از سوی خداوند فرو فرستاده شده عمل نمایند، برکت های بسیار از آسمان و زمین بر ایشان فرو می بارد؛ گروهی از آنان میانه رو هستند اما بسیاری مشی ناپسند را اختیار نموده اند.

نیز - درباره تورات - می فرماید: «الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ يُثْبِدُونَهَا وَ تَخْفُونَ كَثِيرًا»^۵ کتابی که موسی بر شما عرضه نمود برای مردمان نور و هدایت است، اما شما بخشی از آنرا که در کاغذهایی جای داده اید بر مردم آشکار نموده، بسیاری از آنرا از ایشان مخفی می دارید.

بنای اهل کتاب آن بود که کتب خود را به پاره هایی تقسیم می کردند، سپس آنچه را با منافعشان سازگار بود بر مردم آشکار می نمودند و آنچه را به ضرر خود می دیدند از چشم آنان پوشیده می داشتند. همانگونه که بشارات های موجود در این کتب - در خصوص ظهور پیامبر اسلام - را به وجهی نادرست به معانی دیگر به

۲. آل عمران ۳: ۷۱.

۴. مائده ۵: ۶۶.

۱. المنار، ج ۵، ص ۱۴۰.

۳. بقره ۲: ۱۴۰.

۵. انعام ۶: ۹۱.

تأویل می بردند. به این دلیل است که خداوند - در قرآن - از کسانی که به تورات و انجیل - بی هیچ تأویل و تغییر - عمل می نمایند تقدیر نموده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛^۱ کسانی که از پیامبر امّی - که نشان او را در تورات و انجیل دیده بودند - پیروی می نمایند». اینک نمونه هایی را از تحریف که در ترجمه های کتب عهدین - نه در متن آنها - صورت گرفته است از نظر می گذرانیم.

تحریف در بشارت های تورات و انجیل

۱. در سفر تثنیه (باب ۱۸ شماره ۱۵) چنین آمده است: «يَهْوَهُ خِدَايَتِ نَبِيِّءٍ رَا مِنْ بَيْنِ تُو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید - تا آنجا که می گوید - نبیء را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را در دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد».^۲

این ترجمه ای است که از طرف مسیحیان ارائه شده و از رهگذر آن خواسته اند اثبات کنند مقصود از این پیامبر، عیسی مسیح عليه السلام است؛ چون او از طرف مادر به بنی اسرائیل منتسب است، پس پیامبری است که - منطبق با این بشارت - از میان بنی اسرائیل برانگیخته شده است، اما این ترجمه ای است تحریف شده؛ زیرا اصل بشارت چنین است: «پیامبری از نزدیکان تو خواهم برانگیخت» که او از برادران بنی اسرائیل است نه از خود ایشان و این ترجمه - که مطابق با اصل است - بر پیامبر اسلام صلى الله عليه وسلم منطبق است؛ زیرا او از اولاد اسماعیل است و اسماعیل برادر اسحاق و پدر بنی اسرائیل می باشد.

مرحوم بلاغی می گوید: «مترجمان به عمد چنین ترجمه ای کرده اند؛ تا چهره

حقیقت را بر عموم پوشیده دارند. - و می افزاید: - از اینکه در تورات، به طور مکرر و با صراحت اعلام شده است که آن پیامبر بشارت داده شده، از برادران بنی اسرائیل است - نه از خود ایشان - کاملاً مدعای ما ثابت می گردد.^۱

۲. در کتاب اشعیا (باب ۲۱ شماره ۷) می خوانیم: «و چون فوج سواران جفت جفت فوج آلاغان و فوج شتران را ببند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید». آلاغ سواران بشارت ظهور عیسی علیه السلام و شتر سواران کنایه از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

در ترجمه همانگونه که ملاحظه شد سواران آلاغ و شتر به صیغه جمع آمده است؛ در حالی که اصل متن عبری به صیغه مفرد است. مرحوم بلاغی می گوید: «زیرا اصل عبری چنین است: «ورآه رَکَب صمد رَکَب حمور و رَکَب جمل» حمور و رَکَب و جمل مفرد است و جمع آن به زبان عبری، رکبیم، جملیم، و حموریم می باشد. در ترجمه های چاپ شده موجود، همان ترجمه تحریف شده (یعنی به صیغه جمع) آمده است جز دو نسخه، یکی چاپ لندن (سال ۱۸۵۶ م) و دیگری چاپ گوتنبرگ (سال ۱۸۴۵ م) که در آن دو، مطابق با اصل، با صیغه مفرد آمده است. - او اضافه می کند: - آنان از رهگذر این تحریف می خواهند چهره حقیقت را بر مردم بپوشانند تا ذهن ایشان را از توجه به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله منصرف گردانند.^۲

۳. همچنین مترجمان در تفسیر و بیان کلمه «فار قلیطا» که مغرب واژه یونانی «پیرکلوطوس» است^۳ اختلاف دارند. در «انجیل یوحنا» (باب ۱۵ شماره ۲۶ باب ۱۶ شماره ۷) آمده است: مسیح صلی الله علیه و آله به پیامبری بشارت داد که دارای چنین صفات و نشانه هایی است و پس از او خواهد آمد. از جمله این نشانه ها استعمال واژه

۱. الرحلة المدرسية، ج ۱، ص ۷۴. ۲. الرحلة المدرسية، ج ۱، ص ۷۵.

۳. کتابی که به عنوان نسخه اصل از «انجیل یوحنا» در دست است نسخه یونانی است که خود از زبان عبری ترجمه شده است.

«فار قلیطا» درباره اوست که به «تسلیت دهنده» یا «بشارت دهنده» ترجمه شده است.^۱

فخر الاسلام می‌گوید: «واژه «پار قلیطا» سریانی است و از اصل یونانی «پری کلی طوس» که به معنای «بسیار ستوده» است برگرفته شده و این معنا، دقیقاً بر نام «محمد» و «احمد» منطبق است؛ اما مترجمان مسیحی مدعی‌اند که برگرفته از لفظ «پارا کلی طوس» به معنای «صاحب تسلیت» است؛ بنابراین، آنرا به «بشارت دهنده» یا «تسلیت دهنده» ترجمه کرده‌اند.^۲

بلاغی می‌گوید: «فار قلیطا» در اصل یونانی «پیرکلوطوس» و معرب آن «فیر قلو ط» به معنای «بسیار ستوده» می‌باشد که موافق و منطبق بر «احمد» و «محمد» است. با این حال آنان - به گمان خود - آنرا تصحیح نموده و اصل یونانی آنرا «پیراکلی طوس» دانسته، از آن به «فار قلیط» تعبیر نموده‌اند؛ همانگونه که در ترجمه‌های چاپ لندن (سال ۱۸۲۱ و ۱۸۳۱ و ۱۸۴۱ م) و چاپ ویلیام لندن (۱۸۵۷ م) براساس نسخه رومی (چاپ سال ۱۶۶۴ م) و ترجمه عبری (چاپ سال ۱۹۰۱ م) آمده است. اما پاره‌ای از مترجمان آنرا به لفظ «معزی» (تعزیت دهنده) و مسّلی «تسلی بخش» تغییر داده‌اند و این معنا شایع شده است.^۳

گواهی اسقف اعظم؛ کشیش، فخر الاسلام - که به برکت نورانیت قرآن اسلام آورد - می‌گوید: «نزد اسقف اعظم درس فرا می‌گرفتم. او مرا بسیار دوست می‌داشت و به گرمی با من برخورد می‌نمود. روزی از او پرسیدم معنای حقیقی واژه «فار قلیطا» و مقصود از آن در زبان سریانی و واژه «پیرکلی طوس» در زبان یونانی چیست؟

سؤال من بدین خاطر بود که بین من و دیگر شاگردان درباره تفسیر این واژه مشاجره درگرفته بود. من می‌خواستم با پرسش از اسقف اعظم حقیقت آنرا دریابم.

۲. پاورقی انیس الاعلام، ج ۱، ص ۱۳.

۱. عهد جدید، ص ۱۷۵.

۳. الرحلة المدرسية، ج ۲، ص ۳۳.

اسقف در پاسخ سؤال من مرا مورد عنایت قرار داد و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: ای فرزندم، بر من گران است با تو از در خدعه و نیرنگ درآیم. اگر سرّ خویش را بازگویم هلاک خواهم شد، من سوگند اکید یاد کردم که راز او را در حال حیات و ممات فاش نسازم. آنگاه کلید اتاقی که مخصوص خود او بود به من داد که گمان داشتم اموال و پول‌هایی متعلق به او در آن است. او از من خواست تا در صندوقی راکه در آن کتب گرانبها از جمله دو نسخه از کتاب مقدس بر پوست نوشته شده وجود داشت بازکنم. یکی از آن دو نسخه به زبان سریانی و دیگری یونانی و تاریخ نگارش آنها مربوط به قبل از اسلام بود. در آن دو کتاب «فار قلیطا» با صراحت تمام به «احمد» و «محمد» ترجمه شده بود.^۱

گواهی مستشرق کارلونیو؛ استاد عبدالوهاب نجار می‌گوید: «در سال ۱۸۹۴ - ۱۸۹۳ میلادی در دارالعلوم به تحصیل اشتغال داشتم. علامه دکتر «کارلونیو»، مستشرق ایتالیایی، هنگام درس زبان عربی کنارم می‌نشست. او به سفارش حکومت ایتالیا در این درس شرکت می‌کرد و همین مسأله باعث شد بین ما باب مودت و دوستی برقرار گردد. در شب بیست و هفتم رجب سال ۱۳۱۱ هجری - یعنی شب معراج و شبی که مردم در شادمانی عید به سر می‌بردند و خیابان‌ها و سر در منازل چراغانی بود - بیرون رفتیم و گفت‌وگویی بین ما آغاز شد. در اثنای کلام، در حالی که می‌دانستم او در ادبیات یهود یونان قدیم مدرک دکترا گرفته است، به او گفتم: معنای «بیریکلتوس» چیست؟ در پاسخ گفت: کشیشان می‌گویند معنای این واژه «تعزیت دهنده» است. گفتم: من از دکتر کارلونیو - که دکترای زبان یونانی قدیم دارد - پرسیدم نه از یک کشیش. گفت: معنایش کسی است که دارای ستایش فراوان است. گفتم: آیا این معنا بر افعال التفضیل از واژه «حمد» به زبان عربی منطبق می‌شود؟ گفت: آری. گفتم: می‌دانی یکی از اسامی پیامبر اسلام ﷺ احمد است؟ گفت: برادرم، پیداست چیزهای زیادی می‌دانی. آنگاه از هم جدا شدیم. در آنجا

بود که ایمانم نسبت به مقصود حقیقی از بشارت عیسی علیه السلام - آنجا که خداوند در حکایت از سخن عیسی آورده است: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»^۱ - بیشتر شد»^۲.

تحریف با واژگون کردن لهجه

واژگون نمودن یک لفظ به هنگام تلفظ آن، نوعی دیگر از تحریف است که یهود بدان رفتار می نمودند و بدین طریق معنای دیگری غیر از آنچه آن لفظ با تلفظ اولیه اش می رساند، اراده می کردند؛ حتی گاهی معنای بلند و نیکوی آن به فحش و ناسزا تغییر پیدا می کرد؛ چنانکه خداوند از یهود حکایت نموده است که: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اَسْمَعُ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»^۳ عده ای از یهود چنانند که گفتار را از جایگاه های خود تغییر می دهند و - با پیچاندن زبان و به هدف طعنه زدن به دین - می گویند: شنیدیم و سر برتافتیم؛ بشنوای ناشنوا و ای شریر ما و اگر ایشان به جای آن، می گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، بشنو و ما را بنگر، هر آینه برای ایشان بهتر و راست تر بود؛ اما خداوند آنان را به سبب کفرشان لعن و نفرین کرده است».

امام باقر علیه السلام می فرماید: «واژه راعنا لفظی است که با لهجه عبرانی از آن، قصد دشنام می نمودند». حسین بن علی مغربی^۴ می گوید: «در جستجو بودم معنای

۱. صف ۶: ۶. ۲. پاورقی قصص الانبیاء، ص ۳۹۸ - ۳۹۷، ش ۲.

۳. نساء ۴: ۴۶.

۴. او ابوالقاسم مغربی، وزیری موفق و از اساتید نجاشی است، مردی ادیب، شاعر فاضل ذو فنون و آگاه به علوم ریاضی بوده است. ابن ابی الحدید می گوید: با آنکه شیعه بوده، در تعصب نسبت به قحطان غلو می ورزید. در نیمه رمضان سال ۴۱۸ در «میا فارقین» وفات یافت و طبق وصیت او در جوار امیرمؤمنان علیه السلام دفن شد. این دو بیت طبق وصیت او بر سنگ قبرش نگاشته شد:

كنت في سوء الغواية والجهل مقيماً فحان مني قدوم

«راعنا» را دریابم. دیدم می‌گویند: راع بر وزن قال، فعل ماضی، به معنای شر و فساد است». مرحوم بلاغی نیز چنین گفته است: «در عهد قدیم عبری به فحص و کاوش پرداختم [او عبری می‌دانست]، دریافتم کلمه راع - به فتح عین مایل به الف یعنی تقریباً راعا - که نزد ایشان قامص نیز نام دارد همانگونه که در ترجمه اناجیل عبری آمده است به معنای شر یا قبیح و شرّیر^۱ (مفرد اشرار) می‌باشد.^۲

«نا» ضمیر متکلم و در زبان عبری الف آن به واو تبدیل شده یا به واو اماله پیدا می‌کند که تقریباً با «راعاً» راعنا مایل به واو را تشکیل داده و به معنای شرّیر ما اطلاق می‌شده است». ^۳ [یهود با این کار از روی حقد و کینه، پیامبر را - العیاذ بالله - به جمله «ای شرّیر ما» خطاب می‌نموده‌اند].

استاد عبده می‌گوید: «از جمله موارد تحریف ایشان با پیچاندن زبان این بود که به هنگام تحیت به پیامبر ﷺ «السلام علیکم» خطاب می‌کردند که به معنای مرگ است و مقصود آنان نیز همین بود؛ هر چند با چرخاندن زبان وانمود می‌کردند که می‌گویند «السلام علیکم». این مطلب در اخبار صحیح آمده است. پیامبر ﷺ بعد از آنکه از سوء نیت ایشان آگاه شد، با «علیکم» پاسخ آنان را می‌داد؛ یعنی هرکس می‌میرد». ^۴

تحریف در سه گانه پرستی

در رساله اول یوحنا (باب ۵، شماره ۱۰-۵) آمده است: «کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست. همین است که به آب و خون آمد

→ ثبت من کل مائتم فعیسی یمحی بهذا الحديث ذاك القديم

در گمراهی و جهل غوطه‌ور بودم، پس اینک هنگامه ره‌سپاری (به خدمت مولا) فرارسیده است، از تمام گناهان خود توبه می‌کنم. امید آنکه به ره‌پویی امروز کز پی‌شین من آمرزیده گردد.

۱. چنانکه در فصل دوم و سوم از سفر نخست عهد قدیم آمده است.

۲. چنانکه در فصل اول از سفر پنجم و در شماره ۶۴ و ۷۸ از مزامیر آمده است.

۳. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۳. ۴. المنار، ج ۵، ص ۱۴۲.

یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون، و روح است آنکه شهادت می دهد زیرا که روح حق است؛ زیرا سه هستند که شهادت می دهند؛ یعنی روح و آب و خون و این سه یک هستند. اگر شهادت انسان را قبول کنیم شهادت خدا بزرگتر است زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است. آنکه به پسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد او را دروغگو شمرده است؛ زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است ایمان نیاورده است».^۱

بیشتر محققان مسیحی برآنند که عبارت «آنان که در آسمان شهادت می دهند سه کس اند؛ پدر و کلمه و روح القدس» از طرف فرقه «کاتولیک» - که فرقه بیشتر مسیحیان است و به تثلیث عقیده دارند - به متن انجیل افزوده شده است. به این دلیل رهبر فرقه پروتستان و اصلاحگر عقاید مسیحیت، وقتی خواست عهد جدید را به زبان پیروان خود - یعنی آلمانی - ترجمه نماید این عبارت را نیاورد و چاپ های زبان آلمانی «عهد جدید» - بر همین منوال - به طور مکرر در زمان حیات وی انجام پذیرفت. همو در دیباچه چاپ سال ۱۵۴۶ م وصیت کرد: «هیچکس ترجمه او را تحریف ننماید». با این حال در مخالفت با وصیت او، در سال ۱۵۷۴ م آنرا افزوده و پس از او، در چاپ های بعدی آنرا حذف نمودند. این کار در چند مرحله انجام گرفت. در ترجمه ای فارسی که دست ماست و آنرا نقل نمودیم، این زیادی وجود ندارد. در این ترجمه چنین می خوانیم: «همین است او که به آب و خون آمد؛ یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط، بلکه به آب و خون و روح است آنکه شهادت می دهد؛ زیرا که روح حق است؛ زیرا سه هستند که شهادت می دهند، یعنی روح و آب و خون، و این سه، یک هستند».^۲

استاد کریسباخ و همچنین شولز تصریح کرده اند که عبارت مذکور الحاقی است. استاد هورن با همه تعصب شدیدی که به کتب عهدین دارد می گوید: «این عبارت بر

متن افزوده شده است و باید آنرا دور انداخت». همچنین دیگر شارحان عهد جدید اتفاق دارند بر اینکه عبارت مورد بحث به متن افزوده شده است و شاید چنان که بعضی مدعی شده‌اند، مربوط به شرح و تعلیق بوده که بعدها به اشتباه به حساب متن گذاشته شده است.^۱

در ماه رجب سال ۱۲۷۰ هجری - در زمانی که استعمار انگلستان بر شبه قاره هند حاکم بود - جلسه مناظره‌ای بین کشیش «فندر»^۲، بزرگ مبشران مسیحی در شهر «اکبر آباد»، و شیخ رحمت‌الله هندی دلهوی برگزار شد و گفت‌وگوی ایشان، به بحث درباره همین عبارت کشیده شد. کشیش فندر بدون کمترین تردید به زیادی آن اعتراف نمود و گفت: «این عبارت توسط تحریف کنندگان افزوده شده است؛ کتب عهدین در هفت یا هشت موضع دچار چنین تحریفی شده است».^۳

علامه «هورن» مقاله‌ای در ۱۲ صفحه درباره این عبارت نوشت و دلایل کسانی که به اصالت آن قائلند و نیز دلایل منکرین آنرا در آن ذکر کرده است و خود رأی دسته دوم را ترجیح داده و به وجوب حذف آن حکم کرده است. علامه دلهوی خلاصه این مقاله را در کتاب *اظهار الحق* آورده است.^۴

در همین راستا فیلسوف مشهور «اسحاق نیوتن» با نگارش رساله‌ای، زیادی این عبارت را ثابت نمود. او می‌گوید: «آیه ۱۶ (باب ۳) از رساله بولس اول به تیموثاؤس نیز توسط مدعیان تجسید و تثلیث بدان افزوده شده است. آیه این است: «و بالا جماع سر دین داری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد».^۵

۱. اظهار الحق، ج ۱، ص ۳۹۵ - ۴۶۵.

۲. او همان کسی است که کتاب «میزان الحق» را در رد بر مسلمانان نگاشته است.

۳. رک: اظهار الحق، ج ۱، ص ۳۹۶. همان.

۴. عهد جدید، ص ۳۳۷. رک: اظهار الحق، ج ۱، ص ۴۰۱ - ۴۰۰.

نگاهی گذرا به تاریخ عهدین

با درنگی کوتاه در تاریخ کتب عهدین، در اینکه متن اصلی آنها باقی مانده باشد، برای هر محقق تردید حاصل می‌شود، آنچه باقی مانده است ترجمه‌های ناقص است. به عبارت دیگر، کتب عهدین بعدها گردآوری شده است؛ هر چند در لابه‌لای آن، به مناسبت، بخشی از تعالیم پیامبران گنجانده شده است؛ اما عهد قدیم که مشتمل بر ۳۹ کتاب است کاملاً رنگ و بوی یک کتاب تاریخی را - که در آن حوادث یک ملت نگاشته می‌شود - به خود گرفته است؛ چون در آن، تاریخ سیاسی، اجتماعی و دینی بنی اسرائیل نوشته شده است.

همچنین عهد جدید که مشتمل بر ۲۷ کتاب و رساله - از جمله، اناجیل چهارگانه - است نیز سراسر داستان زندگی مسیح علیه السلام می‌باشد؛ هر چند بخش زیادی از تعلیمات آن حضرت به روایت گرد آورندگان در آن آمده است. نسخه اصلی این کتاب‌ها مفقود شده و ترجمه‌های آنها نیز به زبانی غیر از زبان اصلی شان باقی مانده است. بنابراین تحریف در خود این ترجمه‌ها انجام یافته است نه در متن اصلی.

ممکن است پرسیده شود: اگر چنین است، چرا قرآن تصریح نموده است که تورات نزد آنان موجود بوده و حکم خداوند در آن آمده است^۱ و آنان را ترغیب نموده است تا به تورات و انجیل عمل نمایند و تعالیم و احکام آنرا پاس دارند؟^۲ اگر این دو کتاب - حداقل در همان زمان - وجود نداشت، اینگونه تصریح و ترغیب بی معنا می‌نمود. در پاسخ باید بگوییم که از مسأله مجارات و مماشات در نامگذاری، نباید غافل شد. خداوند می‌فرماید: «قُلْ قَاتِلُوا بِالتَّوْرَةِ قَاتِلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»^۳ بگو تورات را باز آورید و از آن تلاوت کنید، اگر راست می‌گویید». معنای آیه این است: همان که دست شماست و آن را تورات می‌نامید بیاورید؛ زیرا به زعم خود شما احکام حلال و حرام بنی اسرائیل در آن آمده است.

۱. مائده ۵: ۴۳ و آل عمران ۳: ۹۳.

۲. مائده ۵: ۴۳ و آل عمران ۳: ۹۳.

۳. آل عمران ۳: ۹۳.

و نیز می‌فرماید: «وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ»^۱ نزد ایشان توراتی است که در آن حکم خداوند آمده است». یعنی در همین کتاب موجود، بخش قابل ملاحظه‌ای از شریعت الهی آمده است که اگر بدان عمل کنید برای شما خیر است اما شما آنرا به شکل کاغذهایی در آورده‌اید بخشی را آشکار و بیشتر آنرا پنهان می‌سازید «تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا»^۲.

اما اکنون اسلام آمده و تمام آنچه را پنهان نمودید آشکار ساخته است: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ»^۳ فرستاده ما نزد شما آمد تا بسیاری از آنچه را که شما از کتاب مخفی می‌داشتید آشکار سازد».

مرحوم بلاغی می‌گوید: «قرآن نام آنرا تورات نهاده است؛ زیرا اسم آن کتاب (عهد قدیم و خصوصاً اسفار خمس) نزد یهود، به نام تورات یاد می‌شده است. در حقیقت، قرآن برای آنکه با ایشان به نیکوترین وجه مجادله نماید، از باب مجارات و مماشات با خصم در تسمیه، آنرا تورات نامیده است»^۴.

به همین سبب است که در آیه ۲۳ سوره آل عمران و آیات ۴۴ و ۵۱ سوره نساء از آنان به «الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ» کسانی که بهره‌ای از کتاب به ایشان داده شده» تعبیر کرده است؛ زیرا بخشی از تورات و انجیل در کتاب‌هایی که برای آنان به یادگار مانده، آمده است. در اینجا فهرست کوتاهی از کتب عهدین و تاریخ حیات آنها را از نظر می‌گذرانیم.

عهد قدیم

عهد قدیم عبارت است از مجموعه‌ای که شمار آنها به ۳۹ کتاب می‌رسد و تاریخ کتابت آنها به حد فاصل بین قرن دهم تا پایان قرن دوم پیش از میلاد مربوط است؛ یعنی حدود پنج قرن پس از وفات حضرت موسی عليه السلام^۵.

۱. مائده ۵: ۴۳.

۲. انعام ۶: ۹۱.

۳. مائده ۵: ۱۵.

۴. الرحلة المدرسية، ج ۲، ص ۳۳.

۵. وفات وی در سال ۱۴۵۱ قبل از میلاد بوده است.

دکتر بوکای می‌گوید: «مجموعه عهد قدیم در خلال ۹ قرن و بر اساس تدوین نقل‌های شایع نوشته شده است و پایه تدوین اسفار پنج‌گانه منسوب به موسی علیه السلام - در حوالی قرن دهم پیش از میلاد - گذارده شده است. سپس بخشی از الهیات و روایات کاهنان در دوره‌های بعدی بدان افزوده شده است. طی قرن‌های بعدی نیز کتب دیگری بدان افزوده شد. در سال ۵۳۸ قبل از میلاد به کوشش کورش کبیر که از اسارت بابلیان رهایی یافتند کاهنان بنی‌اسرائیل به نگارش بخشی از کتب مجموعه کتاب مقدس اقدام نمودند. کتاب‌های حجی و زکریا و اشعیای سوم و دانیال و غیره از آن جمله‌اند. در قرن سوم قبل از میلاد دو کتاب تاریخ و کتاب عزرا و نحمیا و در قرن دوم نیز اکل زیاستیک نگاشته شد. تاریخ نگارش کتاب امثال سلیمان و دو کتاب مکابیان نیز یک قرن قبل از میلاد بوده است. - آنگاه می‌افزاید: - چنین است که می‌بینم عهد قدیم به عنوان یک اثر ادبی قوم یهود تجلی نموده است؛ کتابی که تاریخ حیات آنان را از روز نخست تا زمان پدیدار شدن عیسی علیه السلام در بر داشته و بین قرن دهم تا قرن اول پیش از میلاد تکمیل یافته است. - سپس می‌گوید: - این دیدگاه، منحصر به من نیست؛ بلکه برگرفته‌ای است از مقاله ژ.ب. ساندروز که در دایرةالمعارف عمومی آمده است».^۱

استاد فرید وجدی در مقاله خود آورده است: «ناقدان تاریخ می‌گویند: موسی علیه السلام در سال ۱۵۷۱ قبل از میلاد متولد شده و به سال ۱۴۵۱، در بالای کوه ینبو در تیه وفات یافته است؛ بنابراین عمر وی ۱۲۰ سال بوده است. - آنگاه از دایرةالمعارف لاروس نقل می‌کند که: - مسیحیان پشین و دیگران، مؤسس دین یهود را تمجید می‌کنند؛ زیرا او پایه تمدن و دین را گذارد، اما اینک یک کتاب واقعی از شریعت یهود را نمی‌یابیم. تورات و اسفار پنج‌گانه نخست کتاب مقدس را به او نسبت می‌دهند؛ در حالی که در این تورات، نشانه‌هایی از حاشیه و تعلیقات بر آن وجود دارد که برای احدی تردیدی باقی نمی‌گذارد که این کتب مدت‌ها پس از وفات

موسی علیه السلام نگاشته شده است: در آن، نام شهرهایی آمده، که تنها پس از آن حضرت در صفحه گیتی ظاهر شده است. خواننده - در آن - می یابد که موسی خود چگونگی و تاریخ وفات خویش را بازگو می کند و پی می برد که نگارنده آن از زبان موسی - چنان که گویی درباره مردی که سال ها پیش مرده - سخن می گوید. افزون بر آنچه گفته شد، نام های اسفار خمسه یونانی و تاریخ آن همان تاریخ ترجمه سبعینیه است».^۱

تورات منسوب به موسی

پنج کتاب نخست تورات که عبارت است از: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثئیه، به موسی علیه السلام منسوب است. در این کتاب ها، داستان خلقت، تاریخ زندگانی انسان و بعثت انبیا - یکی پس از دیگری - تا به دوره ای که ظلم و ستم فرعون بر سر ملت اسرائیل سایه افکند و نهضت موسی و کوچ دادن بنی اسرائیل و حوادث بزرگی که در گذر از بیابان تیه بر سر ایشان باریدن گرفت و سرانجام وفات موسی علیه السلام در سال ۱۴۵۱ قبل از میلاد آمده است.

قبلاً گفتیم این کتب پنج گانه نمی تواند همان تورات اصلی باشد که در نوشته های الواح بر موسی علیه السلام نازل شده است. آن الواح که شریعت موسی علیه السلام در آن آمده بود، در صندوقی نگهداری می شد و در اختیار بنی اسرائیل قرار گرفته بود و در میان کاهنان دست به دست می گشت.

این الواح - بر حسب آنچه در کتاب اول پادشاهان (باب ۸، شماره ۹) آمده است - در عصر سلیمان علیه السلام (۹۷۱-۹۳۱ قبل از میلاد) - در سال ۹۶۰ قبل از میلاد یعنی ۴۹۰ سال پس از وفات موسی علیه السلام آن هنگام که ساختمان بیت المقدس را تکمیل کرد و خواست تابوت (صندوق محتوی برتورات) را به محراب مقدس منتقل سازد از بین رفت. بدین ترتیب که کاهنان وقتی در پی جستن الواح شریعت برآمدند، در

میان صندوق، جز دو لوح از آن الواح نیافتند.^۱ در آن دو لوح نیز، تنها ده حکم از شریعت موسی نوشته شده بود و بقیه ضایع شده و اثری از آنها برجای نمانده بود.^۲

آیا پس از این دوره به تورات واقعی دست یافتند؟

در کتاب دوم پادشاهان (باب ۲۲، شماره ۸) آمده است: حلقیا کاهن بزرگ، هنگامی که نذورات صندوق بیت المقدس را محاسبه می کرد کتاب شریعت را پیدا نمود. این حادثه زمانی روی داد که هفده سال از پادشاهی یوشیا^۳ می گذشت (یعنی در سال ۶۲۲ قبل از میلاد).

او آن کتاب را به کاتب پادشاه شافان - که در آن موقع، ناظر کارگرانی بود که خرابی های خانه را تعمیر می کردند - تسلیم نمود. شافان آنرا به پادشاه داد. او با دیدن آن بسیار شادمان شد؛ زیرا نعمتی افزون و دور از انتظار را در آن می دید. شاه این خبر را اعلام کرد و در یک اجتماع عظیم آن کتاب را بر مردم عرضه داشت. بنی اسرائیل قبل از آن، منحرف و فاسد شده بودند و بت می پرستیدند. شاه بر آن شد که شریعت را باز گرداند و بیت المقدس را از لوث وجود بت ها پاک سازد. او ساحران و جادوگران و تمام پلیدی ها را از زمین یهودا و تمامی اطراف اورشلیم پاک نمود.

کتاب دوم پادشاهان، این واقعه را چنین توصیف می کند: او باتمام وجود متوجه خداوند بود و با تمام توان خویش می کوشید شریعت خداوند را احیا کند. هرگز نه پیش از او و نه پس از او کسی مانند او دیده نشده است.^۴

با همه اینها باور این مطلب بر ما دشوار است. آیا حلقیا در ادعای خود مبنی بر اینکه کتاب شریعت را آن هم پس از گذشت سالیان دراز از فقدان آن یافته، صادق

۱. کتاب مقدس، عهد قدیم، ص ۵۴۵.

۲. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۰ و ج ۲، ص ۲۲-۲۳. عهد قدیم، ص ۲۸۸. کتاب تنبیه، باب ۵، شماره ۲۳.

۳. یوشیا سی و یک سال یعنی از سال ۶۳۹ تا سال ۶۰۹ قبل از میلاد زمامداری کرده است.

۴. عهد قدیم، ص ۶۱۹، کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۳، شماره ۲۴-۲۵.

است؟ خوب است بدانیم در زمانی که حلقیا این ادعا را کرده است (یعنی سال ۶۲۲ قبل از میلاد)، بیش از سه قرن (۳۳۸ سال) از سال ۲۶۰ تا ۶۲۲ قبل از میلاد بر عهد قدیم گذشته بود؛ بی آنکه اثری از آن در بین باشد؛ چون در خلال این دوره، حوادث مختلفی بر بیت المقدس گذشته و بارها در معرض غارت و تاراج قرار گرفته بود؛ از جمله، در سال ۹۲۷ قبل از میلاد که فرعون مصر (شیشاق) بر صهیون یورش برد و شهرهای باستانی آنها را ویران نمود و با حمله به بیت المقدس، تمام لوازم و اموال آنرا به غارت برد. همچنان که این شهر در عصر پادشاه اسرائیلی مرتد منسی (۶۹۸-۶۴۲ قبل از میلاد) بار دیگر با خرابی مواجه شد. او مردم را به پرستش بت‌ها دعوت کرد و شریعت را فاسد نمود و بیت المقدس را که خانه پرستش خداوند بود به بتکده مبدل ساخت.

از این گذشته در تمام این مدت طولانی همواره زائران و رفت و آمدها داشته است و عده‌ای نگاهبان و خدمتگذار در هر بامداد و شامگاه آنرا پاکیزه نگاه می‌داشتند و از آن مراقبت می‌کردند. پس چگونه این کتاب از چشم همگان پوشیده مانده بود؟

راهی نیست جز آنکه بگوییم این نقشه‌ای بود از قبل کشیده شده و شاید پادشاه که به دنبال اصلاح دینی می‌گشت خود، با کاهن اعظم - در نقشه‌ای مشترک - این داستان را ساخته‌اند یا شاید کاهن - چنانکه فخر الاسلام احتمال داده است -^۱ وقتی دید شاه از آغاز کار در ترویج دین و برپا نمودن شعائر آن جدیت و شور نشاط دارد، با گردآوری پراکنده‌های احکام شریعت و تدوین آن در یک کتاب - به شکل سابق خود - کوشید به پشتیبانی او برخیزد. او بالاخره پس از تلاش ۱۷ ساله آنرا گرد آورد و با آن داستان ساختگی و شیوه شبهه‌انداز، به شاه تقدیم کرد؛ زیرا کاهنان اسرائیلی چنانکه از عادت‌های معروف ایشان است - در اموری که صلاح بدانند دروغ را جایز می‌دانند و می‌گویند: هرگاه ترویج شریعت به دروغ و نیرنگ استوار گردد، نیرنگ

واجب و لازم است.^۱

به همین دلیل است که به گمان ایشان دروغ بر زبان پیامبران شایع بوده است؛ یا چنانکه برخی از پیامبران برای فریب پادشاه آحاب به او دروغ گفتند و این کار به فرمان خداوند انجام گرفت. خداوند روح دروغ و نیرنگ را بر انبیائش دمیده است تا دروغ را به کار بندند و بر زبانشان جاری سازند.^۲

ارمیا در نامه‌ای که برای اسرای بابل فرستاده، درباره دو تن از پیامبرانی که همراه اسیران بوده‌اند سخن گفته است. آن دو تن که آحاب بن قولایا و صدقیابن معسیا بوده‌اند بر خداوند دروغ بسته‌اند، که به زودی با وضع فجیعی، به دست پادشاه بابل کشته خواهند شد. در آن نامه افزون بر آنچه گفته شد، آمده است: این دو تن به یاران خود خیانت می‌کرده‌اند و در میان ایشان مرتکب زشتی شده و با زنان ایشان زنا می‌کرده‌اند.^۳

پادشاه صدقیاً مانند پیامبران که از دروغ پرهیز نمی‌کردند، دروغ می‌گفت تا به این طریق اسباط (طوائف یهود) را گمراه کند و زمینه فساد و تباهی ایشان را فراهم سازد.^۴

پایان کار کتاب شریعت یهود

کتاب شریعت - که کاهن حلقیا به آن دست یافت - ۱۳ سال یعنی مابقی پادشاهی یوشیا دوام یافت؛ چون فرمانروایی او ۳۱ سال به طول انجامید و کتاب شریعت در هفدهمین سال حکمرانی او پیدا شده بود. یوشیا در سال ۶۰۹ قبل از میلاد وفات یافت و کتاب نیز با مرگ او به فراموشی سپرده شد و شریعت دومین بار و برای همیشه محو گردید. زیرا دنباله‌روان او با ضعف و زبونی‌ای که داشتند، به شرک

۱. مورخ مشهور «میشیم» در کتاب خود «رجال القرن الثانی» چاپ سال ۱۸۳۲ م، ص ۶۵ این مطلب را از یهود نقل کرده است. به نقل از انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۱۳.

۲. ر.ک: باب ۲۲، شماره ۲۴-۱۱، کتاب اول پادشاهان، ص ۵۷۸.

۳. ر.ک: باب ۲۹، شماره ۲۳-۲۱ ارمیا، ص ۱۱۲۰. ۴. ر.ک: قاموس کتاب مقدس (ماده صدقی) ص ۵۵۲.

پیشینیان خود بازگشتند و بیت المقدس و هیکل سلیمان در طوفان‌های حوادث به فراموشی سپرده شد و یاد و خاطره شریعت و کتاب محو گردید.

سرانجام شهرهای یهودیان - در دو مرحله - آماج حمله بخت نصر قرار گرفت: یکی در سال ۵۹۷ قبل از میلاد و دیگری در سال ۵۸۸. این کار باعث نابودی جان و مال مردم و از بین رفتن نشانه‌های حیات در آن سرزمین شد و در پی آن بخت نصر تمام آنچه را در بیت موجود بود غارت کرد و ساختمان و هیکل و محراب و تمام مکان‌های مقدس آن شهر و شهرهای دیگر آن سرزمین را به آتش کشید؛ بدین ترتیب عمر عهد قدیم - که تورات جزء آن بود - به پایان رسید.

فاجعه بخت نصر

بخت نصر در دوران ۴۴ ساله حکمرانی خود (از سال ۶۰۵ تا ۵۶۱ قبل از میلاد) چهار بار به اورشليم حمله کرد که در حمله دوم و چهارم - خصوصاً حمله اخير که در آن همه چیز را نابود کرد - ابعاد قتل و غارت بسیار زیاد بوده است، این چهار حمله عبارتند از:

۱. حمله اول در سال ۶۰۲ قبل از میلاد مقارن بود با دوره یهو یاقیم، پادشاه بنی اسرائیل که زیر فرمان فرعون مصر نکوه بود. سربازان بابل بر مستعمرات مصر و از جمله خاک یهود مستولی شدند و تحت سلطه بابل درآمد.

۲. حمله دوم در سال ۵۹۸ قبل از میلاد نیز در دوره یهو یاقیم انجام گرفت و هنگامی رخ داد که او می خواست خود را از سلطه بابل رها سازد و بار دیگر با فرعون مصر رابطه برقرار کند؛ اما سربازان بخت نصر با تمام شدت و قوت بر او تاختند. شهرها را ویران کردند و تمام مردم را به اسارت گرفتند؛ از جمله پادشاه و همراهان او را که پس از اسارت، آنان را آزاد کردند تا با خواری جام مرگ را بنوشند.

۳. حمله سوم در دوران پادشاهی خلف او یهو یاکین به تحقق پیوست. او

حکمرانی سست عنصر و فاسد بود که کشور خود را به تباهی و فساد کشاند. به همین علت، پادشاهی او چند ماهی بیشتر به طول نینجامید؛ تا آنکه با حمله بابلیان، او و اطرافیانش اسیر و مدت ۳۷ سال در زندان‌های بابل زندانی شدند. او سپس آزاد شد و در همان جا وفات یافت.

۴. حمله چهارم - که بسیار کوبنده بود - در سال ۵۸۸ قبل از میلاد و در دوران صدقیارخ نمود. نام او نخست متانیا بود و بخت نصر او را به صدقیارخ تغییر داد و او را به فرمانروایی یهود گماشت اما او که حکمرانی ضعیف و فاسد و سخت نادران بود، در نهمین سال پادشاهی خود، پرچم طغیان و استقلال برافراشت و با این کار خود مصیبت و بلا را بر خاک یهود سرازیر کرد. سربازان کلدانی آنها را محاصره کردند و با استفاده از سنگ اندازها و منجنیق‌ها شهرها را سوزاندند و ویران کردند؛ خون‌های بسیار ریختند؛ غارت و کشتار و اسارت بنی اسرائیل را برخود مباح دانستند و هیکل سلیمان و تمامی بناهای باستانی بنی اسرائیل را به شدت درهم کوبیدند. در این بین؛ صدقیارخ و اطرافیان او کوشش کردند - از پشت شهر - بگریزند اما ناکام ماندند و آنان را دست بسته، نزد بخت نصر آوردند. بخت نصر ابتدا دو پسر او را پیش چشمش کشت. آنگاه چشمانش را از حدقه درآورد و در آخر او را با غل و زنجیر روانه بابل ساخت. در این حمله، تمامی بنی اسرائیل - جز بیماران و پیران فرتوت - به اسارت بابلیان درآمدند. بخت نصر مردی سست‌نهاد از اسباط به نام جدلیا را برایشان گمارد. پس از چندی جماعتی از یهود، به رهبری شخصی به نام اسماعیل از نسل پادشاهان، بر شاه تاخته، او را کشتند و خود نزد فرعون مصر پناهنده شدند. این سرانجام کار یهود در فلسطین بوده است؛ اما تورات و دیگر کتاب‌های یهود، همگی، در پی حمله لشکریان کلدان از صفحه گیتی محو شدند و از آن پس نشانی از آنها یافت نشده است.^۱

۱. عهد قدیم، کتاب ملوک ثانی، باب ۲۵-۲۴، ص ۶۳۲-۶۲۹.

آیا تورات مجدداً پدیدار شد؟

بیش از هفتاد هزار یهودی و کاهنان و فرزندان ایشان به دست بابلیان اسیر شدند و اسارت ایشان در مظلومیت و تنگنایی شدید، بیش از نیم قرن به طول انجامید. در خلال این حوادث تمام آثار شریعت، از جمله تابوتی که در آن کتال شریعت نگهداری می‌شد، از بین رفت تا آنکه در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بابل توسط کورش پادشاه ایران فتح شد.

کورش در اولین اقدام، تمام اسرای بنی اسرائیل را آزاد کرد و فضایی آرام و راحت را برای ایشان ایجاد نمود. او فرمان بازسازی ساختمان بیت المقدس و مکان‌های یهود را صادر کرد. کار بازسازی به دست نوه او داریوش (۵۲۱-۴۸۶ قبل از میلاد) پایان یافت.

بیشتر یهودیان، ماندن در حمایت پادشاهان فارس را برگشت به شهرهای خود ترجیح دادند. اینان چون باسواد بودند، به امر دیوانی گماشته می‌شدند. سرانجام در دوره اردشیر درازدست (در سال ۴۵۷ قبل از میلاد) کاهن پیری به نام عزرا در رأس جمعیتی انبوه از اسیران بنی اسرائیل - که اسامی ایشان در اصحاح دوم از کتاب عزرا^۱ آمده است - آماده رهسپاری به بیت المقدس شدند. شاه، آنان را با مال کافی روانه کرد. او (عزرا) به اورشلیم آمد تا شریعت را بازسازی کند و عبادات و مراسم دیرین آنها اصلاح نماید؛ از اینرو برای خواندن دعا و نسخه‌های کتب قدیم کلیساهایی ساخت. کوشش‌های او برای تجدید شریعت باعث شد تا جمعی از یهود از او درخواست کنند شریعت را از نو تدوین کند و کتاب عهد عتیق را تجدید نماید. عزرا به اجابت خواهش ایشان مصمم شد. او در حالی که ۱۳۰ سال از سقوط اورشلیم و ۸۰ سال از فتح بابل توسط کورش می‌گذشت، با استمداد از باقی‌مانده خاطره خود و نیز با استفاده از پاره‌های کتب قدیمی و اطلاعات پراکنده مردم، عهد قدیم فعلی را گردآوری نمود.

۱. کتاب مقدس، عهد قدیم، ص ۷۳۹.

جیمس هاکس می‌گوید که عزرا برای اصلاحات دینی و تصحیح شعائر متداول و نیز تأسیس کلیساها - جهت خواندن دعاها و مآثور و نوشته‌های مقدس پیشین - اقدام نمود. به اعتقاد ما او پس از این رخدادها، کتب تواریخ و کتاب عزرا و بخشی از کتاب نحمیا را نوشت. تمامی کتاب‌های عهد عتیق - که امروزه شریعت ما به شمار می‌رود - توسط او و به کمک نحمیا و ملاکی جمع‌آوری و تصحیح شده است.^۱

ترتولین می‌گوید: «معروف این است که عزرا - درود خدا بر او - کتب عهد قدیم موجود را پس از غارت اورشلیم توسط سربازان بابل، جمع‌آوری نموده است».^۲

عزرا محتویات تورات را از کجا گرد آورد؟

می‌گویند: روح القدس در قلب او دمید. کلی منس آورده است: پس از آنکه کتب آسمانی از بین رفت، به عزرا الهام شد تا آنها را از نو باز نویسد.

تهیو فلکت می‌گوید: «تمام کتاب‌های مقدس از بین رفت و آنگاه به دست عزرا - با الهام الهی - پدیدار شد». جان ملنر - کاتلک می‌گوید: «صاحب نظران، همگی بر اینکه نسخه‌های تورات و نیز دیگر کتب عهد قدیم به دست لشکریان بخت نصر از بین رفت و منقولات صحیح آن که بعدها توسط عزرا گردآوری شد نیز بار دیگر در حادثه انتیوکس نابود شد، اتفاق نظر دارند».^۳

کشیش هدایت یافته، فخرالاسلام می‌گوید: «تمام فرقه‌های مسیحی معتقدند عزرا پس از سوزانده شدن کتب مقدس قدیمی، آنها را برای بار دوم - به کمک روح القدس - جمع‌آوری و تدوین کرد».^۴

چگونه می‌توان پذیرفت که او این کتب را به کمک روح القدس نگاشته باشد؛ در حالی که اشتباهات بزرگ و تناقضات رسواکننده‌ای - افزون بر مطالب عجیبی که با

۱. قاموس کتاب مقدس (ماده عزرا)، ص ۶۱۰. ۲. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹.

۳. او این مطلب را در تاریخ خود که در شهر «دربی» سال ۱۸۴۳م چاپ شده، ص ۱۱۵ آورده است.

۴. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۸ و ۱۹.

عقل سازگار نیست - دال بر فزونی آن در آن یافت می شود؟ مثلاً در سفر تکوین (اصحاح ۴۶، شماره ۲۱) می خوانیم: فرزندان بنیامین ده تن بوده اند.^۱ با این حال در اخبار نخست (اصحاح ۷، شماره ۶) آمده است: فرزندان او سه تن بوده اند^۲ و در اصحاح ۸، شماره ۱ می گوید: ایشان پنج نفر بوده اند.^۳ این غیر از اختلافی است که درباره اسامی آنان وجود دارد. گذشته از اشتباهات و خطاها، اختلاف و ناسازگاری بین کتاب های تورات بسیار است. علامه متتبع، فخرالاسلام، آنها را در دایرةالمعارف ارزشمند خود انیس الاعلام^۴ گرد آوری نموده است. حل یا توجیه این مشکل بر اهل کتاب دشوار آمده است: آدم کلارک مفسر عهد قدیم می گوید: «شاید پسر با پسر پسر بر عزرا مشتبه شده است؛ و دیگران می گویند: عزرا نمی دانست این تعداد، پسران بنیامین اند یا نوه های او، این اختلاف بدین جهت بوده که اسناد موجود نزد عزرا ناقص و از هم گسیخته بوده است».^۵

گواهی اهل کتاب درباره کتاب عزرا خود دچار تناقضی آشکار است. آیا عزرا عهد قدیم را از روی وحی و الهام و یاری روح القدس نگاشته است یا با گرد آوردن برگ های پاره بی ارزش؟ توجیه این تناقض چگونه است؟ باری این گفته ها چیزی جز حدس و تخمین نیست و تنها خداست که از پنهان آگاه است.

حادثه امپراطور انطوخیوس

در فصل اول سفر نخست از دو کتاب مقابین^۶ چنین می خوانیم: انطوخیوس - انتیوکس در سال ۱۶۱ قبل از میلاد حمله سختی به اورشلیم کرد. در پی آن، تمام

۱. عهد قدیم، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۶۴۴.

۳. همان، ص ۶۴۶.

۵. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷-۱۸.

۴. جلد سوم، مباحث تحریف در کتب عهدین.

۶. این دو کتاب (کتاب اول و دوم مقابین) از جمله کتب مقدس شرعی نزد کاتولیک ها به حساب می آید اما فرقه پروتستان و دیگر فرقه های مسیحی، آنها را دو کتاب تاریخ می دانند. ر.ک: الرحلة المدرسية، ج ۱، ص ۱۱۸. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۶.

نسخه‌های کتب مقدس را در هرجا می‌یافت می‌سوزاند. او به جارچی سپرد جار بزند: هرکس نسخه‌ای از کتب مقدس نزد اوست یا مراسم شریعت را به‌جا آورد کشته خواهد شد. او هر ماهه (در تمام شهر) به تفتیش می‌پرداخت و هرکس را که نسخه‌ای از کتاب مقدس داشت یا مشغول انجام مراسم مذهبی بود می‌کشت. این حادثه سه سال و شش ماه به طول انجامید.

تفصیل این حادثه را مورخ یهودی یوسیفوس آورده است. قبلاً کلام جان ملنرکاتلک را آوردیم که گفت: «همه اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه نسخه‌های تورات و عهد قدیم به دست لشکریان بخت‌نصر نابود شده است و منقولات صحیح آنکه بعدها توسط عزرا گردآوری شد نیز در حادثه انطوخیوس محو شده است».^۱

همچنین در سال ۳۷ پس از میلاد امپراطور دیگری به نام طیطوس بیت المقدس را منهدم کرد و تمام کتب مقدس آنرا سوزاند و بیش از یک میلیون انسان را در شهرهای مختلف - با شمشیر یا صلیب - به قتل رساند و نزدیک به یک صد هزار نفر از فرزندان ایشان را به اسارت گرفت و در شهرهای مختلف به فروش رساند. بقیه کسانی که در زمین یهود باقی ماندند از ترس پادشاه روم و در اثر گرسنگی جان باختند و بدین ترتیب طوفان‌های سهمگین حوادث، دفتر حیات این قوم را درهم پیچید.^۲

سلسله اسناد تورات بریده شده است

حوادث بی‌شماری که در دوران تاریخ عهد قدیم بر یهود گذشت، بر این پندار که تورات از زمان موسی عليه السلام (۱۵۰۰ قبل از میلاد) تاکنون - که پایان قرن بیستم میلاد

۱. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ ج ۲، ص - ۲۹.

۲. این مطلب را «یوسیفوس» در کتاب «تاریخ یهود» به‌طور مفصل آورده است. به نقل از انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۷ و ج ۲، ص ۳۱.

است - در طول سی و پنج قرن سالم مانده است، خط بطلان کشیده است. علامه طباطبائی رحمته الله علیه می گوید: «حوادثی که بر تورات عهد قدیم گذشت، جای هیچ شبهه‌ای نمی‌گذارد که سند این کتاب بریده است و تنها به یک تن (عزرا) باز می‌گردد؛ بی آنکه بدانیم مستند او در نقل یا منابعی که جهت گردآوری و تحقیق تورات به کار بسته، کدام بوده است؟ محققان غربی، به دلیل همین از هم گسیختگی آشکاری که تورات با آن روبه‌روست این کتاب را از نظر تاریخی ضعیف برشمرده‌اند؛ زیرا مجموعه‌ای است از افسانه‌های ملی که بر اساس تاریخ اسرائیل تدوین شده و به همین دلیل نمی‌توان به گزارشاتی که در متن آن آمده است اطمینان نمود».^۱

جان ملنر می‌گوید: «اگر گواهی مسیح بر راستی تورات نبود راهی برای تصدیق کتب عهد قدیم وجود نداشت».^۲ فخرالاسلام مغالطه جان ملنر را به گونه‌ای گسترده و تحقیقی پاسخ داده است.^۳ باید گفت: اگر گواهی اسلام و صراحت قرآن به صدق و راستی اخبار موجود در آن نبود، هرگز نمی‌شد به صحت چنین کتاب‌هایی - که سند آنها مجهول است - پی برد.

داستان اناجیل اربعه

آنچه گفته شد داستان تورات و عهد قدیم بر اساس مجموعه مطالب به دست آمده بود که اصل بقای آنها در معرض تردید است تا چه رسد به سالم ماندن آنها در گذر از حوادث پر نشیب و فراز. اما داستان انجیل یا انجیل‌های چهارگانه یا بیشتر - که هریک منتسب به وحی آسمانی می‌باشد و در عین حال باهم اختلاف و تناقضات فراوانی دارند - روشن‌تر از داستان عهد قدیم نیست.

عهد جدید حاوی ۲۷ کتاب و نامه است که اناجیل چهارگانه معروف از آن جمله

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۰. ۲. انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۴۲.

است. این اناجیل را که به ترتیب، متی، مرقس، لوقا و یوحنا نگاشته‌اند، مدتی پس از عروج حضرت مسیح علیه السلام نوشته شده است. درباره هویت این چهار تن و تاریخ نگارش اناجیل آنان و زبان آنها سخن بسیار است. انجیل - که تعریب و اژاگان یونانی اونگلیون (زبان اصلی اناجیل) است - به معنای بشارت و تعلیم می‌باشد.

آیا این اناجیل در اصل به زبان یونانی نگاشته شد؟ اگر پاسخ آری است، دلیل این کار چه بود؟ و اگر در آغاز یونانی نبوده و بعداً به این زبان ترجمه شده است، مترجم آن چه کسی بوده و کی و برای چه هدفی به زبان یونانی ترجمه شده است؟ اینها سؤال‌هایی بی‌پاسخ است.

گروهی از مسیحیان می‌گویند: نگارش انجیل منسوب به متی در سال ۳۸ پس از میلاد مسیح بوده، اما به نظر دیگران نگارش آن، بین سال‌های ۵۰ تا ۶۰ میلادی بوده است؛ بنابر احتمال اول، تاریخ نگارش انجیل ۹ سال پس از عروج مسیح علیه السلام بوده است؛ زیرا او در سال ۲۹ به صلیب کشیده شد و ۳۳ سال عمر کرد. مبدأ تاریخ میلادی متداول نیز چهار سال از میلاد مسیح علیه السلام دیرتر است؛ مسیح در سال ۷۴۹ از تاریخ تأسیس روم زاده شد، اما تاریخ میلادی از سال ۷۵۳ آغاز می‌گردد.^۱

انجیل منسوب به مرقس - شاگرد پطرس و همراه او در مسافرت‌هایش - نیز در سال ۶۱ میلادی و در نظر بعضی حتی پس از آن نوشته شده است. بر انجیل مرقس، آثار تعلیم استادش پطرس هویدا است؛ با اینحال زمان انتشار آن، حدود سال هفتاد میلادی یعنی پس از وفات پطرس و پولس به تأخیر افتاد.^۲

لوقا - شاگرد پولس و از ملازمان او - دو رساله نوشت؛ یکی درباره زندگانی عیسی علیه السلام که معروف به انجیل لوقاست و دیگری درباره اخبار حواریون که به اعمال رسل معروف است. بیشتر به نظر می‌رسد که او این دو کتاب را در سال ۶۳ یا

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۲ و ۳۴۵. قاموس کتاب مقدس، ص ۷۸۲ و ۸۰۶. الرحلة المدرسية، ج ۱،

ص ۱۲۴. انیس الاعلام، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸. قاموس کتاب مقدس، ص ۷۹۲.

پس از آن نگاشته است.^۱

یوحنا که چهارمین انجیل به او منسوب است، ممکن است همان حواری معروف یا شخص دیگری مشهور به یوحنا ی شیخ بوده باشد. زمان نگارش انجیل یوحنا اواخر قرن اول میلادی بوده است. گفته‌اند که یوحنا انجیل خود را در سال ۹۶ برحسب تقاضای اسقف‌های آسیای صغیر - که برای پاسخگویی به نیازهایشان در ارشاد دینی مردم به تعالیم مسیح علیه السلام دسترسی نداشتند - نگاشته است، این مطلب را جرجس فتوحی مدعی شده است.^۲

سرانجام انجیلی که بر مسیح نازل شد

اناجیل چهارگانه معروف، بی‌تردید برای ثبت تاریخ حیات عیسی مسیح علیه السلام و سیره اخلاقی ایشان تا هنگام عروج، نوشته شد و هیچ‌یک از گردآورندگان آن مدعی نیستند که انجیل او همان کتابی است که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرده است. آغاز انجیل متی چنین است: کتاب میلاد یسوع مسیح؛ انجیل مرقس با قطعه‌ای که به گمانش برگرفته از انجیل مسیح علیه السلام است آغاز شده و در پی آن، احوال حضرت را از زمان آمدن از ناصره بازگو می‌کند؛ سرآغاز انجیل لوقا با مطلبی است که آشکارا، بر این حقیقت دلالت می‌کند که آن کتاب سیره است. لوقا در آغاز انجیل خود می‌گوید: «چون بسیاری درباره امور یقینی به گردآوری سرگذشت پرداخته‌اند...، من نیز مناسب چنان دیدم؛ زیرا با دقت، درباره تمام مطالب از آغاز، تحقیق کردم [ام] و می‌خواهم همه را در پی یکدیگر بنگارم». آنگاه داستان مسیح را یاد می‌کند؛ یوحنا در انجیل خویش از خود شروع می‌کند؛ آنگاه به ظهور مسیح و ایمان به او می‌پردازد. همه اینها اثبات می‌کند که این اناجیل، برای بیان هویت پیامبری مسیح علیه السلام نوشته شده است و اختلاف‌ها و برساختگی‌هایی که در آن مشاهده

۱. همان، ص ۷۷۲.

۲. همان، ص ۹۶۶. نیز ر.ک: نجار، قصص الانبیاء، ص ۴۰۱.

می‌شود یا ناشی از اشتباه کاتب است یا اختلاف راویان.^۱ در این صورت بر سر انجیلی که بر مسیح علیه السلام نازل شد چه آمد؟ ظاهراً آنچه بر عیسی مسیح علیه السلام نازل شد، تعالیم و بشارت‌هایی بود که حضرت در اثنای رسالت به مردم ابلاغ می‌کردند و حواریان آنها را حفظ و برای دیگران نقل کردند. این تعالیم در قالب اناجیل معروف ثبت شد.

استادنجار می‌گوید: «آنچه از اناجیل امروزه در دست مردم باقی مانده است، جملات و امثال و موعظه‌هایی است که از پندها و حکمت‌های مسیح علیه السلام برگرفته شده است و شامل دعوت مردم به توحید الهی و اجتناب از بت پرستی و اخلاص در طاعت و عمل به فرامین و پرهیز از نواهی او و حسن معاشرت با مردم و نیز اخلاق فاضله و سجایای پسندیده است. هیچ‌یک از این اناجیل در زمان آن حضرت نگاشته نشده، بلکه پس از عروج عیسی عده‌ای از شاگردان آن حضرت و پس از آنان نیز شاگردانشان بر گردآوری سخنان وی تصمیم گرفتند و داستان‌های بسیاری نگاشتند. هریک نوشتار خویش را انجیل نامید، به گونه‌ای که گفته شد، تعداد آنها به بیش از یکصد انجیل رسید. کلیساها از بین اناجیل متعدد، داستان‌هایی را که با گرایش کلیسا ساز نبود و مضامین آن با مقاصد کلیسا همخوانی داشت، برگزید. تمام اناجیل از حیث سند بریده و ناقص است و هیچ نسخه‌ای نیست که به خط مؤلفان و شاگردان بلافصل آنان باشد تا صحت آنرا تأیید کند؛ محققان به همین علت در درستی نسبت اناجیل به گردآورندگان معروف آنها شک روا می‌دارند. شاید این انتساب، به علت تشابه اسمی نویسندگان آنها باشد».^۲

محقق علامه، فخرالاسلام، اشکالات فنی و تاریخی متعددی - به نقل از قدمای مسیحیت - بر صحت اسناد اناجیل وارد کرده و به بررسی مفصل تک تک سندهای اناجیل پرداخته است.^۳

۲. قصص الانبیاء، ص ۳۹۹.

۱. رک: انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. انیس الاعلام، ج ۲، ص ۶۷-۶۱.

پاستیس می‌گوید: «عهد جدید، نه تألیف مسیح است و نه تصنیف یکی از حواریان او، بلکه ساخته و پرداخته شخصی مجهول الهویه‌ای است که آنرا پس از گردآوری، به حواریان عیسی علیه السلام و یاران آنان نسبت داده است» و فخرالاسلام در پی آن می‌گوید: «این گفتاری است حق و از روی راستی و موافق با واقعیت؛ پاستیس - که از محققان فرقه مانیکیز و از دانشوران قرن چهارم است - در این کلام ره صواب را پیموده است؛ زیرا ممکن است شخص مجهول الهویه‌ای که او می‌گوید، از دشمنان مسیح و مادرش حضرت مریم علیها السلام باشد که این همه مطالب ناراست در عهد جدید گرد آورده است - خدایش خوار گردانند»^۱.

این بود داستان حیات عهدین در طول تاریخ. آنچه مسلم است این است که کتاب اصلی در دسترس نیست و آنچه باقی مانده است شرح حال‌ها و پاره‌های تعلیمات دینی است که از سخنان پیامبران برگرفته شده و در ضمن یادکرد حوادث تاریخی ذکر شده است. در این صورت، ادعای کسانی که حوادث امت‌های پیشین را با امت اسلامی قیاس می‌کنند مردود است؛ چون تحریف در کتب عهدین موضوعیت ندارد [زیرا تحریف فرع وجود اصل کتاب است].

بررسی مسأله تشابه رخدادها در گذشته و حال

تشابه حوادث گذشته و حال به معنای تشابه در اصول فراگیر حیات است، نه در شیوه‌های زندگی، که بالطبع بر حسب اختلاف جوامع بشری در طول زمان، گوناگون است. باری شیوه‌های زندگی همگام با شرایط و امکانات که به تناسب اوضاع و احوال هر عصر و دوره دگرگون می‌شود، تفاوت پیدا می‌کند؛ اما اصول و مقتضیات حیات، مادامی که طبق فطرت نخستین انسان و مقتضای طبیعت ذاتی و اجتماعی او باشد اختلاف پیدا نمی‌کند؛ زیرا چنین طبیعتی با گذشت زمان تغییر نمی‌کند. انسان با وجود فطری خود ویژگی‌هایی ذاتی دارد که از روز پا گذاشتن به عرصه

حیات همراه اوست و تا زمانی که حیات او در کره خاکی ادامه دارد از او جدا ناپذیر است. مقصود از این ذاتیات صفات و غرایزی است که از ذات و فطرت آدمی نشأت یافته است و مادامی که ذات و فطرت در مسیر زندگی همگام با آدمی است همراه اوست.

انسان دارای غریزه حبّ ذات است. این غریزه همواره انسان را به جلب آنچه به نفع ذات او و همگون با فطرت اوست برمی انگیزد و او را و می دارد تا هر چه را به ضرر ذات اوست و با طبیعت او ناهمگون است طرد نماید. به این دلیل گفته می شود: انسان بر جلب منفعت و دفع ضرر از خود، سرشته شده است. منشأ آن حبّ ذات است؛ چون انسان به ذات خود خواسته های نفس خود را به طرف خود جلب می کند و از ناهمگونی های ذات خود می گریزد.

اما از آنجا که آدمی در حیات خود اجتماعی است، این کشش ذاتی - در آنجا که منافع به هم برخورد کرده و مصالح فردی و اجتماعی در هم تنیده می شود - باعث رقابت آنها در جلب منفعت و دفع ضرر و در نهایت موجب برخورد و درگیری می شود. فلاسفه از این مسأله به تنازع برای بقا یاد کرده اند.

از طرفی خداوند پیامبران را برانگیخت و شرایع را فرو فرستاد تا برای تصرفات انسان حدود معقولی ترسیم کند و او را به سوی زندگی سعادت‌مندانه رهنمون گردد تا هر کس به شرط آنکه مانع بهره بردن دیگران نشود از آنچه می خواهد بهره برگیرد و چنان باشند که قرآن درباره بهشتیان فرموده است: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»^۱ برادرانه بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر نشسته‌اند». [در قرآن، حدود الهی به روشنی بیان شده و بر ضرورت رعایت آنها تأکید شده است:] «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۲ بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [تیز] روزهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟».

لیکن «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^۱ هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خود ستم کرده است؛ زیرا اگر کسی از مرزهای الهی تجاوز کند دیگر نباید انتظار داشته باشد که دیگران به حدود او تجاوز نکنند؛ در نتیجه، زندگی، جهنمی سوزان خواهد شد و نابسامانی و هرج و مرج گشوده، چهرهٔ حیات را فرا خواهد گرفت؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲ به سبب آن چه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند برای هر چیزی حدی قرار داد و برای هر کس که از آن حد و مرز تجاوز کند حدی قرار داد».^۳ باری، انسان آزاد آفریده شده است؛ اما آزادی به معنای رهایی از تمام قیود نیست؛ بلکه به معنای امکان بهره‌برداری آدمی از حقوق خود است؛ حقوقی که قانون شرع حکم آن را معین نموده است؛ از این رو بهره‌برداری از لذایذ زندگانی در چارچوب قانون، خود بخشی است که منع و محدودیت را بر پی دارد؛ بنابراین آزادی، به معنای رهایی در بستر زندگی نیست.

از آغاز هستی تا کنون همواره بین خواهش‌های نفسانی انسان و حدود قانون درگیری شدیدی وجود داشته است. مصلحان بزرگ همیشه تلاش کرده‌اند - با مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر - با انانیت و خودکامگی آدمی به مخالفت برخیزند و این جدال مادامی که غرایز آدمی بر وجود او حکمرانی داشته و غرایز همان غرایز اولیهٔ انسان‌های نخستین باشد، استمرار دارد؛ بنابراین، مبارزه همان مبارزه و انسان امروز همان انسان دیروز است؛ چنانکه انسان فردا همین انسان امروز است، بی آنکه در ویژگی‌های ذاتی و پایدار که مایهٔ یکسانی او در تصرفات اوست، تفاوتی پدید آمده باشد.

خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ وَلَئِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ

۲. روم ۳۰: ۴۱.

۱. طلاق ۶۵: ۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۱۰، شماره ۳.

رَبِّكَ؛^۱ اینان همواره در اختلافند؛ جز آنکه پروردگار تو بر ایشان رحمت آورد و برای رحمت نیز ایشان را آفرید و کلمه خدای تو - به تمامی - تحقق خواهد یافت».

خداوند درباره تشابه حیات آدمی در زمینه تصرفات جاهلانۀ دیروز و امروز او می فرماید: «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثُرَ أَمْوَالُهُمْ وَأَزْلَادُهُمْ فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِهِمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُصْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا؛^۲ به سان آنان که پیش از شما بودند، در نیرو از شما قوی تر و در مال و فرزند از شما بیشتر؛ ایشان بهره خود را برگرفتند؛ چنانکه شما بهره خویش گرفتید، همان گونه که پیشینیان بهره خویش بردند، و شما مانند کسانی که فرو رفتند فرو رفتید».

در جای دیگر می فرماید: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ؛^۳ به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی شود».

نیز می فرماید: «بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ؛^۴ بلکه مانند آن چه پیشینیان می گفتند سخن می رانند».

همچنین می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنْزِلُنَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛^۵ آنان که جاهلند می گویند چرا خدای با ما سخن نمی گوید یا بر ما نشانه ای نمی نماید؛ کسانی که پیش از ایشان بودند [نیز] چنین سخنی داشتند؛ قلب های ایشان با هم شباهت بسیار دارند». آیات دیگری نیز تصریح می کنند که تاریخ تکرار می شود و امت ها - ی دیروز و امروز - در آفرینش خود چه بسیار با هم شبیه اند.

ابن عباس می گوید: «امشب چه بسیار با شب پیشین شبیه است. ما به پیشینیان خود، آنان که اسرائیل را بنیان نهادند مانند شده ایم». پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به آن که جانم در دست اوست، شما از ایشان پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر کسی از ایشان

۱. هود ۱۲: ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. توبه ۹: ۶۹.

۳. فصلت ۴۱: ۴۳.

۴. مؤمنون ۲۳: ۸۱.

۵. بقره ۲: ۱۱۸.

به لانه سوسماری پا نهد شما نیز چنین خواهید کرد».^۱

از ابوسعید خدری روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «همانگونه که امت‌های پیش از شما رفتار کرده‌اند، رفتار خواهید کرد». گفتند: یا رسول الله مقصود شما فارس و روم و اهل کتاب است؟ فرمود: «آیا مردم غیر از ایشانند».^۲

علی رضی الله عنه فرمود: «در پی نشانه‌ای آشکاره خواهید پیمود و سخنانی مانند گفته‌های پیشینیان خود خواهید گفت».^۳ همچنین می‌فرماید: «روزگار با امروزیان همان می‌کند که با گذشتگان کرده است». در جایی دیگر می‌فرماید: «فرجام کار دنیا چون آغاز آن است؛ امور آن هم‌رنگ و نشانه‌های آن پدیدار است».^۴

این، حقیقتی مسلم است؛ مادامی که انسان دارای طبیعتی واحد و خواهش‌ها و امیال و درخواست‌های یکسان است، اول و آخر آن یکی است و از آن‌گریز نیست. باید گفت این سخنان به معنای جبر در مسیر حیات نیست؛ بلکه حکایتی از استعدادها و قابلیت‌های نهفته آدمی است که انسان به - واسطه - هویت ذاتی خود آن را به دوش می‌کشد؛ طبیعتی که شایستگی تربیت صحیح و رهنمونی به سوی نشانه‌های صلاح و سداد را دارد و اگر این طبیعت اولی و فطرت آدمی نبود تعلیمات پیامبران هدر می‌رفت و تشریع شرایع و استواری قوانین لغو و بیهوده می‌نمود؛ پس، از اقتضای طبیعت آدمی و رویکرد چنین عرضه‌ای، گریز نیست.

آیه ۱۱۹ سوره هود - آنجا که می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلَئِكَ خَلَقْنَاهُمْ» - به همین حقیقت اشارت دارد. پس مقصود از تشابه امت‌ها، مشابهت در اصول و قواعد حیات اولیه است، نه ویژگی‌های معیشت‌های مردم و شیوه‌های حیات که با شرایط مخصوص هر زمان متناسب بوده و مادامی که عوامل زمانی و مکانی دگرگون می‌شود، تکرار آن ممکن نیست.

پس بسیار خام اندیشی است که کسی گمان برد مقصود از تشابه امت‌های پیشین

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۹.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۴. همان، خطبه ۱۵۷.

و امروزی‌ن یکسانی ابزار معیشت نزد آنهاست، مراد، تشابه در اصول و کلیات است نه شیوه‌ها و کیفیت‌ها؛ مثلاً می‌دانیم که بنی اسرائیل در اثر عناد با پیامبران خود چهل سال در بیابان سینا گرفتار شدند و در آن مدت منّ و سلوی بر ایشان فرو فرستاده شد. معنای تشابه بین دو امت آن نیست که مسلمانان نیز باید چهل سال در همان بیابان گرفتار شوند و همان غذاها قوت آنان باشد، بلکه مراد این است که شما در اثر مقاومت و سرپیچی در مقابل امامان خود با وجود خیرخواهی آنان، در بیابان ضلالت و گمراهی و کاستی مال و جان و نظایر آن گرفتار خواهید شد.

استاد، آیت‌الله خوئی رحمته‌الله می‌فرماید: «روایات مذکور، جزو اخبار آحاد است؛ لذا حجّیت ندارد و ادعای تواتر آنها سخنی گزافه است؛ زیرا در کتب اربعه اثری از آنها وجود ندارد؛ از این گذشته، بسیاری از حوادث پیشینیان نه درباره مسلمانان واقع شده است و نه امکان وقوع دارد. در نهایت اگر اصل تشابه صحیح باشد همین مقدار که مسلمین حدود قرآن را ترک و به پاسداری از حروف و الفاظ آن بسنده نمودند در تحقق تشابه کفایت می‌کند؛ چه آنکه در حدیث آورده است: «اینان حروف کتاب را پاس می‌داشتند اما حدود آن را تحریف می‌کردند. پس کار ایشان روایت آن بود نه رعایت معنای آن»؛ پس شباهت حوادث این امت با رخدادهای امت‌های پیشین در برخی اشکال خواهد بود.^۱

مقصود ایشان از بعض الوجوه همان است که ما بیان کردیم و آن شباهت امت‌ها در اصول و ریشه‌های حوادث است که عمدتاً از فطرت آدمی مایه گرفته و در مواجهه با دشواری‌ها و تلاش برای دست‌یابی به لذت‌های حیات چهره می‌نماید.

تحریف نزد فرقه حشویه عامه^۱

همانگونه که قبلاً یادآور شدیم منشأ شبهه تحریف روایات شاذی است که اهل حدیث آنها را نقل کرده و مورد توجه افراد ضعیف العقل قرار گرفته است. ظاهرگرایان اهل حدیث که به حشویه معروفند و در نقل حدیث زیاده‌روی می‌کنند و بی آنکه در معنای آن بیندیشند و در مواردی که با مبانی شریعت و اصول اسلام تعارض دارد درنگ کنند، بر این گونه روایات اعتماد نموده‌اند؛ زیرا تمام توجه ایشان به افزودن بر حجم روایات معطوف است و کاری به محتوا ندارند؛ بنابراین برایشان اهمیتی ندارد که از چه کسی اخذ حدیث می‌کنند و در اخذ و نقل حدیث بر چه چیزی تکیه می‌کنند.

ابن جوزی می‌گوید: «جمهور محدثان بسیار زیاده‌روی کرده‌اند؛^۲ زیرا عادت کرده‌اند که - اگر چه با نقل سخنان باطل و بی اساس - بر حجم حدیثشان بیفزایند؛ در

۱. چنانکه پیش از این نیز یادآور شدیم، مقصود از حشویه عامه، گروهی از اهل حدیث اهل سنت‌اند که در فراگیری و ضبط حدیث دقت نشان نمی‌دهند.

۲. قاضی عبدالجبار - همانگونه قبلاً گذشت - ایشان را فرقه‌ای برخاسته از حنابله دانسته است. ر.ک: شرح الاصول الخمسه، ص ۵۲۷.

حالی که این کار از ایشان قبیح و ناشایسته است؛ چون به روایت صحیح از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «هر کس حدیثی را که می‌انگارد دروغ باشد به من نسبت دهد - خود - از جمله دروغگویان است».^۱

در همین باره است که امام باقر (ع) می‌فرماید: «نادانان را حفظ روایت فریفته می‌سازد اما غفلت ایشان از فهم معانی آن مایه اندوه اندیشوران می‌گردد».^۲

شیخ ابوجعفر طوسی در ذیل آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۳ می‌گوید: «این آیه بر ادعای نادانان اصحاب حدیث که می‌پندارند می‌توان حدیث را همان گونه که رسیده است روایت نمود - هر چند معنای آن موهون باشد - خط بطلان کشیده است».^۴

باری با همین شیوه سست و بی‌پایه است که حشویه توبره‌های خود را لبریز از اخبار و احادیث شگفت‌انگیز می‌ساختند و راه را برای نشر اسرائیلیات و داستان‌های موهوم و افسانه‌ای هموار می‌سازند و کتب حدیث و تفسیر را از آن انباشته می‌سازند.

چنانکه تاریخ نیز در بسیاری از موارد از آن مصون نمانده است. چنین است که در نوشته‌های اندک اهل حشو، به انبوهی از اخبار تحریف که جوامع حدیثی بزرگ همچون صحاح سته و دیگر کتب حدیثی معروف اهل سنت ثبت کرده‌اند، بر می‌خوریم. جمعی به ظاهر این احادیث فریفته شدند و آنها را حقایق راستین پنداشتند؛ لذا با تغییر عنوان تحریف به نسخ التلاوه - همان گونه که اصولیین عامه چنین کردند - با مشوش ساختن چهره حقیقت، برای تأویل و توجیه آن کوشیدند. قبلاً یادآور شدیم که تغییر دادن عبارت نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه به اصل آن می‌افزاید؛ به ویژه آن که پاره‌ای از اینگونه روایات آشکارا می‌رساند که فلان

۱. الموضوعات، ج ۱، ص ۲۴۰. ۲. الکافی، ج ۸، ص ۵۳، رسالة سعد الخير.

۳. محمد ۴۷: ۲۴.

۴. التبیان، ج ۹، ص ۳۰۱. نیز رک: التمهید، ج ۳، ص ۶۰-۵۶.

آیه حتی پس از وفات پیامبر ﷺ تلاوت می شده است.^۱
خوشبختانه این مشکل نزد علمای امامیه حل شده است. آنان اینگونه روایات بی ارزش را دور ریخته اند؛ نه سند آنها را صحیح می دانند و نه متن آنها را با اصول مذهب سازگار می بینند «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».^۲ در اینجا نمونه هایی از آن را که اهل حشو نقل کرده و صاحبان کتب حدیث ثبت کرده اند، به ترتیب ذکر می کنیم و دیدگاه خود را درباره هر یک بیان می کنیم.

۱. آیه رجم

عمر بن خطاب می پنداشت حکم رجم زنای محصنه در ضمن آیه ای از قرآن بیان شده است که در زمان حیات پیامبر ﷺ تلاوت می شده ولی به علتی نامعلوم از یادها محو شده است. بخاری و مسلم به نقل از ابن عباس آورده اند که عمر بعد از آن که از آخرین سفر حج خود برگشت خطبه ای ایراد کرد که در ضمن آن گفت: «خداوند محمد ﷺ را برانگیخت و قرآن را بر او فرو فرستاد و آیه رجم، جزو آیات نازل شده بوده است. ما آن را تلاوت می کردیم و معنای آن را در می یافتیم و به همین دلیل پیامبر ﷺ و ما [مجرمان را] سنگسار می کردیم. از این رو، حال که زمانی مدید بر مردم گذشته است بیمناکم کسی بگوید: به خدا قسم آیه رجم را در کتاب خدا نمی یابیم، و با ترک واجب الهی گمراه گردند، سنگسار طبق قرآن بر مرد زن دار و زن شوهر دار - هرگاه مرتکب زنا شوند و بینه قائم شود یا نشانه آبتنی هویدا شود یا اعتراف کنند - لازم است».^۳

در موطأ مالک چنین آمده است: «عمر هنگام بازگشت از حج خطبه خواند و گفت: مباد که از بی توجهی به آیه رجم، گمراه گردید. گوینده ای می گوید: حدّ زنا

۱. رک: ابن حزم، المحلی، ج ۱۰، ص ۱۴ و ۱۶. ۲. فصلت ۴۱: ۴۲.

۳. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۱-۲۰۸، باب رجم حبلی (زن حامله). صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۱۸۳. سنن ابوداود، ج ۴، کتاب الحدود، باب ۲۳، ص ۱۴۵. سنن ترمذی، ج ۴، کتاب الحدود، باب ۷، ص ۳۹. سنن ابن ماجه، ج ۲، کتاب الحدود، باب ۹، ص ۱۱۶-۱۱۵. سنن دارمی، ج ۲، کتاب الحدود، باب ۱۶، ص ۱۷۹. موطأ، ج ۳، کتاب الحدود ۱۰، ص ۴۲.

محصنه را در قرآن نیافتیم. حال آن که پیامبر ﷺ و ما پس از ایشان [مجرمان را] سنگسار می نمودیم. قسم به آن که جانم در دست اوست اگر مردم نمی گفتند عمر به کتاب خدا چیزی افزوده است این آیه را در آن می نگاشتم: الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما ألْبَتَهُ؛ مرد زن دار و زن شوهر داری را که مرتکب زنا شدند حتماً سنگسار کنید. ما این آیه را سابقاً تلاوت می کردیم.

مالک می گوید: یحیی بن سعید از سعید بن مسیب چنین نقل کرده است: قبل از آن که ماه ذیحجه تمام شود عمر به قتل رسید. از مالک شنیدم که می گفت مقصود از شیخ و شیخة، مرد زن دار و زن شوهر دار است.^۱

جالب این است که در نخستین مرحله از جمع قرآن [که در زمان ابوبکر صورت گرفت] عمر آیه رجم را ذکر کرد اما کسی از او قبول نکرد؛ زید بن ثابت از او دو شاهد خواست تا شهادت دهند جمله مذکور، آیه ای از قرآن است اما عمر نتوانست دو شاهد بیاورد؛^۲ با این حال بر ادعای خود اصرار داشت و گاه و بیگاه آن را اعلام می کرد؛ تا آن که آن را در آخر حیات خود به صراحت بیان نمود. حکم سنگسار مخصوص مرد زن دار و زن شوهر دار است چه پیر باشند و چه جوان؛ از این رو مالک این دو لفظ را به ثیب معنا کرد و شاید لفظ شیخ و شیخة بر این خطاب مشتبه شده است.

به احتمال قوی عمر حکم سنگسار را از پیامبر ﷺ شنیده و گمان کرده بود که آیه قرآن است؛ همانگونه که حدیث مأثور «الولد للفراش وللعاهر الحجر» را نیز آیه قرآن پنداشته بود. او خطاب به ابی بن کعب گفت: آیا از جمله آیات قرآن این آیه را «إِنَّ انتفائکم من آبائکم کفر بکم» تلاوت نمی کردیم؟ ابی پاسخ داد: آری. آنگاه افزود: آیا تلاوت نمی کردیم: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» که اینک در قرآن یافت نمی گردد؟ ابی پاسخ داد: آری.^۳ عمر از سجع و هم خوانی این عبارات ها پنداشته در شمار آیات قرآن است؛ در حالی که این جملات از سخنان پیامبر ﷺ می باشد. در بیان

۱. سیوطی، تنویر الحوالک، ج ۳، ص ۴۳-۴۲. رک: ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۸. ۳. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶.

فصاحت پیامبر ﷺ گفته شده که او، فصیح‌ترین کسی است که به زبان عربی سخن می‌گوید؛ بنابراین، این اشتباه، به ویژه از کسی چون عمر، شگفت‌آور نیست. قبلاً روایت زید بن ثابت که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «إِذَا زَنِى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا أَلْبَتَهُ»^۱ هرگاه شیخ و شیخه مرتکب زنا شدند ایشان را حتماً سنگسار کنید» ذکر شد. پس مسلم است که این جمله، روایت است نه آیه.

اما تصدیق ابی بن کعب شاید ناظر به این مطلب بوده که این جملات وحی الهی است نه این که لزوماً از قرآن باشد؛ زیرا هر چه پیامبر ﷺ می‌فرمود از پیش خدا بود بی آنکه خواسته خود او دخالت داشته باشد.

۲. آیه رغبت

آیه‌ای دیگر که عمر پنداشته است در قرآن بوده و حذف شده است، آیه رغبت است. عمر می‌گوید: ما از جمله قرآن این آیه را می‌خواندیم: «إِنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ أَبَائِكُمْ فَإِنَّكُمْ كُفْرَ بَكُمْ أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ أَبَائِكُمْ» یا «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ أَبَائِكُمْ»^۲ از پدرانتان روی بر نگردانید که این کار کفر است.

شاید این جمله هم حدیثی از رسول اکرم ﷺ بوده که عمر آن را قرآن پنداشته است. اما این تردید در متن حدیث برای چیست؟ این حدیث با همه صورت‌های گفته شده، دارای انسجام و به هم پیوستگی نیست؛ چنان که با دیگر گفته‌های رسول اکرم (ص) سازگار نیست. زیرا کفر نسبت به خویشان معنا ندارد. در صورت دیگری از حدیث نیز چنین آمده است: «إِنَّ انْتِفَاءَكُمْ مِنْ أَبَائِكُمْ كُفْرٌ بِكُمْ»^۳.

۳. آیه جهاد

آیه سومى که عمر پنداشته از قرآن حذف شده آیه جهاد است. او به ابن عوف گفت: آیا از جمله آیاتی که بر ما خوانده شد، آیه «أَنْ جَاهِدُوا كَمَا جَاهَدْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؛ چنان که نخستین بار جهاد کردید جهاد کنید» نبود که اکنون آن را در قرآن نمی‌یابیم؟ این

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۱-۲۰۸.

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

۳. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶.

آیه در ضمن دیگر آیات ساقط شده، حذف شده است.^۱

۴. آیه فراش

چهارمین آیه‌ای که به گمان عمر ساقط شد، این سخن پیامبر ﷺ است: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^۲ چنان که در ذیل آیه رجم از آن سخن گفتیم.

این چهار عبارت، آیاتی است که عمر می‌پنداشت از قرآن حذف شده است و هیچ کس از صحابه - نه زید، نه ابی و نه دیگران - با او موافقت ننمودند و الا می‌بایست آنها را در مصاحف خود ثبت می‌کردند؛ گرچه آنان در این که این عبارات در شمار وحی بوده و به مثابه دیگر احکام اسلامی و توسط پیامبر ﷺ ابلاغ شده است با عمر یک صدا بوده‌اند. یک صدایی صحابه در مخالفت با پندار عمر باعث شده که خود او به شک افتد. به همین علت حتی در زمان حکومت خود جرأت نکرد دستور دهد آنها را در قرآن ثبت نمایند و این بهانه که ترس از این که مردم بگویند: عمر در کتاب خدا افزوده است مانع این کار شده، قابل قبول نیست؛ زیرا همگان می‌دانند که اگر عمر در کاری قاطعیت داشت ترس از مردم مانع او نمی‌شد. بنابراین، آیه بودن این عبارت‌ها حتی نزد مدعی - که خود به شک افتاد - ثابت نیست. ابن حجر می‌گوید: «ائمه حدیث، این روایت (عبارت اخیر) را به روایت مالک و یونس و معمر و صالح بن کیسان و عقیل و دیگر حفاظ نقل کرده‌اند. - آنگاه خود، آن را به روایت مالک ذکر کرده و در آخر چنین آورده است: - در حلیه الاولیاء ضمن شرح حال داوود بن ابی هند، از سعید بن مسیب و او از عمر آورده است که «آن را در آخر قرآن می‌نگاشتم». و در روایت ابو معشر آمده است که «اگر نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا افزوده است، آن را می‌نگاشتم».^۳ در روایت ترمذی نیز چنین آمده است: «آن را در حاشیه مصحف می‌نگاشتم».^۴

امام بدرالدین زرکشی برای توجیه آن چه از ابن خطاب صادر شده، قلم‌فرسایی

۱. همان.

۲. همان.

۳. فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۱۲، ص ۱۲۷. ۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۶۱.

کرده و به کلام ابن جوزی در کتاب فنون الافنان فی عجائب علوم القرآن استناد کرده است؛ با این حال گرهی را نگشوده است.^۱

۵. قرآن ۱۰۲۷۰۰۰ حرف است

از جمله پندارهای عمر آن بود که گمان داشت حروف قرآن بیش از یک میلیون حرف است. طبرانی از طریق محمد بن عبید بن آدم از عمر روایت کرده است که: «قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است. هر کس آن را با تأمل تلاوت کند در مقابل هر حرفی همسری از حوریان بهشت برایش خواهد بود»^۲؟ در حالی که از ابن عباس نقل شده - و راست هم همین است - که حروف قرآن ۳۲۳۶۷۱ حرف است؛^۳ ذهبی می‌گوید: «تنها محمد بن عبید این روایت باطل را نقل کرده است».^۴

اگر مدعای عمر و ابن عبید درست باشد بایستی بیش از دو ثلث قرآن حذف شده باشد.

$$۱۰۲۷۰۰۰ - ۷۰۳۳۲۹ = ۳۲۳۶۷۱$$

۶. بسیاری از آیات قرآن حذف شده است

شاید همین ادعاهای ناراست عمر موجب گردیده تا فرزندش - بنا به نقل ابو عبید - بگوید: «مبادا احدی از شما ادعا کند که همه قرآن را فراگرفتم. مدّعی چه می‌داند همه قرآن کدام است؟ چون بسیار از آن کاسته شده است؛ پس سزا آن است که بگوید: آن چه را از قرآن در دست است دریافته‌ام».^۵

ما نمی‌دانیم چگونه و چه هنگام و چرا این همه از قرآن ساقط شده است؟ حال آنکه خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».^۶ شاید این گمان

۱. البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۷-۳۵.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۳۹.

۴. حجر ۱۵: ۹.

۵. الاتقان، ج ۳، ص ۷۲.

فرزند عمر از آن جا ناشی شده باشد که شنیده بود با به شهادت رسیدن بیشتر قرّاء در روز یمامه، قرآن از بین رفته است.

۷. قرآن با شهادت حاملان آن در روز یمامه، از بین رفته است

ابن ابی داوود از ابن شهاب چنین روایت کرده است: «به ما چنین رسیده است که: بسیاری از قرآن نازل شد و آنان که آن را فرا گرفته بودند، در روز یمامه به شهادت رسیدند. بعد از ایشان، نه کسی از آن آیات اطلاعی داشت و نه نگاشته شد...»^۱ اما آیا قرآن فقط در سینه این قرّاء محفوظ بوده و دیگر قاریان بزرگ صحابه، به ویژه آنان که پس از دوره پیامبر ﷺ همچنان در قید حیات بودند، از آن بی اطلاع بوده‌اند؟ و اساساً این قاریان که جملگی به شهادت رسیدند چه کسانی بودند که ما آنان را به این سمت نمی‌شناسیم؟

۸. زیادی موجود در مصحف عایشه

پس از وفات رسول اکرم ﷺ تا سال سی‌ام هجری، دوره‌ای پیش آمد که در آن مصاحف مختلف - که صاحبانشان آنها را یا گرد آورده بودند یا از دیگر مصاحف استنساخ کرده بودند - پدیدار گشت. از جمله این مصاحف، مصحف عایشه است که احتمالاً به دستور او از مصاحف دیگران نسخه برداری شده بود. می‌پندارند مصحف عایشه مشتمل بر اضافاتی بوده که آن را از سایر مصاحف جدا می‌کرده است و این اضافات هنگام یکدست شدن مصاحف ساقط شده است.

ابو عبید از حمیده دختر ابویونس - غلام عایشه - روایت کرده است: پدرم در هشتاد سالگی از مصحف عایشه برای من چنین می‌خواند: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲ و علی الذین یصلّون الصفوف الاول؛ خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان شما نیز بر او درود

۱. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند، ج ۲، ص ۵۰.

۲. احزاب ۳۳: ۵۶.

فرستید و همگی سر فرود آورد و (خدا) بر کسانی که در صف‌های نخست نماز گزارند درود می‌فرستد». حمیده گفت: این جمله اضافی تا زمانی که عثمان مصاحف را تغییر داد در قرآن موجود بوده است.^۱

این ادعا باطل و بی‌اساس است و عایشه مصحفی ویژه خود نداشته است اما قرآنی که توسط زید در دوره ابوبکر گردآوری شد نزد حفصه دختر عمر بود. عثمان برای مقابله، آن را از حفصه به امانت گرفت و در پایان کار بدو باز پس فرستاد، افزون بر این که زیادی مورد ادعا با شیوه بلند و متعالی قرآن سازگار نیست.

۹. آیه رضعات را حیوان خانگی خورده است

مالک در موطأ از عمره دختر عبدالرحمان از عایشه روایت می‌کند که این آیه، از جمله قرآن منزل بود: «عشر رضعات معلومات یحرّمَن؛ ده بار شیر دادن موجب حرّمیت می‌شود» آن گاه به خمس معلومات (پنج بار شیر دادن) نسخ شد. این آیه پس از وفات پیامبر ﷺ هم چنان در قرآن تلاوت می‌شد.^۲

همچنین مسلم در صحیح خود، چنین روایتی را از طریق مالک و یحیی بن سعید آورده است.^۳ اما مالک پس از نقل روایت می‌گوید: «بر طبق این روایت عمل نشده است».

زیعلی در تعلیق بر روایت مسلم می‌گوید: «این حدیث حجّیت ندارد؛ زیرا عایشه آن را از قرآن دانسته و مدّعی شده است که در صحیفه‌ای؛ زیر تخت خواب او بود. هنگامی که پیامبر ﷺ وفات یافت و ما مشغول کفن و دفن ایشان بودیم بُزیا مرغ خانگی داخل شد و آن را خورد». زیعلی می‌افزاید: «با این حال ثابت شده که این عبارت از قرآن نیست؛ چون به تواتر به دست ما نرسیده است؛ لذا تلاوت و ثبت آن در مصحف جایز نیست؛ زیرا اگر جزو قرآن بود می‌بایست امروز تلاوت گردد؛ چون پس از پیامبر ﷺ، نسخ، باطل است».^۴ بخاری و احمد بن حنبل به خاطر

۱. الاتقان، ج ۳، ص ۷۳. ۲. تنویر الحوالک، ج ۲، ص ۱۱۸، آخر کتاب رضاع.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷. سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۷. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴. حاشیه صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷.

غرابت این حدیث آن را ترک کرده‌اند. ابن حزم اندلسی در این جا کلام شگفتی دارد که پیش از این آن را نقل کرده‌ایم.^۱

۱۰. دو آیه از سوره بینه

به ابی بن کعب نسبت داده شده که دو آیه از سوره بینه از مصحف حذف شده است، احمد بن حنبل به اسناد متصل تا زر بن حبیش و او از ابی بن کعب، روایت کرد که پیامبر ﷺ به من فرمود: «خداى متعال به من فرمان داده است قرائت قرآن را به تو بیاموزم؛ آن گاه چنین قرائت نمود: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً. فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةَ غَيْرِ الْمُشْرِكَةِ وَلَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ. وَ مِنْ يَفْعَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكْفِرَهُ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ...»^۲.

شعبه - راوی حدیث - می‌گوید: آن گاه آیات پسین آن را خواند؛ سپس افزود: «لو أنَّ لابن آدم واديين من مال لسأل وادياً ثالثاً. ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب؛ اگر آدمی دو بیابان از منال داشت وادی سومى را آرزو می‌کرد، و شکم آدمی را جز خاک پر نخواهد ساخت» و می‌گوید: آن گاه سوره را تا آخر تمام نمود.^۳

او به اسناد دیگر چنین می‌آورد: پیامبر ﷺ فرمود: «خداى تبارک و تعالى مرا امر فرمود تا قرآن را بر تو قرائت نمایم». سپس می‌گوید: پس چنین قرائت نمود: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» و گوید: در ادامه همین آیات چنین قرائت نمود: «ولو أنَّ ابن آدم سأل وادياً من مال فأعطيه لسأل ثانياً فأعطيه لسأل ثالثاً. ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب. ويتوب الله على من تاب. وإنَّ ذلك الدين القيم عند الله الحنيفية غير المشركة ولا اليهودية ولا النصرانية. و من يفعَل خيراً فلن يكفره»^۴.

۱. المحلى، ج ۱۱، ص ۲۳۶-۲۳۴. رک: التمهيد، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. بینه ۹۸: ۵-۱.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲. بخش دوم، يعنى از: ولو ابن آدم... زيادى مورد ادعاست و جزو قرآن نيست.

۴. همان، ص ۱۳۱.

در حالی که به طور قطع این حدیث به دروغ به ابی نسبت داده شده است؛ زیرا اگر خود او چنین می‌پنداشت می‌بایست در مصحف او این اضافات به چشم می‌خورد. ابی‌بن‌کعب - چنان که در جلد اول التمهید بیان کردیم - جزو گروه جمع‌کننده قرآن و املاءکننده آن بوده است. عین همین روایت به طرق دیگر به ابوموسی اشعری نسبت داده شده است و شاید برای آن که از سنگینی این دروغ کاسته شود آن را به ابی‌بن‌کعب نیز نسبت داده‌اند.

عجیب آن که اینان روایت پر شدن شکم فرزند آدم را با اشکال و تعبیرهای مختلف نقل کرده‌اند. یک بار آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند؛ همانگونه که در روایت انس آمده بود.^۱ ابونعیم اصفهانی نیز از حدیث ابن جریج از عطاء بن ابی رباح و او از ابن عباس آورده است که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «لو أن لابن آدم واديين من ذهب لابتغى إليهما ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب» و می‌گوید: این حدیث صحیح و مورد اتفاق همگان است.^۲

یک بار نیز مدعی شده‌اند که جزو قرآن است؛ چنان که در روایتی از ابوموسی و ابی‌بن‌کعب آمده است.

در مرحله سوم بر اساس روایت ابوواقد لیثی می‌گویند حدیث قدسی است. شاید صحیح‌ترین نظریه این روایت باشد:

احمد به اسناد خود تا عطاء بن یسار از ابوواقد روایت کرده است: هنگامی که وحی بر پیامبر ﷺ نازل شد (مقصود او اعم است از وحی قرآن و حدیث قدسی) نزد ایشان می‌آمدیم و پیامبر بر ما حدیث می‌فرمود. یک روز فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: «إنا أنزلنا المال لإقام الصلاة وإيتاء الزكاة ولو كان لابن آدم وادٍ لأحب أن يكون إليه ثانٍ، ولو كان له واديان لأحب أن يكون إليهما ثالث. ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب. ثم يتوب الله على من تاب»^۳ ما مال را برای بر پا داشتن نماز و پرداخت

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰-۹۹.

۲. حلیۃ الأولیاء، ج ۳، ص ۳۱۶، در شرح حال عطاء، شماره ۲۴۴.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۱۹.

زکات فرو می فرستیم و اگر برای آدمی زمینی پهناور بود دوست داشت دومی نیز می داشت و اگر زمین دوم می داشت آرزو می کرد سومی نیز داشته باشد. شکم آدمی را جز خاک پر نمی کند. خداوند توبه توبه کنندگان را می پذیرد».

۱۱. دو آیه که در مصحف نگاشته نشد

ابوعبید از ابوسفیان کلاعی [که شخصی ناشناخته است] از مسلمة بن مخلد الانصاری - که هنگام وفات پیامبر ﷺ بیش از ده سال نداشت - روایت کرده که روزی گفت: به من بگویید کدام دو آیه از قرآن است که در مصحف نگاشته نشده است؟ (مصحف، اصطلاحی تازه بود که در ایام خلفا به کار می رفت) ایشان پاسخ را ندانستند. ابوالکئود سعد بن مالک نزد ایشان بود. مسلمة گفت: «... إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَلَا يُبَشِّرُوا أَنْتُمْ الْمَفْلُحُونَ. وَالَّذِينَ آوَوْهُمْ وَنَصَرُوهُمْ وَجَادَلُوا عَنْهُمْ الْقَوْمَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. أُولَئِكَ لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱.

افزایش و کاهش، هیچگاه در قرآن راه ندارد و چنین عباراتی هرگز با شیوه بدیع قرآن سازگار نیست. شاید مسلمة - که از طرف یزید بن معاویه بر مصر ولایت داشت و در همان جا به سال ۶۲ وفات یافت - مانند برادر خود، اشعری، این مطلب را در پایان عمر که دچار خرفتی و سفاهت شده بود گفته باشد.

۱۲. سوره ای که همسنگ برائت یا شبیه مسبحات است

ابوموسی اشعری به فرومایگی و کژاندیشی معروف بوده است؛ به ویژه در پایان زندگی که - به سفاهت و خرفتی اش افزوده شد و به همین دلیل - موضع گیری هایی سفیهانه و متضاد با مصالح اسلام و مسلمین داشت. همو در جنگ جمل مردم را از همراهی با امیر مؤمنان ﷺ باز می داشت.

داستان او با عمرو بن عاص در روز حکمیت (جنگ صفین) معروف است.

دیدگاه ناراست او درباره قرآن از همین دست است. او عقیده داشت قرآن دچار تحریف شده و بخش عظیمی از قرآن حذف شده است.

مسلم در صحیح خود از ابوالاسود روایت می‌کند: «ابوموسی اشعری قاریان بصره را فراخواند. پس سیصد تن که قرآن را قرائت می‌کردند بر او وارد شدند. بدیشان گفت: شما نیکان بصره و قاریان این شهرید؛ قرآن را به نیکی تلاوت کنید و مباد که طولانی شدن زمان قلب‌های شما را قساوت آورد؛ همانگونه که باعث سنگدلی پیشینیان شما شد. ما قبلاً سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که در بزرگی و کوبندگی آن را شبیه سوره براءت می‌انگاشتیم، اما همگان آن را فراموش کردیم؛ تنها این جمله را از آن به یاد دارم: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب» و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه یکی از مسبحات بود. آن را نیز فراموش کردم؛ تنها یک آیه از آن را به یاد دارم: «يا أيها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون. فتكتب شهادة في أعناقهم فتسألون عنها يوم القيامة».^۱

او، بدین طریق به قرآن بدگمان بوده و چه گفتار سبک و سستی ارائه نموده است. بین جمله ادعایی او و کلام بدیع و متعالی حق مشابهنی نیست.

مسلم - به اسنادی چند - آن را سخن پیامبر ﷺ دانسته است. ابونعیم اصفهانی نیز - چنان که پیش از این یاد کردیم - آن را حدیث نبوی شمرده است.^۲

احمد به نقل از ابوالواقد لیشی آن را حدیث قدسی دانسته است^۳ و شاید به همین علت امر بر اشعری مشتبه شده است. (در ذیل شماره ۱۰ همین بخش در رد نسبیتی که به ابی‌بن‌کعب داده شده است از آن سخن گفتیم).

۱۳. سوره احزاب از سوره بقره طولانی‌تر بوده است

به دروغ به ابی‌بن‌کعب نسبت داده شده که معتقد بود سوره احزاب هم‌سنگ یا

۲. همان، ص ۹۹ و ۱۰۰. حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۳۱۶.

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۱۹.

طولانی تر از سورة بقره بوده است.

احمد بن حنبل از زرّین حبیش و او از ابی بن کعب روایت کرده که گفت: سورة احزاب را چند آیه می‌شمایید؟ گفتم: هفتاد و سه آیه. گفت: همین! من این سورة را دیدم که معادل سورة بقره بود (نزدیک به ۲۸۰ آیه داشته است؛ یعنی چهار برابر رقم موجود) و آیه رجم در آن بود. زرّگفت: گفتم: آیه رجم کدام است؟ گفت: الشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموهما ألّبتة نکالاً من الله والله عزیز حکیم.^۱

در منتخب کنز العمال نیز چنین آمده است: «سورة احزاب» هم سنگ سورة بقره یا طولانی تر از آن بوده است.^۲

عروه از خاله اش عایشه چنین روایت کرده است: «سورة احزاب در عصر پیامبر ﷺ دو یست آیه بود. چون عثمان مصاحف را نوشت ما فقط به مقدار موجود دست یافتیم». عایشه می‌پنداشت در آن سورة چنین آیه‌ای - موسوم به آیه رجم - نیز بوده است: «الشیخ والشیخة فارجموها ألّبتة بما قضیا من اللذة».^۳

باید گفت: این حدیث را بر ساخته‌اند و به صحابی بزرگ ابی بن کعب نسبت داده‌اند؛ زیرا مشاهده نشد که مصحف او با مصاحف سایر صحابه چنین اختلافی داشته باشد؛ حتی احتمال این مطلب نیز داده نشده است. شاید با ساختن این حدیث از زبان او، خواسته‌اند مدعای عمر را نسبت به آیه رجم تأیید نمایند تا او در این پندار تنها نمانده باشد به ویژه آن که از روی عمد سندی ساختند که از بزرگان شیعه نظیر یزید بن ابی زیاد هاشمی، نقیب بصره، تشکیل یافته است. ابن حجر می‌گوید: «او از بزرگان شیعه بوده است».^۴

همچنین زرّین حبیش کوفی مخضرم و به گفته عاصم: وی از اصحاب علی علیه السلام که مقام و مرتبه‌ای والا داشت و پیشوای همگان بود.^۵ نیز ابی بن کعب - صحابی بزرگ و

۱. همان، ص ۱۳۲. الاتقان، ج ۳، ص ۷۲. ۲. منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۴۳.

۳. الاتقان، ج ۳، ص ۷۲. ۴. همان.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲۹، شماره ۶۳۰.

۶. همان، ج ۳، ص ۳۲۲، شماره ۵۹۷.

سرور قاریان و از جمله کسانی که در حادثه سقیفه با علی علیه السلام پایدار ماندند - روایت کرده است.^۱

بین عایشه و عثمان اختلاف و دشمنی بوده و احتمال دارد عایشه با این ادعا و با چنین تعبیری ناشایست در صدد انتقام از عثمان برآمده باشد.

۱۴. دودعای قنوت

از دیگر نسبت‌های ناروایی که متوجه این صحابی بزرگ (ابی) کرده‌اند افزودن دو سوره، موسوم به «خلع» و «حفد»^۲ در آخر مصحف خود است.

به نظر می‌رسد که این دو - در صورت درستی سند - دعاهایی بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در قنوت نمازهای خود می‌خوانده است و ابی آنها را بر حسب عادت که بعضی از دعاها را در آخر مصحف می‌آوردند، در آخر مصحف خود نگاشته است.

به نظر نمی‌رسد ابی چنین اعتقادی داشته و عبارات مذکور را سوره‌های قرآن دانسته باشد؛ به ویژه آن که نظم و ساختار آنها با ساختار قرآن هیچ مناسبتی ندارد و نمی‌توان پذیرفت که این ناسازگاری بر کسی چون ابی مخفی مانده باشد.

ابو عبید از ابن سیرین روایت می‌کند که: «ابی بن کعب در مصحف خود فاتحه و معوذتین و «اللهم إنا نستعينك...» و «اللهم إياك نعبد...» را نگاشت، اما ابن مسعود آنها را گذاشت و عثمان از میان آنها فاتحه و معوذتین را در مصاحف ثبت نمود». جلال‌الدین سیوطی می‌گوید: «ابی دعای خلع و حفد را در آخر مصحف خود نگاشت»^۳ اما این که ابن مسعود هیچ کدام را در مصحف خود نیاورد بدین جهت بود که سوره حمد را عدل و برابر با قرآن می‌دانست نه از خود قرآن، و معوذتین را مثل حفد و خلع دو دعا می‌دانست.^۴

۱. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۲-۵۱. شیخ صدوق، الخصال، باب ۱۲، ص ۴۶۱.

شماره ۴. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۳۲. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: التمهید، ج ۱، ص ۳۲۳. ۳. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. ر.ک: التمهید، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۳.

اما در روزگار عثمان، هیأتی که از طرف او مسئولیت جمع کردن قرآن را داشتند، آن چه را که از قرآن بود نوشتند و مابقی را وا گذاشتند؛ این کار، خود دلیل آن است که خلع و حفد به دعا بودن مشهور بوده است.

۱۵. از سوره براءت فقط یک چهارم آن باقی مانده است

مالک بن انس می پنداشت که سوره براءت معادل سوره بقره بوده و بسمله و آیات دیگری از آغاز آن حذف شده است.

جلال الدین سیوطی می گوید: «مالک می گفت: چون آغاز سوره براءت حذف شد بسمله نیز با آن ساقط گشت و بر ما روشن است که سوره براءت هم سنگ سوره بقره بوده است».^۱

حاکم - که سند این حدیث را صحیح می داند - از حذیفه بن یمان صحابی بزرگوار روایت کرده است که گفت: «آنچه شما تلاوت می کنید ربع سوره براءت است؛ همان که شما آن را سوره توبه می نامید در حالی که سوره عذاب است».^۲ در روایتی دیگر چنین آمده است: «آنچه شما سوره توبه می نامید، سوره عذاب است. به خدا قسم احدی را وانگذاشته مگر آن که او را مورد نکوهش قرار داده است و شما فقط یک چهارم آن را می خوانید».^۳

چه نیکو گفته اند «دروغگو حافظه ندارد». سوره براءت که مشتمل بر ۱۲۹ آیه است، نصف سوره بقره است که ۲۸۶ آیه دارد. اولاً چگونه این مطلب بر کسانی چون حذیفه و مالک مخفی مانده است که ادعا کرده اند آن چه شما امروز می خوانید ربع سوره بقره است. ثانیاً کدام اسامی است که در این سوره ساقط شده است؟ اسامی مشرکین است یا منافقین؟ این حذف کی صورت گرفته است؟ در زمان حیات پیامبر یا پس از وفات ایشان؟ چه کسی جرأت کرد آنها را حذف کند؟ آیا مشرکان که از بین رفته بودند چنین کاری کردند؟ یا منافقین که همواره از ترس رسوا شدن در هراس بسر می بردند؟ ثالثاً اگر سوره براءت در زمان حذیفه به این

۲. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۳۰.

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸.

درازا بوده است می‌بایست از جمله سوره‌های بلند قرآن به حساب آید و دیگر عثمان در عذرتراشی برای این که چرا آن را پس از سوره انفال قرار داد نیاز نداشت بگوید: آخرین سوره‌ای بود که بر پیامبر ﷺ نازل شد و داستان آن شبیه داستان سوره انفال بود؛ لذا پنداشتم که جزو سوره انفال است...^۱ رابعاً حذیفه از نخستین کسانی است که برای یکسان و یک‌دست شدن مصاحف کوشید. او بود که عثمان را واداشت به این کار اقدام نماید.^۲ با این حال چگونه ممکن است آشکارا سخن بگوید که بر اختلاف و کاستی مصاحف - پس از یک‌دست شدن آنها - دلالت کند؟ باری، اینها از جمله دروغ‌هایی است که بر ساخته‌اند و به یاران اهل بیت علیهم‌السلام^۳ نسبت داده‌اند تا از مرتبه ایشان بکاهد، هر چند قداست قرآن را لکه دار سازد.

۱۶. جابجایی یک کلمه

حاکم روایت کرده است که عبدالله بن مسعود چنین قرائت می‌کرد: «إِنِّي أَنَا الرَّزَّاقُ ذَوَالْقُوَّةِ الْمَتِينِ» و می‌گفت: «این آیه را پیامبر ﷺ بر من خوانده است»^۴ و اصل آیه چنین است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذَوَالْقُوَّةِ الْمَتِينِ»^۵ و شاید این آیه بر ابن مسعود مشتبه شده است یا آن را بر مبنای نظر خود - که تغییر لفظ مادامی که به معنا صدمه نزند جایز است - تغییر داده است؛^۶ اما این که عقیده داشته باشد که متن قرآن در اصل چنین بوده است احتمال بعیدی است.

۱۷. افزایش یک کلمه

حاکم همچنین از شهر بن حوشب از اسماء روایت کرده که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم چنین تلاوت می‌فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

۱. رک: مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲. برای توضیح بیشتر رک: التمهید، ج ۱، ص ۳۳۵ به بعد.

۳. حذیفه نخستین کسی است که با دسته‌ای دیگر از نیکان صحابه در روز سقیفه برای یاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دفاع از حق او قیام نمود. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱.

۴. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۴۹. ۵. ذاریات ۵۱: ۵۸.

۶. رک: التمهید، ج ۱، ص ۳۱۹.

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً^۱ ولا یبالی؛ ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید؛ در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد و او را باکی نیست».

شاید کلمه اضافی (لایبالی) در آخر آیه، از کلام پیامبر ﷺ بوده که آن را برای توضیح موضع خداوند در قبال بندگان توبه کار بیان داشته است؛ زیرا خداوند آن قدر بر بندگان خود مهربان است که از چیزی تحاشی ندارد و چیزی مانع رحمت آوردن او بر آنان نمی شود.

افزون بر این، سند این روایت پیراسته نیست. حاکم می گوید: «این حدیث بسیار غریب است و من در کتاب خود، تنها همین یک روایت را از شهر آورده ام. مسلم و بخاری [تیز] به حدیث او استناد نمی کردند».^۲ ابن حجر می گوید: «شهر راستگو بود اما در روایتش بسیار دچار ارسال و خیالبافی گردیده است».^۳

۱۸. افزایش یک حرف

ابن منذر از ابن عباس روایت می کند که می خواند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ^۴ ضِيَاءً» با حذف واو؛ چون در قرائت مشهور «وضياءً» آمده است. به او نسبت داده اند که می گفت: «واو» را از این قسمت آیه حذف کنید و به اول آیه ۱۷۳ سوره آل عمران بیفزایید؛ یعنی «وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ...»؛ قرائت مشهور بدون واو است.^۵ او می پنداشت که «ضياءً» حال است از مفعول به، یعنی فرقان؛ و موصول در آیه دوم، عطف است بر موصول در آیه پیشین. ابن حجر می گوید: «این اسناد نیکویی است».^۶

باید دانست که مقصود از فرو فرستادن فرقان یعنی تورات، بر موسی و هارون عليه السلام دو چیز است: اول آن که فارق بین حق و باطل در احکام شریعت است.

۱. زمر ۳۹: ۵۳. ۲. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۵۶.

۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۵، شماره ۱۱۲. ۴. انبیاء ۲۱: ۴۸.

۵. الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۲۰. ۶. فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۳.

دوم آن که نوری است که زندگانی را روشنایی می بخشد؛ بنابراین اگر «ضیاء» حال باشد، فرقان در معنای دوم منحصر خواهد بود.

اما موصول در آیه ۱۷۳ سورة آل عمران نظیر همه موصولات در آیات پیشین آن - که بدون واو عاطفه است - عطف بیان می باشد. بسیار دور به نظر می رسد که رعایت وحدت اسلوب در کلام بلیغ بر ابن عباس که خود عالمی آگاه به قرآن و شیوه کلام عرب است پوشیده مانده باشد؛ بلکه قاطعانه انکار می کنیم که او معتقد بوده در ساختار قرآن در قرائت مشهوری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده است درهم ریختگی ایجاد شده باشد تا محتاج ترمیم و اصلاح باشد. آیا چنین ادعایی با درایت «حبر امت» سازگار است؟

۱۹. جابجایی حرف

عبدالله بن عمر گمان داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین قرائت می نمود: «فَطْلَقُوهُمْ مِنْ قَبْلِ عِدَّتِهِمْ»^۱ در حالیکه قرائت مشهور «فَطْلَقُوهُمْ لِعِدَّتِهِمْ»^۲ می باشد.

لام در این آیه به معنای فراهم شدن مقدمه است؛ یعنی طلاق می بایست هنگامی انجام پذیرد که برای ایشان عده نگه داشتن ممکن باشد؛ یعنی طلاق در دوره ای از پاکی که در آن همبستری انجام نگرفته است، صورت پذیرد تا عده آنان با دو حیضی که پس از طلاق می بینند تمام گردد. شاید آن چه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است - بر فرض صحت روایت - تفسیر لام بوده است که ابن عمر آن را به عنوان قرائت تلقی نموده است.

۲۰. تغییر در ساختار کلمه

احمد بن حنبل از ابو خلف روایت می کند که: «عبید بن عمیر از عایشه سؤال کرد که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ»^۳ را با الف ممدود قرائت

۱. طلاق ۶۵: ۱.

۲. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳. مؤمنون ۲۳: ۶۰.

می نمود (يُؤْتُونَ مَا آتَوْا: ثلاثی مزید از باب افعال) یا الف مقصور (يَأْتُونَ مَا آتَوْا: ثلاثی مجرد)؟ عایشه در پاسخ گفت: کدام نزد تو بهتر می نماید؟ گفت: یکی از آن دو نزد من از شتران سرخ مو محبوب تر است. عایشه گفت: کدام است؟ گفت: یأتون ما آتو (با الف مقصور). عایشه گفت: شهادت می دهم که پیامبر ﷺ چنین قرائت می کرد و نزول آن هم، چنین بوده است؛ اما با الف ممدود غلط است.^۱

باید گفت: قرائت مشهور با الف ممدود است و معنای آیه چنین است: «کارهای نیک و خیر را انجام می دهند». اما معنای آن بنابر قرائت با الف مقصور چنین است: «کارهای نیک و بد را انجام می دهند» که معنایی ناراست است و عایشه، به همین دلیل، می پنداشت این آیه در شأن گناه کاران وارد شده است؛ بنابر این از پیامبر سؤال کرد و گفت: آیا [مراد آیه،] کسی است که سرقت می کند و مرتکب زنا می شود و شراب می نوشد و [در عین حال] از خدا بیمناک است؟ پیامبر ﷺ او را از این گمان ناروا بازداشت و فرمود: «ای عایشه چنین نیست؛ بلکه او کسی است که روزه می گیرد، نماز به پا می دارد، و صدقه می دهد و از خدا بیمناک است»؛ یعنی به خود فریفته نیست.^۲ آری، آن چه مورد اعتماد است همان قرائت ممدود است که جمهور مسلمانان نیز بر آنند.

۲۱. خطا در اجتهاد

به ابن عباس نسبت داده اند که شکل صحیح آیه شریفه «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»^۳ چنین بوده است «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا...» و کاتبان به اشتباه آن را به صورت پیشین نوشته اند.

طبری نیز آن را به همین وجه در تفسیر خود آورده و حاکم آن را طبق شیوه بخاری و مسلم دانسته است.^۴ در پندار مدعی، شرط دخول در خانه إذن خواستن

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۹۵. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۴۶.

۲. الاتقان، ج ۴، ص ۲۳۸. ۳. نور، ۲۷.

۴. جامع البیان، ج ۱۸، ص ۸۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۹۶.

است اما استیناس (انس گرفتن) پس از ورود حاصل می‌گردد. غافل از این که در تعبیر به استیناس به جای استیزان، نکته دقیق نهفته است: آن که اذن می‌طلبد هر گاه با تمایل و خوش‌رویی اهل خانه مواجه نشود، شایسته نیست داخل خانه شود چون ممکن است اذن آنان از روی تعارف و رودریاستی صادر شده باشد؛ اما وقتی از آنان رضایت و میل قلبی مشاهده کرد، می‌تواند با آسودگی خاطر داخل شود. و این نکته نمی‌بایست بر شخصی آگاه به ظرافت‌های کلام مانند ابن عباس مخفی مانده باشد.

۱.۲۲. اجتهاد در مقابل نص

همچنین ابن عباس - بر حسب آن چه به او نسبت داده‌اند - گمان کرده است که در آیه شریفه: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۱ آن چه بر پیامبر ﷺ نازل شده «و وصی ربک...» بوده است ولی نویسنده چون قلمش بیش از حد به مرکب آغشته بوده، و او را به صاد چسبانده است.^۲ [و به جای وصی، قضی خوانده شده است]. او در حالی چنین ادعایی کرده است که در آن روز مصاحف نقطه و شکل نداشته است. ابن عباس - چنان که به او نسبت داده‌اند - می‌گوید: «اگر عبارت آیه «وقضی» می‌بود احدی به خداوند شرک نمی‌ورزید».

گفته‌اند: درباره این قرائت از ضحاک سؤال شد. گفت: «نه ما و نه ابن عباس این گونه که شما می‌خوانید قرائت نمی‌کردیم [در واقع] بدین شکل بود: «و وصی ربک» و به همین شیوه خوانده می‌شد و نگارش می‌یافت تا آن که نویسنده [با نوک قلم] مرکب زیادی برداشت و «واو» و «صاد» به هم چسبید». آن گاه این آیه را خواند: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»^۳ و گفت: «اگر قضا از طرف خداوند بود احدی توان رد قضای الهی را نداشت»؛ بنابراین آن چه در آیه آمده است وصیتی بود، که خداوند به بندگان نموده است».^۴

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲. اسراء ۱۷: ۲۳.

۳. «و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید».

۴. الاتقان، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۵.

نساء ۴: ۳۱.

این نظریه، با لحاظ اتفاق امت نظریه باطلی است و شاید اجتهاد در مقابل نص باشد، زیرا قضای الهی دو گونه است: ۱- قضای تکوینی، ۲- قضای تشریعی؛ آن چه رد آن ممکن نیست قضای تکوینی است: «لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ» «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».^۱ اما قضا در تشریع عبارت است از تکلیف الهی که شامل امر و نهی می باشد و بندگان در اطاعت و معصیت او امر الهی برای رعایت مصلحت آزمایش، مختار آفریده شده اند؛ چون اگر اختیار نباشد جای تکلیف نیست. خدای تعالی می فرماید: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»^۲ یعنی هرگاه خدا و رسول حکم الزامی حتمی را بیان نمایند. بدین ترتیب معنای آیه چنین است: خداوند فرمان حتمی صادر نموده است و هیچ عذری را در ترک امتثال آن نمی پذیرد.

۲۳. گمان نادرست

طبری در تفسیر خود روایت کرده است که ابن عباس چنین قرائت می کرد: «أَقْلَمُ يَتَّبِعِينَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُؤَيَّسَ اللَّهُ لَهُدَى النَّاسَ جَمِيعاً»^۳ بدو گفته شد: در مصحف «أَقْلَمُ يَتَّبِعُونَ...» آمده است. گفت: به گمانم نویسنده در وقتی که خواب چشمانش را فرا گرفته بوده آن را نگاشته است.

ابن جریر می گوید: «ابن کثیر (یکی از قراء سبعة) و دیگران پنداشته اند که در قرائت نخستین «أَقْلَمُ يَتَّبِعُونَ...» بوده است»^۴.

ابن حجر می گوید: «این حدیث که طبری آن را با اسناد صحیح نقل کرده است همه رجال سند از رجال بخاری می باشند»^۵.

بدین ترتیب به خبر امت نسبت داده اند که پنداشته است نگارنده مصحف دچار غفلت شده است.

زمخشری بر انکار صحت این روایت پافشاری کرده، می گوید: «و گفته شده که

۱. «و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید [موجود] باش» پس [فوراً موجود] می شود. بقره ۲: ۱۱۷.

۲. احزاب ۳۳: ۳۶.

۳. رعد ۱۳: ۳۱.

۴. جامع البیان، ج ۱۳، ص ۱۰۴.

۵. فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۲.

نویسنده درحالی که خواب آلوده بوده دندانهای آنرا برابر نوشته است. آری، این ادعا و امثال آن درباره قرآن - کتابی که باطل به هیچ روی بدان راه ندارد - هرگز قابل تصدیق نیست. چگونه ممکن است چنین خطایی در مصحف امام ثابت مانده و در دست نام آورانی که در دین الهی بسیار اهل احتیاط بودند، دست به دست گشته و در عین حال بر ایشان مخفی مانده باشد. ایشان کسانی اند که به کتاب خدا آگاهی کامل داشتند و از نکات خرد و کلان آن غافل نبودند. منتسب ساختن آنان به غفلت نسبت به قانونی که مرجع همگان است و قاعده‌ای که پایه همه چیز به حساب می آید تهمتی است سراسر دروغ.^۱

این، سخن محقق است که در ادب و تفسیر یگانه است؛ اما کسی مانند ابن حجر را - با آن که از پیشوایان نقد و تمحیص است - صحت سند که در اصطلاح قوم آمده است فریفته ساخته و او نقل را بر عقل ترجیح داده و با دور انداختن امر قطعی جانب گمان را برگزیده است.

او در رد کلام زمخشری می گوید: «این انکار کسی است که از علم رجال آگاهی ندارد؛ زیرا کذب شمردن دلیل نقلی با وجود صحت سند، روش اندیشوران نیست؛ در نهایت باید تا جایی که ممکن است آن را تأویل کرد».^۲

نسبت خواب آلودگی و غفلت به نویسنده مصحف را چگونه می توان توجیه نمود و چگونه می توان احتمال داد که او می خواست بنویسد یبیین، ولی از روی غفلت به جای آن نگاشت ییأس؟ از این گذشته، چگونه می توان قرائت جمهور مسلمین را که نسل به نسل پس از رسول اکرم ﷺ به آنان رسیده است تخطئه نمود؟ این کار، پنداری واهی و نسبتی نارواست.

۲۴. چهار حرف در قرآن به خط آمده است

آن کس که از ادبیات عرب طرفی نبسته، گمان کرده است که در قرآن مواردی به خط آمده و بر حسب آگاهی ناقص خود مدعی شده است که صواب بر خلاف آن است.

ادعای عرو بن زبیر که نسبت به سه آیه ذیل مطرح ساخته:

۱. درباره آیه: «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ»^۱ ادعا کرده است که رفع اسم «إِنَّ» خطاست.

۲. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ»^۲ گفته است مرفوع خواندن معطوف بر

اسم «إِنَّ» خطاست.

۳. «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»^۳ چون عطف است بر «لَكِنَّ الرَّاكِبِينَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ

وَالْمُؤْمِنُونَ...» مدعی شده است که نصب المقیمین اشتباه است. می گوید: «از عایشه

سبب آن را جویا شدم. پاسخ گفت: ای پسر خواهر، این حاصل اشتباه نویسندگان

در نگارش است». جلال الدین سیوطی می گوید: «اسناد این روایت طبق شرایط

شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است».^۴

۴. به تابعی بزرگ، سعید بن جبیر نسبت داده اند که گفته است: «چهار حرف در

قرآن اشتباه است؛ سه مورد آن را چنان که بر شمردیم یاد کرد و مورد چهارم را آیه

«فَأَصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۵ دانسته است؛ زیرا فعل مضارع با جزم آمده است در

حالی که عطف است بر فعلی که به خاطر تقدیر «أَنْ» ناصبه پس از فاء عطف

منصوب می باشد. از ابو خالد نیز روایت شده که گفت: «به ابان بن عثمان،

شخصیت علمی بزرگ، گفتم: چگونه ممکن است «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ» به نصب

باشد؛ حال آن که ماقبل و مابعد آن به رفع است؟

گفت: این کار نویسنده است. عبارت های پیش از آن را نگاشت؛ سپس از املا

کننده پرسید: حال چه بنویسیم؟ در پاسخ او گفت: «اكتب: المقيمین الصلاة» او هم

بر طبق آن چه بدو گفته شد نگاشت».^۶

و از ابو عمرو بن علاء روایت شده که می گفت: «من شرم دارم «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ»

را چنین قرائت کنم».^۸

۱. در آیه ۶۳ سوره طه چنین است: «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ».

۲. مائده ۵: ۶۹.

۳. نساء ۴: ۱۶۲.

۴. الاتقان، ج ۲، ص ۲۶۹.

۵. منافقین ۶۳: ۱۰.

۶. سجستانی، المصاحف، ص ۳۳-۳۴.

۷. همان.

۸. تفسیر رازی، ج ۲۲، ص ۷۴.

به زودی - بر طبق لغت فصیح و پیراسته از هر ضعف - توجیه صحیح آیات را متعرض خواهیم شد؛ دادن چنین نسبتی به کسانی چون سعید و أبان - که خود از بزرگان نام آورند - بسیار شگفت به نظر می آید؛ زیرا چگونه ممکن است جهت صحیح این آیات بر چنین افرادی پوشیده مانده باشد تا بدانجا که قرائت مشهور را غلط بدانند؟

البته این نسبت از کسی چون عروه که از مواضع و ظرافت های لغت ناآگاه بوده است بعید نمی نماید؛ اما ابو عمرو بن علاء - که اعلم زمان خود نسبت به قرآن و عربیت و ادبیات آن بود -^۱ از قرائت «هذان» با الف بدین جهت شرم داشته است که إِنَّ با نون ثقیله ادا گردد. البته حق با اوست زیرا در این صورت هیچ وجه صحیحی نخواهد داشت؛ اما طبق قرائت تخفیف نون که همان قرائت حفص و جمهور مسلمانان است - چنان که خواهیم گفت - جایی برای این اشکال نخواهد ماند.

اینک پاره ای از توجیهات را که از طرف درخشان ترین چهره ادب و بیان پیرامون این آیات چهارگانه بیان شده است از نظر می گذرانیم:

۱. سوره طه آیه ۶۳؛ خداوند می فرماید: «إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَٰنِ». حفص، به تخفیف إن مکسور قرائت کرده که قرائت مشهور جمهور مسلمین است و از نظر ما قرائتی صحیح است. بنابر این «إِنَّ» مخففه از ثقیله است و عمل نصب ندارد، و وجود لام بر سر خبر خود دلیل است بر این که إن مخففه است. ابن هشام می گوید: «هرگاه إن را مکسوره و مخففه یافتی و بعد از آن لام مفتوحه را دیدی، بدان که اصل آن إنّ (مشدد) بوده است؛ مثل آیه شریفه «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً»^۲ و قول شاعر:

سَلَّتْ يَمِينُكَ إِنَّ قَتَلْتَ لِمُسْلِمًا حَلَّتْ عَلَيْكَ عِقَابُ الْمُتَعَمِّدِ^۳

زمخشری نیز می گوید: «إِنَّ، اگر همراه لام فارقه^۴ باشد مخففه است».

ابن هشام می گوید: «این لام نزد سیبویه و بسیاری دیگر، همان لام ابتداء

۱. رک: تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۸۰-۱۷۸. ۲. بقره ۲: ۱۴۳.

۳. بشکند دست تو که مسلمانی را به قتل رساندی، بر تو عقوبت قتل عمدی روی آورده است. (مترجم).

۴. بدین علت بدان فارقه گویند که میان «ان» مخففه و «ان» نافیه فرق می گذارد. و آن دو را از هم جدا می سازد.

(مزحلقة: پس رانده شده) است که مفید تأکید است. دخول این لام پس از اِنْ مخفّفه لازم است؛ همان گونه که پس از اِنْ مثقله جایز است». بنابراین، آیه هیچ اشکالی ندارد؛ امّا قرائت با تشدید اِنْ با الف (هذان) قرائت باقی قراء غیر از ابو عمرو است. استدلال آنان این است که در مصحف امام با الف نگاشته شده و تبعیت از آن لازم است؛ اما مثقله بودن اِنْ با رفع اسم اِنْ اشکال آفرین است. اینان در پاسخ می‌گویند: «رفع اسم اِنْ مثقله، در گویش گروهی از اعراب یعنی بنو حارث بن کعب و همسایگان ایشان رایج است»^۱ و قرآن گاه در استعمالات خود، لغات قبایل غیر مشهور را به کار گرفته است.

نحویان این اشکال را به انحای مختلف توجیه نموده‌اند. مثلاً گفته‌اند: اِنْ در این جا به معنای نعم است. به اینان اشکال شده که در این صورت، نمی‌بایست لام بر سر خبر بیاید. در پاسخ گفته‌اند: هر گاه در جمله‌ای مبتدا محذوف باشد دخول لام بر خبر جایز است. به اینان اعتراض شده که اگر مبتدا محذوف است چگونه می‌توان بین حذف و تأکید جمع کرد؟ امّا از نظر ما این گونه توجیهات تکلف غیر قابل قبول است. آن چه پذیرفتنی است قرائت حفص است که مبنای قرائت جمهور مسلمانان می‌باشد؛ اما قرائت ابو عمرو با یاء (هذین) با اصل منطبق است؛ هر چند قرائت شاذّ است و مورد قبول نیست.

۲. در سوره مائده آیه ۶۹: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲ اغلب الصابئون را به رفع خوانده‌اند چون عطف است بر محل اسم اِنْ. قراء می‌گوید: «هر گاه اسم همچون ضمیر و موصول به گونه‌ای باشد که اعراب در آن ظاهر نگردد، جایز است بر محل آن عطف شود؛ نظیر این شعر ضابی بن حارث برجمی:

۱. فراء، معانی القرآن، ج ۲، ص ۱۸۴. ابن طاووس، سعد السعود، ص ۲۶۵.

۲. «کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی و صابی و مسیحی‌اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد».

فمن يك أمسى بالمدينة رحله
بشرين حازم نیز گفته است:

ولا فاعلموا إنا وأنتم بغاة ما بقينا في شقاق^۲

رفع در آیه، به دلیل مناسبت واو در هادوا (نظیر عطف بر توهّم) ترجیح داده شده است. سیبویه نقل کرده که اعراب می‌گویند: «إِنَّهُمْ اِجْمَعُونَ ذَاهِبُونَ» و «إِنَّكَ وَ زَيْدٌ قَائِمَان» و آن را نظیر این شعر دانسته است:

«بدا لي أنني لست مُدرك ما مَضَى ولا سابقٍ شيئاً إذا كان جائئاً»^۳

جَرّ سابق معطوف بر خبر ليس، به علت توهّم این است که ليس مجرور به باء است. دیگر نحویان، در این جا توجیهات دیگری دارند. مهم این است که عالمان بصره و کوفه رفع را در آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...»^۴ مجاز شمرده‌اند. صابئین که به نصب آمده است، بر اصل مبتنی است و آن را به دلیل مناسبت با یاء در نصاری ترجیح داده است. اما در آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ...»^۵ بر طبق اصل آمده است؛ بی آنکه مناسبت لفظی رعایت گردد. و این، جزو هنرها و ابتکارات قرآن است که بر طبق انواع رایج کلام فصیح آمده است.

۳. در سوره نساء آیه ۱۶۲؛ خداوند می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِيْنَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اُولٰٓئِكَ سَنُوْثِيْهِمْ اَجْرًا عَظِيْمًا»^۶

۱. هرکس که کاروان او در شهر، شب را به صبح رساند من و قِیار (نام اسب او است) در آن شهر غریبانه به سر می‌بریم. توضیح اینکه قِیار که بر اسم «اَنّ» عطف شده به شکل مرفوع آمده است. «مترجم»

۲. و الا بدانید ما و شما از سرکشانیم؛ مادام که در جدال و جدایی باقی باشیم. «انتم» ضمیر رفع است که بر اسم «اَنّ» عطف شده است. «مترجم»

۳. بر من آشکار شده که گذشته را درک نخواهم کرد و بر آنچه آینده است پیشی نخواهم توانست گرفت. سابق بر «مدرک» عطف شده است و به توهّم آنکه بر سر آن حرف جَرّ آمده، به شکل مجرور ذکر شده است. (مترجم). ۴. بقره ۲: ۶۲.

۵. حج ۲۲: ۱۷.

۶. «لیکن راسخانشان در دانش و مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان

زمخشری درباره نصب مقیمین می‌گوید: «نصب آن از باب مدح و برای بیان فضیلت نماز است و این موضوع خود بابی گسترده است. ما به آنان که مدعی‌اند نصب آن از روی خطا در مصحف واقع شده است و قعی نمی‌نهیم؛ چون کسی به این ادعا اعتنا می‌کند که در قرآن ننگریسته باشد و با شیوه‌های عرب آشنا نباشد و نداند که نصب از باب اختصاص، خود فتنی است از فنون زبان عرب. البته پوشیده نیست که صحابه نخست در دفاع از اسلام همتی والا داشتند و غیرت دینی آنان نسبت به بستن راه نفوذ هر نوع طعنه در دین، مانع می‌شد که ایشان در قرآن مرتکب خطایی گردند و یا راه رخنه را باز گذارند تا آیندگان آن را ببندند یا پارگی در حصار دین ایجاد نمایند تا دیگران آن را رفو کنند».

سیبویه در باب این که گاهی نصب برای تعظیم و مدح است، می‌گوید: «از عربی شنیدیم که می‌گفت: الحمد لله رب العالمین (به نصب رب). سرّ آن را از یونس^۱ پرسیدم. او گمان می‌کرد که آن قرائت بر وفق زبان عربی است. این آیه شریفه نیز چنین است: «لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِيْنَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ». اگر همه این الفاظ مرفوع بود نیکو می‌نمود؛ اما رفع المؤتون به علت ابتداء است».

همچنین می‌گوید: «نظیر آن، سخن خداوند است: «وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاسِ وَالصّٰرِمِ...»^۲ نصب صابرین برای مدح است، و اگر به علت عطف بر موفون یا استیناف نیز رفع داده می‌شد جایز بود. خرنق، شاعره‌ای از بنی قیس بن ثعلبه، می‌گوید:

→ دارند و خوشا بر نمازگزاران و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد».

۱. سیبویه به آراء یونس احترام می‌گذاشت و گمان در اینجا به معنای رأی و نظر به کار رفته است.

۲. «و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایند». بقره ۲: ۱۷۷.

لا یبعدن قومی الذین هم سمّ العداة وآفة الجزر^۱
النازلین بکُلّ معترک والطیّیون معاقد الأزر^۲

سیبویه می‌گوید: «یونس معتقد بود که گروهی چنین می‌خوانند: النازلون و الطیبین و خلیل می‌گفت: نصب در این موارد وقتی به کار می‌رود که مخاطبان نیز مانند متکلم از مطلب مورد بحث آگاهند و نصب آن برای دلالت کردن بر ثنا و تعظیم است و علت چنین نصبی، وجود فعل مقدر است. گویا چنین گفته است: یاد کن اهل این کار را و یاد کن مقیمین را، اما این گونه فعل‌های تقدیری کاربرد ندارد؛ مانند این گفتهٔ عرب: إنا بني فلان نفعل کذا... نصب بنی فلان بنا بر قاعدهٔ اختصاص برای افتخار و بزرگ‌منشی آمده است».

همچنین می‌گوید: «و در این شعر امیه بن ابی عائذ نیز چنین کاری صورت گرفته است:

ویأوی إلى نسوةٍ عَطَلٍ وشعثاً مراضیع مثل السعالی^۳

خلیل می‌گوید: گویا شاعر گفته است: واذ کرهنّ شعثاً، با این تفاوت که در این جا برای مذمت چنین شده است».^۴

سید مرتضی علم‌الهدی دربارهٔ نصب والصابرین می‌گوید: «نصب آن به منظور مدح است؛ زیرا شیوهٔ عرب در هر جا که صفات و خصایص افراد طولانی گردد این است که بین آنها با مدح و ذم فاصله می‌اندازند تا ممدوح یا مذموم را باز شناسند. بنابراین، این امر در اول کلام درست نیست و شعر خرنق نیز از این قبیل است: لا یبعدن قومی... (تا آخر دو بیت). نصب نازلین و طیبین در شعر خرنق، از باب مدح است و ممکن است هر دو را رفع دهند تا آخر کلام با اول آن هم‌آهنگ باشد. بعضی نازلین را نصب و طیبین را رفع داده‌اند و بعضی دیگر خلاف آن عمل کرده‌اند. وجه

۱. ایشان نسبت به دشمنان همچون سبای کشنده‌اند و نسبت به میهمانان شتران را قربانی می‌کنند.

۲. در هر معرکه‌ای پای می‌نهند و از فحشا پیراسته‌اند. «نازلین» به قصد مدح، به شکل منصوب آمده است.

۳. به سوی زنانی از کار افتاده و ژولیدگانی شیرده بسان غولان پناه آورده است. شاهد مدعا «شعثاً» است که بنا بر فعل مقدر منصوب شده است. مترجم

۴. رک: کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۸۸. سعالی: جمع سعاله به معنای غول ماده است.

نصب و رفع همان است که یاد کردیم.

او می افزاید: «و این شعر - که فراء آن را آورده است - از همین دسته است:

إِلَى الْمَلِكِ الْقَرْمِ وَابْنِ الْهُمَامِ وَلَيْثَ الْكَتِيبَةِ فِي الْمُرْدَحَمِ
وَذَا الرَّأْيَ حِينَ تَعُمُّ الْأُمُورَ بِذَاتِ الصَّلِيلِ وَذَاتِ اللَّجْمِ^۱

[نصب لیث الکتیبه و ذا الرأی از باب مدح است و درباره نصب به منظور ذم چنین گفته است:] و اما مواردی که در آنها نصب از باب ذم آمده است: یکی از آن موارد، شعر عروۀ بن ورد است:

سَقُونِي الْخَمْرُ ثُمَّ تَكْتَفُونِي عُدَاةَ اللَّهِ مِنْ كَذِبٍ وَزُورٍ^۲

۴. در سوره منافقین آیه ۱۰؛ آیه شریفه: «وَأَنْتِفُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ أَعْدَاكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۳

قراء سبعة - غیر از ابو عمرو - آیه را با جزم اکن خوانده اند چون بر محل فاء عطف شده است و محل آن به دلیل جواب تمنی جزم است و معنای آن چنین است: اگر مرا مهلت دهی ایمان خواهم آورد و صالح خواهم گردید.

ابو عمرو آن را به نصب قرائت کرده است (اکون)؛ چون بر لفظ (فَأَصَّدَّقَ) که به اضمار آن منصوب است عطف شده است.

همچنین مکی بن ابوطالب و زمخشری و دیگر بزرگان ادب و تفسیر چنین دیدگاه هایی داشته اند. کتب نحو نیز گواهی می دهد که هر گاه بر واژه یا عبارت

۱. قَرْم به معنای بزرگوار. هُمَام: بزرگ مرد شریف. لیث: شیر زبان. کتیبه: فوج لشکریان. مزدحم: لشکریان که به هم ریزند و آتش جنگ شعله ور گردد. ذوالرأی: صاحب نظر. تغم: پوشیده گردد. صلیل: صدای بر هم خوردن زره آلات است. لُجْم: جمع لجام: لگام اسب.

به پادشاهی که بزرگوار و فرزند بزرگ مردان است و در میدان کارزار همچون شیر زبان می غرّد و می جوشد و در هنگام پیچیده شدن و پوشیده شدن امور در موقع کارزار به جهت برخورد سلاح ها و لجام های اینان، به خوبی می تواند راه درست را برگزیند. توضیح آن که، «ولیث» و «وذا الرأی» از باب اختصاص منصوب شده اند.

۲. رک: امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵. یعنی: دشمنان خدا که دروغ و بیهوده بسیار گفتند مرا شراب نوشانیدند و اطراف مرا فرا گرفتند. شاهد مدعا، «عُدَاةُ اللَّهِ» است که بنابر تقدیر «أَذَمَ» منصوب شده است.

۳. «و از آنچه روزی شما گردانیده ایم، انفاق کنید؛ پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: پروردگارا، چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟».

معطوف بر جواب تمنی، فاء داخل شود، جزم و نصب آن جایز و صحیح است. بنابراین، جایی برای گفته بعضی بی‌مایگان که وجود خطا در این آیه و نظایر آن را به بزرگان امت نسبت داده‌اند نمی‌ماند و چنین مواردی منطبق بر شیوه‌های ادبیات اصیل عربی است.

۲۵. سوره ساختگی ولایت

یکی از بافته‌های عامیانه، سوره‌ای ساختگی است که صاحب کتاب دبستان المذاهب به نام تشیع، به افراد ناشناسی نسبت داده و مدعی شده است که ایشان قایل به تحریف‌اند. او می‌گوید: برخی از آنان می‌گویند: عثمان مصاحف را سوزاند و سوره‌هایی که درباره فضیلت اهل بیت بود حذف نمود؛ از جمله این سوره است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بالنورين. أنزلناهما يتلوان عليكم آياتي و يحذرانكم عذاب يوم عظيم. نوران بعضهما من بعض و أنا السميع العليم. إِنَّ الَّذِينَ يوفون بعهد الله ورسوله في آيات لهم جنات نعيم... واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين أولئك في خلقه يفعل الله ما يشاء... قد خسر الذين كانوا عن آياتي وحكمي معروضون... وَأَنْ عَلِيًّا من المتقين. وَإِنَّا لَنُوقِيهِ حَقَّهُ يوم الدين. ما نحن عن ظلمه بغافلين... يا أَيُّهَا الرسول قد أنزلنا إليك آيات بيّان فيها من يتوفاه مؤمناً و من يتولّيه من بعدك يظهرون... ولقد أرسلنا موسى و هارون بما استخلف فبغوا هارون. فصبر جميل... ولقد آتيناك بك الحكم كالذين من قبلك من المرسلين. وجعلنا لك منهم وصياً لعلمهم يرجعون... إِنَّ عَلِيًّا قانتاً بالليل ساجداً يحذر الآخرة ويرجوا ثواب ربّه. قل هل يستوى الَّذِينَ ظلموا وهم بعدابى يعلمون».^۱

محدث نوری می‌گوید: «اثری از این سوره در کتب شیعه نیافتیم، امّا به ابن شهر آشوب نسبت داده‌اند که در کتاب المثلّاب گفته است تمام سوره ولایت را حذف کرده‌اند. شاید مقصود او همین سوره باشد».^۲

۱. دبستان المذاهب، تحقیق استاد رحیم رضا زاده ملک، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۶.

۲. فصل الخطاب، ص ۱۸۰-۱۷۹، شماره سح ۶۸ از دلیل هشتم.

محقق آشتیانی صاحب حاشیه^۱ (م ۱۳۱۹) نیز همین سوره ادعایی را ذکر کرده و در پی آن آورده است: «در غیر کتاب دبستان المذاهب اثری از آن نیافتم اما گفته شده که در کتاب المثالب ابن شهر آشوب از آن یاد شده است». وی افزوده است: «خود آگاهید که این سوره هیچ شباهتی به آیه های قرآن حکیم - که در اوج اعجاز بر قلب پیامبر ﷺ فرود آمد - ندارد و قطعاً هر کسی می داند که این گونه الفاظ ناهمگون هیچ پیوستگی انسجامی ندارد تا چه رسد به آن که معنا داشته باشد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این مطلب که محدث نوری، آن را از کتاب مثالب حکایت می کند، از چه کسی گرفته است؛ چون با لفظ «حکیمی» از آن یاد می کند؟

ظاهراً این هم یکی از دسیسه های دیگران است که بر شیعه تحمیل شده است. در تفسیر روح المعانی محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰) این نسبت به کتاب مثالب داده شده است و جز او و صاحب دبستان المذاهب فرد دیگری این نسبت را نداده است. آلوسی نیز همچون صاحب دبستان المذاهب به دروغ این نسبت را روا داشته است.^۲

در کتاب مثالب النواصب نیز که اخیراً در هند به دست آمد و اینجانب دو نسخه خطی آن را^۳ مورد دقت قرار دادم نه تنها اثری از این سوره ساختگی وجود ندارد، بلکه دلایل فراوان بر عدم تحریف قرآن آورده و همچون سید مرتضی اثبات کرده است که قرآن - همین گونه که هست و بدون هیچ تغییری - از زمان پیامبر تا کنون محفوظ و مصون مانده است.

۱. بحرالنفائذ فی شرح الفرائد، ج ۱، ص ۱۰۱. تألیف آن به سال ۱۳۰۷ در تهران پایان یافت و چاپ آن در سال ۱۳۱۴ و پس از تألیف فصل الخطاب (سال ۱۲۹۲) و پس از چاپ آن که به سال ۱۲۹۸ در تهران انجام یافت، صورت گرفته است.

۲. ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۲۳. لذا روشن می شود که شیخ نوری دوبار فریب دسیسه گران خورده است.

۳. این دو نسخه اکنون در قم مرکز احیاء التراث الاسلامی به شماره فیلم ۶۸ و تاریخ تصویر پنجم ذیحجه ۱۴۱۶ موجود است. تاریخ کتابت یکی از دو نسخه که روشنتر است سال ۸۴۵ است.

در کتاب *متشابهات القرآن* نیز بر این امر تأکید شده است.^۱ لذا چگونه می توان باور کرد که صاحب *مثالب* با این تأکید فراوان، سوره ای به نام ولایت را در کتاب خود بیاورد و اکنون یافت نشود.

روشن است که سوره مورد ادعا، سخنی است ساختگی و از حد بافته های رکبیک و تعبیرهای ناراست تجاوز نمی کند و اصل و اساس درستی ندارد. این سوره با قواعد اولیه اعراب نیز ناسازگار است تا چه رسد به آن که از اسلوب بلندی - مانند سبک قرآن - بهره داشته باشد. این موضوع، بر غرابت انتساب این سوره به گروهی از شیعیان می افزاید؛ زیرا شیعیان - با وجود اختلافاتی که در بین برخی از گروه های آنان وجود دارد - همواره به عنوان نقد و بررسی و استادان ادب و بیان و آگاهان به قواعد و ساختار زبان عربی شناخته شده اند و شکی نیست که این جملات، نزاهت بی ارزشی است که ساخته و پرداخته اندیشه های خام است و صاحبان اندیشه درست از آن بیزارند اما کینه های جاهلی باعث شده است که چنین دروغ هایی را به شیعه نسبت دهند.

خدای تعالی می فرماید: «إِنَّمَا يَتَّبِعِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»^۲ آنان که به آیات الهی ایمان ندارند دروغ می بافند». سفاهت و حماقت و آلودگی باطن در وجود کسانی چون صاحب *دبستان المذاهب* جمع شده و میوه ای چنین تلخ بار آورده است.

از اینها گذشته، معانی «دو نوری که - در این سوره ادعا شده است - از آسمان فرود می آیند و آیات الهی را تلاوت می کنند و مردم را از عذاب بر حذر می دارند» چیست؟

معانی جمله «آنان که به عهد خداوند و پیامبر او - در آیات - وفا کرده اند» چیست؟ معنای «و برگزید از فرشتگان و قرار داد از مؤمنان آنان را که در خلق اویند» چیست؟ و چگونه است که خبر «کان» در جمله «کانوا معرضون» منصوب نشده

است؟ جمله «ما از ستم او غافل نیستیم» به چه معناست؟ و چگونه ممکن است در آیات بینات کسی مؤمن بمیرد؟ معنای «بر هارون بغی کردند» چیست؟ جمله «هر آینه ما به تو حکم دادیم مثل کسانی که پیشتر بودند» به چه معناست؟ و جمله «از ایشان برای تو وصی قرار دادیم» یعنی چه؟ چرا خبر «انّ» در جمله *إِنَّ عَلِيًّا قَانِتًا* ساجداً منصوب است؟ و چرا آنان که ستم روا داشتند برابرند؟

علامه بلاغی می‌گوید: «شاید معنا در بطن شاعر نهفته باشد. این بخشی از گفتاری است که می‌توان درباره این عبارات مسخره‌آمیز به میان آورد. صاحب *فصل الخطاب* از جمله محدثان پرکار است و حدیث فراوان روایت می‌کند و در گردآوری شواهد بسیار کوشاست. او گم‌شده خود را در امثال این گونه منقولات در کتاب *دبستان المذاهب* جستجو می‌کند و با این حال می‌گوید: اثری از این سخنان در کتب شیعه یافت نمی‌شود.

صاحب *دبستان* از کجا این نسبت را به شیعه داده و در کدام کتاب شیعه چنین مطلبی را یافته است؟ اینان چه بسیار گفته‌های دروغین را به شیعه نسبت داده‌ند.^۱ استاد رحیم، محقق کتاب *دبستان المذاهب* می‌گوید: «مطالبی که مؤلف *دبستان* درباره ادیان و مذاهب، طرح و در آن زمینه‌ها بحث کرده است، بیشتر جنبه‌های عوامانه آن ادیان و فرق است که از زبان عامه معتقدان ادیان و مذاهب شنیده و با چیره‌دستی سرهم کرده است. مؤلف *دبستان* برای فراهم آوردن مطالب تألیفش به جمع چرسیان و بنگیان در می‌آید و آن چه را که در عالم وهم و خیال بر زبان ایشان می‌رود به عنوان اصول اعتقادی آیین آنان رقم می‌زند. او ضمن مسافرت‌های خود، در راهپیمایی‌های طولانی و ملال‌آور - برای وقت‌کشی - با هم‌راهان، قاطرچی، حمال، درویش، قهوه‌چی، فروشنده، دوره‌گرد، زایر و جز آن به گفت‌وگو می‌پردازد و آن چه را از آنان می‌شنود به عنوان عقیده و باور معتقدان فلان دین و آیین ثبت و ضبط می‌کند... من گمان می‌کنم برخی افراد که شوق او را به شنیدن مطالب و

مباحث بدیع و غریب دربارهٔ ادیان و مذاهب، تشخیص می‌دادند، برای آن که شاید از طرف او به نوایی برسند، آن ادیان و مذاهب و مطالب مذکور را جعل و برای مؤلف دبستان نقل می‌کرده‌اند و او ساده‌دلانه - و عوامانه - آنها را باور و به نام همان شیادان و جاعلان به عنوان معتقدان به آن ادیان ثبت کرده است.^۱

نویسندهٔ این کتاب کیست؟

سرجان ملکم در کتاب خود تاریخ ادبیات ایران^۲ او را محسن کشمیری متخلص به «فانی» دانسته است و در کتاب ایضاح المکنون فی الدلیل علی کشف الظنون^۳ موبد شاه^۴ هندی معرفی شده است. ملا فیروز در حاشیهٔ کتاب دساتیر^۵ او را میرذوالفقار علی اعلام داشته است. آخرین نظریه‌ای که محققان به آن دست یافته‌اند این است که او موبد کیخسرو اسفندیار از فرزندان آذرکیوان، بنیانگذار فرقهٔ کیوانیه در هند در دورهٔ اکبرشاه تیموری (۹۶۳-۱۰۱۴) بوده است. مؤلف در اواسط دههٔ سوم قرن یازدهم هجری در شهر «پتنه» از نواحی هند به دنیا آمده است. او - چنان که از تواریخی که دربارهٔ کتابش نگاشته شده به دست می‌آید - تا بعد از دههٔ هفتم زنده بوده است. او مردم را به مذهب کیوانی که قایل به وحدت وجود بود فرا می‌خواند و مذهب‌های دیگر را طرد می‌کرد اما از مردم می‌خواست تا بر کتاب دساتیر که آن را ام‌الکتاب و جامع تمام شرایع می‌دانست و به پیامبری به نام ساسان نسبت می‌داده گرد آیند. از این رو در کتاب دبستان می‌کوشد عقاید تمام مذاهب را تضعیف کند و در نهان مذهب تازه به دوران رسیده پدرش آذرکیوان را ترویج نماید. اول کسی که از این کتاب تمجید کرده، «فرنسیس گلاوین» است که آن را در سال ۱۷۸۹م به انگلیسی ترجمه کرده است. این کتاب در سال ۱۸۰۹ (ذیقعهٔ سال ۱۲۲۴) برای اولین بار به فرمان نمایندهٔ انگلستان ویلیام بیلی در کلکته چاپ و

۱. دبستان المذاهب، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۹ (بخش تعلیقات). این مطلب از متن فارسی کتاب دبستان المذاهب منعکس شده است. (مترجم).

۲. ج ۱، ص ۵۹.

۳. ج ۳، ص ۴۴۲.

۴. موبد، عنوانی است که در اصطلاح زردشتیان بر پیشوایان دینی اطلاق می‌گردد.

۵. ص ۲۲۱.

منتشر شد.

این کتاب به دست عمال استعمار در هند و ایران چاپ و منتشر شده و ترجمه آن نیز در دیگر کشورها منتشر شده است. سرّ این چاپ‌ها و انتشارهای وسیع و پیاپی، بر افراد تیزبین پوشیده نیست.

۲۶. فاجعه کتاب الفرقان

این کتاب^۱ در زمان خود سر و صدایی شدید در مصر برانگیخت و دانشگاه الازهر با توبیخ و سرزنش مؤلف آن و بیان وجوه بطلان و فساد آن نسبت به آن موضع گرفت و مصادره آن را از حکومت طلبید.^۲

آن چه در این کتاب باعث تأسف و مصیبت شد آن بود که نویسنده تمام روایاتی را که حشویه در کتاب‌های خود گرد آورده و به این دلیل که در صحاح سته آمده، اسناد آنها را هر چند قداست قرآن را لکه‌دار سازد صحیح انگاشته‌اند، در کتاب خود یاد کرده است. در واقع او جنایتی را که به دست سلف انجام گرفته بود و زمانی مدید بر آن گذشته و نزدیک بود از خاطره‌ها محو گردد، تازه کرد.

از همینجاست که او قصه‌های منسوب به عهد نخستین اسلامی، مانند حدیث عایشه که به اشتباه در چهار مورد قرآن اشاره دارد - و ما به نقد آن پرداختیم - و نیز احادیثی را که به ابن عباس و سعید و ضحاک و امثال ایشان نسبت می‌دهند که با توجه به این احادیث اینان معتقد بودند نویسندگان متن نخست مصحف شریف

۱. الفرقان، تألیف ابن الخطیب محمد محمد عبداللطیف از علمای معروف مصر است. این کتاب در سال ۱۳۶۷/ق/۱۹۴۸م توسط انتشارات «دار الکتب المصریه» چاپ شد و هیاهویی عظیم پیرامون آن برپا شد؛ به گونه‌ای که دانشگاه الازهر از دولت مصر خواست تا کتاب را جمع‌آوری نماید. حکومت مصر نیز در پاسخ به درخواست ازهر به شکل صوری این کتاب را جمع‌آوری کرد؛ در حالی که نسخه‌های فراوانی از آن در اطراف و اکناف باقی ماند. از جمله در کتابخانه‌های کنونی ما تعداد زیادی از آن موجود است. آن چه در دسترس اینجانب است نسخه‌ای از چاپ اول کتاب می‌باشد که در «دار القرآن الکریم» قم با شماره ۴۲/۱۲/۱۵۴۲ ثبت شده است. این کتاب در بیروت نیز تجدید چاپ شده و عیناً همان مطالب در آن آمده است.

۲. ر.ک: مقاله استاد محمد محمد مدنی در مجله «رسالة الاسلام»، قاهره، دار التقریب، شماره ۴۴، سال ۱۱، ص ۳۸۲ و نیز استاد تیجانی، لاکون مع الصادقین، ص ۲۶۲.

دچار اشتباه شده‌اند، در کتاب خود آورده است و - همان گونه که در عنوان گفتار او آمده -^۱ اینها را به عنوان دلیل قطعی بر اشتباه نگارندگان مصحف قلمداد کرده است. او همه این احادیث را از نظر سند صحیح انگاشته و بر آنها اعتماد نموده است؛ غافل از آن که این ادعا مستلزم وقوع تحریف در نص وحی می‌باشد و این گونه ادعاها، نسبت‌هایی است که پیشینیان از روی عمد و یا از روی جهل به کلام الهی داده‌اند؛ در حالی که عقل سلیم که از پیراستگی سلف نسبت به چنین نسبت‌های ناروایی آگاه است، نمی‌پذیرد چنین مطالبی از آنان صادر شده باشد؛ زیرا آنان به پاسبانی از قرآن سزاوارترند.

شگفت‌آورتر آن که می‌پندارد حجاج بن یوسف ثقفی آن گردنکش تاریخ، در دوازده جا مصحف را تغییر داده و نگارش نخستین آن را که قبلاً بین مسلمین رایج و معروف بوده دگرگون ساخته و طبق قرائت امروزی در آورده است. مثلاً می‌گوید: «در سورة شعرا، در قصه نوح^۲ «من المخرجین» و در قصه لوط^۳ «من المرجومین» بود؛ اما حجاج جای آنها را عوض کرده، در قصه نوح «من المرجومین» و در قصه لوط «من المخرجین» را نهاد.^۴ سستی پندارهایی از این دست، بر هر صاحب عقلی آشکار است؛ زیرا حجاج را - که در دنیای سیاست ستمگرانه‌اش غرق بود - با پرداختن به امور دین و قرآن چکار؟ اینها سخنانی باطل و ادعاهایی بی‌اصل و اساس از زبان کوتاه فکرائی - که نمی‌دانند چه می‌گویند و از مسئولیت امانت کلام غافلند - صادر شده است.

ابن خطیب این داستان خیالی را از مصاحف سجستانی به روایت عباد بن صهیب از عوف روایت کرده است.^۵ عباد نزد پیشوایان فن رجال متروک الحدیث و متهم به دروغ و جعل است. البته ابوداود تنها کسی است که به حدیث او توجه کرده است.^۶

۱. الفرقان، ص ۴۶-۴۱ و ۹۱-۹۰.

۲. آیه شماره ۱۱۶.

۳. آیه شماره ۱۶۷.

۴. الفرقان، ص ۵۲-۵۰.

۵. ابوداود سجستانی، المصاحف، ص ۴۹-۵۰.

۶. ذهبی، المغنی، ج ۱، ص ۳۲۶، شماره ۳۰۳۷.

امام حافظ محمد بن حیان می‌گوید: «عباد قَدَری و فراخواننده به قدر بوده است و با این حال، احادیث ناشناخته‌ای را که هر مبتدی این صنعت هنگام شنیدن آن گواهی به ساختگی بودن آن می‌دهد، از بزرگان روایت می‌کند».^۱ از جمله این روایات، همین حکایت مضحکی است که ابن خطیب به آن اعتماد کرده و آن را همچون اصلی مسلم در کتاب خود ارائه نموده است.

در آخر، قرائتی را که به صحابه منسوب است و برخلاف قرائت مشهور متداول بین مسلمین است یادآور می‌گردد؛ در حالی که اینگونه روایات با خبر واحد نقل شده‌اند و حجیت ندارند و به همین دلیل قابل اعتماد نیستند. متن قرآن به تواتر قطعی به اتفاق مسلمین ثابت شده است. چگونه می‌توانیم مخالف حدیث متواتر را به صحابه نخست نسبت دهیم؛ در حالی که ایشان از اصل متنی که از دهان مبارک پیامبر ﷺ برخاسته مخالفت نموده باشند. این نسبتی است دروغین که مقام و مرتبه والای صحابه با آن ناسازگار است؛ به ویژه قرائات نادری که به امیر مؤمنان علیه السلام نسبت داده‌اند؛^۲ چون قرائت امروزی، همان قرائت امیر مؤمنان علیه السلام است که به روایت حفص از عاصم از شیش ابو عبد الرحمن سلمی و او - بر حسب آن چه در مبحث قرائات به تفصیل آوردیم - از علی علیه السلام روایت کرده است.

عجیبتر آن که ابن خطیب به عمر بن خطاب نسبت می‌دهد که او اعتقاد داشت جابجا کردن الفاظ متن قرآن به الفاظ مترادف برای کسی که نمی‌تواند قرآن را درست قرائت نماید جایز است؛ او می‌گوید: «روزی عمر این آیه را به اعرابی می‌آموخت: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْيَتِيمِ».^۳ اعرابی می‌گفت: «طعام الیتیم». پس چون عمر دریافت که اعرابی نمی‌تواند «ایتم» را تلفظ کند به او گفت: بگو: «طعام الفاجر» اعرابی نیز آیه را چنین خواند: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْفَاجِرِ»...^۴ اینها سخنانی است ساختگی که بی‌تردید دروغ بودنشان آشکار است.

۱. کتاب المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. دخان ۴۴: ۴۳ و ۴۴.

۳. الفرقان، ص ۱۰۶.

۴. الفرقان، ص ۱۱۵.

تحریف نزد فرقه اخباریان

در فصل گذشته ادعای پوچ حشویه عامه درباره تحریف قرآن آمد. اکنون سخن پوچ دیگری را که فرقه‌ای تندرو - موسوم به اخباریون -^۱ مطرح ساخته‌اند از نظر می‌گذرانیم. اینان با پذیرش ادعای تحریف و با مخدوش ساختن قداست قرآن از روی بی‌مبالاتی، با برادران حشوی خود همداستان شده‌اند.

معلوم شد که عالمان محقق ما و صاحبان اجتهاد و نظر، یکصدا به استناد دلایل عقلی و نقلی متواتر، احتمال تحریف را مردود شمرده‌اند و همواره بر ثبات عقیده نخستینی که قرآن بر آن تصریح دارد، پافشاری کرده‌اند. همچنین بیشتر محدثان بزرگ امامیه در انکار تحریف با اهل تحقیق موافقت نموده‌اند. این امر از زمان پیشوای محدثان، ابوجعفر صدوق (م ۳۸۱) تا عصر دو محدث نام‌آور، فیض‌کاشانی (م ۱۰۹۰) و حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) ادامه داشته و ایشان به استواری تمام پا به پای محققان بر موضع خود باقی ماندند.

۱. تستری در کتاب خود مصائب النواصب از ایشان به «شرذمه قلیله»: آنان که نزد شیعه امامیه بی‌مقدارند تعبیر نموده است. ر.ک: آلاء الرحمان، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

باری، اندیشه تحریف، در دوران متاخر از طرف گروهی گمنام و بی مقدار که آراءشان نزد شیعه اعتباری ندارد، مطرح شده است. آغاز آن هنگامی بود که سرآمد ایشان جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲) در حاشیه خلیج فارس پا به عرصه وجود گذاشت. او این فکر را بر پایه استدلال‌های سست، روایات مجهول و آثار نادرست، بنا نهاد. گروه‌هایی پریشان فکر و آشفته نظر، در پی او روانه شدند و در آخر نیز پیشوای آنان، محدث نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰) در فصل الخطاب، کتابی که در آن کوشش شده است دلایل قرآن رد شود و حجیت آن، بر خلاف نظر اهل صواب، نفی گردد، به همان راه رفته است.

اکنون پاره‌ای از دلایل جزایری را که در کتاب منبع الحیة آورده است، از نظر می‌گذرانیم:

وی می‌گوید: «اخبار مستفیضه و متواتر دلالت دارد بر اینکه فزونی و کاستی و تحریف در قرآن راه یافته است. از جمله روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام که در پاسخ به سؤالی در خصوص تناسب بین دو جمله از آیه شریفه «وَإِنْ حِجَّتُمْ آلَا تَفْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»^۱ نقل شده است. ایشان فرموده‌اند: بیش از ثلث قرآن، از درون این آیه افتاده است؟

همچنین از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...»^۲ نقل شده است که: چگونه این امت با آن که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند بهترین امت‌ها هستند؟ صورت صحیح آیه نازل شده چنین است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و مقصود امامان اهل بیت علیهم السلام بوده است.

نیز در اخبار فراوان رسیده است که آیه غدیر چنین نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ - فِي عِلَى - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَاتِهِ...».

همچنین روایاتی دیگر که اگر جمع شود کتاب بزرگی خواهد شد» او می‌گوید: «به این دلایل، در دو زمان، تحریف - به فزونی و کاستی - در قرآن انجام گرفت، عصر

۱. «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بینناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید». نساء: ۴. ۲. آل عمران: ۳. ۱۱۰.

پیامبر ﷺ و عصر صحابه زیرا:

۱. قرآن بر حسب مصالح و حوادث، به صورت پاره پاره نازل می شده است و کاتبان وحی - که چهارده نفر از صحابه به ریاست علی علیه السلام بودند - غالباً آیاتی را که متعلق به احکام بود یا در میان جمع نازل می شد ثبت می کردند اما تنها علی علیه السلام از آیاتی که در خلوت و خانه پیامبر ﷺ نازل می شد مطلع می گردید؛ زیرا پا به پای پیامبر و همراه ایشان بود. بنابراین، مصحف آن حضرت، از مصاحف دیگران جامع تر بوده است. او می افزاید: «بعد از آن که پیامبر ﷺ وفات یافت و مردم پراکنده شدند، علی علیه السلام به جمع آوری قرآن طبق نزول آن همت گمارد و پس از اتمام، آن را میان ردایش بست و به مسجد آورد. خلیفه اول و دوم و دیگر صحابه در مسجد بودند. آن حضرت به ایشان فرمود: این کتاب همان قرآن منزل است. عمر گفت: ما را به مصحف تو نیازی نیست؛ زیرا مصحف عثمان نزد ماست. امام فرمود: نه شما و نه دیگران، هرگز آن را نخواهید دید تا زمانی که فرزند من صاحب الزمان ظهور نماید و مردم را به تلاوت و عمل به احکام آن وا دارد؛ خداوند تا آن روز این مصحف را به آسمان خواهد برد. عمر، پس از آن که خلیفه شد در صدد بود به هر نیرنگی شده، آن مصحف را به چنگ آورد و بسوزاند؛ همانگونه که مصحف ابن مسعود را سوزاند. او آن را از علی علیه السلام درخواست نمود ولی آن حضرت از دادن آن امتناع کرد».

جزایری می گوید: «این قرآن، نزد ائمه علیهم السلام محفوظ بوده است و ایشان آن را در نهان تلاوت می کرده اند؛ هر چند بعضی از خواص را از آن آگاه می ساخته اند؛ چنانکه ثقة الاسلام کلینی رحمه الله از سالم بن سلمه روایت کرده که مردی نزد امام صادق علیه السلام قرآن تلاوت می کرد. من حروفی از قرآن را برخلاف قرائت متداول شنیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: از این قرائت دست نگهدار و قرآن را همان گونه که مردم تلاوت می کنند، بخوان تا وقتی که قائم ما قیام نماید؛ او در آن روز قرآن را چنانکه بایسته است، خواهد خواند و مصحفی را که علی علیه السلام آن را نگاشته است ارائه خواهد کرد».

جزایری می‌افزاید: «این حدیث و احادیث دیگری که به این مضمون رسیده است ما را در تلاوت مصحف موجود و عمل به احکام آن اجازه داده و معذور دانسته‌اند.

۲. ابوبکر و عمر به علت تعدد مصاحف که نتیجه تعدد کاتبان وحی بود به گزینش مصحف عثمان و بخشی از نسخ دیگر اقدام نمودند و باقی مصاحف را جمع کردند و در دیگی پر از آب داغ پختند. - و می‌گوید: - اگر مصاحف یکسان بود، هرگز مرتکب چنین کار زشتی - که سبب اتهام آنان شده است - نمی‌شدند.

۳. مدح اهل بیت و نفرین بر منافقین و بنی‌امیه به تصریح و تلویح در مصاحف آمده بود [ولی] آنان برای پوشیدن رسوایی‌های خود و از روی حسادت به عترت پیامبر ﷺ اینگونه آیات را ساقط کردند.

۴. ثقه جلیل، علی بن طاووس رحمته‌الله در کتاب سعد السعود از محمد بن بحر رهنی - از علمای بزرگ عامه - یاد کرده است که چگونه مصاحفی که عثمان به شهرها گسیل داشته بود - با آنکه همه آنها به خط عثمان بود - متفاوت بوده و کلمات و حروف آن همخوانی نداشته است؟ - و می‌گوید: - اگر مصاحفی که عثمان به خط خویش نگاشته، چنین بوده است، وضعیت مصاحف دیگر نویسندگان وحی و تابعان آنان پیدا است.

بدین ترتیب، قرآن در دوره دوم که زمان «قراء» است دچار تحریف شده است؛ زیرا مصحفی که به دست ایشان رسیده، بدون نقطه و اعراب بوده است؛ همانگونه که مصاحفی که به دست علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه و اولاد معصوم او نگاشته شده، چنین است. من بعضی از آنها را در کتابخانه امام رضا رضی‌الله‌تعالی‌عنه دیده‌ام.

باری، مصاحفی که به دست قراء رسید عاری از اعراب و نقطه بود، لذا طبق قوانین پراکنده خود و منطبق با آراءشان در لغت و عربیت، در اعراب، نقطه‌گذاری و ادغام و اماله و... تصرف نمودند...»^۱.

۱. منبع الحیة، چاپ بغداد، ص ۷۰-۶۸ و چاپ بیروت - همراه با کتاب «الشهاب الفاقب» فیض کاشانی - ص ۶۹-۶۶.

خلط و آشفتگی در این کلام چنان آشکار است که ما را از زحمت جستجویی نیاز می‌سازد. میزان آگاهی او نسبت به تاریخ گردآوری قرآن، چنان اندک است که چنین می‌گوید: «چون علی علیه السلام مصحف خود را نزد قوم آورد، عمر برخاست و گفت: مصحف عثمان ما را بس؟» در حالی که مصحف عثمان در آن روز وجود نداشت. همچنین می‌گوید: «مصاحفی که به شهرها فرستاده شد به خط عثمان بود».

آیا عثمان مصاحف را با خط خود نگاشته بود؟

وی همچنین می‌افزاید: «عمر مصحف ابن مسعود را سوزاند و قصد داشت مصحف علی علیه السلام را نیز بسوزاند و برای دستیابی به آن نیرنگ زد اما موفق نشد».

و نیز می‌گوید: «ابوبکر و عمر مصاحف را سوزاندند و بخش‌هایی از آنچه عثمان در مصحف خود نگاشته بود گزینش کردند و مابقی را در دیگری نهاده، پختند» شگفت‌آورتر آنکه می‌گوید: «مصحف زیادی به خط علی علیه السلام در شهرها منتشر شده بود» گویی آن امام چنان فراغتی داشت که بتواند مصاحفی را که دیگران جمع‌آوری کرده بودند بنگارد. او اختلاف قرائت‌ها را نیز دلیل بر تحریف قرآن انگاشته است؟ در حالی که قرآن چیزی است و قرائات چیز دیگری.

عمده دلیل مرحوم جزایری، شماری از روایات است که آنها را متواتر و رساننده مقصود خود قلمداد کرده و با یاد کردن نمونه‌هایی از آنها، پنداشته است که آن نمونه‌ها، روشن‌ترین دلیل نقلی برای اثبات مقصود اویند. ما در جای خود این دسته از روایات را به طور مفصل خواهیم آورد. در اینجا تنها این نمونه‌ها را نقد می‌کنیم تا سستی دلیل اینان در استناد به روایات روشن شود زیرا آنچه بر تحریف دلالت می‌کند سند معتبری ندارد و آنچه سند صحیح دارد، ارتباطی با مسئله تحریف ندارد. روایات دیگر هم بر همین قیاس است.

اما حدیث حذف یک سوم قرآن از آیه سوم سوره نساء مطلبی است که فقط از طرف نویسنده کتاب احتجاج^۱ ذکر شده است. این روایت - مانند بسیاری از روایات

مجموع دیگری که این نویسنده آورده است - مرسل و مجعول است؛ و به همین دلیل، کتاب او از درجه اعتبار ساقط دانسته شده است و اصحاب به آن اعتماد ننموده‌اند؛ حتی سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷) آن را معتبر ندانسته و در تفسیر خود البرهان که بر اساس جمع آوری احادیث مربوط به شأن آیات نگاشته، این روایت را نیاورده است. عیاشی (م ۳۲۰) و قمی (م ۳۲۹) و سایر صاحبان تفسیر مأثور نیز در تفاسیر خود که بر پایه تفسیر مأثور است آن را نیاورده‌اند.

افزون بر آن، مؤلف کتاب / احتجاج ناشناخته است؛ گرچه آن را به طبرسی نسبت داده‌اند. بحر العلوم شش تن از شخصیت‌های معروف را که محتمل است کتاب / احتجاج منسوب به آنان باشد یاد کرده است.^۱ شاید مؤلف - چنان که بعضی از محققین می‌گویند - طبرسی نام دیگری باشد یا فرد دیگری از اهالی طبرستان یا تفرش، که به همین علت به طبرسی معرّب شده باشد.^۲

خود حدیث نیز بی‌اساس و مخالف عقل و شرع مقدس است؛ چون در آن چنین آمده است: «بین عبارات‌های مربوط به قسط در حق ایثام و نکاح نساء، بیش از ثلث قرآن که مربوط به قصّه و خطاب بوده، افتاده است» یعنی منافقان این همه آیه (بیش از دو هزار آیه) از خطابات و قصص را در ضمن یک آیه که همان آیه سوم سوره نساء است، حذف کرده‌اند اما معلوم نیست چرا چنین کرده‌اند؟

همچنین می‌گوید: «حذف این آیه و آیات مشابه - که حوادث منافقین در آنها آمده است - برای اهل نظر و تأمل روشن است. دشمنان دین به استناد همین مطالب، زاهی برای وارد کردن خدشه در قرآن پیدا کرده‌اند و اگر برای شما تمام مواردی را که در همین راستا از قرآن ساقط شده و دچار تحریف و تبدیل شده است شرح دهم، سخن طولانی خواهد شد و آنچه که تقیه مانع آشکار شدن آن شده است ظاهر خواهد گشت».^۳

پیش از این سخنان، گفته است: «با توجه به فراگیر بودن تقیه، امکان تصریح به

۲. حاشیه تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۶.

۱. مقدمه الاحتجاج، ص ۵.

۳. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۷۸.

نام کسانی که قرآن را مبدل ساخته و از پیش خود آیاتی بدان افزوده‌اند، نیست؛ زیرا این کار باعث تقویت دلایل کافران و اهل تعطیل و فرقه‌های منحرف و منجر به ابطال قرآن خواهد شد. برای اثبات مدعا، همین مقدار بس است و تقیه مانع از یاد کرد بیش از این مقدار است.^۱

این ادعا، متضمن تناقضی آشکار است. چگونه تقیه او را از افشا بازداشته است در حالی که در مقابل ملحدان دیگر فرقه‌ها و دشمنان دین، فراوان به افشاگری درباره قرآن دست یازیده است، از این گذشته، این حدیث به هیچ وجه با شیوه کلام امیر مؤمنان علیه السلام که دارای بلاغت تمام بوده و تالی تلو قرآن - کلام خداوند - است سازگار نیست.

به نظر می‌رسد این حدیث - با همه تفصیل و تفنن آن - ساخته و پرداخته یکی از اهل جدل است؛ چون در آن با اهل زندقه که بر شیوه قرآن خرده گرفته‌اند به مناقشه برخاسته و طبق ذهنیات خود و سطح آگاهی خویش بدان پاسخ داده و برای قبول عوام آن را به امام علیه السلام نسبت داده است. دلیل این مدعا این است که او پاره‌ای از اصطلاحاتی را که در دوران متأخر رایج شده، به کار برده است؛ مانند اصطلاح بقیه الله درباره امام مهدی علیه السلام و مانند به کار بردن عبارت‌های فعل ماضی و فعل مضارع که از اصطلاحات نحویان است.^۲

درباره روایت «کنتم خیر ائمه» (آل عمران/ ۱۱۰) که قمی آن را با سند ذکر کرده و در تفسیر عیاشی، طی روایتی مرسل و مجعول، از زبان امام صادق علیه السلام چنین آورده است که امام فرموده: «این آیه، چنین نازل شده است». در این فرمایش امام علیه السلام دو احتمال وجود دارد:

۱. این قرائت صحیح است؛ چون در مرسله عیاشی آمده که در قرائت علی علیه السلام چنین بوده است^۳ و همانگونه که قبلاً در بحث قرائات گفتیم مسأله اختلاف قرائت ربطی به مسأله تحریف ندارد. از این گذشته، اثبات - آیات و سوره‌های - قرآن به خبر

۲. همان، ص ۳۷۵.

۱. همان، ص ۳۷۱.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۵.

واحد، حتی اگر صحیح السند باشد ممکن نیست.

۲. مقصود از واژه امت در این آیه، ائمه علیهم السلام اند؛ زیرا همانگونه که در حدیث قمی آمده است، مسؤول واقعی امر به معروف و نهی از منکر ایشانند.^۱ بنابراین، مقصود از نزول در فرموده امام صادق علیه السلام بیان مناسبت و شأن نزول است که در واقع، تفسیر آیه است؛ چون گاهی تنزیل، مقابل تأویل و به معنای تفسیر آمده است. آنچه راجحتر به نظر می‌رسد احتمال دوم است و شاهد آن، روایات دیگری است که آیه را تفسیر نموده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «مقصود، امتی است که دعای ابراهیم علیه السلام در حق آنان به اجابت رسیده است. امتی که خداوند آن حضرت را از میان آنان و به سوی ایشان برانگیخته است. ایشان امت میانه‌رو و بهترین امتی هستند که بر جهانیان پدیدار شده است». عیاشی این روایت را در تفسیر خود آورده است.

ما وقتی این آیه را در کنار آیه «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ - که با توجه به واژه منکم، مقصود از امت در آن، بعضی از ایشان خواهند بود - بگذاریم در می‌یابیم که در هر دو آیه مقصود از امتی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند امامانی هستند که رهبری امت و مسؤولیت پیشوایی ایشان را به عهده گرفته‌اند.

کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در پاسخ این سؤال که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمود: خیر. گفته شد: به چه دلیل؟ فرمود: این واجب بر عهده کسی است که قوی و مطاع و نسبت به معروف و منکر آگاه باشد؛ اما بر کسی که ضعیف است و توان شناخت حق از باطل را ندارد واجب نیست». [امام علیه السلام فرمودند:] دلیل این ادعا، آیه شریفه: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است؛ چون آیه خاص است نه فراگیر؛ چنانکه در جای دیگر فرموده است: «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ

يَعْدِلُونَ»^۱ و فرمود: بر امت موسی یا بر همه قوم او؛ در حالی که ایشان در آن روز امت‌های متعددی بودند و امت بر واحد و بیشتر اطلاق می‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا»^۲ یعنی ابراهیم خود امتی مطیع خدا بود. بنابراین کسی که قدرت و پشتوانه و پیروان لازم را ندارد، در ترک این واجب بر او حرجی نیست»^۳.

دقت کنید که چگونه مسؤولیت امت را - با استنباط از آیات قرآن و از روی استدلالی لطیف - بر دوش پیشوایان امت نهاده است.

از آنچه گفتیم روشن شد که این حدیث، به هیچ یک از دو وجه، ارتباطی با مسأله تحریف ندارد. اما درباره ساقط شدن نام علی علیه السلام از آیات بلاغ و کمال (مأذنه: ۳ و ۶۷)؛ عیاشی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است: «جبرئیل روز جمعه در عرفات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بدو گفت: ای محمد خدای بر تو سلام رساند و می‌فرماید: به امت خود بگو: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» - بولایه علی بن ابی طالب - وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۴

به زعم جزایری، این تفسیر، باید جزو آیه باشد تا آیه کامل گردد. کلینی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در حدیث فرائض فرمود: «آیه ولایت، زمانی نازل شد که جبرئیل در روز جمعه در عرفات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و چنین برخواند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»؛ کمال دین با ولایت علی بن ابی طالب تحقق یافت»^۵. امام علیه السلام در این روایت تصریح کرده که کمال در آیه، با ابلاغ ولایت امر برای امیر مؤمنان علیه السلام حاصل شده است؛ بنابراین به موجب این روایت، ولایت امام علیه السلام تفسیر آیه است.

حاکم حسکانی روایت کرده که امام باقر علیه السلام در حدیث فرائض چنین فرموده است: «آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند تو را فرمان داده است که ولی و

۲. نحل ۶: ۱۲۰.

۱. اعراف ۷: ۱۵۹.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۳، شماره ۲۱.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۵. بحرانی، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۸۸، شماره ۱.

پیشوای امت را به ایشان نشان دهی؛ همانگونه که نماز و روزه و حج را برایشان ابلاغ نمودی؛ تا در تمامی اینها حجت برایشان تمام گردد. پیامبر ﷺ فرمود: قوم من به دوران جاهلیت نزدیک و در بین ایشان رقابت و افتخار شایع است؛ هیچکس از ایشان نیست مگر آنکه ولیّ بر او ناگوار است و من بیمناکم. به دنبال آن، خداوند این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۱ ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای [یعنی رسالت او را به طور کامل ابلاغ نکرده‌ای] و خدای تو را از گزند مردم نگاهبانی می‌کند.^۲ امام علی (ع) در میان آیه، گفتاری از خود آورده و با آن گفتار، آیه را تفسیر کرده است. مرحوم جزایری پنداشته که طبق اخبار فراوان آیه تبلیغ چنین نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ - فَيَ عَلَى - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۳ با افزوده شدن «فَيَ عَلَى» و بدون «مِنْ رَبِّكَ» و با تبدیل واو به فاء در «فَيَ» و وجود صیغه جمع در «رِسَالَتَهُ». ما این روایت را در تألیفات بزرگان شیعه - اعم از تفاسیر، کتب مناقب و جوامع روایی - نیافتیم.

در تفسیر قمی چنین آمده است: آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» درباره علی (ع) نازل شده است.^۴ در تفسیر فیض کاشانی آمده است: آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» درباره [ولایت] علی (ع) نازل شده است؛ زیرا از ائمه (ع) روایت شده که فرموده‌اند: «چنین نازل شده است»؛ یعنی درباره امامت علی (ع) و امارت ایشان نازل شده است.^۵ تفاسیر دیگری که به سبک روایی هستند نیز اینگونه‌اند.

همچنین ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی روایت کرده است که امام باقر (ع) درباره معنای آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فرموده است که در باب

۱. شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳. جزایری، منبع الحیة، ص ۶۸.

۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۵۶.

۵. مائده ۵: ۶۷.

فضیلت علی علیه السلام می باشد.^۱

از ابن عباس نیز روایت شده که گفت: «این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است». نیز ثعلبی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: «معنای آیه چنین است: آنچه از طرف پروردگار تو درباره علی علیه السلام نازل شده است، ابلاغ نما». بنابراین روایاتی که در شأن آیه تبلیغ رسیده اند متفق اند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است اما در هیچیک نیامده که عبارت «فی علی» جزو آیه بوده است.

تنها در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

ابن مسعود می گوید: «ما این آیه را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همین گونه تلاوت می کردیم». سیوطی این روایت را در تفسیر خود آورده است^۲ و علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۳) نیز در باب «آنچه از قرآن در حق علی علیه السلام نازل شده» آن را از ابن مسعود - به نقل از زرّین حبیش - آورده است.^۳

پیش از این یاد کردیم که ظاهراً مقصود ابن مسعود تفسیر آیه است؛ او خواسته است بگوید که این آیه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تفسیر می شده است.^۴

آنچه گذشت بارزترین کوششی است که از طرف این دسته، برای اثبات تحریف در قرآن به عمل آمده و مرحوم جزایری مهمترین نمونه های آن را - با ادعای استفاضه و تواتر آنها - آورده است. اما از آن، چیز قانع کننده ای به دست نیامد. «كَسْرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَخْسِبُهُ الظُّلُمَانُ مَاءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً»^۵ مانند سرابی که تشنه کام آن را آب می پندارد - اما - چون سویش می آید آن را چیزی نمی یابد».

باری، تمام سرمایه اینان، حدیث «سقوط ثلث قرآن از درون آیه ۳ سورة نساء است» که بیشتر آنچه را که به عنوان دلیل بر تحریف ادعا شده است، در بر دارد. این روایت هم تنها از طرف نویسنده کتاب احتجاج یاد شده است؛ که گذشته از مجهول

۲. الدرّ المثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. التمهید، ج ۱، ص ۳۲۱.

۱. رک: تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۱۹.

۵. نور ۲۴: ۳۹.

بودن صاحب کتاب، خود روایت هم بدون سند است. دیگر دلایل بوج این قوم را در ضمن گفته‌های محدث نوری، می‌آوریم.

پندارهای نویسنده فصل الخطاب

محدث نوری کتاب خود فصل الخطاب را در سه مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه تدوین کرده و در ضمن فصل‌های دوازده‌گانه، دلایل خود را برای اثبات تحریف آورده است. آنچه او را به نگاشتن این کتاب واداشته، این است که پنداشته است مخالفان، فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و معایب دشمنانشان را از قرآن حذف نموده‌اند. با نوشتن این کتاب در صدد بوده است که به پرسش برخی از علمای هند که سبب فقدان نام اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن را از او پرسیده بودند پاسخ دهد.

او در فصل نهم که به بیان وجود نام اهل بیت و تاریخ ولادت ایشان در کتب عهدین اختصاص داده می‌گوید: «چگونه یک شخص با انصاف می‌تواند احتمال دهد که خداوند نام اوصیای خاتم پیامبران و دختر ایشان علیها‌السلام را در کتاب خود - که سرآمد تمامی کتب پیشینیان است - نیاورده باشد و ایشان را بر امتی که گرامی‌ترین امت‌ها هستند شناسانده باشد؛ در حالی که این کار در مقایسه با دیگر واجباتی که به طور مکرر در قرآن آمده است از اهمیت بیشتری برخوردار است؟» آنگاه این ادعای خود را به روایت کعب الاحبار یهودی - که ریزه‌خوار سفره طاغوت وقت، معاویه بود - تأیید می‌نماید. او ادعا کرده که موالید اهل بیت را در ۷۲ کتاب که همگی از آسمان نازل شده خوانده است. در آن کتاب‌ها آمده است که ایشان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برترین خلایق و امامان الهی در زمینند. محدث نوری می‌گوید: «کعب این مطلب را نزد معاویه گفت و معاویه را چنین توصیفاتی خوش نیامد؛ برخاست و دشمنانک خارج شد...»^۱

مرحوم جزایری پیش از او دچار این توهم شده است. او می‌گوید: «اینان

مهمترین جنایات را در امر دین مرتکب شده‌اند، مانند تغییر قرآن و تحریف کلمات آن و حذف مدایح اهل بیت و رسوایی‌های منافقین.^۱ در اینجا مناسب است به طور گذرا فهرست دلایلی را که محدث نوری ضمن فصول کتاب خود آورده است، بیاوریم و به اندازه کافی، درباره آن بحث کنیم: او می‌گوید:

«نخست آنکه، در کتب عهدین تحریف واقع شده است و ضرورت تشابه حوادث گذشته با حال، مستلزم وقوع تحریف در قرآن می‌باشد.»^۲ قبلاً توضیح دادیم که تحریف در کتب عهدین به صورت تحریف معنوی و تفسیر نادرست بوده است. علاوه بر این، بسیاری از بندهای اصلی این کتب ساقط شده و مابقی آن - به تصریح قرآن - تا زمان رسالت پیامبر ﷺ سالم مانده است. مقصود از مشابهت امت‌ها تشابه در اصول اخلاقی و معاشرت است؛ که بر اصل تنازع بقا پایه‌گذاری شده است. نه مشابهت در شیوه‌های اخذ شده و تناسب با شرایط ویژه هر زمان. تفصیل این مطلب قبلاً بیان شد.

«دوم آنکه، شیوه‌هایی که گردآورندگان قرآن در آن دوره بر اساس آنها به جمع قرآن پرداخته‌اند، از قلم افتادن بخشی از کلمات و آیات قرآن را در پی داشته است؛ بویژه آنکه احاطه بر همه قرآن برای آن کس که در زمان حیات پیامبر ﷺ قرآن را به طور کامل گردآوری نکرده امکان نداشته است.»^۳

البته ما مراحل سه‌گانه جمع قرآن را از دوران رسالت تا دوره یک‌دست شدن مصاحف - در عصر عثمان - به تفصیل بیان کردیم و یادآور شدیم که دو مرحله از آن، در حیات پیامبر ﷺ انجام یافته بود: ۱. تألیف کلمات؛ ۲. تنظیم آیات. تنها، ترتیب سوره‌ها پس از وفات پیامبر ﷺ انجام گرفت و این کار به هیچ وجه مستلزم تغییر در کلمات قرآن و آیات آن نبوده است.^۴

«سوم آنکه، دستاویزی که عامه در توجیه روایات تحریف تراشیده‌اند؛ مبنی بر

۲. ر.ک: فصل الخطاب، ص ۹۵-۳۵.

۱. الانوار النعمانیة، ج ۱، ص ۹۷.

۴. ر.ک: التمهید، ج ۱، ص ۲۷۱ به بعد.

۳. همان، ص ۱۰۴-۹۶.

اینکه مقصود از آنها، آیات منسوخ التلاوه است، سخنی لغو و باطل است؛ زیرا در آن روایات تصریح شده است که بسیاری از تحریف‌ها به دست خود عثمان و در دوره او انجام گرفته است.^۱

قبلاً گفتیم که اینگونه روایات از بافته‌های حشویه است و از روی غفلت در کتب حدیثی عامه وارد شده و در عالم اعتبار کاملاً بی‌اساس است.^۲

«چهارم آنکه، امام علی علیه السلام مصحفی ویژه داشته است که بایستی با دیگر مصاحف مخالف بوده باشد».^۳

آری، مصحف آن حضرت در نظم و ترتیب و در داشتن شرح و تفسیر در حاشیه، - چنانکه شرح آن گذشت - با دیگر مصحف‌ها تفاوت داشته است.^۴

«پنجم آنکه، عبدالله بن مسعود نیز مصحفی مخصوص داشته است».^۵

تفاوت مصحف ابن مسعود با دیگر مصاحف، در قرائت اوست؛ زیرا او در مصحف خود، گاه زیادت‌هایی تفسیری آورده و به هدف روشن ساختن مواضع ابهام، کلمات مترادف و شناخته شده را بجای واژه‌های ناشناس می‌نهاده است. از جمله ویژگی‌های مصحف او این بوده که معوذتان را به گمان آنکه دعاست از مصحف خود حذف نموده و به استناد آنکه سوره فاتحه همسنگ قرآن است نه از جمله آن، آن را در مصحف خود نیاورده است. اینها ویژگی‌های مصحف اوست؛ با این حال، هیچکدام از آنها نمی‌رساند مقصود او تحریف قرآن بوده است.^۶

«ششم اینکه، مصحف ابی بن کعب آیات بیشتری از مصحف موجود را در برداشته است».^۷

آری، مصحف ابی دو دعا را در بر داشته که او آنها را دو سوره می‌پنداشته است موسوم به سوره خلع و سوره حقد؛ و در آغاز سوره زمر حم را افزوده که به همین

۱. رک: فصل الخطاب، ص ۱۲۰-۱۰۵.

۲. به گفتار پیشین که در رابطه با حشویه و موضع ایشان درباره مسئله تحریف است مراجعه کنید.

۴. رک: التمهید، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۲.

۳. فصل الخطاب، ص ۱۳۴-۱۲۰.

۶. التمهید، ج ۱، ص ۳۲۳-۳۱۲.

۵. فصل الخطاب، ص ۱۴۳-۱۳۵.

۷. فصل الخطاب، ص ۱۴۸-۱۴۴.

علت، عدد حوامیم نزد او بر خلاف مشهور هشت تاست. او نیز همچون ابن مسعود گاهی در مصحف خود زیادات تفسیری می آورده است. پیش از این تمام اینها را بیان داشته ایم^۱ و اینها هیچ ربطی به مسأله تحریف ندارد.

«هفتم آنکه، عثمان، پاره‌ای کلمات بلکه آیات را که با بقای سلطنت او سازگار نبوده از مصحف حذف کرده است. دو خلیفه پیشین از حذف آنچه او حذف کرد غفلت کردند و او با این کار آنرا تدارک نمود. انگیزه‌های دیگری هم در واداشتن او به حذف و تحریف در بین بوده است. افزون بر این، اختلاف مصاحفی که عثمان به شهرهای دور فرستاد خود دلیل قاطعی است بر تحریف»^۲.

او برای اثبات پندار خویش حادثه گردآوری قرآن در دوران عثمان و یکدست کردن و فرستادن نسخه‌های آن به شهرها - که در حضور صحابه و با موافقت ایشان انجام یافت -^۳ را ذکر کرده است؛ اما در هیچیک از این حوادث دلیل قابل قبولی نیاورده است که تحریف به دست عثمان یا دو خلیفه پیش از او انجام پذیرفته باشد. ما در نیافتیم که چگونه نوری، تحریف قرآن را از واقعه گردآوری مصاحف نتیجه گرفته است.

جالب آنکه او خود، سستی این نتیجه‌گیری را احساس کرده در پایان آورده است: «هر چند ادعای سقوط آیات نیازمند اقامه دلیل است؛^۴ از آنجا که اطمینان به مطابقت جمع دوم با جمع اول، بر اطمینان به عدالت نویسندگان و ضبط ایشان دلالت می‌کند و این عدالت از نظر ما منتفی است، استدلال تمام است».

ما حادثه یکدست کردن مصاحف را به تفصیل یادآور شده^۵ و نتیجه گرفته‌ایم که

۱. التمهید، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۳. ۲. فصل الخطاب، ص ۱۷۰-۱۴۹.

۳. در التمهید (ج ۱، ص ۳۴۱) آوردیم که امیر مؤمنان، علی علیه السلام با اصل طرح توحید مصاحف موافق بوده است و سید رضی الدین ابن طاووس در کتاب خود (سعد السعود، ص ۲۷۸) ذکر کرده که کار عثمان در حضور امام علیه السلام انجام یافته است.

۴. این گفته دلالت می‌کند که خود او به کفایت دلایلش بر اثبات مقصود اطمینان نداشته است. ر.ک: فصل الخطاب، ص ۱۵۳.

۵. التمهید، ج ۱، ص ۳۳۴ به بعد.

با اطمینان باید گفت این رخداد موجب دگرگونی نص وحی نشده است و اگر اختلافی پیدا شده مربوط به رسم الخط بوده است که هیچ ارتباطی با تحریف ندارد. از اینجا معلوم می‌شود ارتباط اختلاف مصاحف با مسئله تحریف، تا چه مقدار سست است.

«هشتم آنکه، روایات اهل سنت - که حشویه آنها را روایت کرده و سیوطی در تفسیر خود و کتاب الاتقان و نیز دیگر محدثان در آثار خود آورده‌اند - دلیل بر این مدعاست».^۱

ما بخشی از این روایات را در ضمن یادکرد مسئله تحریف نزد حشویه یادآور شده‌ایم. اینگونه احادیث، تا زمانی که مخالف صریح قرآن و اجماع مسلمانان است، چه از جهت سند و چه از جهت دلالت فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است و ما چون یک یک این احادیث را نقد و تحلیل کرده‌ایم، دوباره از آنها سخن نمی‌گوییم.^۲ شگفت آنکه محدث نوری سورة موهوم ولایت را به طور کامل به نقل از کتاب دبستان المذاهب^۳ آورده و آنرا در شمار روایات مخالفان در این باب قلمداد کرده و در آخر کوشش نموده است اثبات کند که در کتب خاصه نیز اشاره‌ای به این سوره شده است.

او پس از نقل این سوره چنین آورده است: «ظاهر کلام دبستان المذاهب این است که این سوره را از کتب شیعه برگرفته است؛ در حالی که من اثری از آن در کتب شیعه نیافته‌ام. جز آنکه ابن شهر آشوب - بنابر آنچه از او حکایت شده - در کتاب مثالب گفته است که اینان تمام سورة ولایت را از قرآن ساقط نموده‌اند، شاید مقصود او همین سوره باشد؛ والله العالم».^۴ پیش از این، درباره کتاب مثالب سخن گفته‌ایم.^۵

«نهم آنکه، خداوند متعال اسامی اوصیای حضرت خاتم الانبیا و نام دختر او

۲. رجوع کنید به بحث پیشین ما درباره حشویه.

۴. همان، ص ۱۸۰.

۱. فصل الخطاب، ص ۱۸۳-۱۷۱.

۳. فصل الخطاب، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۵. در بحث از پندارهای حشویه (شماره ۲۵).

حضرت فاطمه علیها السلام و پاره‌ای از شمایل و صفات ایشان را در تمام کتب مبارکی که بر پیامبران پیشین فرو فرستاده، یاد کرده است؛ یا به منظور عنایت به آن امت‌ها، تا به این اسامی تبرک و از آن برای دستیابی به حوائج و رفع گرفتاری‌های خود بهره جویند و یا برای آنکه قدر و منزلت ایشان بالا بوده و خداوند خواسته است تا با ذکر این اسامی - قبل از ظهور ائمه - شأن ایشان را بلند کرده باشد، با وجود این چگونه شخص با انصاف می‌تواند احتمال دهد که خدای متعال از ذکر نام آنان در قرآن که بر دیگر کتب برتری دارد و در تمامی دوران ماندگار خواهد ماند غافل مانده باشد. او، ایشان را تحت عنوان امت پیامبر صلی الله علیه و آله که اشرف امم بوده و توجه خداوند به آنان بیشتر است معرفی نکرده است؛ زیرا بیان شأن و مرتبه و نام بلند ایشان، با درج صفات و ویژگی‌هایشان در قرآن آسانتر و پیداتر و در مقایسه با دیگر واجباتی که به طور مکرر در قرآن از آنها نام برده شده مهمتر بوده است».

او می‌گوید: «این وجه، گرچه صرف استبعاد است، اما بازگشت حقیقی آن به استقراء تام یا به تنقیح مناط قطعی است. - گوید: - این استبعاد، از استبعاد منکران تحریف که به دلیل شدت اهتمام صحابه در حفظ و حراست قرآن، احتمال وقوع تحریف در آن را رد کرده‌اند، نیکوتر می‌نماید».

همچنین می‌گوید: «لازم است اسناد این دلیل را که شماری از روایات است، ذکر کنیم؛ روایت کعب الأحبار یهودی از آن جمله است. او مدعی شده است که موالید پیامبر و عترت او را در هفتاد و دو کتاب آسمانی، دیده است».^۱
ما آن را در مقدمه همین فصل آورده‌ایم.

او حدیث شگفت‌آور دیگری نیز از هشام دستوائی به نقل از عمرو بن شمر از جابر جعفی و او از سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب روایت کرده است؛ بدین صورت که سالم بن عبدالله در مکه، نزدیک حجر الاسود، روایتی را برای امام محمد باقر علیه السلام بیان کرد؛ بدین صورت: «پدرم (عبدالله بن عمر) گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

فرمود: خدای عزوجل در شب معراج به من وحی کرد که: ای محمد آیا دوست داری نام‌های امامان اهل بیت را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: به پیش رو کن (به پیش بنگر) من چنین کردم. ناگهان نام علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم را - که گویا چون ستاره‌ای فروزان میان آنها می‌درخشید - دیدم. عرض کردم: پروردگارا اینان کیانند؟ فرمود: اینان امامان امتند».

جابر می‌گوید: «پس چون سالم راه خود را پیش گرفت، به دنبال او روان شدم؛ به او گفتم: تو را به خدا سوگند می‌دهم: آیا غیر از پدرت کسی تو را به این نام‌ها آگاه کرد؟ پاسخ داد: اینک حدیث از پیامبر ﷺ باشد خیر؛ اما همراه پدرم، عبدالله بن عمر، نزد کعب الاحبار بودم؛ از او شنیدم که می‌گفت: امامان این امت به تعداد ثقبای بنی اسرائیلند. در این هنگام، علی بن ابی طالب ظاهر شد. کعب گفت: این، پیشوای اول ایشان و یازده تن دیگر، فرزندان او خواهند بود. آنگاه کعب نام‌های آنان را بر طبق تورات، چنین آورد: تقویت، قیذو، دبیرا، مفسورا، مسموعا، دوموه، مشیو، هذار، یثمو، بطو، نوقس و قیذمو». هشام دستوائی می‌گوید: «مردی یهودی به نام «عثو بن اوسو» را که عالم شناخته شده‌ای بود در حیره ملاقات کردم. این نام‌ها را بر او خواندم. گفت: اینها نام‌ها و اوصاف عبری اشخاصی است که در تورات آمده است. آنگاه یکایک آنها را چنین تفسیر کرد: تقویت، اولین وحی برای آخرین پیامبر است؛ قیذو، دومین وصی؛ دبیرا، سید شهدا؛ مفسورا، سرور عابدان؛ مسموعا، وارث علوم اولین و آخرین؛ دوموه، گوینده صادق از طرف خداوند؛ مشیو، بهترین زندانیان؛ هذار، گرفتار دیار غربت؛ یثمو، کوتاه عمر بلند اثر؛ بطو، چهارمین نام؛ نوقس، همنام غم‌ویش و قیذمو، همان غایبی است که با فرمان الهی قیام خواهد نمود».^۱

بدین ترتیب، حشویه و اخباریون، دست به دست هم داده و با اسناد به گفته‌های عالمان یهود که گردانندگان این معرکه‌اند، روایات پوچ و باطل را نقل و رواج داده‌اند. کسانی چون کعب الاحبار نیز این ساده‌اندیشان را به تمسخر گرفته و در نهایت خباثت و لثامت دیرینه خود، دروغ‌ها بر اینان فرو خوانده‌اند و همه این گفته‌ها، افسانه‌های برساخته اسرائیلی است که نفوس خبیث و پلید، به هدف به بازی گرفتن مسلمانان، برای سبکسران باز گفته‌اند.

خدای تعالی در حق یهود فرموده است: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ»^۱ دشمن‌ترین مردمان با مؤمنان را یهود می‌یابی». باری، یهودیان همواره به دشمنی با اسلام پرداخته و در سست و لرزان کردن اساس هستی مسلمانان کوشیده‌اند. اما چرا این بینوایان (کسانی چون جزایری و محدث نوری) گوش خود را به لا طائلات چنین پلیدانی سپرده و عنان خود را به آنان داده‌اند.

خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»^۲ و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم و بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند».

بنابراین، به کسانی چون محدث نوری تذکر می‌دهیم که برای پشتوانه گمانی که خود ساخته و پرداخته‌اید به نشر اباطیل تکیه نکنید «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَّتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَتَكَانُ»^۳ و چون زنی مباشید که رشته خود را پس از زحمت می‌گسلد» و قرآن را هدف تیرهای زهرآلود دشمنان قرار ندهید خداوند ما را از لغزش بر حذر دارد. در اینجا با چشم‌پوشی از سستی محتوای دو حدیث - که خود به سستی آن می‌افزاید - سند آن دو را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

حدیث نخست را محمد بن سنان (که مردی کاملاً ضعیف و غیر قابل اعتماد بود و نمی‌توان به حدیثی که تنها از او نقل شده است اعتماد کرد)^۴ از ابوالجارود،

۲. انعام ۶: ۱۱۲.

۱. مائده ۵: ۸۲.

۴. طبق سخن نجاشی در رجال خود، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. نحل ۱۶: ۹۲.

زیاد بن منذر معروف به سرحوب، پیشوای جارودیه^۱ و او از لیث بن سعد (از راویان اهل سنت؛ ۹۴-۱۷۵) روایت کرده است که: «وقتی کعب نزد معاویه بود (باید توجه کرد که معاویه در سال ۶۰ یعنی ۳۴ سال پیش از ولادت لیث مرده است) به او گفتم: وصف مولد پیامبر ﷺ را [در کتاب‌هایی که خواندید] چگونه یافتید؟ و آیا برای عترت او فضیلتی یافتید؟ کعب رو به معاویه کرد تا نظر او را بیابد. خداوند بر زبان او جاری کرد: ... [تا آخر افسانه]».

آری، این فتنه (روایت برساخته و مجعول) از تنور ابوالجارود کوردل برخاسته است. ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی می‌گوید: «که ابوالجارود به سرحوب (به ضم سین و حا) موسوم شد. فرقه‌ای از زیدیه نیز به او منسوب است. امام باقر علیه السلام او را به این نام خواند. گفته شده که سرحوب نام شیطنی نابیان است که در دریا ساکن است. ابوالجارود در ظاهر و باطن کور بوده است».^۲ ابن الغضائری می‌گوید: «اصحاب ما از روایاتی که محمد بن سنان از او روایت کرده است بی‌زاری جسته‌اند».^۳

اما روایت دوم را صاحب مقتضب الاثر ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش جوهری^۴ از ثوابه موصلی از ابو عروبه حرّانی از موسی بن عیسی افریقی (این هر سه مجهولند) از هشام بن سنبر دستوائی (که یکی از بزرگان حدیث نزد اهل سنت است و طرابلسی او را پیشوای همگان در حدیث می‌داند)^۵ و او از عمرو بن شمر بن یزید (که در حدیث ضعیف است. او کتاب جابر را روایت کرده و در آن افزوده است و بدین جهت احادیث جابر از طریق او مورد شبهه است.^۶ علامه حلّی می‌گوید: «بر

۱. فرقه‌ای از زیدیه است.

۲. رجال کشی، ص ۱۹۹، شماره ۱۰۴.

۳. اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴. او و پدرش از بزرگان بغداد بوده‌اند. او دارای تألیفات بسیار بود اما در آخر عمر دچار اضطراب شد و در سال ۴۰۱ درگذشت. نجاشی می‌گوید: «شیوخ ما او را ضعیف دانسته‌اند؛ لذا از او روایت نمی‌کنم». رک: تنقیح

المقال، ج ۱، ص ۸۸، شماره ۵۱۷.

۵. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۴۳.

۶. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۳۲.

هیچ یک از روایت‌های او اعتماد نمی‌کنم»^۱ و او از جابر بن یزید جعفی (خود او ثقه بود. ابن الغضائری می‌گوید: «بیشتر راویان از او ضعیف می‌باشند». نجاشی می‌گوید: «جماعتی که مورد طعن و ضعیف‌اند از او روایت کرده‌اند و خود او مختلط بوده است»). علامه می‌گوید: «به نظر من بهتر است در آنچه این گروه از جمله عمرو بن شمر، از طریق او روایت کرده‌اند توقف نماییم»^۲ و به نظر می‌آید فتنه این حدیث از طرف عمرو بن شمر که آن را از زبان جابر جعفی جعل کرده پیدا شده است) و او از سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب (م ۱۰۶)؛ او از فقهای بزرگ هفتگانه مدینه بوده است. مادر او دختر یزدگرد از اسیران ایرانی بود که امیر مؤمنان علیه السلام او را به نکاح عبدالله بن عمر و خواهر او را به نکاح فرزند خود حسین علیه السلام درآورد و علی بن الحسین علیه السلام از او تولد یافته است. خواهر دیگر را به ازدواج محمد بن ابوبکر در آورده و قاسم از او تولد یافت. امام علیه السلام سرپرستی این سه خواهر را در اختیار گرفت و آنان را به نکاح این سه تن درآورد.^۳

اما اینکه عمرو بن شمر این حدیث را به نوه عمر نسبت داده، نوعی شک‌اندازی و گمراه‌سازی دیگران است. بقیه اسنادی که نوری بر آن تکیه کرده نیز همین گونه است؛ لذا از تکرار آن خودداری می‌کنیم. بنایی که بر این پایه‌های سست و لرزان نهاده شده باشد بی‌ارزش است؛ چنانکه تصریح آشکار به اسامی اهل بیت در کتب عهدین ثابت نشده و ادعای تصریح هم سخنی دروغین است. شایسته است کسانی چون محدث نوری را که بخش اعظم عمر خود را در خدمت دین و ترویج ولایت اهل بیت علیهم السلام به کار گرفته‌اند، از پناه بردن به یهود و استمداد از آنان برای اثبات فضیلت قدسی و ملکوتی اولیای دین و امامان راستین خود بر حذر داریم. مباد که مصداق این آیه باشند: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ صُنْعًا»^۴ تلاش ایشان در دنیا بیهوده است اما خود می‌پندارند کار نیکو انجام می‌دهند».

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴. کشف ۱۸: ۱۰۴.

۱. رجال علامه، ص ۲۴۲.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۳۸.

«دهمین دلیل، - که محدث نوری برای اثبات تحریف به آن متوسل شده است - مسأله اختلاف قرائات است».

او می‌گوید: «بدون تردید، قاریان در بسیاری از الفاظ قرآن و هیئت‌های کلمات آن با یکدیگر اختلاف داشتند؛ در حالی که قرآن با لفظ [وزیانی] یکسان و بدون هیچ تغییر و اختلافی نازل شده است [اما] از آنجا که مصحف موجود، از پاره‌ای از این قرائات نادرست خالی نیست، بلکه بیشتر الفاظ آن با وحی منزل مطابقت ندارد، مقصود ما که عدم مطابقت کامل آن با آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده است، ثابت می‌شود - وی می‌افزاید: - هر چند این دلیل برای اثبات کاستی سوره، بلکه آیه و کلمه نیز کفایت نمی‌کند؛ زیرا قاریان در امثال آن اختلاف ندارند، اما با استفاده از قاعده «عدم قول به فصل»^۱ می‌توان این ادعا را تکمیل کرد».^۲

درباره قاریان و قرائات مشهور به طور مشروح صحبت کردیم و یادآور شدیم که بین مسأله اختلاف در قرائات و تواتر قرآن ارتباطی نیست؛ زیرا قرآن و قرائت‌های مختلف آن، دو امر مستقل هستند. قرآن نصّ متواتری است که بر پیامبر ﷺ نازل شده و عموم مسلمانان و بزرگان دین - بی‌آنکه تغییر و اختلاف در بستر زمان در آن راه یابد - از آن پاسداری کرده‌اند. اما قرائات - همانگونه که بیان کردیم - اجتهاداتی است در تعبیر این نصّ و کیفیت ادای آن.^۳

درباره مسأله تکمیل دلیل به استناد عدم قول به فصل، باید بگوییم: این اصل در اینجا موضوعیت ندارد؛ زیرا این، مسأله‌ای اصولی است که ویژه امور نظری می‌باشد و در علوم نقلی که بر اساس نقد و تمحیص پایه‌گذاری شده‌اند جریان ندارد. اکنون اهم دلایل او (دلیل یازدهم و دوازدهم) را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. اشاره به قاعده‌ای اصولی است. مقصود وی در اینجا آن است که قائلان به تحریف، می‌گویند: در همه جای قرآن تحریف شده است و منکران تحریف می‌گویند در هیچ موردی تحریف نشده است. لذا قول به تفصیل میان موارد وجود ندارد. اصطلاحاً آن را اجماع مرکب گویند.

۲. فصل الخطاب، ص ۲۳۳-۲۰۹. ۳. التمهید، ج ۲، ص ۴۲ به بعد.

مهمترین دلیل قول به تحریف

شاید مهمترین مستند مدعیان تحریف، مجموعه‌ای از روایات پراکنده است که از جاهای مختلف گردآوری شده و از نظر ایشان اینگونه روایات به صورت عام یا به صورت خاص و با تصریح به موضع تحریف، بر تحریف قرآن دلالت دارند. محدث نوری آن را که به صورت عام دلالت می‌کند به عنوان دلیل یازدهم، و آن را که به صورت خاص دلالت می‌کند به عنوان دلیل دوازدهم آورده است. او این روایات را از منابع مختلفی که بیشتر آنها از درجه اعتبار ساقط است گرد آورده است و اندک باقیمانده آنها هم ارتباطی با مسأله تحریف ندارد. شگفت آنکه محدث نوری با تکیه برگسترده‌گی تتبع خود و اخذ از منابعی که کمتر کسی از آن آگاهی دارد مخالفان خود را به هم‌آوردی فرا خوانده است. او در تعریض به سید بغدادی که در شرح وافیّه آورده است: «اخبار تحریف را هیچکس جز کسانی که اخبار جبر و تفویض و دیگر روایات مخالف دین را روایت کرده‌اند، نیاورده است»، می‌گوید: «سید بغدادی در این گفته خود معذور است؛ زیرا تتبع او به دلیل کمی کتاب‌هایی که در اختیار داشته، اندک بوده است».^۱

حجت بلاغی می‌گوید: «محدث نوری کوشیده است روایات تحریف را - بر حسب گمان خود - در حجم زیاد و با افزودن بر تعداد روایات مسند، از راه ضمیمه ساختن روایات مرسلی که در اصل از همان مسانید برگرفته شده است، جمع‌آوری کند. از جمله مراسیل، مراسیل عیاشی و فرات و دیگران است. با آنکه بخش مهمی از اسناد آنها به شماری اندک از راویان - که در تراجم رجال در معرض اتهامند - باز می‌گردد، پاره‌ای از این راویان، دروغگو و پلید یا فرومایه و مطرودند؛ به نحوی که روایت کردن از آنان مجاز نیست. گروهی نیز دشمن شدید اهل بیت علیهم‌السلام اند. واضح است که زیادی چنین روایاتی، سودمند نیست».^۲

در اینجا به مهمترین منابعی که محدث نوری این گونه روایات را از آنها نقل کرده و فاقد اعتبار و اسناد است اشاره می‌کنیم:

کتابهای غیر معتبر مورد استناد محدث نوری

۱. رساله‌ای مجهول النسب؛ یکی از کتاب‌هایی که مدعیان تحریف به آن تمسک کرده‌اند رساله مجهول النسبی است که به رغم وحدت اصل، با عناوین مختلف، به افراد گوناگونی منتسب شده است. گاه با عنوان رساله ناسخ و منسوخ به سعد بن عبدالله اشعری (م ۳۰۱) و گاه با نام ما ورد فی صنوف القرآن به محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۶۰) و گاه با عنوان رساله محکم و متشابه^۱ به سید مرتضی (م ۴۳۶) نسبت داده شده است.

علامه مجلسی بعد از نقل کامل رساله نعمانی می‌گوید: در نوشته‌ای کهن چنین یافتیم: جعفر بن محمد بن قولویه از ابوالقاسم سعد اشعری برای ما چنین روایت کرد: «الحمد لله ذي النعماء والآلاء والمجد والعز والكبرياء وصلى الله على محمد سيد الانبياء وعلى آله البررة الاتقياء. مشايخ واصحاب حديث از امام صادق عليه السلام روایت کرده‌اند که: امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: «...»؛ این حدیث همانگونه که در رساله نعمانی آمده - با اندکی اختلاف - آمده است.^۲

این در حالی است که می‌دانیم ابن قولویه تنها به واسطه برادر یا پدر خود از سعد روایت کرده است. حسین بن عبیدالله می‌گوید: «گزینش‌هایی از کتب سعد را نزد ابوالقاسم بن قولویه آورده، بر او خواندم. آنگاه گفتیم: آیا خود سعد برای تو روایت

۱. این کتاب به حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی، از رؤسای واقفیه نیز نسبت داده شده است؛ چون او بنا به نقل نجاشی (الرجال، ج ۱، ص ۱۳۳)، رساله‌ای به نام «فضائل القرآن» داشته است که اسناد او در استفاده از آن کتاب، همان اسنادی است که در مقدمه رساله نعمانی آمده است، اما این احتمال بعید است. زیرا ممکن است اسناد نعمانی و نجاشی در اخذ آن از کتاب یکی باشد و نعمانی از آن رساله، روایت منسوب به امام صادق عليه السلام را که با عبارت «فضلوا و أضلوا» پایان یافته، نقل کرده باشد. بنابراین جایی برای پندار انتساب تمام رساله نعمانی به او نمی‌ماند و بر فرض اینکه متعلق به بطنانی باشد حال او در عدم صحت اسناد به او بهتر از دیگران نیست.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۹۷.

گفته است؟ پاسخ داد: خیر؛ بلکه پدر و برادرم از او برای من روایت گفته‌اند و من تنها دو حدیث - و در روایت دیگر تنها چهار حدیث - از سعد شنیده‌ام.^۱

بدین جهت است که محقق تهرانی می‌گوید: «شاید بخشی از سند از قلم افتاده باشد».^۲

بنابراین آن دسته از روایات منتسب به امام صادق علیه السلام که از طریق سعد نقل شده، مجهول الاسناد است؛ چون او از طریق آن دسته از مشایخ خود که نام آنان را نبرده، از امام علیه السلام روایت کرده است.

درباره انتساب رساله به نعمانی باید گفت که در مقدمه آن، بعد از حمد و ثنای الهی، چنین آمده است: «بدان ای برادر که قرآن دارای شأنی عظیم و منزلتی بلند است [تا جایی که گفته است:] ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب خود تفسیر القرآن چنین گوید: ابن عقده از جعفری از ابن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی از پدرش و او از ابن جابر برای ما روایت کرد که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:....؛ ظاهر این تعبیر این است که گردآورنده رساله، کسی جز نعمانی است؛ زیرا او از کتاب نعمانی در تفسیر نقل کرده است. پس معلوم می‌شود کتاب نعمانی غیر از این رساله بوده است.

افزون بر این، اسناد این کتاب به دلیل وجود بطائنی در میان آنها، بسیار ضعیف است. عیاشی می‌گوید: «از ابن فضال درباره او پرسیدم. گفت: دروغگویی ملعون است. من نقل حتی یک روایت از او را برای خود مجاز نمی‌دانم. همچنین می‌گوید: من از خدای خود شرم دارم که از او روایتی نقل کنم».^۳

محدث نوری احتمال داده است این رساله به منزله شرحی بر تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نگاشته شده باشد.^۴

اما چگونه به نعمانی نسبت داده شده است؟ شاید این کتاب پرداخته یکی از شاگردان نعمانی بوده و به نام استادش شایع شده باشد. به هر حال نویسنده این

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۷۵ و ۷۹. ۲. الذریعه، ج ۲۴، ص ۹.
۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۸. ۴. فصل الخطاب، ص ۲۶.

رساله، مشخص نیست اما انتساب این رساله به سید مرتضی نیز، به احتمال قوی، از مشابهت نام کاتب رساله با نام سید نشأت یافته است؛ چون هیچیک از نویسندگان کتب تراجم، چنین کتابی را به سید مرتضی نسبت نداده و در فهرست تألیفات زیاد سید نیز ذکر نشده است. از این گذشته، محتوای این رساله با دیدگاه سید در مسأله مصونیت قرآن از تحریف، مخالفت صریح دارد.

محققان مدعی اند که این رساله به طور کامل و بدون هیچ تفاوت و تغییری، از رساله منسوب به نعمانی استنساخ شده است.^۱ شاید نام شخصی که این رساله را استنساخ کرده است - اتفاقاً - با نام سید یکی بوده و در نتیجه، چنین اشتباهی رخ داده است.

در پایان باید گفت: رساله‌ای که چنین وضعیتی دارد (نویسنده و ناسخ آن نامشخص است و سند آن صحیح نیست و هیچکس از بزرگان علم و حدیث به توثیق آن رأی نداده و احدی از پیشوایان تحقیق بر اعتبار و سندیت آن تصریح نکرده است) صلاحیت ندارد به عنوان مستند و منبع گزینش روایات تلقی گردد. البته چنین نوشته‌هایی، برای امثال محدث نوری که مانند غریق، به هر دستاویزی متشبث می‌شوند مرجعیت دارد و به همین سبب است که او جعبه خالی خود (رساله فصل الخطاب) را با چنین گیاهان هرز - که بسیار سست و بی‌بنیادند - لبریز ساخته است. کتاب‌های دیگری که اینان برای اثبات تحریف به آنها تمسک کرده‌اند نیز حال و وصفی بهتر از این رساله مجهول ندارند.

۲. السقیفة نوشته سلیم بن قیس هلالی (م ۹۰)؛ سلیم از اصحاب خاص امام امیر مؤمنان علیه السلام بود. او کتابی نگاشته بود که در آن پاره‌ای از اسرار امامت و ولایت را جمع آورده بود. این کتاب جزو نفیس‌ترین کتبی بوده که شیعه در آن دوره از آن بهره‌مند بوده است. اما بسیاری از محققان درباره اصلی یا بدلی بودن نسخه موجود و متداول آن تشکیک کرده‌اند.

شیخ مفید می‌گوید: «این کتاب، قابل اطمینان نبوده، عمل به بیشتر مطالب آن نیز جایز نیست؛ زیرا در آن خلط و تدلیس راه یافته است. برای هر دیندار سزااست که به تمام آنچه در آن آمده عمل نکند و از تکیه بر آن و تقلید در روایت آن اجتناب ورزد».^۱

این تشکیک بدان خاطر است که نقل شده: وقتی حجاج او را پی جست تا خونش را بریزد، او فرار کرد و به ابان بن ابی عیاش (فیروز) پناه برد. هنگام مرگ کتاب را به عنوان پاداش لطف ابان، به او تسلیم کرد. علامه در خلاصه آورده است: کتاب سلیم تنها از ابان و از طریق او روایت شده است.

این ابان جزو تابعان و از صحابه امام باقر و امام صادق علیه السلام بوده است. شیخ طوسی در رجال خود او را ضعیف دانسته است. ابن غضائری نیز در حق او گفته که: «ضعیف است و شایسته التفات نیست». اصحاب، ابان را متهم ساخته‌اند به اینکه در کتاب سلیم دست برده و آمیزه و تخلیط موجود در این کتاب، از آنجا ناشی شده است. چنانکه برخی، کتاب را حتی به خود ابان نسبت داده‌اند. ابن غضائری می‌گوید: «اصحاب ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را به ابان نسبت می‌دهند».

شیخ طوسی، کتاب سلیم را از دو طریق روایت کرده است: ۱. طریق حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی از ابان از سلیم. ۲. طریق حماد از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان از سلیم.

استاد بزرگوار، آیت الله خویی رحمته الله می‌فرماید: «طریق شیخ به کتاب سلیم به هر دو سند ضعیف است. شیخ می‌گوید: ما به کتاب سلیم بن قیس هلالی که از طریق حماد بن عیسی روایت شده راه نداریم؛ چون در این طریق ابوسمینه، محمد بن علی صیرفی که ضعیف و کذاب است، قرار دارد».

این کتاب به اختلاف نسخه‌ها مشهور است و شاید گذشت زمان و دست به دست شدن کتاب توسط نویسندگان آن را در معرض دستبرد آراء و افکار گوناگون

قرار داده است. پدیده‌ای که در هر کتابی که مصنف، خود، به انتشار آن موفق نشود و این کار پس از وفات او به دست دیگران انجام یابد، قابل تحقق است.

محقق تهرانی می‌گوید: «من نسخه‌های این کتاب را از سه جهت متفاوت یافته‌ام: ۱. تفاوت در سندهای ذکر شده در آغاز نسخه‌های آن، ۲. تفاوت در چگونگی ترتیب و نظم احادیث، ۳. تفاوت در تعداد احادیث».

جهت چهارمی که بعضی از محققان در مقدمه این کتاب آورده‌اند این است: احادیث بسیاری از سلیم روایت شده است و علامه مجلسی - در مجلدات مختلف بحار - و دیگر بزرگان نیز در کتاب‌های خود (مثل کلینی، صدوق، حلی در مختصر بصائر الدرجات، ابن عبدالوهاب در عیون المعجزات، صفار در بصائر و دیگران در آثار مربوط) آورده‌اند؛ با این حال، هیچیک از آنها در نسخه‌هایی کنونی کتاب سلیم نیامده است. بسیاری از این احادیث از طریقی غیر از ابان و مستقیماً از خود سلیم نقل شده است و این خود مسأله تصرف ابان در کتاب سلیم را تأکید می‌نماید. و سرانجام باید گفت: این کتاب به صورت مقطّع (بریده بریده) وضع شده است؛ چون لابلای آن مکرراً چنین آمده است: «و از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی، شنیدم...» بنابراین، احتمال اینکه این کتاب ساخته و پرداخته ابان بوده و او خود این کتاب را به این سبک قرار داده و از آن کاسته یا بر آن افزوده باشد، احتمالی قوی می‌نماید. پس استناد این کتاب - با وضعیت فعلی آن - به ابان صحیحتر می‌نماید تا به سلیم؛ هر چند اصل کتاب از سلیم است.

بنابراین نمی‌توان سخنان باور نکردنی و خلاف مشهوری را که در این کتاب دیده می‌شود به سلیم نسبت داد.

باری آنچه پیشوای تحقیق، شیخ مفید^۱ درباره این کتاب گفته، صحیح است. او چنین گفته است: «این کتاب قابل اطمینان نیست؛ عمل کردن به اکثر آن جایز نمی‌باشد؛ در آن تخلیط و دستبرد راه یافته است؛ برای اهل دین سزاوار است که از عمل به همه آنچه در این کتاب است اجتناب نمایند و بر همه مطالب آن تکیه نکنند

و از تقلید در روایت به آن بهره‌یزند».^۱

۳. قرائات نوشته احمد بن محمد سیّاری (م ۲۶۸)؛ شیخ می‌گوید: «احمد بن محمد بن سیّار کاتب، از کاتبان آل طاهر، فردی سست روایت، بددین و کثیر المراسیل (پردروغ) است».

ابن غضائری می‌گوید: «او (سیار) بسیار ضعیف، غلو کننده و تحریف‌گر است». محمد بن علی بن محبوب نیز در کتاب النوادر المصنّفه گفته است که او قائل به تناسخ ارواح بوده است.^۲ این کتاب (قرائات) چنانکه شیخ حسن بن سلیمان حلّی در مختصر البصائر گفته است به التنزیل و التحریف معروف است و این عنوان با توجه به محتوای کتاب، از عنوان مربوط به قرائات نزدیک‌تر می‌نماید.

محدث نوری یک نسخه از آن را در اختیار داشته و در مستدرک الوسائل از آن نقل کرده است.^۳

نسخه‌ای زیراکس شده از این کتاب نزد ماست. محدّثان قمی نیز در کتب حدیث خود تمام روایاتی را که از طریق سیّاری نقل شده حذف می‌کرده‌اند؛ پس سزاوار است اصحاب به کتب او تکیه ننمایند.

۴. تفسیر ابوالجارود زیاد بن منذر معروف به سرحوب (م ۱۵۰)؛ قبلاً یادآور شدیم که او پیشوای جارودیه - که به سرحوبیه نیز موسومند - بوده است. کشی می‌گوید: «ابوجارود در ظاهر و باطن کور بوده است».

نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا او را لعنت کند؛ نابینا و کور دل بوده است». محمد بن سنان درباره او گفته است: «ابوجارود پیش از مرگ، شراب نوشید و ولایت کافران را پذیرفت».^۴

اما تفسیر او همان است که ابوسهل کثیر بن عیاش قطان از او روایت کرده است.

۱. رک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۱ و ج ۸، ص ۲۲۸-۲۱۶. الذریعه، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۵۲. مقدمه کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۹-۱۹. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۲۱.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۲. ۳. الذریعه، ج ۱۷، ص ۵۲.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۷.

طریق شیخ و نجاشی در تفسیر ابوجارود به ابوسهل منتهی می‌گردد. شیخ می‌گوید: «ابوسهل ضعیف است».^۱

۵. تفسیر علی بن ابراهیم قمی (م ۳۲۹)؛ پیش از این گفته شد که این تفسیر منسوب به اوست، نه نوشته او. در واقع آمیزه‌ای است از املائات او به شاگردش ابوالفضل عباس بن محمد علوی و بخش زیادی از تفسیر ابوجارود که ابوالفضل آن را بدان ضمیمه کرده و با روایاتی از پیش خود تکمیل نموده است. او برای این تفسیر مقدمه‌ای نوشته و در آن مختصری از روایات منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام درباره آیات قرآن را آورده است و صاحب تفسیر منسوب به نعمانی نیز - چنان که گذشت - آنرا شرح و بسط داده است.

ابوالفضل علوی روایاتی را که از امام صادق علیه السلام در تفسیر قرآن نقل کرده از استاد خود قمی برگرفته و تفسیر ابوجارود را که از امام باقر علیه السلام روایت شده به آن منضم ساخته و برای تکمیل فایده کتاب، روایاتی دیگر از مشایخ روایی خود را به این مجموعه افزوده است. بنابراین، تفسیر قمی آمیزه‌ای است از روایات قمی و ابوجارود و روایات دیگری که خود ابوالفضل آنها را روایت کرده است.

از آنچه گفتیم روشن می‌گردد که این تفسیر - به شکل موجود - ساخته ابوالفضل علوی است. با این حال او بدان جهت که در روایات این تفسیر، بیشتر از استادش قمی بهره برده، کتاب را به او نسبت داده است. محقق تهرانی می‌گوید: «تصرف ابوالفضل - مربوط به قسمت عمده قرآن یعنی - از آغاز سوره آل عمران تا آخر قرآن است».^۲ این تفسیر با این عبارت آغاز می‌شود: «ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام برای من روایت کرد که: ابوالحسن علی بن ابراهیم برای ما حدیث گفت...». گوینده جمله «برای من روایت کرد» چه کسی است؟ و ابوالفضل عباس علوی - که از استاد خود قمی روایت کرده است - کیست؟

۲. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۲.

پس در اینجا دو شخص مجهولند: ۱. کسی که از ابوالفضل علوی روایت کرده است؛^۱ ۲. خود ابوالفضل؛ چون هیچیک از صاحبان کتب تراجم از او به مدح یا مذمت یاد نکرده‌اند و تنها چیزی که درباره او در دست است این است که او از نوادگان حمزه فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام است. او از علویان بوده و ممکن است از شاگردان علی بن ابراهیم قمی بوده باشد؛ پس همانگونه که هویت شخص نخست و نسب او مجهول است ابوالفضل عباس علوی نیز در کتب رجال ناشناخته مانده است. بنابراین اسناد این تفسیر، بریده یا اصطلاحاً مجهول است، و چنین تألیفی نزد ارباب حدیث از درجه اعتبار ساقط است.

۶. الاستغاثه تألیف علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲)؛ نجاشی می‌گوید: «او خود مدعی بود که از آل ابوطالب است. در آخر عمر به غلو گرایید و مذهب او فاسد گشت. او کتب فراوانی نگاشت اما بیشتر آنها کم‌مایه و بی‌ارج است. چنانکه شیخ آورده، این کتاب (الاستغاثه) جزو این دسته است. شیخ می‌گوید: او امامی و در مسیر صواب بوده است و کتاب‌های خوبی از جمله کتب اوصیاء و فقه به سبک کتاب مزنی را نگاشت؛ اما در پایان به انحراف و تخلیط دچار گشت و مذهب پنج تن را رواج داد و کتابی در غلو و تخلیط تألیف کرد. نبشتاری نیز در این زمینه دارد». ابن غضائری می‌گوید: «دروغگو، غلوکننده و بدعت‌گزار بوده است. کتاب‌های زیادی از او دیدم که شایسته توجه نیست».

علامه می‌گوید: «معنای تخمیس نزد غلاة این است که سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر و عمرو بن امیه ضمری از طرف خداوند زمامدار مصالح جهان شده‌اند». استاد ارجمند، آیت‌الله خویی می‌گوید: «طریق شیخ به او، مجهول است».^۲

۱. استاد سید موسی زنجانی - از دانشمندان معاصر - احتمال داده است گوینده «حدثنی: برای من حدیث گفت» شخصی به نام علی بن حاتم فرزند ابوحاتم قزوینی باشد که از افراد ضعیف الحال، بسیار روایت کرده است؛ زیرا تمامی آنان که وی از ایشان روایت کرده است جزو اسناد این تفسیرند؛ لذا به نظر می‌رسد که راوی اولی این تفسیر از ابوالفضل، همین علی بن حاتم ضعیف الحال و سست روایت باشد.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۷. احتجاج نوشته طبرسی؛ قبلاً یاد کردیم که این کتاب با این نام به طبرسی (طبرس در واقع معرّب تفرش است) منسوب است.^۱ اما این طبرسی کیست؟ سید محمد بحرالعلوم در مقدمه این کتاب شش تن از شخصیت‌های معروف را نام می‌برد که محتمل است این کتاب منسوب به آنان باشد:

۱. ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م ۶۲۰). سید ابن طاووس در کتاب کشف المحجّه این کتاب را به او نسبت داده است. ۲. ابوعلی، فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م ۵۴۸) صاحب تفسیر مجمع البیان. نویسنده کتاب غوالی و محدث استرآبادی و نیز ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلّی این نظر را اختیار کرده‌اند. ۳. ابونصر، حسن بن فضل بن حسن صاحب کتاب مکارم الاخلاق فرزند امین الاسلام طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان. ۴. ابو فضل، علی بن حسن بن فضل، نوه صاحب تفسیر مجمع البیان. کتاب نثر اللّثالی و کتاب مشکاة الانوار - که آن را به منظور تکمیل کتاب پدر خود مکارم الاخلاق نگاشته است - از اوست. ۵. ابوعلی، محمد بن فضل طبرسی از شاگردان شیخ طوسی. ۶. ابوعلی، حسن بن علی بن محمد طبرسی معاصر خواجه نصیرالدین طوسی.

اما درباره خود کتاب باید دانست که مطالب آن مرسل و بدون اسناد است و بیشتر آن آمیخته‌ای است از روایات نقلی و استدلال‌های عقلی که تنها می‌توان به خود استدلال‌ها اعتماد کرد نه به اسناد آنها. به همین دلیل، علما از اعتماد به روایات این کتاب منع نموده و به عقلانی بودن متون روایات توجه کرده‌اند نه نقلی بودن آنها؛ و این مسأله، از منزلت کتاب - به عنوان سند روایتی حوادث تاریخی پیشین - می‌کاهد. شاید هم مؤلف از روی تعمد نام خود را در کتاب مخفی نگاه داشته است. او در سبب تألیف آن گفته است که می‌خواهد با ترغیب شیعیان، آنان را به طریق مجادله پسنندیده رهنمون گرداند؛ بدین منظور انواع جدل را در زمینه‌های مختلف دینی آورده و همه یا بعضی از آنها را برای ترویج این راه به

بزرگان نسبت داده است. او می‌گوید: «اسناد بیشتر اخباری را که یاد کرده‌ایم نیاورده‌ایم؛ یا به دلیل وجود اجماع بر آن، یا به علت موافقت آن با دلیل عقلی و یا به دلیل اشتها آن در کتب سیر و حدیث». بنابراین، این کتاب به کتابی کلامی شبیه‌تر است تا کتابی حدیثی یا تاریخی، و استدلال عقلی در آن، بیشتر از نقل است. از جمله این جدل‌ها، استدلال‌های فراوانی است که نویسندگان برای جواب دادن به سؤال‌های ملحدی که می‌پنداشته قرآن دچار تناقض است آورده است.

او این گفتگو را به امیر مؤمنان، علی علیه السلام نسبت داده است. حال آنکه احتمالاً سؤال‌هایی فرضی است که برای آگاه نمودن به چگونگی استدلال و مجادله احسن، آورده است؛ هر چند در لابه‌لای آن، بخش‌هایی از روایات آمده است و بدین جهت، او تنها کسی است که این روایت را با این تفصیل و درهم ریختگی و ترکیب نامناسب آورده است.^۱

۸. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری؛ این تفسیر بریده و منقطع و در آن، تفسیر فاتحه الکتاب و برش‌هایی از آیات سورة بقره تا آیه شماره ۲۸۲ - که طولانی‌ترین آیه قرآن است - تا عبارت «وَلَا يَأْتِ الشَّهَادَةُ إِذَا مَادَعُوا» آمده است.

گردآورندگان آن دو نفرند (که برحسب روایت صدوق: به نام‌های ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار می‌باشند). گفته‌اند که این تفسیر، به املاي امام حسن عسکری علیه السلام گرد آمده است؛ به این ترتیب که این دو در طی ۷ سال که به محضر امام علیه السلام رفت و آمد می‌کردند هر آنچه امام در زمینه تفسیر فرموده است نگاشته‌اند. این دو تن از فرزندان ثروتمندان استرآباد بوده‌اند که امیر، داعی الی الحق، پیشوای زیدیه در استرآباد، اموال ایشان را ضبط نموده بود. والدین ایشان با خانواده خود به سوی عراق رهسپار و به سامراء وارد شدند. امام علیه السلام ایشان را پذیرفت و برای گشایش کارشان دعا کرد. بعد از آنکه مژده آزاد

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۴-۳۵۸. حدیث مربوط به آیات موهم تناقض را به طور مختصر و مستند در کتاب توحید صدوق، ص ۲۷۰-۲۵۵ می‌توان یافت و مجلسی هر دو را در بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۹۸ و ۱۴۲-۱۲۷ آورده است.

شدن اموالشان به ایشان رسید، نزد امام علیه السلام آمدند و اجازه مراجعت به دیار خود، استرآباد، را خواستند. امام علیه السلام از آنان خواست تا دو فرزند خود برای فراگیری علم نزد او وانهند و آنان نیز امتثال امر کردند. این دو نفر، ملازم محضر امام علیه السلام شدند و تا مدت ۷ سال، هر روز به خانه امام آمد و شد داشتند.

ابوالحسن محمد بن قاسم خطیب و معروف به مفسر استرآبادی از این دو تن روایت کرده است و این همان طریق ابوجعفر صدوق به این تفسیر است.^۱ باری، وثاقت خطیب استرآبادی ثابت نشده است. افزون بر این، حال ابویعقوب و ابوالحسن - راویان تفسیر - نیز مجهول است. پس این سه شخصی که مصدر این کتاب هستند مجهول و ناشناسند.

ابن غضائری می‌گوید: «محمد بن قاسم مفسر استرآبادی ضعیف و دروغ‌گوست. ابوجعفر تفسیری به روایت دو شخص مجهول از او نقل کرده است. تفسیر سهل دیباجی از پدرش نیز با احادیثی ناروا و باور نکردنی جعل شده است».

استاد ارجمند آیت‌الله خویی می‌گوید: «محمد بن قاسم از طرف هیچیک از پیشینیان حتی صدوق که از او فراوان روایت کرده توثیق نشده است. ابن غضائری نیز او را ضعیف دانسته و از متأخران علامه و سید داماد و دیگران، او را تضعیف نموده‌اند... در واقع، این شخص مجهول الحال است؛ نه وثاقتش برای ما ثابت شده است و نه ضعفش؛ و فزونی روایت صدوق از او، به ویژه آنکه فزونی در کتاب‌های دیگرش، غیر کتاب فقیه، دلیل بر وثاقت او نیست. به هر حال تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام به روایت او ثابت نشده است».^۲ آقای خویی می‌گوید: «از این گذشته، هر کس به این تفسیر بنگرد، در جعلی بودن آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ زیرا نگارش کتابی مانند آن، شایسته عالمی محقق نیست تا چه رسد به امام - که حجت خداوند بر خلائق است».^۳

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

۹. تفاسیری که سند آنها بریده است؛ تفاسیر بلند مرتبه‌ای است که اندیشمندان نامی آنها را نگاشته‌اند، امّا متأسفانه نسخه‌های اصلی آن از بین رفته و آنچه باقی مانده است مختصری است که سند آن حذف شده و بسا احادیث آن که دچار دستبرد و به هم ریختگی شده است و این مسایل سبب شده که اصالت بیشتر آنها از بین برود. در اینجا نمونه‌هایی از این تفاسیر را می‌آوریم:

۱. تفسیر ابونضر محمد بن مسعود، ابن عیاش سلمی سمرقندی (م ۳۲۰) معروف به تفسیر عیاشی که بعضی از نساخان به هدف اختصار، اسانید روایات آن را حذف کرده‌اند.

علامه مجلسی می‌گوید: «کسی که این اسناد را حذف کرده است، عذری بدتر از گناه آورده است؛ می‌گوید: به اسناد این تفسیر نظر افکندم و بدان راغب بودم؛ به دنبال کسی که آن را از مصنف یا کسی دیگری شنیده باشد گشتم؛ اما در دیار ما هیچکس را که خود شنیده باشد یا از مصنف اجازه نقل داشته باشد نیافتم. بنابراین، سندهای آن را حذف کردم و مابقی را همان طور که بود نگاشتم تا بر نساخان و خوانندگان آسان نماید. اگر از این پس کسی را بیابم که از طریق سماع یا اجازه از مصنف اخذ نموده باشد، اسانید را چنانچه مصنف نگاشته است ذکر خواهم کرد. با این حال از این تفسیر بریده تنها نیمه آن - تا آخر سوره کهف - باقی مانده است».^۱

۲. تفسیر فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی (م حدود ۳۰۰) که تنها بر روایات رسیده از ائمه علیهم‌السلام بسنده نموده است و فراوان از حسین بن سعید کوفی اهوازی ساکن و متوفای قم که از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام روایت کرده است. همچنین از جعفر بن محمد فزاری و عبید بن کثیر عامری و از استادان دیگر خود

(چنانکه بیش از صد استاد داشته است که همگی از راویان احادیث ما بوده‌اند) روایت کرده است؛ اما نام یا ترجمه‌ای از احوال بیشتر این افراد در کتب رجالیه ما نیامده است؛ چنانکه از خود فرات نیز - خوب یا بد - ذکری به میان نیامده است. محقق تهرانی می‌گوید: «جای بسی تأسف است که بعضی به عمد بیشتر این اسانید را حذف و به مقداری ناچیز مثلاً: «فرات از حسین بن سعید معنعناً^۱ از فلان» بسنده کرده است. همچنین در غالب اسناد با ذکر «معنعناً» خواسته است بگوید که این روایت مسند و معنعن بوده اما او برای رعایت اختصار اسناد آن را حذف کرده است».^۲

۳. تفسیر محمد بن عباس ماهیار معروف به ابن حجام (م حدود ۳۳۰). او شخص ثقه و درست کردار بوده و کتابی به نام «ما نزل من القرآن فی أهل البيت علیهم السلام» تألیف کرده است. نجاشی می‌گوید: «گروهی از اصحاب ما می‌گویند: تا کنون درباره این موضوع، چنین کتابی نگاشته نشده است. گفته‌اند: این کتاب، هزار ورق بوده است»^۳ و طریق شیخ به آن صحیح است. اما هیچیک از محققان متأخر این تفسیر را ندیده است. ظاهر سخن نجاشی می‌رساند که او خود نیز آن را ندیده و مقدار حجم آن را از زبان دیگران نقل کرده است.

محقق تهرانی می‌گوید: «سید شرف‌الدین در کتاب تأویل الآیات الظاهره از او نقل کرده است و او شرف‌الدین شاگرد محقق کرکی (م ۹۴۰) است؛ بنابراین به نظر می‌رسد این کتاب تا آن زمان باقی بوده است، اما پس از آن، کسی از سرنوشت آن آگاه نیست». سید شرف‌الدین - بعد از اینکه از گروهی از اصحاب ما نقل کرده که کتابی به پایه این کتاب تألیف نشده است - می‌گوید: «من همه این کتاب را ندیده و از آن آگاهی نیافته‌ام؛ تنها نیمی از آن را - از آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيُتْسُوَنَّكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

۱. عبارت «معنعن» اصطلاحی است به معنای: فلانی از فلانی از فلانی... روایت کرد.

۲. الذریعه، ج ۴، ص ۲۹۸. ۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۹۸.

لِتَقْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرُهُ...»^۱ تا آخر قرآن - دیده‌ام».^۲ علی بن طاووس در رساله محاسبه النفس از او نقل کرده است و چنانکه در کتاب الیقین آورده، کتاب مورد بحث - از نظر او - کامل بوده و می‌گوید: آن کتاب، ده جزء در دو جلد بزرگ است. ابن طاووس می‌گوید: «احادیث آن را از طریق بزرگان اهل سنت روایت کرده است تا حجت را تمام کند». محقق تهرانی می‌گوید: «ابن طاووس در الیقین روایاتی را از هر دو مجلد آن یاد کرده است».^۳

ولی این نکته بر محدث نوری مشتبه شده است. او با وساطت شیخ شرف‌الدین نجفی، در کتاب تأویل الآیات الباهره روایاتی را که به نظر دلالت بر تحریف دارد، به گمان اینکه جزو تفسیر ماهیار است، نقل کرده است.^۴ و این خلط شگفت‌آوری است، چون کسی که از تفسیر ماهیار نقل کرده سید شرف‌الدین استرآبادی در کتاب تأویل الآیات الظاهره است؛ در حالی که کتاب تأویل الآیات الباهره، ترجمه فارسی کتاب شرف‌الدین است که نگارش آن - چنانکه در پایان کتاب تصریح شده است -^۵ توسط شیخ محمدتقی معروف به آقاجنقی اصفهانی (م ۱۳۳۲) - که از شخصیت‌های برجسته عصر خود در اصفهان و دارای نفوذ بوده - انجام گرفته است. آغاز کتاب او و نیز عنوانی که ناشران بر آن نهاده‌اند گروهی را به گمان انداخته است که کتاب تألیف اوست. به همین علت مطلب بر بسیاری مشتبه شده؛ همانگونه که نام کتاب و نام مؤلف آن بر محدث نوری مشتبه شده است.^۶

اکنون اهم روایاتی را که محدث نوری به استناد آنها مدعی تحریف شده است به اختصار از نظر می‌گذرانیم. اینگونه روایات دو دسته‌اند: بعضی به طور عام، بر تحریف و بعضی به طور خاص، بر مواضع تحریف دلالت می‌کنند.

۱. اسراء ۱۷: ۷۳.

۲. تأویل الآیات الظاهره، ج ۱، ص ۲۸۴. این کتاب اخیراً در دو جلد به شکل زیبا چاپ شده است.

۳. الذریعه، ج ۳، ص ۳۰۴-۳۰۳، شماره ۱۱۲۹ و ج ۱۹، ص ۲۹-۳۰.

۴. فصل الخطاب، ص ۲۳۷ و ۲۳۸، شماره ۱۴، از دلیل یازدهم و جاهای دیگر. قبل از او، نویسندۀ «أمل الأمل»

مرتکب این اشتباه شده و صاحب ریاض او را تخطئه کرده است. ر.ک: الذریعه، ج ۳، ص ۳۰۵.

۵. می‌گوید: «از ترجمه این کتاب در شب جمعه ۱۳ جمادی الاول سال ۱۲۹۷ هـ فارغ شدم».

۶. در کتاب مستدرک الوسائل (ج ۱، ص ۲۷۹، شماره ۱۱) نیز این اشتباه رخ داده است.

هفت دسته روایات مورد استناد محدث نوری

روایاتی که محدث نوری درباره تحریف آورده، بیش از هزار و صد (۱۱۲۲) حدیث است. اعم از روایاتی که از نگاه او به صورت عام دلالت بر تحریف دارد که شامل ۶۱ روایت است و روایاتی که به دلالت خاص و به صورت صریح بر تحریف دلالت دارد که شامل ۱۰۶۱ روایت است؛ اما عمده این روایات را از منابعی نقل کرده که اعتبار چندانی ندارند؛ یعنی کتاب‌ها و نگاشته‌هایی که در بحث پیشین از آن یاد کردیم که جملگی یا مجهولند یا بریده و یا جعلی و بی‌اساس. اگر روایتهایی را که او از این کتاب‌های بی‌اساس نقل کرده - که بیش از هشتصد (۸۱۵) روایت است - از آنها کسر کنیم نزدیک به سیصد (۳۰۷) حدیث باقی می‌ماند. بسیاری از اینها به اختلاف قرائت باز می‌گردد؛ به ویژه روایاتی که از مجمع البیان طبرسی نقل کرده و ۱۰۷ مورد است. اینک نمونه‌هایی از این روایات:

۱. روایت کرده است که: علی علیه السلام واژه «فَوْسَطُنْ»^۱ با تشدید سین قرائت کرده است.
۲. کسائی واژه «يَزَهُ»^۲ را به ضم یاء قرائت کرده و در روایت علی علیه السلام نیز چنین بوده است.
۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز عروۀ بن زبیر عبارت «مَا وَدَّعَكَ»^۳ را به تخفیف دال (بدون تشدید) قرائت کرده است.
۴. اهل مدینه و ابن عامر، در سوره شمس چنین قرائت کرده‌اند: «فَلَا يَخَافُ عُقْبِيهَا»؛^۴ این قرائت از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.
۵. کسائی و یعقوب و سهل: «وَلَا يُوثِقُ»^۵ را به فتح ثاء قرائت کرده‌اند و در روایتی از ابو قلابه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به همین وجه قرائت نموده است. و نیز روایاتی از این دست که درباره قرائت قرآن از ائمه علیهم السلام نقل شده است. این دسته، چون اولاً به طریق خبر واحد نقل شده‌اند حجیت ندارند و ثانیاً ارتباطی به مسئله تحریف اصطلاحی ندارند.

اینک بقیه روایاتی را که از دیدگاه نوری دلالت بر تحریف دارد از نظر می‌گذرانیم:

۱. عادیات ۱۰۰: ۵.
 ۲. زلزال ۹۹: ۷ و ۸.
 ۳. ضحی ۹۳: ۳.
 ۴. آیه چنین است: «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا». شمس ۹۱: ۱۵.
 ۵. فجر ۸۹: ۲۶.

این گروه شامل حدود دویست روایت است که محدث نوری آنها را در فصل الخطاب از کتب معتبره نقل کرده و دلیل بر وقوع تحریف در قرآن دانسته است. این روایات، هفت دسته‌اند:

دسته اول؛ روایات تفسیری که به منظور توضیح آیه یا بیان شأن نزول یا تأویل آن و یا تعیین مصداقی از مصادیق بارزی که آیه به عموم خود بر آن منطبق است، آمده است. عادت گذشتگان بر این بوده که شرح را با اصل درآمیزند تا موارد ابهام آیه روشن گردد و امر بر کسی مشتبّه نشود. این نوع بخش عظیمی از این روایات را در بر دارد. اکنون نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱. ثقة الاسلام کلینی روایت کرده که علی علیه السلام چنین فرائت کرده است: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»^۱ و چون برگردد کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد» و به دنبال آن آورده است: «بظلمه و سوء سیرته»^۲؛ برای آنکه سبب هلاکت را بیان کند، که همانا ارتکاب ستم و بدرفتاری او نیت در تدبیر امور بوده است.

۲. نیز همو در خصوص آیه شریفه «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»^۳ اینان همان کسانی هستند که خدا می‌داند چه در دل دارند. پس، از آنان روی برتاب و [لی] پندشان ده، و با آنان سخنی رسا که در دلشان [موثر] افتد بگوی. روایت کرده است که امام موسی بن جعفر علیه السلام پس از تلاوت این آیه، تا «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» افزوده است: «فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء وسبق لهم العذاب» و سپس بقیه آیه را خوانده است.^۴

محدث نوری می‌گوید: «ظاهر سیاق روایت این است که عبارت افزوده شده، جزو قرآن بوده است نه تفسیر آن». او این جمله را در رد نظر علامه مجلسی - که در صورت درستی روایت احتمال داده که مقصود امام تفسیر آیه بوده است؛ یعنی خداوند به علت پیشی گرفتن کلمه شقاوت و تقدیر عذاب، به روی گردانی از ایشان

۱. بقره ۲: ۲۰۵.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۹، شماره ۴۳۵.

۳. نساء ۴: ۶۳.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۴، شماره ۲۱۱.

فرمان داده آورده است.^۱ باید گفت: سیاق روایت موافق دیدگاه مجلسی است که به جایگاه‌های بایسته کلام ائمه آگاه است نه کسی چون محدث نوری که سستی آراء و استدلال‌هایش آشکار است.

۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در آیه شریفه: «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَوَسَّلَمُوا تَسْلِيماً»^۲ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» چنین قرائت کرده است: «مما قضيت من أمر الولاية ويسلموا لله الطاعة تسليماً»^۳ و ظاهراً مقصود از این جمله، تفسیر و تبیین مواضع تقدیر در کلام، بر طبق اراده متکلم است و ما در نیافتیم چگونه این حدیث می‌تواند مستمسک مدعیان تحریف باشد؟

۴. آیه شریفه: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا»^۴ و اگر بر آنان مقرر می‌کردیم که تن به کشتن دهید، یا از خانه‌های خود به درآیید، جز اندکی از ایشان آنرا به کار نمی‌بستند، و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می‌شوند به کار می‌بستند، قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثر بود» در حق اهل کتاب که به دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته و به رهبری ایشان تن در نمی‌دادند نازل شده است؛ ولی روایت شده که امام صادق علیه السلام آن را بر هر کسی که مخالف حکم اسلام باشد و با امر امام و ولی امر مسلمین به مقاومت برخیزد تطبیق نموده است. طبق این روایت، آن امام، آیه مذکور را چنین قرائت کرده است: «ولو أنّا كتبنا عليهم أن يقتلوا أنفسهم وسلموا - للامام - تسليماً أو اخرجوا من دياركم - رضاً له - ما فعلوه إلا قليل منهم ولو أن أهل الخلاف (که به جای «ولو أنهم» و برای توضیح ضمیر آمده است) فعلوا ما يوعظون به لكان خيراً لهم وأشدّ ثباتاً»^۵. در این حدیث، نکته دقیقی است: قتل نفس کنایه از خضوع و تن در دادن به رهبری ولی امر و خروج از کاشانه کنایه از ترک لذت‌های

۲. نساء: ۴: ۶۵.

۴. نساء: ۴: ۶۶.

۱. فصل الخطاب، ص ۲۷۵.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۴، شماره ۲۱۰.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۴، شماره ۲۱۰.

نفسانی است که آن را به مثابه یک دژ گرفته است. شخصی که چنین خاضع باشد و به امر ولی امر تن در دهد، بدین طریق از مردم راضی است و در تحکیم اراده الهی خواهد کوشید.

۵. کلینی همچنین از ابوبصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه «وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا»^۱ فرموده است: «إِنْ تَلَوْا الْأَمْرَ وَتَعْرَضُوا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْلَمُونَ خَبِيرًا»^۲. محدث نوری - که با ذکر این حدیث، بر تحریف استدلال کرده است - خود اعتراف کرده که ظاهر روایت تفسیر است؛ ولی با اصرار بر توهّم پیشین خود پنداشته است که این آیه، به تحریف نظر دارد و در توجیه آن گفته است: «شاید سهو القلم (اشتباه کاتبان قرآن) باشد»^۳.

۶. از ابوریع شامی روایت شده که گفت: در خصوص آیه شریفه «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَغْلُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۴ از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: «الورقة، السقط، والحبة: الولد؛ وظلمات الأرض: الأرحام؛ والرطب: ما يحيى من الناس؛ واليابس: ما يقبض وكل ذلك في إمام مبين»^۵. ورقه: سقط است و حبه فرزند؛ و تاریکی‌های زمین، رحم زنان؛ و رطب چیزی است که مردمان به آن حیات می‌یابند؛ و یابس چیزی است که رحم آن را باز می‌گیرد و همه اینها در امام آشکار جمع شده است.

علامه مجلسی به استناد آیه شریفه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»^۶ استظهار کرده که تبدیل کتاب به امام در کلام امام علیه السلام، تفسیر آیه بوده است و این ادعا را با روایتی که از عامه و خاصه درباره آیه رسیده تأیید کرده است. مضمون این روایت این است: وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به علی علیه السلام فرمود: «این، امام

۱. نساء ۴: ۱۳۵.

۲. فصل الخطاب، ص ۲۷۶.

۳. «هیچ برگ‌ی فرو نمی‌افتد مگر آنکه خدای از آن آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی آشکار ثبت است». انعام ۶: ۵۹.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۹، شماره ۳۴۹.

۵. یس ۳۶: ۱۲.

مبین است.^۱

اما محدث نوری از این استظهار لطیف خرسند نبوده و در تعلیقی که بر آن نوشته، آورده است: این تأیید، خدشه پذیر است.^۲ مقصود او این است که این روایت دال بر تحریف است نه چیز دیگر.

۷. کلینی، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه: «هَٰذَا خِطْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا» فرمود: «بولاية علي»؛ آنگاه بقیه آیه را تلاوت فرمود: «قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ نَارٍ»^۳ و این بیان بارزترین مصادیق کفر به خداوند است؛ زیرا انکار ولایت ولی خدا در حقیقت انکار بزرگ‌ترین شعائر او در زمین است.

کلینی همچنین در کتاب الحجة از طریق محمد بن عبدالرحمان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «ولایت ما همان ولایت خداوند است که خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخت مگر به آن».^۴

این حقیقتی است که هیچ جای شک در آن نیست؛ چون اثر، از آن مؤثر است و ردّ اثر در حقیقت انکار مؤثر است. بنابراین آنچه در روایت آمده، تفسیر محض است؛ در حالی که محدث نوری بیهوده می‌کوشد اثبات کند این عبارت جزو قرآن بوده است.^۵

۸. همچنین کلینی از طریق ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در ذیل آیه شریفه: «قَابِيْ اُكْتُرُ النَّاسِ» فرمود: «بولاية علي»؛ آنگاه تلاوت نمود: «اِلَّا كُفُوْرًا»^۶ سپس فرمود: «جبرئیل این آیه را چنین فرو فرستاد».^۷ یعنی این شأن نزول آیه است و آیه با این معنا نازل شده است؛ چنانکه مولی محسن فیض درباره امثال اینگونه تعبیر، همین نکته را اثبات کرده و گفته است: «شاید مراد این است که این زیادات به عنوان تفسیر و برگرفته از وحی ثبت شده است، نه آنکه جزو قرآن بوده باشد». می‌گوید:

۱. رک: تفسیر برهان، ج ۴، ص ۶ و ۷. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۲۲-۳۲۰.

۲. فصل الخطاب، ص ۲۸۴.

۳. حج ۲۲: ۱۹. رک: الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲، شماره ۵۱.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷، شماره ۳.

۵. فصل الخطاب، ص ۳۰۹.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۵، شماره ۶۴.

۶. اسراء ۱۷: ۸۹.

«پس در روایاتی که از شنیدن حروفی بر خلاف قرائت متداول مردم سخن به میان آمده است، مقصود، حروفی است که الفاظ قرآن را تفسیر و تبیین نموده است و این تفسیر با وحی؛ یعنی از روی دانش مستند به وحی به دست آمده است»^۱ و به همین دلیل، کسی جز اهل بیت آن را نمی داند. آنگاه به این روایت از پیامبر ﷺ استشهاد کرده است: «اگر مردم قرآن را همانگونه که نازل شده است قرائت کنند هرگز بین دو نفر ایشان اختلاف نمی افتد». می گوید: «و این، به صحت تأویلی که درباره این روایات گفته ایم اشاره می کند».

پس معنای روایت چنین است: اگر ایشان قرآن را بر اساس هدایت اهل وحی تفسیر می کردند و طبق هواها و آرای خود آن را تفسیر نمی نمودند هرگز در آن اختلاف نمی کردند؛ زیرا اختلاف، در سرچشمه وحدت و یگانگی راه ندارد. سخن مرحوم فیض تحقیق زیبایی است که شایسته صاحبان بصیرت در دین است نه آنان که دوستدار سخن گزافند.

۹. فیض، همچنین روایت کرده است: امام ﷺ ذیل آیه شریفه «فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» گفته است: «بولاية علي ﷺ» آنگاه بقیه آیه را تلاوت نموده است؛ یعنی «عَذَاباً شَدِيداً»^۲.

۱۰. از هیثم بن عروه تمیمی - به سندی که مشهور آن را به این دلیل که سهل بن زیاد در میان آن آمده است تضعیف کرده اند - روایت شده که گفت: «از امام صادق ﷺ درباره آیه وضو^۳ و مسح پشت دست تا آرنج ها پرسیدم. فرمود: تنزیل آن چنین نیست، بلکه چنین بوده است: فاغسلوا وجوهکم وأیدیکم من المرافق، آنگاه امام دست خود را از آرنج تا سرانگشتان کشیدند»؛^۴ یعنی مقصود از تنزیل آیه اراده این معنا نیست. بلکه مقصود، شستن از آرنج است. علامه مجلسی می گوید: «مقصود از سخن امام یعنی عبارت «هكذا تنزیلها» مفاد و معنای آن است؛ به این

۱. الوافی، مجلد ۲، ج ۵، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۲. فصلت ۴۱: ۲۷. رک: الکافی، ج ۱، ص ۴۲۱، شماره ۴۵.

۳. مقصود آیه ۶ سورة مائده است. ۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۸، شماره ۵.

معنا که مقصود از لفظ «إلى» در آیه «مِنْ» بوده است. یا معنای «إلى» در آیه، پایان موضوع شستن است نه خود شستن؛ پس، از آیه، ابتدای شستن به دست نمی آید و این سنت است که بیان می کند آغاز شستن، از آرنج است.^۱

شکی نیست که «إلى» در آیه برای تحدید [= مشخص نمودن محدوده] شستن است، نه بیان کیفیت شستن. بنابراین لازم است شستن منطبق با متعارف و از آرنج باشد؛ چنانکه در سنت آمده است. افزون بر اینکه قرائت «مِنْ» به جای «إلى» در آیه متعارف نیست؛ بنابراین احتمال آن در نهایت دوری است. اگر هم چنین باشد، مسأله قرائت غیر از مسأله تحریف است.

۱۱. همچنین روایاتی که در آنها عبارت «فی علی» در موارد گوناگونی جزو آیات به حساب آمده و به آنها افزوده شده است؛ که مقصود همه آنها، بیان بارزترین مصداق آیه است نه اینکه متن وحی چنین بوده باشد.

از جمله روایتی است که کلینی با اسنادی ضعیف از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است: درباره آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»^۲ از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: به خدا قسم این آیه درباره آن دو و پیروانشان نازل شده است و آن سخن خداوند متعال است که آن را توسط جبرئیل بر محمد ﷺ نازل کرد «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ - فِي عَلِي - سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»^۳ و معلوم است که لفظ «فی علی» برای بیان مورد نزول آیه است که باعث خشم منافقان شده؛ یعنی ایشان از آنچه خداوند درباره علی علیه السلام نازل کرده - که در ذیل روایت به ولایت و خمس معنا شده است - ناخشنودند.^۴

۱۲. همچنین روایتی که طبق آن، لفظ «بمحمد» در اثنای قرائت و به منظور تفسیر آیه، افزوده شده است.

کلینی از محمد بن خالد روایت کرده که امام صادق علیه السلام چنین قرائت نمود: «وَكُنْتُمْ

۱. مرآة العقول، ج ۱۳، ص ۹۳. ۲. محمد ۴۷: ۲۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰ و ۴۲۱، شماره ۴۳.

۴. علامه مجلسی در توجیه این تأویل توضیح مفصلی آورده است. رک: مرآة العقول، ج ۵، ص ۵۰-۴۸.

عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا^۱ بمحمد» و فرمود: «به خدا سوگند جبرئیل آن را بر محمد ﷺ به همین شکل فرو فرستاد»^۲.

شکی نیست که مقصود امام ﷺ این بوده که سبب اصلی برای نجات مردم از هلاکت، پیامبر ﷺ بوده است؛ پس این افزودگی از باب تفسیر بوده است نه چیز دیگر. مقصود از اینکه بدین شکل نازل شده است، بیان شأن و مناسبتی است که باعث نزول آن شده است؛ نه آنکه امام خواسته باشد بگوید: این لفظ جزو آیه بوده است.

۱۳. روایتی که کلینی از ابوبصیر نقل کرده است و می تواند شاهی بر این مدعا باشد که مقصود از این فزونی ها، بیان شأن نزول و تفسیر آیات است. وی در ذیل آیه شریفه: «فَسْتَغْلَمُونَ مِنْهُ وَهُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳ آورده است که امام صادق ﷺ در مقام تفسیر، پس از تلاوت این آیه فرموده است: «یا معشر المکذبین حیث أنبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی والأئمة من بعده من هو فی ضلال مبین؟»؛ یعنی ای گروه تکذیب کنندگان هنگامی که بر شما رسالت خدای خود درباره ولایت علی و امامان پس از او را فرو خواندم دانستید که چه کسی در گمراهی آشکار است؟ و در ادامه فرموده است: «چنین نازل شده است»^۴. بدون تردید مقصود امام آن نبوده که این بیان و تفسیر جزئی از وحی قرآنی بوده است بلکه نظر امام این بوده که در شأن او نازل شده است. علامه مجلسی - پس از ضعیف شمردن سند روایت - گفته است: «تأویل این روایت، چنانکه درباره روایات مشابه گفته شد، چنین است که منظور، تفسیر و بیان شأن نزول آیه است»^۵.

۱۴. روایتی که همو (کلینی) از ابن فضیل آورده است که می گوید: «از امام کاظم ﷺ درباره آیه شریفه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»^۶

۱. آل عمران ۷: ۱۰۳. ۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۳، شماره ۲۰۸.

۳. «به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است». ملک ۶۷: ۲۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۱، شماره ۴۵. ۵. مرآة العقول، ج ۵، ص ۵۸.

۶. «می خواهند فروغ الهی را با دهانشان خاموش سازند و خدای فروغ خود را به کمال رسانند». صف ۶۱: ۸.

پرسیدم. فرمود: یزیدون لیطفووا ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام بأفواههم؛ می خواهند ولایت علی علیه السلام را با دهانشان خاموش سازند. گفتیم: والله متم نوره؛ خداوند تمام کننده نور خود است یعنی چه؟ فرمود: یعنی تمام کننده امامت است؛ به دلیل آیه شریفه «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلْنَا»^۱ و این نور، امام است. گفتیم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲ یعنی چه؟ فرمود: ... تا آن را هنگام قیام قائم بر تمام ادیان پیروز گرداند؛ به دلیل آیه شریفه «وَاللَّهُ مِمَّنْ نُورِهِ»: ولایة القائم؛ «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۳: [کافر] به ولایت علی. [خداوند نور خود یعنی ولایت قائم را تمام می سازد هر چند کافران به ولایت علی علیه السلام کراهت داشته باشند]. گفتیم: این تنزیل است؟ فرمود: آری؛ این تنزیل است و غیر از این، تأویل»^۴.

این روایت صراحت دارد که مقصود از این فزونی ها، بیان شأن نزول و تفسیر درست آیه است؛ اما معانی دیگر، تأویل باطل و تحریف معنوی آیه است. علامه مجلسی می گوید: «مفسران نور را به قرآن تفسیر کرده اند و امام علیه السلام آن را به امام تفسیر نموده است و این، به علت مقارنت نام امام و رسول در آیات دیگر است». آنگاه وجه صدق انزال بر نور - که به امام تأویل شده - را بیان کرده و به تحقیق درباره دیگر وجوه در شرح حدیث پرداخته است.^۵ اما محدث نوری به رغم این مطالب - به تناسب اندیشه اخباری خود - درباره این حدیث، به راههایی دور و ناصواب رفته است.^۶

۱۵. در ذیل همین حدیث می فرماید: «خدای تعالی فرموده است: یا محمد «إِذَا جَاءَكَ الْمُتَاقِفُونَ - بولایة وصیک - قَالُوا نَشْهَدُ إِلَی قَوْلِهِ [إِنَّ الْمُتَاقِفِينَ - بولایة علی - لَكَافِرُونَ] إِلَی قَوْلِهِ [ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا - بِرِسَالَتِكَ - ثُمَّ كَفَرُوا - بولایة وصیک - إِلَی قَوْلِهِ]

۱. «پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید». تغابن ۶۴: ۸.

۲. «اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق

۳. «هر چند مشرکان را ناخوش آید». صف ۶۱: ۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، شماره ۹۱.

۵. رک: مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۴.

۶. رک: فصل الخطاب، ص ۳۳۴.

وَرَأَيْنَهُمْ يَصُدُّونَ - عن ولاية علي - وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛^۱ ای محمد هرگاه منافقان به ولایت وصی تو، نزد تو آیند و بگویند شهادت می دهیم، - تا آنجا که فرموده است: - همانا منافقین به ولایت علی علیه السلام، دروغگویانند. - تا آنجا که آمده است: - برای آنکه ایشان به رسالت تو ایمان آورده اند؛ آنگاه به ولایت وصی تو کافر شدند - تا آنجا که آمده است: - و آنان را می بینی که مانع ولایت علی می گردند؛ ایشان گردن فرازانند.

بدون تردید، تمام این روایت تفسیر است؛ چنانکه خود محدث نوری بدین شکل اعتراف نموده است: «سیاق حدیث صراحت در تحریف ندارد؛ هر چند می تواند بر آن حمل شود».^۲ باید گفت: همانگونه که در صدر حدیث معلوم شد وجهی برای چنین حملی نمی ماند.

۱۶. نیز از ابن فضیل روایت شده که گفت: «در باره معنای آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»^۳ از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم. فرمود: بولاية علي تنزیلاً. گفتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، تأویل است»^۴ و روشن است که مقصود از تنزیل، تفسیر است؛ تفسیری شبیه تأویل. به همین دلیل، این روایت بر تمام پندارهای مدعیان تحریف، خطّ بطلان کشیده و مقصود از تنزیل را روشن می سازد که همان تفسیر و تأویل آیه است. نه آنکه نزول آیه چنین بوده است.

۱۷. از سدیر صیرفی روایت شده است که: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مؤمن از قبض روحش ناخشنود است؟ فرمود: نه. تا اینکه فرمود: و به آنان می نگرد؛ پس [منادی از جانب پروردگار] به او خطاب می کند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - إلی محمد و اهل بیه - اِزْجِعِي إلی رَبِّكَ رَاضِيَةً - بالولاية - مَرْضِيَّةً - بالثواب - فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي - یعنی محمداً و اهل بیه - وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۵ ای کسی که - به محمد و اهل بیت او - آرامش یافته ای و راضی - به ولایت - و خشنود - از ثواب - به سوی پروردگار خود بازگرد و در صف بندگان من - محمد و اهل بیت او - درآ و وارد بهشت شو».

۱. منافقون ۶۳: ۵-۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲ و ۴۳۳، شماره ۹۱.

۲. فصل الخطاب، ص ۳۳۶. ۳. دهر (انسان) ۷۶: ۲۳.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۵، شماره ۹۱. ۵. فجر ۸۹: ۳۰-۲۷. ر.ک: تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۶۱.

لفظ «یعنی» در ذیل آیه، گواهی می‌دهد که همه اینها به عنوان تفسیر و توضیح آن است.

۱۸. عمار ساباطی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در حق علی علیه السلام فرموده است: «أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ - أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّهُ سَاحِرٌ كَذَّابٌ - إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ؛^۱ [آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو آیا کسانی که می‌دانند - که محمد رسول خداست - و کسانی که نمی‌دانند - که محمد رسول خداست و او را ساحر کذاب می‌دانند - یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند». آنگاه امام فرمودند: «ای عمار این، تأویل آیه است».^۲ این حدیث شریف روشن می‌سازد که اضافاتی که احیاناً در لابه‌لای قرائت‌های ائمه علیهم السلام یافت می‌شود، تفسیر یا تأویل آیات مربوط است و چنان نیست که مدعیان تحریف پنداشته‌اند.

۱۹. از ابن فضال روایت شده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا»^۳ خداوند آرامشش را بر پیامبرش فرو فرستاد و او را با لشکریانی که شما ایشان را ندیدید یاری رساند». اصل آیه چنین است: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا».^۴ امام علیه السلام در این روایت - بر فرض درستی سند آن - اسم ظاهر را جای ضمیر گذاشته است تا روشن سازد مراد از ضمیر در واژه «علیه» پیامبر است نه همراه او. دلیل آن هم مرجع ضمیر در عبارت «أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ» است که مراد از آن حتماً پیامبر است و نیز با توجه به آیات دیگری، مانند این آیه، که سکینه [= آرامش] را به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده است: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ

۱. زمر ۳۹: ۹. ۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۴ و ۲۰۵، شماره ۲۴۶.

۳. همان، ص ۳۷۸. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۸، شماره ۱۳.

۴. «پس خداوند سکینه و آرامش خویش را بر او فرو فرستاد و او را با لشکریان ناپیدا یاری رساند». توبه ۹: ۴۰.

سَكَيْتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱. بنابراین، فرموده امام تفسیر و بیانگر مرجع ضمیر است و - همانگونه که گفتیم - معنای عبارت «هكذا تنزیلها» آن است که به این معنا نازل شده است.

اما عبارت «هكذا نقرأها» که از زبان امام روایت شده است - در صورت صحت روایت - شاید قرائتی بر خلاف مشهور باشد؛ مانند اضافات تفسیری که در قرائت ابن مسعود روایت شده است. بنابراین اینگونه روایات نمی تواند مستمسک مدعیان تحریف باشد.

۲۰. همچنین روایت شده است: «مردی نزد امام صادق علیه السلام چنین قرائت کرد: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^۲ امام فرمودند: چنین نیست؛ اینگونه، درست است: والمؤمنون (به جای مؤمنون)؛ و ما مأمونون هستیم»^۳.

مقصود از این روایت - بر فرض درستی سند آن - تفسیر «مؤمنون» در آیه است که ایشان مؤمنان سؤال شونده هستند یعنی کسانی که مسؤولیت امت را بر دوش گرفته اند؛ مقصود، مطلق مؤمنان نیست؛ گر چه آنان هم مسؤولیتی هرچند اندک دارند. بدون تردید مسؤول عام کسی است که بر جان و ناموس و مال مسلمانان امین است و چنین کسی جز امام معصوم نیست.

پس عبارت «لیس هكذا هی؛ چنین نیست» به این معناست که به خطا نینداز که در آیه تمامی مؤمنان اراده شده است، بلکه مقصود مؤمنان کاملی هستند که تنها از آنان سؤال می شود. علامه مجلسی در شرح این روایت آورده است: «یعنی مقصود از «مؤمنون» در این آیه، مقابل کفار نیست تا همه مؤمنان را دربرگیرد؛ بلکه مراد مؤمنان کامل است؛ آنان که از خطا در امان و از کثری و لغزش معصومند. ایشان همان امامان علیهم السلام هستند»^۴.

دسته دوم؛ این دسته - همانگونه که قبلاً اشاره شد - قرائاتی است که به طریق

۱. فتح ۴۸: ۲۶. در سورة توبه (۹: ۲۶) چنین است: «ثُمَّ أَنْزَلَ...».

۲. «و بگو عمل کنید؛ زیرا خدا و پیامبرش و دین باوران به کارهای شما خواهند نگرست». توبه ۹: ۱۰۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴، شماره ۶۲. ۴. مرآة العقول، ج ۵، ص ۷۹.

خبر واحد از ائمه علیهم السلام نقل شده و گاه مخالف قرائت مشهور و موافق قرائات شاذه است. قبلاً گفتیم که اینگونه روایات حجیت ندارند؛ چون قرآن با تواتر ثابت می شود نه با خبر واحد؛ همچنین اختلاف در قرائت دلیل بر اختلاف در نص وحی نیست؛ چون - همانگونه که قبلاً یادآور شدیم - قرآن و قرائات آن، دو چیز مستقل و متفاوتند. بنابراین، این دسته از روایات نمی تواند به عنوان دلیل بر تحریف قلمداد گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «قرآن به لفظ واحد و از نزد خدای واحد نازل شده است».^۱ در روایت دیگری این عبارت افزوده شده است: «اما اختلاف در آن از طرف راویان پیدا شده است».^۲ اینان قاریانی بودند که گمان می کردند نص وحی همان قرائت راویان است و اگر سندی دارد، از طریق واحد نقل شده است و از طریق واحد قرآن ثابت نمی گردد - گرچه قاری آن از بزرگان پیشین باشد - مگر آنکه جمهور مسلمانان با آن موافقت کرده باشند؛ مانند قرائت حفص.

اکنون نمونه هایی از قرائاتی را که به ائمه علیهم السلام منسوب است ذکر می کنیم. این روایات به نقل کلینی در کافی شریف و به روایت طبرسی در مجمع البیان آمده است؛ ولی اسناد آنها غالباً ضعیف می باشد:

۱. شیخ الطائفه در تهذیب از شیخ مفید و او از غالب بن هذیل روایت کرده است که: «در باره آیه «وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ»^۳ و سرو پاهاى خودتان را تا برآمدگی هر دو پا مسح کنید» از امام باقر علیه السلام پرسیدم که «ارجل» به جرّ است یا به نصب؟ فرمود: به جرّ است»^۴ و چون قرائت مشهور به نصب است محدث نوری این حدیث را دستاویز پندار خود در زمینه تحریف قرار داده است.^۵ در حالی که سه تن از قراء سبعة یعنی ابن کثیر، ابو عمرو و حمزه آن را به جرّ و سه تن دیگر یعنی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰، شماره ۱۳.

۲. همان، شماره ۱۲.

۳. مائده: ۵.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۷۱. تبدیل واو به فاء در اصل، دلیل دیگری است بر خدشه در صحت روایت.

۵. فصل الخطاب، ص ۲۸۰.

ابن عامر، نافع و کسائی آن را به نصب خوانده‌اند اما عاصم به هر دو صورت خوانده است: به نصب، بنا بر روایت حفص؛ و به جرّ، بنا بر روایت شعبه.^۱ شیخ طوسی نیز به این مطلب تصریح نموده است.^۲ افزون بر اینکه اختلاف قرائات به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل بر تحریف باشد.

قابل توجه این که: این روایت از نظر ما از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا شیخ مفید آن را از حماد و او از محمد بن نعمان - که نام دو نفر است - از غالب بن هذیل یا ابو هذیل - که مجهول الحال است، فقط گفته‌اند که او شاعری کوفی است و شیخ او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام شمرده است - روایت کرده است. به همین دلیل، از حیث سند صحیح نمی‌باشد. اما قرائت به جرّ، افزون بر آنکه مخالف قرائت مشهور است و حفص و جمهور مسلمانان طبق آن قرائت نکرده‌اند - و شرط نخست درستی قرائت‌های گوناگون، قرائت آنان است - بر خلاف قواعد اعراب نیز - که شرط دوم برای صحت قرائت است - می‌باشد.^۳

توضیح اینکه: اهل سنت قرائت به نصب را به دلیل عطف «أرجل» بر «وجوه» درست دانسته‌اند؛ یعنی «اغسلوا وجوهکم وأیدیکم وأرجلکم» و چون بین عاطف و معطوف علیه عبارت دیگری یعنی «وامسحوا برؤوسکم» فاصله شده است، این استدلال مردود است؛ زیرا فصل به عبارت بیگانه، در زبان فصیح جایز نیست. لذا شیخ رضی الدین استرآبادی رحمته الله آن را از باب عطف بر محل مجرور دانسته است؛ زیرا مسح از افعالی است که متعدی بنفسه است ولی چون، کشیدن دستِ تر بر سر - به نحوی که عنوان کشیدن بر آن صدق کند نیازی به فراگرفتن تمام سر نباشد - واجب است، «باء» بر سر ممسوح (رؤوس) آمده است تا این معنا را برساند که مجرد کشیدن دستِ تر بر سر کافی است؛ یعنی صرف برخورد دست با محل مسح در سر؛ و به همین دلیل، «باء» افزوده شده است و از آنجا که با اولین تماس، عمل مسح محقق می‌شود، تکلیف ساقط می‌شود و دلیلی برای ادامه مسح و فراگرفتن تمام سر

۱. ابوزرعه، حجة القرائات، ص ۲۲۱ و ۲۲۳. ۲. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۷۱.

۳. جهت اطلاع از دیدگاه ما درباره ضابطه پذیرش قرائت، ر.ک: التمهید، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵۶.

نمی‌ماند^۱. اما در مسح پاها واجب است تمام آنها را تا دو قوزک فراگیرد؛ از اینرو عطف بر محل مجرور است؛ یعنی «امسحوا أرجلكم إلى الكعبين» نظیر «واغسلوا أیدیکم إلى المرافق» و دلیل آن این است که آیه در مقام بیان حد و مرز برای محل شستن دست‌ها و مسح پاهاست. اگر «أرجلكم» به جرّ خوانده شود معنایش آن است که: مسح هر بخش از پاها کافی است در حالی که مراد آیه این نیست. بنابراین، قرائت به نصب با ضابطه پذیرش قرائت، موافق است و به همین دلیل، نزد ما حجت است.

۲. کلینی از عمران بن میثم روایت کرده است که: مردی نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین خواند: «فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۲ ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه آیات خداوند را انکار می‌نمایند». امام فرمود: «آری به خدا سوگند ایشان تا توانستند پیامبر را تکذیب کردند. لفظ آیه با تخفیف است: لَا يُكْذِبُونَكَ و معنای آن چنین است: باطلی نخواهند آورد که بتوانند با آن تو را تکذیب نمایند»^۳.

باید گفت: حتی بر فرض صحت این روایت، تشدید و تخفیف، نوعی اختلاف در قرائت است و ربطی به مسأله تحریف ندارد. عبارت «لَا يَأْتُونَ بِبَاطِلٍ» بیان «لا یکذبونک» می‌باشد و مقصود از عبارت «ولکنها مُخَفَّفَةٌ» آن است که از باب افعال و از مصدر اکذاب به معنای بیان کذب کسی و رسوایی اوست؛ در حالی که از باب تفعیل، به معنای مجرد انکار و عدم تصدیق آن است.

بنابراین طبق سخن امام، معنای آن چنین است: اینان تنها بر انکار و رد دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند با وسایل مختلف، شریعت را ابطال و رسالت را نقض نمایند. اینان با این کوشش‌ها در حقیقت به نبرد با رسالت الهی و انکار آیات او برخاسته‌اند. این معنا، فارق بین باب افعال و تفعیل (با تخفیف و تثقیل عین الفعل) است و از دقت ظریفی که در این حدیث به کار رفته است

۱. این مطلب از افادات استاد حکیم و الهی، شیخ محمدرضا اصفهانی جرقوئی رحمته الله است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۰، شماره ۲۴۱.

۳. انعام ۶: ۳۳.

حکایت می‌کند.

۳. از طریق علی بن ابراهیم از حریر روایت شده است که امام صادق علیه السلام چنین قرائت کردند: «فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحُ أَنْ يَضَعْنَ مِنْ ثِيَابِهِنَّ»^۱ اگر آنان پاره‌ای از لباسشان را بگیرند گناهی مرتکب نشده‌اند». افزودن «من» برای آن است که بیان نماید مقصود، گرفتن بخشی از پوشش و تنها برهنه کردن سر و گردن است نه تمام بدن. چنین اضافات تفسیری در آن عصر رایج بوده است؛ که نظایر آن را بیش از این، در قرائات ابن مسعود و ابی بن کعب و حتی ابن عباس یادآور شدیم.

۴. کلینی از ابن ظبیان روایت کرده که امام صادق علیه السلام چنین قرائت نموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُتَّفِقُوا مَا تَحِبُّونَ» در حالی که قرائت مشهور، «مِمَّا تَحِبُّونَ»^۲ است. امام فرمود: این گونه قرائت کن.^۳

طبق قرائت مشهور، خداوند آدمی را به انفاق بخشی از آنچه دوست دارد ترغیب نموده است، ولی طبق این قرائت، به ایثار تمام آن ترغیب شده است؛ زیرا انفاق، نیکویی و برّی است که بالاتر از آن نیست. به هر حال، این قرائت نیز بر فرض ثبوت قرائتی از قرائات است و ارتباطی با مسأله تحریف ندارد.

۵. کلینی، همچنین از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: «نزد امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردم: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»^۴ که درباره کفاره صید است و قرائت معروف نیز هست. امام فرمود: این از جمله مواردی است که نویسندگان قرآن در آن اشتباه کرده‌اند؛ و خود چنین خواند: ذو عدل منکم»^۵. یعنی کافی است - یک نفر عادل حکم به همگونی نماید و شکی نیست که حاکم لازم است به ویژگی‌های شتران آگاه باشد تا بتواند با مقایسه خصوصیتی که صید داشته است قیمت‌گذاری کند. این چیزی است که به نظر و اجتهاد فرد بر می‌گردد؛ بنابراین، او خبره است و نظر او، از باب شهادت دادن نیست. به همین دلیل است

۱. نور ۲۴: ۶۰. رک: الکافی، ج ۵، ص ۵۲۲، ش ۴. ۲. آل عمران ۳: ۹۲.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۳، شماره ۲۰۹. ۴. مائده ۵: ۹۵.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۵، شماره ۲۴۷.

که فقها درباره اعتبار تعدد در خصوص افراد خبره اختلاف نظر دارند و ما به استناد دلیل عامی که تصدیق عادل را واجب می داند تعدد را معتبر نمی دانیم؛ مگر آنکه با یک نفر اطمینان حاصل نشده باشد؛ ملاک در تصدیق عادل، حصول اطمینان است.^۱

۶. همو از ابوبصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام آیه شریفه «هَذَا كِتَابُنَا يُنْطَقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»^۲ این کتاب ماست که بر شما به حق سخن می گوید را با «يُنْطَقُ» صیغه مجهول از باب افعال خواند؛ در حالی که قرائت مشهور «يُنْطَقُ» صیغه معلوم و ثلاثی مجرد می باشد.

امام علیه السلام در توجیه این قرائت فرمود: «کتاب سخن نگفته است و هرگز سخن نخواهد گفت؛ این پیامبر صلی الله علیه و آله است که با کتاب سخن می گوید. به خدا سوگند جبرئیل این آیه را چنین بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد؛ با این حال در جرگه تحریفات درآمده است».^۳ تحریف در این روایت، از حرف به معنای قرائت گرفته شده است؛ یعنی قراء چنین قرائت کرده اند. علامه مجلسی این حدیث را به همین شکل شرح داده و ابهام آن را بر طرف نموده است.^۴

روایات اختلاف قرائت که در کافی شریف آمده است بیش از پنجاه مورد است؛ که ما از بیم طولانی شدن، به ذکر نمونه هایی از آنها بسنده کردیم. دسته سوم؛ روایاتی که در آنها، لفظ «تحریف» آمده است و برخی پنداشته اند مقصود از آنها تحریف اصطلاحی است در حالی که مقصود، تحریف معنوی و تفسیر نارواست:

۱. کشی از علی بن سويد روایت کرده است که: «امام کاظم علیه السلام زمانی که در زندان هارون بود به من نوشت: ای علی [در پاسخ] اینکه پرسیدی مبانی دینت را از چه کسی بیاموزی، مبانی دینت را از غیر پیروان ما مگیر، که اگر آن را از کسی جز پیروان

۱. در این زمینه ر.ک: فصلنامه حق، شماره دوم، سال ۱۳۶۴، ص ۴۸-۴۶.

۲. جائیه ۴۵: ۲۹. ۳. الکافی، ج ۸، ص ۵۰، شماره ۱۱.

۴. مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۱۰۸.

ما پیاموزی، دین خود را از کسانی که به خدا و رسول او و ودایع الهی خیانت کرده‌اند فرا گرفته‌ای. نگهداری قرآن به ایشان واگذار شد اما آنان قرآن را تحریف و تبدیل کردند؛ نفرین خدا بر ایشان باد...»^۱.

۲. صدوق در خصال از جابر بن عبدالله انصاری و او از پیامبر روایت کرده است که: «در روز قیامت سه کس نزد خداوند شکایت می‌برند: قرآن، مسجد و عترت. قرآن می‌گوید: پروردگارا اینان مرا تحریف کردند و از هم گسیختند؛ مسجد می‌گوید: پروردگارا اینان مرا وانهادند و تباه کردند و عترت می‌گوید: پروردگارا ما را کشتند و آواره ساختند...»^۲ و در برخی نسخ، به جای حَرْفُونی «حَرْفُونی» (به قاف) آمده است؛ یعنی مرا سوزانند.

۳. محمد بن قولویه از حسن بن عطیه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خدایا آنان را که پیامبران را تکذیب، کعبه‌ات را ویران و کتابت را تحریف کرده‌اند لعنت کن.»^۳

از این قبیل روایات فراوان است و ما به ذکر همین موارد بسنده می‌کنیم. همانگونه که پیشتر گفته شد: مقصود از تحریف در لغت و اصطلاح شرع - در کتاب و سنت - تحریف معنوی است؛ یعنی تفسیر نادرست که از آن به تأویل باطل تعبیر می‌شود. پیش از این روایت امام باقر علیه السلام را در نامه‌اش به سعد الخیر بیان کردیم؛ که در آن فرموده است: «دور افکندن کتاب از سوی آنان بدانگونه بوده که الفاظ و حروف آن را پاس داشته اما حدود آن را تحریف نموده‌اند.»^۴

گواه این مدعا روایتی از آن امام است که در آن، تلاوت کنندگان قرآن را تقسیم کرده است. در بخشی از این روایت می‌فرماید: «وکسی که قرآن می‌خواند و الفاظ و حروف آن را حفظ می‌کند، اما حدود آن را ضایع می‌سازد...»^۵. در این روایت واژه

۱. رجال کشی، ص ۱۰.

۲. شیخ صدوق، الخصال، باب الثلاثة، ص ۱۷۴، شماره ۲۳۲.

۳. کامل الزیارات، باب ۷۹، ص ۱۹۷. ۴. الکافی، ج ۸، ص ۵۳، شماره ۱۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۲۷، شماره ۱.

ضایع نمودن به جای تحریف به کار رفته است. مقصود از ضایع ساختن حدود قرآن آن است که آن را وانهند و بر طبق آن عمل ننمایند؛ چنانکه مراد از تحریف قرآن، نهادن آن در جایگاه بایسته‌اش می‌باشد. تحریف، از ریشه «حرف» به معنای کناره، گرفته شده است.

در حدیث حسن بن موسی خشاب که از امام صادق علیه السلام روایت کرده، آمده است که: «این بدان علت است که ایشان قرآن را رها کرده و سنن آن را ابطال نموده و احکام آن را وانهاده‌اند».^۱

در این روایت، «تبتیر؛ بی‌اثر کردن» به جای «تحریف» آمده است؛ چون وقتی به قرآن عمل نشود مهجور مانده و بی‌اثر رها شده است. قرینه دیگری که در این روایات آمده است، کنار هم قرار گرفتن تحریف قرآن، ویران کردن کعبه و تعطیلی مساجد است و پیداست که در دو مورد اخیر، معنای حقیقی اراده نشده است. خرابی کعبه، فقدان حاجیانی است که به قصد قربت به حج رفته باشند و تعطیلی مساجد، خالی بودن آنها از اهل یقین در عبادت خداست؛ لذا بنا به حکم مقابله، مقصود از تحریف هم، معنای حقیقی آن نیست.

با این حال محدث نوری بر این نکته که مقصود از روایات، تحریف اصطلاحی (یعنی تحریف لفظی) است پافشاری می‌کند و می‌گوید: «روایات یاد شده - که او آنها را به عنوان دلیل بر تحریف ردیف کرده است - در دلالت بر تحریف کفایت می‌کند؛ زیرا این روایات از نظر سند و دلالت کاملند... کامل بودن اسناد، از آن جهت است که در میان آنها روایت‌هایی صحیح و موثق است. این روایات افزون بر آن که بیشتر آنها در کتب معتبر وجود دارند، تواتر معنوی دارند و تردید در آنها نوعی وسواس است که سزاوار است از آن به خدا پناه ببریم. دلالت بیشتر این روایات نیز مانند سندهای آنها کامل است؛ به ویژه آنکه شامل واژه‌هایی همچون سقط و محو و نقص... است. - تا آنجا که می‌گوید: - روایاتی که واژه «تحریف» در آنهاست، با توجه

به اینکه معنای اصطلاحی واژه تحریف از آنها به ذهن می‌رسد، نیز چنین است؛ زیرا معنای لغوی آن تغییر است و تحریف کلام به معنای جابجا نمودن آن از جایگاه بایسته خود است و ثابت می‌کند که صورت قرآن دگرگون شده است.^۱

او می‌افزاید: «تمامی اخباری که بر وقوع تحریف در تورات و انجیل دلالت دارد از این جمله است؛ اما همگان تحریف را در اینجا به همان معنای مصطلح می‌دانند. اگر بپذیریم که این واژه در اینجا، بدین معنا نیست، ناچاریم تحریفی را که در این روایات آمده است، بر تحریف لفظی و تغییر ظاهری حمل کنیم؛ نه تحریف معنوی. قراین زیادی بر این مطلب دلالت می‌کند: ۱- در برخی روایات، به افتادگی و حذف پاره‌ای الفاظ و عبارات از قرآن اشاره شده است. ۲- تحریف در قرآن به تحریف در کتب گذشتگان تشبیه شده است؛ پس ناچار باید مقصود از تحریف قرآن مانند کتب گذشتگان، تغییر در لفظ و جابجایی آن باشد. ۳- ما حتی در یک آیه به تحریف معنوی که به خلفا منسوب است (تغییر دادن معنا یا تبدیل تفسیر آیه) برنخوردیم و موردی را نیافتیم که ایشان آیات را بر خلاف مراد الهی تفسیر نموده باشند؛ اگر هم باشد در نهایت قلت است.

باری، تحریف معنوی به معنای تفسیر به رأی در میان مفسرانی که معاصر ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند، مانند قتاده، ضحاک، کلبی و دیگران و نیز پیروان ایشان در طول تاریخ، شایع بوده است؛ اما آنچه از خلفای نخست صادر شده مخالفت با قرآن در مقام عمل بوده است نه بیشتر و این تحریف نیست؛ هر چند کسی مانند زمخشری آن را گونه‌ای تحریف معنوی شمرده است. در این خصوص، به آنچه زمخشری و رازی و دیگران ذیل آیات شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...» و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» آورده‌اند مراجعه نمایید.^۲

مواضع ضعف در کلام محدث نوری روشن است:

نخست آنکه، هیچیک از روایات تحریف، صلاحیت استناد ندارد؛ چون اکثر آنها

۲. همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۱. فصل الخطاب، ص ۲۳ و ۲۴.

مرسل و مقطوع السند است؛ افزون بر آن که کتاب‌های قابل اعتماد، از چنین روایاتی یاد نکرده‌اند و تنها در کتاب‌ها و نوشته‌هایی که بی‌ارزش و فاقد اعتبار است یافته می‌شوند.

دوم آنکه، واژه تحریف، در لغت، تنها برای تحریف معنوی به کار می‌رود؛ چنانکه در قرآن - همانگونه که یادآور شدیم - چنین به کار رفته است. این واژه، آنگونه که در دوران متأخر به کار می‌رود اصطلاح جدیدی است و معنایی که در کلمات پیشینیان به کار رفته شایسته حمل بر آن نیست و قرائتی که نوری ذکر کرده به مصادره به مطلوب شبیه تر است تا استدلال درست؛ همانگونه که در بخش مربوط به مسأله مشابهت حوادث گذشته و حال توضیح داده‌ایم. توجیه تعبیر به افتادگی و محو و تعابیری از این دست را نیز همانگونه که محققان گفته‌اند بیان خواهیم کرد.^۱ سوم آنکه، آیا مخالفت‌های عملی‌ای که فراوان در آن روزگار انجام می‌یافته است، مسبوق به تأویل مدلول آیات قرآن و جابجا نمودن معانی بلند آن نبوده است؟ آیا جز این است که قاسطین و ناکثین و مارقین با تأویل قرآن بر اساس خواسته‌های نفسانی خویش رو در روی علی علیه السلام ایستادند؟ اینان، چگونه با معانی قرآن به کژی برخورد ننموده‌اند؟

دسته چهارم؛ روایاتی که به گمان مدعیان تحریف، بر افتادن آیه یا جمله یا کلمه‌ای از قرآن، دلالت می‌کند. پیشوایان نقد حدیث در حلّ این روایت‌ها گفته‌اند که فزونی‌های موجود در این روایات، از باب افزودگی‌های تفسیری است و به قصد شرح آیات آمده است؛ نه آنکه جزو نص وحی باشد؛ با این حال معتقدان به تحریف، بیهوده به این روایات دل بسته‌اند. در اینجا نمونه‌هایی از این دسته روایت‌ها را می‌آوریم:

۱. کلبی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی کوفی (م ۲۲۱)^۲ نقل کرده است که:

۱. در بخش مربوط به بیان چهارم روایات موهم تحریف.

۲. احمد بزنطی از آل مهران بوده است که قائل به وقف بوده‌اند. بزنطی بر رأی اهل وقف بود ولی امام موسی

«امام موسی بن جعفر علیه السلام قبل از آگاه شدنم مصحفی به من داد و فرمود: در آن منکر اما من آن را گشودم و سوره بیّنه را قرائت کردم. در آن، نام هفتاد مرد از قریش را همراه نام پدرانیشان یافتیم. امام، کسی را دنبال من فرستاد که مصحف را به ما بازگردان»^۱.

در این حدیث، ابهام‌ها و سؤالاتی وجود دارد که تفصیل آن را محمد بن عمر کشی (از بزرگان قرن چهارم) در شرح حال بنظری آورده است. کشی آورده است که بنظری می‌گوید: «هنگامی که مزدوران هارون امام کاظم را دستگیر نمودند و به قادسیه آوردند من در قادسیه بودم. امام علیه السلام مصحفی را برایم فرستاد. آن را گشودم. ناگهان چشمم به سوره بیّنه افتاد. مطالبی را در آن دیدم و به ذهن سپردم. مسافری نزدم آمد که دستمال و گِل و مهری داشت. گفت: مصحف را بیاور، مصحف را برایش آوردم. او مصحف را میان دستمال گذاشت و بر آن گلی نهاد و آن را مهر کرد. پس از آن، همه آنچه را به ذهن سپرده بودم فراموش کردم و هر چه کوشیدم حرفی از آن را یاد کنم نتوانستم»^۲.

اگر این حدیث را با حدیث کلینی مقایسه کنیم پاره‌ای از ابهامات هر دو برطرف می‌شود؛ زیرا آنچه را در سوره (لم یکن: بینه) دیده است، نام هفتاد مرد از قریش، همراه نام پدرانیشان بوده است و در واگذاری مصحف به او از طرف امام علیه السلام بیم آن بوده است که این مصحف به دست عمال هارون بیفتد و به همین دلیل، امام علیه السلام او را از بیم فتنه، از نگریستن در آن بازداشت، اما او با فرمان امام مخالفت نمود و در آن نگریست و پس از آن، وقتی معلوم شد که او امانتداری نکرده است، امام علیه السلام کسی را برای استرداد مصحف نزد او فرستاد.

به هر حال، شاید نام‌هایی که او پنداشته در مصحف دیده است، نام سران قریش

→ بن جعفر علیه السلام او را هدایت کرد.

واقفه، جماعتی از شیعه هستند که بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده‌اند و به امامت امام رضا علیه السلام و امامان پس از او ایمان ندارند. اینان از امامیه که به امامت امامان دوازده گانه - که پیامبر صلی الله علیه و آله، به نام ایشان، یکی پس از دیگری، تصریح نموده - معترفند، به حساب نمی‌آیند.

بوده است که یا بر کفر مردند یا از روی اکراه ایمان آوردند و پس از حیات پیامبر ﷺ نقش اساسی را در مقدرات مسلمانان بازی کردند. این نام‌ها شرح و تفسیر «الذین کفروا» و مصادیق آن بوده و بی تردید در حاشیه مصحف نگاشته بوده است؛ چنانکه در بیان ویژگی‌های مصحف امیر مؤمنان، علی علیه السلام در جلد اول التمهید آورده ایم.

محدث نقاد، مولی محسن فیض می‌گوید: «شاید مراد این باشد که او این نام‌ها را - که در مصحف به انگیزه تفسیر عبارت «الذین کفروا» و بر اساس وحی نگاشته شده بود - دیده است. نه آنکه این نام‌ها جزو قرآن بوده باشد».^۱

خلاصه کلام آنکه: این حدیث از جملهٔ مراسلات است و قابل استناد نمی‌باشد. کسی که آن را روایت کرده است، قائل به «وقف» بوده و به حقانیت همهٔ امامان مذهب امامیه معترف و معتقد نبوده است. بنابراین حدیث او از احادیث امامیه به شمار نمی‌آید. از این گذشته، ثبت اسامی در حاشیهٔ مصحف - بر فرض درستی روایت - خارج از مسألهٔ تحریف است.

۲. کلینی، همچنین از هشام بن سالم (یا چنانکه در بعضی از نسخ آمده است هارون بن مسلم) روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «قرآنی که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، هفده هزار آیه بوده است».

کلینی این روایت را در آخر باب «نوادِر» از کتاب فضل القرآن آورده است.^۲ این حدیث به این شکل، نادر و شگفت است؛ چنانکه شارحان را در توجیه آن به زحمت انداخته است؛ زیرا آیات قرآن - بر حسب واقعیت فعلی، که با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و ابن عباس و دیگر تابعان و نیز با نظر عموم مفسران همچون طبرسی و دیگران موافق است - بیش از شش هزار و دویست و چند آیه نیست، بنابراین عدد آن به هفت هزار نمی‌رسد تا چه رسد به هفده هزار؟

علامه ابوالحسن شعرانی در تعلیق خود بر شرح کافی - که توسط مولی صالح مازندرانی نگاشته شده است - با قاطعیت اعلام کرده که لفظ «عشر» توسط نسخ یا

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴، شماره ۲۸.

۱. الوافی، مجلد دوم، ج ۵، ص ۲۷۳.

راویان اضافه شده است. و اصل روایت هفت هزار آیه بوده است که تقریباً با شماره فعلی منطبق می‌باشد.^۱ مؤید این مدعا این است که صاحب وافی این حدیث را از کافی با اظهار قطع به لفظ «هفت هزار آیه» نقل کرده است؛ که بر این نکته دلالت می‌کند که نسخه اصلی کافی که نزد او بوده، با همین لفظ بوده است و به همین سبب احتمال غیر آن را نداده است.

علامه شعرانی در تعلیقه خود بر وافی چنین آورده است: «در نسخه‌ای که مجلسی در مرآة العقول شرح داده است عبارت «هفده هزار» آمده است؛ گویا کار یکی از نسخا بوده که عدد هفت در نظرش اندک آمده و ده را بر آن افزوده است و آنچه با آیات قرآن موجود هماهنگ است «هفت هزار» می‌باشد و ظاهر حدیث این است که امام علیه السلام در صدد ذکر شمار آیات نبوده؛ بلکه از باب اطلاق عدد تام بوده است که با تکمیل آن از باب تسامح - چنانکه متداول است - با واقعیت متناسب می‌باشد. چنین وقایعی هنگامی رخ می‌دهد که غرض، یاد کردن کسر ناقص یا زائد نباشد؛ مانند آنچه در این روایت آمده است که: امام سجاده علیه السلام پس از شهادت پدرش، چهل سال گریان بوده است؛ در حالی که پس از پدر خویش سی و پنج سال بیشتر نزیسته است».

شعرانی می‌گوید: «این توجیه، به افزایش لفظ «ده» پذیرفتنی نیست». آنگاه به دستاویزهای پوچ مدعیان تحریف می‌پردازد و - به مناسبت - با اشاره به کتاب فصل الخطاب می‌گوید: «این کتاب را - از آغاز تا انجام - بررسی کردم؛ اما چیزی در آن نیافتم که صلاحیت استناد برای ادعای تحریف داشته باشد و جز پاره‌ای از روایات ضعیف السند که در آن مطالب ناشناخته‌ای آمده است - که نه اساتید نوری بر آن صحه گذاشته‌اند و نه دیگر علما؛ چون با اصول مذهب مخالفت دارد - نیامده است؛ مانند آنچه در کتاب احتجاج درباره افتادگی و حذف یک سوم قرآن از درون یک آیه در سورة نساء یاد کرده است؛ که معنایش آن است که این سوره برابر با

۱. شعرانی، حاشیه شرح اصول کافی مازندرانی، ج ۱، ص ۷۶.

نصف قرآن یا نزدیک به نصف آن بوده است؛ افزون بر آنکه خود راوی ناشناس است. همچنین مانند آنچه از کتاب «سلیم بن قیس هلالی» - که کتابی ساختگی است و نزد صحابه اصل و اساسی ندارد - آورده است و نظیر آنچه از کتاب دبستان المذاهب - که آن هم کتابی بی اساس می باشد - آورده است.^۱

محدث نوری، خود به اختلاف نسخ اعتراف کرده، می گوید: «ممکن است در بعضی از نسخه های کافی عبارت «هفت هزار آیه» یافت شود - و می افزاید: - فیض کاشانی در وافی بر این نسخه اکتفا کرده و از دیگر نسخه ها سخنی به میان نیاورده است؛ این کار او نوعی خیانت است گمان می کنم که لفظ «عشر» از نسخه او افتاده باشد و نویسنده یا کسی که بر نگارش آن نظارت می کرده، کلمه «الف» را «آلاف» کرده باشد تا با قواعد نحوی سازگار گردد؛ بی آنکه به نسخه های دیگر مراجعه نماید». ^۲ باری، چقدر زشت است برای انسان که وقتی با یک واقعیت تلخ روبرو شد و جریان امور بر وفق مرادش نبود، از حقیقت گویی خارج گردد.

محدث کاشانی که از بزرگان جهان حدیث است و جزو پیشوایان نقد و بررسی اخبار و دارای آگاهی پر دامنه و احاطه و اشراف بر روایات گوناگون به شمار می آید و همیشه، از نام آوران شیعه و از مفاخر ایشان بوده است؛ چنانکه خود محدث نوری - در جاهای دیگر - و تمامی اخباریون، در آثار خود، از مواضع او به بزرگی یاد کرده اند؛ چون گفته هایش با موضع نادرست و ناراست محدث نوری درباره قرآن یکسان نبوده است، ناگهان خائن و مُدّلس در اخبار شناخته می شود، چه دور است چنین اتهاماتی از دامن محقق باریک اندیش و آشنا به مشرب شریعت و صاحب رأیی همچون فیض کاشانی.

مولی محسن فیض، به عنوان محدثی استوار و دقیق در نقل شناخته شده است؛ به ویژه دایرة المعارف بزرگ روایی او وافی که به دلیل پرداختن به مهمات دین در اصول و فروع، آن را وافی نام نهاده و در آن تحقیق و شرح و بیان روایات را آورده

۱. شعرانی، حاشیة الوافی، مجلد دوم، ج ۵، ص ۲۳۴-۲۳۲.

۲. فصل الخطاب، ص ۲۳۶.

است.

براستی، کتاب وافى او از لحاظ نظم و سبک و سیاق، جزو صحیح‌ترین، دقیق‌ترین و نیکوترین کتاب‌ها به شمار می‌رود و همین ویژگی‌ها این کتاب را مورد اعتماد اصحاب و مرجع ایشان در زمان اختلاف دیدگاه‌ها قرار داده است.

علامه محقق ابوالحسن شعرانی در بیان علت‌گزینش وافى برای شرح و تعلیق گفته است: «این کتاب دارای مزایایی است که کمتر در کتب دیگر حدیثی یافت می‌شود؛ بسیاری از دانشمندان متأخر ما در صدد تألیف کتابی که تمام روایات اصول اربعه را در برداشته باشد برآمدند که از میان آثار ایشان، دو کتاب شهره است: وسائل الشیعه و وافى که هر یک مزیتی دارد.

رجحان وافى در این است که اصول و فروع را جمع کرده و روایات را به صورت بریده نیاورده و آنها را شرح و بیان کرده است؛ ولی عمده‌مزیت آن، صحت نسخه‌های موجود آن است که از همه ویژگی‌ها مهمتر است.

وسائل این امتیازات را ندارد؛ به ویژه درستی نسخه‌های موجود آن، مورد تردید است؛ مگر آنکه به اصولی که وسائل روایات خود را با توجه به آنها برگرفته و نقل کرده است، مراجعه شود و روشن است که مراجعه به اصل، ما را از مراجعه به این کتاب بی‌نیاز می‌سازد».^۱

۳. در کتاب رجال ابوعمرو کشى - در شرح حال ابوالخطاب - از ابوعلی خلف بن حامد - که فردی ناشناخته است - از ابو محمد حسن بن طلحه - که او نیز مجهول است - از ابن فضال از یونس از عجللی و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «خداوند در قرآن نام هفت تن را آورده است؛ اما قریش شش نام را محو و فقط نام ابولهب را باقی گذاشتند».^۲

چنین روایتی، با این سند بی‌پایه و سست - فردی ناشناس از شخص ناشناس دیگری نقل کرده است - مستند شیخ نوری و پیشوایان او در ادعای تحریف قرار

۲. رجالى كشى، ص ۲۴۷، شماره ۱۳۵.

۱. شعرانى، مقدمه وافى، ج ۱، ص ۲.

گرفته است.^۱ این روایت، گذشته از ضعف سند، از نظر متن نیز مبهم است. این نام‌ها کجا بوده است؟ نام چه کسانی بوده است؟ و چرا و چه زمانی، قریش آنها را حذف نموده‌اند؟

شاید این روایت همان روایت هفتاد مردی از قریش است که گروه واقفه آن را روایت کرده‌اند و تعداد آنها از هفتاد به هفت کاسته شده است. شاید تعداد هفتاد به نظر ایشان زیاد آمده است و به همین دلیل، آن را از دهگان به یکان تنزل داده‌اند. دسته پنجم؛ روایاتی که به آنها استناد شده است اما به هیچ وجه شایسته استناد نیستند. در اینجا نمونه‌هایی از این دسته را می‌آوریم:

۱. ابوسعید نیشابوری در کتاب اربعین حدیث در ذیل شماره ۳۱ از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که: پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: ای علی، مردم از درختانی پراکنده آفریده شدند و من و تو از یک درخت آفریده شدیم؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ» تا رسیدند به «يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ». ۲. پیامبر ﷺ چنین قرائت نمود؛ یعنی تأویل و معنایش را برخورد و برادرش علی ﷺ حمل کرد. محدث نوری این روایت را دلیل بر تحریف دانسته است.^۳ کجای این روایت دلالت بر تحریف دارد؟ شاید او گمان کرده که لفظ «حتی بلغ» اضافه‌ای در قرائت نص است؛ با اینکه روشن است که این جمله جزو کلام راوی است و راوی خواسته است در نقل قرائت پیامبر، آیه را به اختصار بیاورد.

۲. از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «پدرم هرگاه نماز شفع و وتر را می‌خواند در هر سه رکعت قل هو الله احد را می‌خواند و در پایان آن می‌گفت: «كَذَلِكَ اللهُ رَبِّي». ابن مهتدی دربارهٔ سوره توحید از امام رضا ﷺ پرسید. امام ﷺ فرمود: «هر کس قل هو الله احد را بخواند و به آن ایمان آورد توحید را شناخته است». گفتم: چگونه آن را بخواند؟ فرمود: «همانگونه که مردم می‌خوانند - و

۲. رد ۱۳: ۴.

۱. فصل الخطاب، ص ۲۹۶.

۳. فصل الخطاب، ص ۲۹۶.

افزود: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي».^۱ نوری می گوید: «از این روایت به دست می آید که جمله یاد شده، جزو قرآن است».^۲ چه استدلال شگفتی!

۳. روایت شده که هرگاه امام زین العابدین علیه السلام «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم» را قرائت می کرد، می فرمود: «صدق الله عز وجل؛ قرآن در شب قدر فرود آمده است».^۳ «وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؛ و تو چه دانی شب قدر چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ندانستم [شب قدر چیست و چه عظمتی دارد]؛ خداوند فرمود: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ شب قدر از هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد بهتر است».^۴ او به پیامبر فرمود: آیا دانی چرا شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ پاسخ داد: نمی دانم. خداوند فرمود: چون «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ؛ فرشتگان و روح در آن شب به فرمان الهی فرود می آیند» - و هرگاه خداوند به چیزی اذن دهد، به آن رضایت داده است - «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»^۵ در آن شب تا سپیده صبح سلام است». خداوند می فرماید: ای محمد ملائکه و روح از آغاز هبوط ایشان تا سپیده فجر بر تو سلام می فرستند».^۶

در شگفتیم، چگونه محدث نوری دریافته که تمام آنچه در کلام امام علیه السلام آمده است اجزایی از نص قرآن بوده که ساقط شده است؛ با آنکه به وضوح پیداست که سخنان امام، از باب تفسیر و توضیح بوده است، نه چیز دیگر.

دسته ششم؛ روایاتی که درباره خیمه و خرگاههایی که در زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام در پشت کوفه زده می شود وارد شده و بیان می کند که قرائت قرآن مطابق با نسخه علی علیه السلام به مردم تعلیم داده می شود و فراگیری قرآن در آن روز بر کسانی که امروز آن را حفظ کرده اند دشوار می نماید؛ چون مخالف ترتیب فعلی قرآن است. همدستان محدث نوری می کوشند با استناد به این روایات اثبات کنند مصحف آن حضرت علاوه بر ترتیب، از جهات دیگر هم با قرائت فعلی متفاوت است؛ ولی

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۲۱، شماره ۱۶ و ص ۵۲۳، شماره ۵.

۲. فصل الخطاب، ص ۳۴۹.

۳. قدر ۹۷: ۵-۱.

۴. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۳، شماره ۵.

این روایات - چنانکه توضیح خواهیم داد - بر خلاف مقصود ایشان دلالت بیشتری دارد:

۱. شیخ مفید از طریق جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: «هرگاه قائم آل محمد علیه السلام قیام کند خیمه‌هایی را برای تعلیم قرآن - چنانکه نازل شده است - به مردم خواهد افراشت و چون آن مصحف در شیوه تألیف با کتاب موجود متفاوت است بر کسانی که قرآن را امروز به حافظه سپرده‌اند دشوار می‌نماید».^۱ روایات به این مضمون بسیار است که از نظر تعبیر به هم نزدیک می‌باشند.^۲

امام باقر علیه السلام دشواری قرآن را در آن هنگام، به علت مخالفت در تألیف یعنی ساختار و ترکیب سور و آیات اعلام داشته است؛ زیرا مصحف امیر مؤمنان علیه السلام بر دقیق‌ترین ترتیب و تماماً منطبق بر آنچه خداوند نازل کرده - بدون هیچ دگرگونی - بوده است.

آری، هیچیک از ویژگی‌های نزول، اعم از زمان و مکان و مورد نزول و ترتیب و وجوه دیگر مربوط به فهم عمومی یا خصوصی آیه و نظایر آن مخفی نمانده بود و تمام اینها در مصحف آن حضرت گرد آمده بود؛ اما - همانگونه که پیشتر گفتیم - در حاشیه آن؛ نه در متن.

۲. کلینی از سفیان بن سمط روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره تنزیل قرآن پرسیدم؟ فرمود: «قرآن را همانگونه که به شما تعلیم داده شده بخوانید».^۳

۳. یکی از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام قرائت آیاتی از قرآن را که موافق با قرائت معروف نیست، از ایشان پرسید و گفت: جانم فدایتان آیاتی از قرآن را می‌شنویم که مطابق با آنچه نزد ماست نمی‌باشد و - همانگونه که از شما رسیده است - نمی‌توانیم آنها را به نیکی قرائت کنیم؛ آیا ما گناهکاریم؟ امام علیه السلام فرمود: «خیر؛ قرآن را همانگونه که به شما یاد داده‌اند بخوانید؛ به زودی خواهد آمد کسی

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۸۶.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، شماره ۸۵ و ص ۳۶۴، شماره‌های ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و جز آن.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱، شماره ۱۵.

که شما را بیاموزد».^۱

۴. همو از سالم بن سلمه روایت کرده است که: «مردی نزد امام صادق علیه السلام قرآن خواند و من قرائت او را مانند قرائت مردم نیافتم. امام علیه السلام - به او - فرمود: از این قرائت دست نگهدار و قرآن را همانگونه که مردم می خوانند تلاوت کن [و باید همه مردم چنین بخوانند] تا زمانی که قائم قیام کند؛ چون زمانی که او قیام کند کتاب خدای - عزوجل - را بر حد آن قرائت خواهد نمود و مصحفی را که علی علیه السلام نگاشته است، عرضه خواهد کرد».^۲

احادیثی از این دست، کم نیست؛ که عمدتاً بر اختلافی اندک بین مصحف حضرت علی علیه السلام و مصحف فعلی دلالت می کنند؛ اما اینکه این اختلاف در نص قرآن یا نظم آن و یا امر دیگری است، مطلبی است که در این احادیث به آن تصریح نشده است؛ جز حدیث نخست که از آن یاد کردیم. این حدیث به نحوه اختلاف و اینکه اختلاف تنها در نظم و ترتیب است نه چیز دیگر، صراحت دارد. این حدیث بهترین گواه بر تبیین وجه اختلاف است که در سایر روایات بدان اشاره شده است. این روایت در اصطلاح اصولیان، از باب حکومت است که مواضع ابهام را در سخنان دیگر گوینده حکیم روشن می سازد. از این گذشته، اختلاف در نظم کلام، به تنهایی، برای ایجاد دشواری در تلاوت و فهم معنای مورد نظر گوینده کفایت می کند؛ زیرا قوام معنا در گرو نظمی است که بین اجزای کلام برقرار است؛ اگر نظم سخن دگرگون شود، ناگزیر، معنای آن نیز تغییر خواهد کرد؛ همانگونه که گذاشتن جملات یک کلام در مواضع خود بر حسب خواست متکلم و نطق او، بهترین یاور برای فهمیدن مراد متکلم است؛ زیرا قرآینی که کلام را در برگرفته اند زمانی صلاحیت قرینه بودن را دارند که بر حسب وضع متکلم نهاده شوند، نه آنکه - از سر سهو یا عمد - از جایگاههای نخستین خود تغییر داده شوند.

پس اگر مسئله نظم از اهم مسائل ظاهری و ساختاری سخن است - و ارتباط

تنگاتنگی با مسأله افاده و استفاده دارد - وجود این امر در مصحف علی علیه السلام به نحو کاملتری تضمین شده است؛ در حالی که دیگر مصاحف از این نقطه قوت بی بهره اند.

از طرف دیگر، جمهور مسلمانان بر اساس همین ساختار کنونی قرآن، با آن انس و الفت گرفته و در طول قرن‌ها، آن راسینه به سینه نقل کرده و بدان عادت کرده‌اند و چون تغییر عادت بر ایشان دشوار است؛ برای یادگیری قرائت جدید، نیاز به تربیت و تعلیم و ممارست مستمر دارند؛ کاری که امام زمان علیه السلام هنگام ظهور خویش عهده‌دار آن خواهد بود. پس صحیح است اگر امام علیه السلام بفرماید: «او قرآن را بر حدّ آن قرائت خواهد نمود»؛ یعنی قرآن را بر ساختار اصلی و نخستینی که مصحف علی علیه السلام بر اساس آن نگاشته شده است، قرائت خواهد کرد.

۵. از جمله روایاتی که می‌گوید مصحفی که امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خواهد آورد زیاداتی بیش از مصحف فعلی ندارد، روایتی است که عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. او می‌گوید که امام فرمود: «اگر قائم ما قیام کند قرآن [کنونی]، او را تصدیق خواهد کرد».^۱ یعنی قرآن موجود در دست مردم در ضمن آیات خود که درباره قیام و ظهور و گسترش عدالت در زمین - توسط ایشان - صراحت دارد، [حقانیت او و سخنان] او را تصدیق خواهد نمود؛ زیرا اگر چیزی که بر صدق ایشان دلالت می‌کند از اضافاتی برگرفته شده باشد که در مصحف ایشان است و مسلمانان قبلاً از آن بی اطلاع باشند، دور باطل خواهد بود و حقانیت او را ثابت نخواهد کرد؛ زیرا هیچ چیز نمی‌تواند معرفّ خویشتن باشد.

پس به یقین، امام عصر علیه السلام دست خود را بر مواضعی از قرآن خواهد نهاد که دلالت آنها بر راستی و حقانیت او [و سخنان] او، قبلاً مخفی مانده باشد و مردم، با ارشاد او، حقیقت روشنی را که از آن بی اطلاع بوده و راه استخراج آن از قرآن را نمی‌دانسته‌اند درخواهند یافت.

دستۀ هفتم؛ روایاتی که درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام رسیده است ولی در ضمن مفاهیم آیات قرآن از دیده‌ها پنهان مانده است؛ زیرا اگر قرآن آنگونه که خداوند فرو فرستاده است - بی آنکه کدورت اوهام آن را بپوشاند یا دست‌های پنهان صفای آن را برهم زند - خوانده شود، با دلایل آشکار و براهین روشن، بر شرافت اهل بیت پیامبر و بلندی مرتبه‌شان نزد خداوند دلالت می‌کند، اما دستان ناپاک، همواره در لوٲ کردن حقایق و واژگون ساختن ظاهر آنها - به بهانهٲ باطن - به منظور جلوگیری از دستیابی مردم به پرتوهای قدسی و ملکوتی‌ای که از ناحیهٲ قرآن تراوش می‌کند، در تلاشند.

ابن جریر طبری در تفسیر خود می‌کوشد بالاترین فضیلت از فضایل اهل بیت علیهم السلام را بپوشاند. چه فضیلتی بالاتر از این که خداوند اجر رسالت را مودت ایشان قرار داده است؟ او در تفسیر خود، اختلاف مفسران را در معنای آیهٲ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۱ ذکر می‌کند و خود نخستین وجه را بر می‌گزیند و می‌گوید: «این آیه، خطاب به قریش است تا قرابت پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان خود حفظ کرده، به حمایت او برخیزند و او را از شر دشمنان پناه دهند. خداوند از ایشان دوستی خواسته است؛ چون از نزدیکان پیامبرند؛ هر چند به قرآن ایمان نیاورده باشند پیامبر صلی الله علیه و آله با همهٲ قریش قرابت داشته است، پس چون ایشان او را تکذیب کردند و از سر سپردن به او امتناع ورزیدند، فرمود: ای قوم اگر از بیعت با من سر برتافتید [لا اقل] قرابت مرا در میان خود پاس دارید؛ زیرا برای یاری من، هیچ عربی سزاوارتر از شما نیست».

آنگاه سه وجه دیگر برمی‌شمرد: ۱. طلب دوستی با اهل بیت او، ۲. طلب قربت به خداوند و نزدیکی به ساحت قدس الهی، ۳. صلۀ ارحام میان مسلمانان. در توجیه ترجیح وجه نخست می‌گوید: «به دلیل موضع «فی» در گفتار خداوند «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» این معنا را ترجیح داده‌ام؛ زیرا هیچ وجه روشنی برای توجیه آمدن «فی»

۱. «بگو برای رسالت خویش، از شما مزدی نمی‌خواهم، مگر دوستی اهل بیتم را». شوری ۴۲: ۲۳.

در این موضع وجود ندارد و بر طبق وجوه دیگر نیز، بایستی تنزیل آیه به ترتیب «إِلَّا مودة القربى» یا «المودة بالقربى» باشد. او تمام کوشش خود را به کار بسته است تا ترجیح معنای مورد توجیه خود را بر وجوه دیگر به اثبات برساند.^۱

طبری، از سر کج اندیشی، دیده خود را برهم نهاده است. خداوند می فرماید: «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۲ همانا چشم ها نابینا نیست بلکه قلب هایی که در سینه ها جای دارد کور است؛ زیرا چگونه خردمند نمی داند که چنین برخوردی با گروهی که موضع پیامبر اکرم ﷺ را انکار کرده و به باد تمسخر گرفته اند ناممکن است؟ چگونه ممکن است که اینان دعوت پیامبر را رد کرده و رسالت ایشان را انکار نموده اند؛ با این حال، پیامبر ﷺ از آنان اجر رسالت بخواهد؟ این خود دلیل کاستی و سستی در بزرگداشت مقام بلند پیامبر ﷺ است. پیامبر هرگز دست دوستی به طرف دشمنان سرسخت خداوند دراز نمی کند؛ هرچند فامیل او باشند؛ زیرا با وجود شرک و رد توحید، قرابت و خویشی بی معنا خواهد بود. خداوند می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^۳ [ای نوح] او [پسر تو] از کسان تو نیست. او [دارای] کرداری ناشایسته است.

خداوند همچنین می فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَةِ»^۴ مبادا دشمن من و دشمن خودتان را دوست [خود] گرفته، با مودّت با ایشان برخورد نمایید. چگونه ممکن است پیامبر ﷺ با نهی صریح الهی مخالفت کرده باشد؟ پیامبر ﷺ از آنان دشمنی و لجبازی دید و آنان نیز در او قطع رحم و سفيه شمردن عقل هایشان و گمراه کردن جوانانشان را دیده بودند. افراد قریش، هستی خود را در خطر نابودی می دیدند و به همین دلیل، کینه های خود را متوجه پیامبر کرده بودند و از دیدار آن حضرت کراهت داشتند. با این حال، چگونه پذیرفتنی است که پیامبر ﷺ شخصیت ارجمند خویش را با درخواستی که ذلت و کوچکی در پی دارد، در معرض خواری و خردی قرار داده باشد؟ هرگز چنین کاری شایسته

۱. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۷-۱۵.

۲. حج ۲۲: ۴۶.

۳. ممتحنه ۶۰: ۱.

۴. هود ۱۱: ۴۶.

روح بلند و غیرت فراوان او نیست؛ چنانکه سبط شهیدش فرمود: «ذلت از ما دور است. خدا و رسول و مؤمنان و دامن‌های پاک و پاکیزه و غیرتمندان و بلندطبعان آن را بر ما ناروا می‌شمروند».^۱

اما کاش طبری آنچه را به عنوان دلیل بر انتخاب معنای مورد نظر خود آورده است ذکر نمی‌کرد؛ چون در حدّ او نبود که درباره ادبیات سخن بگوید. سخن گفتن درباره ادبیات، سزاوار جاراالله زمخشری است که خلاف رأی او را اختیار کرده و راهی بس پاک و پیراسته و شریف برگزیده و آیه را به نحو وافی شرح داده است. جماعتی از مفسران محقق و صاحب نظر نیز، رأی او را اختیار نموده‌اند.

زمخشری می‌گوید: «معنای آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» چیست؟» آنگاه خود چنین پاسخ داده است: «قربى؛ مکان قرار گرفتن مودّت و مقرّ آن است؛ چنانکه می‌گویی: «لي في آل فلان مودّة؛ مرا در ایشان مودّت است». «لي فيهم هوى و حبّ شدید؛ مرا در ایشان میل و محبت شدید است» و مقصودت آن است که آنان را دوست دارم و آنان، مکان و محل محبّت و دوستی منند. و «في» متعلق به مودّت نیست؛ چنانکه اگر بگویی: «إِلَّا الْمَوَدَّةُ لِلْقُرْبَى، لام چنین است. «في» متعلق به محذوفی است که ظرف متعلق به آن است؛ چنانکه می‌گویی: «المال في الكيس؛ مال در کیسه است». تقدیر آیه چنین است: «إِلَّا الْمَوَدَّةُ ثَابِتَةٌ فِي الْقُرْبَى و متمكّنة فيها؛ و «قربى» مصدر است مثل «زلفى» و «بشرى» و به معنای قرابت است و مراد از آن، بودن در میان اهل قربی است». نیز می‌گوید: «روایت کرده‌اند وقتی این آیه نازل شد، پرسیدند: یا رسول الله، نزدیکان شما که دوستی آنان بر ما واجب شده است، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشانند». آنگاه روایات معتبری در این زمینه آورده است.^۲ خداوند از طرف دودمان پیامبر به او پاداش خیر عطا فرماید.

نیز ابن مخلوف ثعالبی در خصوص آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۳ همانا ولی شما خداوند و رسول او و

۱. سید عبدالرزاق مقرّم، المقتل، ص ۲۵۰. ۲. الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۳. مائده ۵: ۵۵.

کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» می‌کوشد شأن نزول آن را که درباره علی علیه السلام هنگام دادن انگشتی به فقیر - در حال رکوع - نازل شده است، کوچک و خرد شمارد، در حالی که این فضیلتی بس بلند است که برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت شده است و همه مفسران و محدثان بر آن اتفاق نظر دارند و روایت‌های مربوط به آن، از فریقین به حد تواتر است.^۱

ثعالبی می‌گوید: «زکات در این آیه، عام و شامل صدقه واجب و مستحب و تمام کارهای خیر است و خداوند آنان را به زیادی رکوع توصیف کرده است و از بین افعال نماز نیز، رکوع را نام برده است چون رکوع، از عظیم‌ترین ارکان نماز است. - سپس می‌گوید: - آنچه در تأویل آیه گفته شد صحیح است. با این حال علی بن ابی طالب به طور اتفاقی، انگشت خود را در حال رکوع صدقه داد. سدی می‌گوید: هر چند، علی، به طور اتفاقی، به هنگام نزول آیه، انگشت خود را در حال رکوع به فقیر داده است، آیه عام می‌باشد». ^۲ او با این جملات بریده خواسته است آیه را تفسیر کند [ولی در واقع] شیطان را بر خود چیره ساخته و خداوند را از یاد برده است.

همچنین عبدالله بن زبیر می‌کوشد اثبات کند سوره دهر مکی است؛ زیرا وجود آیاتی در قرآن که به فضایل آل پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح نموده است بر او ناگوار است. کینه و حسادت نسبت به اهل بیت سینه‌اش را لبریز ساخته است: «أَمْ يَخْشَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟» آیا برای آنچه خداوند به فضل خود به مردم داده است، بر آنان رشک می‌ورزند؟». همو، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را از خطبه نماز جمعه حذف کرد و برای

۱. سیوطی روایات فراوانی آورده است که در آنها چنین آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله به سائل فرمود: چه کسی به تو این انگشت را داده است؟ گفت: این شخص که در حال رکوع است و به علی علیه السلام - در حالی که در گوشه مسجد نماز می‌گذارد - اشاره کرد. خداوند این آیه را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر اصحاب خود فرو خواند و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خدا یا کسی را دوست بدار که او را مولا برگزیده است و با آن که با او دشمنی کرده است دشمن باش». رک: الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. نساء: ۴: ۵۴.

۲. تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۴۳۸.

کار نادرست خود چنین عذر آورد که: «می بینم هر گاه نام پیامبر برده می شود بنی هاشم گردن راست می کنند و گونه هایشان از شعف گلگون می گردد؛ به خدا سوگند، دوست ندارم به ایشان سروری برسانم، در حالی که قادر به منع آن هستم».^۱

پس از او نیز پاره ای از مفسران کج اندیش همچون ابن کثیر و اخیراً سید قطب به استناد سیاق، اجماع پیشوایان تفسیر را نادیده گرفته اند.^۲

حافظ حسکانی می گوید: «بعضی از ناصبی ها اعتراض کرده اند که این سوره (دهر) مکی است و این قصه (یعنی نذر صدیقه زهراء علیها السلام و سه روز روزه برای طلب شفای فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و دادن قرص های نان خود به مسکین و یتیم و اسیر در سه شب متوالی) در مدینه اتفاق افتاده است» او در رد این شبهه می گوید: «بیشتر مفسران معتقدند این سوره مدنی است و نصوص پیشوایان در مورد ترتیب سوره ها شاهد بر این مدعاست».^۳ علامه طبرسی نیز در تفسیر خود با تحقیقی شایسته، ثابت نموده است که این سوره مدنی است.^۴

باری، وقتی مفسران کینه توز همواره می کوشند تا آنجا که ممکن باشد چهره حقیقت را بپوشانند و سیاست های حاکم مایل به مخفی گذاشتن فضایل اهل بیت باشد، نباید تعجب کرد که چرا فضایل آنان و زشتی های دشمنانشان در قرآن ذکر نشود.

در قرآن با دلایل روشن فراوانی بر فضل و شرف ایشان صحه گذاشته شده و آیات زیادی در بزرگداشت مقام بلند ایشان نازل شده است که هر خردمندی، اگر با چشم بصیرت و قلبی پاک و حقجو در آن بنگرد - نه با چشمانی نابینا و قلب هایی سیاه - این آیات را خواهد دید.

کلینی از ابو مسروق روایت کرده است که گفت: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۱۴۷. نیز رک: التمهید، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. رک: التمهید، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۰.

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۵.

با مردم به مناظره می‌نشینیم و با استناد به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ بر ایشان احتجاج می‌کنیم. در پاسخ می‌گویند: این آیه درباره فرماندهان جنگ نازل شده است و وقتی با آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^۲ برایشان احتجاج می‌کنیم، می‌گویند: این آیه در حق مؤمنان نازل شده است و با آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۳ احتجاج می‌کنیم، می‌گویند: این آیه در حق نزدیکان مسلمین نازل شده است من هر چه از قرآن، در خاطر داشتم خدمت حضرت عرض کردم...»^۴.

بنابراین، پرده عوامزدگی را از روی چشم خود کنار بزن و جان خود را از زنجیر کینه‌های ناپسند جاهلی آزاد ساز تا پس از آن، «آثار رحمت الهی را بنگری چگونه به زمین - پس از فسردن آن - زندگانی می‌بخشد».^۵

۱. همین معنای کلام امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «اگر قرآن را همانگونه که نازل شده است، قرائت کنند نشان ما را در آن خواهند یافت».^۶

قول امام «کما أنزل» به معنای آن است که قرآن را بی آنکه کدورت اوهام یا فریب‌های گمراهان و کج‌اندیشان افق‌های روشن آن را غبارآلود نسازد، در خواهند یافت. در اینجا مناسب است شاهی بر این مطلب ذکر کنیم:

خدای عزوجل می‌فرماید: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...»^۷ و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند، و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند...» امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «أولوا الأمر در این آیه، ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشند».

۲. مائده ۵: ۵۵.

۱. نساء ۴: ۵۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

۳. شوری ۴۲: ۲۳.

۶. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳، شماره ۴.

۵. روم ۳۰: ۵۰.

۷. نساء ۴: ۸۳.

شیخ ابوجعفر طوسی می‌گوید: «این گفته، پذیرفتنی تر است؛ زیرا [چنانکه] خداوند متعال فرموده است، اگر ایشان آن را به اولی الامر ارجاع می‌دادند، در می‌یافتند که آنان حکم آن را می‌دانند و ارجاع به کسی که معصوم نباشد موجب علم نخواهد بود؛ چون احتمال خطا در گفتار و کردار آنان می‌رود، چه امیران لشکر باشند و چه عالمان».^۱ بنابراین، این آیه شریفه - بر اساس این تفسیر مقبول - ما را به مقام عصمت ائمه علیهم‌السلام از خطا در رأی و نظر رهنمون می‌گردد.

آیه دیگری که بر مقام عصمت ایشان علیهم‌السلام دلالت دارد - چه قبل از تصدی مقام امامت و چه پس از آن - که همان عصمت مطلقه‌ای است که شیعه آن را به عنوان شرط اول در مقام ولایت امر مسلمانان می‌شناسد، این آیه است: «لَا يَأْتِي الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲ ستمکاران به عهد من (ودیعت الهی) دست نیابند.

امام فخر رازی می‌گوید: «روافض به استناد این آیه در امامت ابوبکر و عمر خدشه وارد کرده‌اند؛ زیرا آن دو (قبل از اسلام) کافر بوده‌اند و کافر شایستگی رسیدن به عهد الهی را ندارد؛ بنابراین چه در حال کفر و چه پس از آن این شایستگی را از دست داده‌اند. از این گذشته، اینان حتی در حال اسلام از ارتکاب گناه عاری نبودند و هرگونه کاری ظالم به نفس خود است».

آنگاه فخر رازی به نقض و رد این استدلال پرداخته و در پایان افزوده است: «مراد از امامت در این آیه، اعم از نبوت [و امامت] است؛ پس هرکس یک چشم بر هم زدن به خدا کفر بورزد، شایسته این مقام بلند نخواهد بود».^۳

آیه سوم نیز بر شرط عصمت پیشوای امت دلالت دارد. طبق این آیه، شایسته پیشوای مسلمانان نیست که هیچگاه در فهم شریعت، در تمام جوانب آن، به دیگری مراجعه نماید و باید خود از خطا مصون باشد. این دیگران هستند که باید در تمامی مسایل خود - در اصول و فروع دین - به او مراجعه نمایند. بنابراین امام باید صلاحیت پاسخگویی کامل به تمام مسایل شریعت را داشته باشد. چه مسایل

۲. بقره ۲: ۱۲۴.

۱. التبیان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳. تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۴۱ و ۴۲ (مسأله چهارم).

مربوط به عبادات باشد و چه مسایل سیاسی که مربوط به اصلاح امور مردم و اداره سرزمین‌های مسلمانان است.

خلیل بن احمد نحوی بر همین مبنا و در پاسخ به این سؤال که چرا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم داشته، چنین گفته است: «بی نیازی او از همگان و نیاز همگان به او بهترین دلیل است بر اینکه او پیشوای همگان است»، این مطلب بی شک درست است؛ چنانکه این آیه شریفه بر آن دلالت می‌کند: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۱ آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است به اینکه از او پیروی کنند یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ پس شما را چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟».

قمی روایت کرده که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «کسی که به حق رهنمون است، محمد (صلی الله علیه و آله) است و پس از او آل محمد (علیهم السلام)؛ و آنان که رهنمون نیستند مخالفان اهل بیت، اعم از قریش و دیگران، می‌باشند».^۲

اکنون دریافتید که از ضمیمه ساختن برخی از آیات قرآن به برخی دیگر، مهمترین شأن از شؤون امامت، بر اساس ترسیم اسلام و تبیین قرآن با وضوح تمام، استنباط می‌شود به شرط آنکه شخص از روی توجه و یقین و ایمان در آن نظر کند و نور هدایت پروردگار همراهش باشد «آنکه خدای سینه‌اش را برای اسلام فراخ ساخته است؛ او با نوری از سوی پروردگار خود همنشین است»^۳ و «از کسی که خدا به او نور نداده است، نور جستن نشاید».^۴

خداوند می‌فرماید: «به زودی، آنان را که در زمین به ناحق، گردنکشی نمایند از نشانه‌های خود باز گیرم؛ پس اگر تمام آیات را ببینند بدان نگرند و اگر راه رشد را یابند آن را برنگزینند و اگر راه کژی یابند آن را برگزینند؛ زیرا آیات ما را تکذیب کرده

۱. یونس ۱۰: ۳۵.

۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۵۲.

۳. زمر ۳۹: ۲۲.

۴. نور ۲۴: ۴۰.

و از آن غافل شده‌اند».^۱

اما مقصود از این سخن امام علیه السلام که: «وَجَدْتُنَا فِيهِ مَسْمُومِينَ؛ ما را در آن خواهید یافت» این نیست که نام ایشان در قرآن آمده باشد؛ بلکه مراد، ذکر نشانه‌ها و صفاتی است که بر فضیلت اختصاصی ایشان دلالت کند؛ چنانکه نمونه‌هایی از آن را آوردیم.

دلیل این مدعا روایتی است که کلینی از ابوبصیر روایت کرده است. او می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ پرسیدم. فرمود: در حق علی و حسن و حسین نازل شده است. گفتم: مردم می‌گویند چرا نام علی و اهل بیت ایشان در قرآن نیامده است فرمود: به آنان بگویید: بر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز نازل شد اما در قرآن از سه رکعت یا چهار رکعت بودن آن یاد نشد تا آنکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر ایشان تفسیر کرد...»^۳.

استاد ارجمند، خوینی رحمته الله در ادامه آورده است: «این حدیث صحیح، بر تمامی آن روایات - که ظاهرشان بیانگر حذف نام ایشان از قرآن است - حاکم و مبین یاد کردن خداوند از آنان، با ذکر صفات و ویژگی‌های ایشان در قرآن است، نه با ذکر نام آنان».^۴

۲. همچنین معنای این سخن امام علیه السلام: «آن کس که امر ما را از قرآن نشناسد از فرو افتادن در فتنه‌ها ایمن نخواهد بود»؛^۵ یعنی، هر کس موضع ما را - درباره ولایت - طبق توصیفی که در قرآن آمده و تنها بر ما منطبق است نه بر غیر ما، نشناسد، از فتنه‌های گمراه کننده ایمن نخواهد بود؛ زیرا او درهایی را کوبیده است که به فوز و نجات رهنمون نیست و به دستاویز محکم الهی و ریسمان بین آسمان و زمین چنگ نزده است. دلایلی که ثابت می‌کند عترت پاک و فرزندان گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله کشتی‌های نجات و ریسمان‌های محکم الهی و دستاویزهای مطمئن و راههای

۱. اعراف ۷: ۱۴۶.

۲. نساء ۴: ۵۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. رک: البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۱.

۵. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳، شماره ۱.

رهنمونی به خدایند - چنانکه در حدیث متواتر ثقلین آمده است -^۱ در قرآن بسیار است.

۳. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «از جانب خدا، برای ما در کتاب محکم الهی حقی است که اگر آن را محو سازند و بگویند آن از خدا نیست یا اصلاً آن را نشناسند برابر است». ^۲ مقصود امام این است: توصیف ما و وصف موضع ما نسبت به مسئله ولایت - چنانکه بر حق و شایسته این مقام بلند است - به دلایل آشکار، در قرآن مذکور است؛ و اگر بالفرض آن را محو سازند یا از آن ناآگاه باشند - یعنی از اساس بر ایشان پوشیده مانده باشد - یکسان است؛ یعنی موضع جهل ایشان نسبت به آمدن وصف عترت در قرآن، با محو آن از قرآن برابر است.

۴. بدین ترتیب، معنای این حدیث که: «اگر در قرآن، فزونی و کاستی صورت نمی‌گرفت، هرگز حق ما بر هیچ صاحب اندیشه‌ای مخفی نمی‌ماند»^۳ نیز روشن می‌شود؛ زیرا مقصود از فزونی و کاستی در قرآن، تحمیل رأی و تفسیر ناروا می‌باشد که در پی آن، در مدلول کلام الهی می‌افزاید یا از روی عمد از آن می‌کاهد؛ یا مقصود، سخن گفتن بدون علم و بدون هدایت الهی درباره قرآن است که از آن به تفسیر به رأی تعبیر شده است.

افزون بر آن، کتمان حقایق قرآن و بیان نکردن آنها برای مردم، کوتاهی در حق قرآن و کاستن از دلایل روشن آن است. با این وصف، معنای این حدیث که: «اگر قرآن را به همان گونه که نازل شد می‌خواندند، نام ما را در آن می‌یافتند» با حدیثی که پیش از این نقل شد، یعنی «ضرورت توجه به قرآن، به صورت تازه و بدون کدورت اوهام»، برابر است.

بنابراین، مقصود فزونی در لفظ قرآن یا کاستی لفظ آن، چنانکه اهل تحریف توهم کرده‌اند، نیست؛ زیرا اگر مراد این بود، مخالف اجماع طایفه بود و رد می‌شد؛

۱. فیروز آبادی، فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۴۳. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳، شماره ۲.

۳. همان، شماره ۶.

زیرا هیچکس حتی اخباریان احتمال فزونی در قرآن را نداده است و خود محدث نوری نیز به این اجماع اعتراف کرده و از همین جا به شیوه اخباریان پیش از خود، در توجیه این روایت کوشیده است.^۱

استاد بزرگوار آیت الله خوئی رحمته الله علیه می فرماید: «مسلمانان، حتی مدعیان تحریف، جملگی بر آنند که در قرآن، حتی به اندازه یک حرف، فزونی راه نیافته است».^۲

۵. به دلیل آیات فراوانی که در قرآن به تصریح یا اشاره برای بزرگداشت این خاندان نازل شده است، امام باقر علیه السلام فرمودند: «قرآن در چهار بخش نازل شده است: یک چهارم در حق ما، یک چهارم درباره دشمنان ما، یک چهارم فرائض و احکام و یک چهارم سنن و امثال، و تکریم های قرآن از آن ماست».^۳

در عبارت دیگر آمده است: «قرآن در سه بخش فرود آمده است: یک سوم در حق ما و دشمنان ما، یک سوم درباره سنن و امثال و یک سوم در خصوص فرائض و احکام»؛^۴ زیرا در این روایات، مقصود، بیان انواع آیات قرآن بوده است نه تحدید دقیق آنها؛ و بخش عظیمی از قرآن در شأن ولایت که خود اهم و اساس فرائض است، نازل شده و باقی آن احکام و سنن و حکمت ها و امثال است. مطلبی که آگاهان و اندیشمندان بزرگ امت را برانگیخته است تا با توجه نمودن به این بخش مهم از قرآن و به کارگرفتن همت های بلند خویش، کتاب های با ارزشی را در این زمینه تألیف نمایند. از جمله، محدث بزرگ عبیدالله بن عبدالله معروف به حاکم حسکانی که دایرة المعارف گرانسنگ خود را درباره فضایل اهل بیت و ثبت آیات کریمه ای که در شأن ایشان رسیده، نگاشته است.

او در تعریض به کسی که در ناسزاگویی و بدگویی نسبت به پیشوای علویان در آن روز، مردم را به گمراهی انداخت و با بسط اهانت خویش، به کاستن قدر و منزلت

۱. فصل الخطاب، ص ۲۳۶. ۲. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۲.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹، شماره ۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۸، شماره ۴.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹، شماره ۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، شماره ۲.

پدران او نیز پرداخت و مدعی شد که هیچیک از مفسران، نزول سوره «هل اتی» و نیز دیگر آیات قرآن را درباره علی و اهل بیت او ندانسته است، می‌گوید: «من گستاخی او را زشت شمردم و تهمت او را بزرگ انگاشتم و برخود لازم دانستم این شبهه را از دوستان خود (محدثان شیعه) دفع نمایم. لذا به جمع و نگارش این کتاب پرداختم...»^۱.

۶. او در فصل پنجم کتاب خود، از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است که: «آن مقدار از آیات قرآن که در حق علی علیه السلام نازل شده، درباره هیچکس نازل نشده است».

۷. مجاهد می‌گوید: «درباره علی هفتاد آیه نازل شده است؛ بی آنکه کسی در آنها، با او شریک باشد». همچنین می‌گوید: «خداوند هیچ آیه‌ای را فرو نفرستاد مگر آنکه علی علیه السلام در رأس آن بوده است».

۸. ابن ابی لیلی نیز می‌گوید: «در حق علی علیه السلام هشتاد آیه برگزیده در قرآن نازل شده است بی آنکه کسی از این امت با او شریک باشد».

۹. همو از امام علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که: «قرآن بر ما نازل شد و تکریم‌های آن، مربوط به ماست».^۲

روایات صحیحۀ دیگری که حسانی در کتاب خود بر اساس ترتیب سوره‌های قرآن آورده است که مجموع آنها بیش از هزار و صد و شصت روایت است و او آنها را از منابعی که نزد شیعه و سنی معتبر است نقل کرده نیز از این جمله است.

۱۰. به بیانی شامل‌تر، در این معنا، از ائمه علیهم السلام چنین رسیده است: «هرگاه شنیدی خداوند کسانی را از این امت به نیکی یاد کرده است بدان که ما از ایشانیم و هرگاه شنیدی که از گروهی؛ در گذشته، به بدی یاد کرده است، آنان دشمنان ما هستند».^۳

این حدیث، به مسأله «حبّ و بغض فی الله» باز می‌گردد و در روایاتی فراوان و

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۹-۴۲.

۱. مقدمه شواهد التنزیل، ص ۱۴.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳، شماره ۳.

قانع کننده، چنین رسیده است: «آیا دین، جز حبّ و بغض برای خدا چیز دیگری است».^۱

خدای تعالی می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»^۲ بدانید که پیامبر میان شماست؛ اگر در بسیاری از کارها از ارأی و میل شما پیروی کند، قطعاً دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ آنان [که چنین اند] ره یافتگانند».

نیز می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^۳ بگو اگر خدای را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید».

پس محبت اولیای الهی موجب اطاعت و فرمانبرداری از ایشان است؛ چنانکه منفور داشتن دشمنان خداوند، دوری گزیدن از ایشان و اجتناب از آنان را در پی دارد؛ و اگر دین اطاعت است، اساس آن محبت و میل است و قرآن کریم هیچ قومی را ستایش نکرده است مگر آنکه آنان اولیای خداوند بوده‌اند و این حکم شامل هر

۱. رک: الکافی، ج ۲، ص ۱۲۴، باب «الحبّ فی الله والبغض فی الله». امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمنی کند و برای خدا چیزی عطا کند از جمله کسانی است که ایمانشان کامل شده است» و فرمود: «از محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان این است که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری و برای خدا عطا کنی و برای خدا از دادن امتناع ورزی»؛ و در حدیث دیگر فرمود: «آیا ایمان جز حبّ و بغض است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «محکم‌ترین ریسمان دین، دوستی و دشمنی برای خداست». امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «آن کس که برای دین، دوستی و برای دین دشمنی نکند، دیندار نیست».

نیز رک: الکافی، ج ۸، ص ۸۰، شماره ۳۵: فرمایش امام باقر علیه السلام: «آیا دین جز دوستی است؟» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو با آنی که دوستش داری» و حدیث پیرمرد فرتوت با امام باقر علیه السلام (همان، ص ۷۶، شماره ۳۰) دلالت دارد بر اینکه محبت ملازم طاعت است و نیز در حدیث امام سجاده علیه السلام (همان، ص ۶۸، شماره ۲۴) آمده است: «محبوبترین شما نزد خدا نیکوکارترین شما در مقام عمل است» و در آخر نامه امام صادق علیه السلام به سعد الخیر (همان، ص ۱۴) آمده است: «کسی که اگر بداند خداوند دوستش دارد، خشنود می‌شود، باید به طاعت خداوند عمل کند و از ما پیروی نماید». ۲. حجرات ۴۹: ۷.

۳. آل عمران ۳: ۳۱.

یک از دوستان صالح خداوند در گذشته و حال می‌شود؛ همانگونه که قومی را نکوهش نکرده است مگر آنکه ایشان دشمنان خدا بوده‌اند و به حکم عموم، خود شامل تمام دشمنان خداوند - از انس و جنّ - تا ابد است و دشمن دوستان خدا دشمن خداست؛ زیرا دشمن دوست، دشمن است. پس اگر ابراهیم خلیل از آن جهت که با قلب سلیم^۱ به سوی خدایش راه جسته، شیعه نوح معرفی شده است؛ این صفت علی الاطلاق شامل «ابراهیم»‌های این امت نیز می‌شود این‌براین اگر در روایات، ابراهیم علیه السلام را شیعه علی علیه السلام معرفی کرده‌اند با این توجیه بوده است. [و هر گاه فرعون به علت طغیان و گردنکشی در زمین، دشمن خدا به حساب آید، این حکم، بی هیچ تفاوتی شامل فرعون‌های این امت نیز می‌گردد،^۲ و این معنای دقیق - همانگونه که علمای بزرگ بیان کرده‌اند - همان است که از فرمایش ائمه علیهم السلام - آنجا که فرموده‌اند: «نام ما را در قرآن می‌یافتید» یا «ربع یا ثلث قرآن درباره ما است» - اراده شده است؛ یعنی یاد ما را با وصفی آشکار در این مصحف موجود می‌یافتی، به شرط آنکه چشمانی با بصیرت داشته باشی.

محدث نوری بی جهت پنداشته است که مقصود، حذف و اسقاط آیات قرآن است.^۳ خداوند ما را از لغزش دل و دیده نگاه دارد. خداوند را سپاس می‌گوییم که ما را بر این کار هدایت نمود و اگر او ما را رهنمون نمی‌گشت، هرگز هدایت نمی‌یافتیم.

۱. در آیه آمده است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». صافات ۳۷ و ۸۳ و ۸۴.
۲. در تفسیر آیه شریفه: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْيِرْ هُدًى مِنْ اللَّهِ؛ چه کسی از آن که بی‌هدایت الهی از هوای نفس خود تبعیت کند گمراهتر است». قصص ۲۸: ۵۰. از ابوالحسن علیه السلام روایت شده است که فرمود: «مقصود کسی است که بدون هدایت یکی از امامان و پیشوایان هدایت، رأی خود را دین خود کند». الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، شماره ۱.
- از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ؛ نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد». پرنس ۱۰: ۱۰۱. سؤال شد. فرمود: «آیات، ائمه و هشدار دهندگان انبیاء علیهم السلام هستند». الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷، شماره ۱.
- از امام باقر علیه السلام درباره آیه «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا؛ تمام آیات ما را تکذیب کردند». قمر ۵۴: ۴۲. سؤال شد. فرمود: «یعنی تمام اوصیا». الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷، شماره ۲.
۳. فصل الخطاب، ص ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۶ و ۲۴۷.

منابع و مأخذ

- آشتياني، حاج ميرزا محمد حسن؛ بحرال فوائد؛ چاپ سنگي، قم: مرعشي نجفي، ۱۴۰۳.
- آلوسی، ابو الفضل محمود؛ روح المعاني؛ مصر: ادارة الطباعة المنيرية.
- ابن ابی الحديد؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقيق محمد الوافضل ابراهيم، مصر: دار احیاء الكتب العربيه، ۱۹۶۵ م.
- ابن ابی جمهور، محمد بن علی؛ غوالي اللثالی؛ قم: ۱۴۰۵.
- ابن الخطيب، محمد محمد عبداللطيف؛ الفرقان؛ مصر: ۱۳۶۷.
- ابن جوزی، ابو الفرج عبدالرحمان بن علی؛ الموضوعات؛ مدينه منوره: مكتبه سلفيه، ۱۳۸۶.
- ابن حبان، ابو حاتم محمد؛ المجروحین من المحدثين والضعفاء والمتروكين؛ حلب: دار الوعی، ۱۳۹۶.
- ابن حزم، علی بن احمد الظاهري؛ الفصل فی الملل والاهواء والنحل؛ بيروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۵.
- ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد؛ بيروت: دار صادر.
- ابن شاذان، الفضل؛ الايضاح؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۲.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی؛ مثالب النواصب؛ خطی، به شماره فیلم ۶۸ مورخ ۱۴۱۶، قم: مرکز احیاء التراث الاسلامی.
- _____؛ متشابه القرآن و مختلفه؛ قم: بیدار، ۱۳۲۸ ش.
- _____؛ معالم العلماء؛ نجف: ۱۳۸۰.
- ابن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی؛ سعد السعود؛ قم: افست انتشارات رضی، ۱۳۶۳ ش.
- ابن کثیر، ابو الفداء اسماعیل؛ تفسیر القرآن العظیم؛ مصر: دار احیاء الكتب العربيه.
- ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن المصطفی؛ بيروت: دارالفکر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست؛ مصر: چاپ الستقامه.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث؛ سنن؛ دار احیاء السنة النبويه.
- ابوزرعه، عبدالرحمان بن محمد؛ حجة القراءات؛ بيروت: مؤسسة الرساله، ۱۳۹۹.
- اربلی، ابو الحسن علی بن عیسی؛ كشف الغمه؛ تبریز: ۱۳۸۱.
- اردبیلی، محمد بن علی؛ جامع الرواة؛ قم: مكتبه مصطفوی.

- اردبیلی، مولی احمد؛ مجمع الفائدة و البرهان؛ قم: اسلامی (جامعه مدرسين)، ۱۴۰۳.
- استرآبادی، سید شرف الدین علی؛ تأویل الآيات الظاهرة؛ قم: چاپ امیر، ۱۴۰۷.
- اسفندیار، کیخسرو؛ دبستان مذاهب؛ بایادداشت های رحیم رضا ملک، تهران: چاپ گلشن، ۱۳۶۲ ش.
- اسماعیل باشا بن محمد امین؛ ایضاح المکنون فی الدلیل عن کشف الظنون؛ بغداد: افست مکتبه المثنی.
- اشعری، الوالحسن علی بن اسماعیل؛ مقالات الاسلامیین؛ مصر: ۱۳۸۹.
- اصفهانى، ابونعمیم؛ حلیه الاولیاء؛ بیروت: دارالفکر.
- اصفهانى، شیخ محمد تقی آقانهجفی؛ تأویل الآيات الباهرة؛ چاپ سنگی.
- اعرجی، سید محسن؛ شرح الوافیة؛ خطی.
- امینی، علامه عبدالحسین احمد؛ الغدير في الكتاب و السنه؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷.
- اندلسی، ابن حزم، علی بن سعید؛ المحلّی؛ بیروت: المکتب التجاری للطباعة و النشر.
- باقلانی، ابوبکر؛ نکت الاتتصار.
- بحرانی، سید هاشم؛ تفسیر البرهان؛ تهران: چاپخانه آفتاب، ۱۳۷۴.
- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری (جامع بخاری)؛ مطابع الشعب، ۱۳۷۸.
- بروجردی، حاج میرزا مهدی؛ برهان روشن (البرهان علی عدم تحریف القرآن)؛ اسماعیلیان، ۱۳۷۴.
- بلاغی، محمد جواد؛ آلاء الرحمن؛ چاپ دوم، قم: وجدانی.
- _____؛ الرحلة المدرسية؛ نجف، ۱۳۴۷.
- بوکای؛ عهدین - قرآن و علم؛ ترجمه حسن حبیبی، تهران: حسینیه ارشاد، ۱۳۵۷ ش.
- تبریزی، حاج میرزا موسی؛ أوثق الوسائل فی شرح الرسائل؛ چاپ سنگی قم: افست مهر.
- ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن (جامع الصحیح)؛ المکتبه الاسلامیه.
- تستری، شیخ محمد تقی؛ قاموس الرجال؛ تهران: نشر کتاب، ۱۳۷۹.
- تهرانی، شیخ آغا بزرگ؛ الذریعه؛ تهران: چاپ اسلامی، ۱۹۶۷ م.
- _____؛ طبقات اعلام الشیعه؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰.
- تیجانی، دکتر محمد السماوی؛ لأكون مع الصادقین؛ المؤسسة الجامعية الدراسات الاسلامیه، ۱۹۹۳ م.
- ثعالبی، عبدالحمان بن محمد؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶.
- جان ملنر، کاتلک؛ تاریخ؛ دربی: ۱۸۴۳ م.
- جزایری، سید نعمت الله؛ الانوار النعمانیة؛ تهران: شرکت چاپ.
- _____؛ منبع الحیاة؛ بغداد: مطبعة النجاح.

- جیمز هاکس؛ قاموس الكتاب المقدس؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۹ ش.
- حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله؛ شواهد التنزیل؛ بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد؛ المستدرک علی الصحیحین؛ حلب: مکتبة المطبوعات الاسلامیه.
- حرّ عاملی، شیخ محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعه؛ تهران: مکتبه اسلامی، ۱۳۹۷ ق.
- حلی، علامه حسن بن یوسف بن علی؛ اجوبة المسائل المهنائیه؛ قم: خیام، ۱۴۰۱.
- _____؛ الرجال؛ چاپ نجف، قم: افست خیام ۱۳۸۱.
- حموی، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۷۶.
- خمینی، سید روح اله (امام)؛ انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایه؛ قم: نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۳.
- _____؛ تهذیب الاصول؛ نوشته علامه سبحانی، قم: اسماعیلیان.
- خوارزمی، ابوبکر محمد بن عباس؛ الرسائل؛ مصر.
- خوانساری، میرزا محمد باقر موسوی؛ روضات الجنات؛ قم: مهر استوار.
- خویی، آیت الله سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ قم: چاپ علمیه، ۱۳۹۴.
- _____؛ معجم رجال الحدیث؛ بیروت: ۱۴۰۳.
- خیاط، ابو الحسین عبدالرحیم؛ الانتصار؛ با مقدمه محمد حجازی، مصر: مکتبة الثقافة الدینیة.
- دارمی، ابو محمد عبدالله بن عبدالحمّان؛ سنن؛ دار احیاء السنة النبویة.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد؛ المغنی فی الضعفاء؛ حلب: دار المعارف، ۱۳۹۱.
- _____؛ میزان الاعتدال؛ دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۶.
- رازی، فخرالدین؛ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ چاپ دوم، تهران: دار الکتب العلمیه.
- رافعی، مصطفی صادق؛ اعجاز القرآن؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۹۳.
- زرقانی، محمد عبدالعظیم؛ مناهل العرفان؛ عیسی البابی الحلبی، ۱۳۶۲.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن؛ دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۷ م.
- زمخشري، جارالله؛ الکشاف؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۴۷ م.
- سجستانی، عبدالله بن ابی داود؛ المصاحف؛ مصر: ۱۳۵۵.
- سرخسی، شمس الدین ابوبکر محمد بن احمد؛ الاصول؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۳.
- سیبویه، ابویشر عمرو بن عثمان؛ کتاب سبویه؛ بیروت: اعلمی، ۱۳۸۷.
- سیدمرتضی علم الهدی، ابوالقاسم علی بن الحسین؛ الامالی؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۸۷.
- _____؛ الذخیره؛ قم: اسلامی (جامعه مدرسین)، ۱۴۱۱.

- سیوطی، جلال الدین؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ چاپ اول، قاهره: ۱۹۶۷ م.
- _____؛ الدر المنثور؛ تهران، افست اسلامیہ، ۱۳۷۷.
- _____؛ تنویر الحوالک (شرح علی موطأ مالک)؛ مصر.
- شعرانی، عبدالوہاب؛ الکبریٰ الاحمر؛ چاپ شدہ در حاشیہ البیواقیت و الجواهر، مصر: مصطفیٰ البابی الحلبی، ۱۳۷۸.
- شوشتری، قاضی نورالدین؛ مجالس المؤمنین؛ تهران: اسلامیہ، ۱۳۵۴ ش.
- شہرستانی، ابو الفتح محمد عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ قاهرہ: مؤسسة الحلبي، ۱۳۸۷.
- صبحی الصالح؛ تصحیح نہج البلاغہ؛ بیروت: ۱۳۸۷ ق.
- صدوق، ابو جعفر محمد؛ معانی الاخبار؛ نجف: ۱۹۷۱ م.
- _____؛ اعتقادات الامامیہ؛ چاپ سنگی، مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۰ ش.
- _____؛ التوحید؛ بیروت: دارالمعرفہ.
- صدوق، ابو جعفر محمد؛ الخصال؛ تهران: انتشارات مکتبہ صدوق، ۱۳۸۹.
- طباطبائی، علامہ سید محمد حسین؛ المیزان؛ تهران: دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۹۲.
- طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن؛ مجمع البیان؛ تهران: اسلامیہ، ۱۳۸۲.
- طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب؛ الاحتجاج؛ نجف: ۱۳۸۶.
- طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفہ، ۱۹۷۲ م.
- طوسی، شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن؛ التبیان؛ نجف: مکتبہ امین.
- _____؛ تہذیب الاحکام؛ تهران: دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۹۰.
- عاملی، سید عبدالحسین شرف الدین؛ اجوبۃ مسائل جارا اللہ؛ صیدا: عرفان: ۱۳۷۳.
- _____؛ الفصول المهمہ؛ چاپ پنجم، قم: داوری.
- عاملی، سید محسن امین؛ اعیان الشیعہ؛ چاپ پنجم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- عاملی، سید محمد جواد حسینی؛ مفتاح الکرامہ؛ مؤسسہ آل البيت لاحیاء التراث.
- عبدہ، شیخ محمد؛ تفسیر المنار؛ تألیف محمد رشید رضا، بیروت: دارالمعرفہ.
- عسقلانی، ابن حجر شہاب الدین؛ تقریب التہذیب؛ بیروت: دارالمعرفہ، ۱۳۹۵.
- _____؛ تہذیب التہذیب؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۲۵.
- _____؛ فتح الباری؛ بیروت: دارالمعرفہ، ۱۳۰۰.
- عکّی، شیخ خالد عبدالرحمان؛ اصول التفسیر وقواعده؛ بیروت.

- علی حسن عریض؛ فتح المنان فی نسخ القرآن؛ مصر: مکتبه خانجی، ۱۹۷۳ م.
- عیاشی، ابونضر محمد بن مسعود؛ تفسیر؛ تهران: مکتبه علمیه اسلامیه.
- فخرالاسلام، محمد صادق؛ انیس الاعلام فی نصره الاسلام؛ تهران: حیدری، ۱۳۵۱ ش.
- فوّاء، یحیی بن زیاد؛ معانی القرآن؛ دار المصریة للتألیف و الترجمة، ۱۳۶۰ ش.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی؛ فضائل الخمسه؛ بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳.
- فیض کاشانی، مولی محمد محسن؛ الشافی (تلخیص الوافی)؛ چاپ سنگی.
- _____؛ الوافی؛ چاپ سنگی، تهران: افست اسلامیه، ۱۳۷۵.
- _____؛ تفسیر صافی؛ چاپ اسلامیه، ۱۳۸۴.
- _____؛ علم الیقین فی اصول الدین؛ قم: بیدار، ۱۴۰۰.
- قاضی عبدالجبار بن احمد؛ شرح الاصول الخمسه؛ قاهره: ۱۳۸۴.
- قمی، شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ چاپ سنگی، افست نجف، ۱۳۵۶.
- قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر؛ نجف: ۱۳۸۷.
- کاشف الغطاء، شیخ جعفر کبیر؛ الحق المبین؛ چاپ سنگی.
- _____؛ کشف الغطاء؛ چاپ سنگی.
- کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین؛ اصل الشیعه و اصولها؛ مصر: ۱۳۷۷.
- کشی، ابو عمرو محمد بن عمر؛ اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)؛ چاپ نجف.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹.
- گولدزیهر، اجنتس؛ مذاهب التفسیر الاسلامی؛ قاهره: ۱۳۷۴.
- مازندرانی، محمد صالح؛ شرح اصول کافی (باتعالیق ابوالحسن شعرانی)؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۸۸.
- مامقانی، شیخ عبدالله؛ تنقیح المقال؛ چاپ سنگی، ۱۳۵۰.
- متقی الهندی، علی بن حسام؛ منتخب کنز العمال؛ چاپ شده در حاشیه مسند احمد، بیروت: دار صادر.
- مجلسی، محمد باقر؛ مرآة العقول؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۹.
- _____؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳ م.
- محمد عبدالله درّاز؛ مدخل الی القرآن الکریم؛ مصر.
- مسلم، ابوالحسن بن الحجاج القشیری؛ صحیح مسلم؛ مصر: مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۳۴.
- مشکور، محمد جواد؛ فرهنگ فرق اسلامی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۰ ش.
- معرفت، محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن؛ چاپ اول، قم: اسلامی (جامعه مدرسین).

مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان؛ اجوبة المسائل السروية (عدة رسائل)؛ قم: مکتبه مفید.

_____؛ الارشاد؛ قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.

_____؛ اوائل المقالات؛ چاپ دوم، ۱۷۷۰.

_____؛ تصحيح الاعتقاد؛ قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳.

مقرّم، سید عبدالرزاق؛ المقتل؛ قم: بصیرتی، ۱۳۹۴.

ملکم، سرجان؛ تاریخ ادبیات ایران.

موشیم؛ رجال القرن الثاني؛ ۱۸۳۲ (به نقل از فخر الاسلام: انیس الاعلام).

نجار، عبدالوهاب؛ قصص الانبياء؛ بیروت: مؤسسة الحلبي، ۱۳۸۶.

نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی؛ رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)؛ بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۸.

نوری، حسین بن محمد تقی؛ فصل الخطاب؛ چاپ سنگی.

نوری طبرسی، حاج میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ چاپ سنگی، تهران: افست اسلامیه، ۱۳۸۲.

وجدی، محمد فرید؛ دائرة معارف القرن العشرين؛ چاپ چهارم، چاپخانه دائرة معارف القرن العشرين،

۱۳۸۶.

هلالی، سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس؛ قم: دارالکتب الاسلامیه.

هندی دهلوی، شیخ رحمة الله؛ اظهار الحق؛ تحقیق عمرالدسوقي، بیروت: المکتبة العصریه.

کتاب مقدس، عهد قدیم (عربی)؛ جمعية التوراة البریطانية و الاجنبیه، کمبردج، ۱۹۳۲ م.

کتاب مقدس، عهد قدیم (فارسی)؛ لندن: جمعیت یریتش و فورن، بیبل سوسایثنی، ۱۹۳۳ م.



محفوظات

انجمن نژاد اندک و اقلیت



مؤسسه فرهنگی شهید

مرکز پخش:

قم: انتشارات ذوی القربی ۷۷۴۴۶۶۳ - ۰۹۱۲۱۵۱۷۷۴۸

مراکز فروش شهرستان:

۵۵۶۲۰۳۱۰

تهران: دار الکتب الاسلامیه

۳۳۹۳۴۴۴

انتشارات الصادق

۲۲۳۳۸۱۹

مشهد: انتشارات امیر المؤمنین

۲۳۰۶۶۴۲

شیراز: کتابفروشی شهید مطهری

۲۲۳۰۶۰۸

اصفهان: نشر صابری

۲۹۲۰۹۸۹

اهواز: کتابفروشی حوزه



9 786005 079159